

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جغرافیای حافظ ابرو

جلد سوم

مشکل جغرافیای تاریخی کرمان و هرموز

تألیف

شهاب‌الدین عبدالله خوانی مشهور به حافظ ابرو

(درگذشته ۸۳۳ ه. ق.)

مقدمه، تصحیح و تحقیق

صادق سجادی

حافظ ابرو، عبدالله بن لطف الله، ۹۷۶۲ - ۹۸۲۴ ق.
 جغرافیای حافظ ابرو / شهاب الدین عبدالله خوافی مشهور به حافظ ابرو؛ مقدمه، تصحیح و تحقیق
 صادق سجادی - تهران: بنیان: دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۵.
 ج ۶: نقشه، نمودار - (میراث مکتوب: ۲۵. تاریخ و جغرافیا: ۱)
 (ج. ۱) ISBN 964-90006-3-1
 (ج. ۲) ISBN 964-6781-24-1 -
 (ج. ۳) ISBN 964-6781-25-x -

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
 Šahāb al-Din ‘Abdullāh Xwāfī Known as: Hāfez Abrū
 Jōgrāfiyā-ye Hāfez Abrū
 ص. ع. لاتینی شده:
 جلد اول تا سوم به تصحیح صادق سجادی و جلد چهارم تا ششم به تصحیح علی آل داوود.
 کتابنامه.
 مندرجات: ج. ۱. کیهان شناسی، دریاها، دریاچه‌ها، رودها، کوهها، جغرافیای تاریخی سرزمینهای
 عرب، مغرب، اندلس، مصر و شام - ج. ۲. مشتمل بر جغرافیای تاریخی مدیترانه، ارمنستان، فرنگستان،
 جزیره، عراق، خوزستان و فارس - ج. ۳. مشتمل بر جغرافیای تاریخی کرمان و هرموز.
 ج. ۲، ۳ (چاپ اول: ۱۳۷۸): توسط مرکز نشر میراث مکتوب، آینه میراث منتشر شده است.
 ۱. کشورهای اسلامی - جغرافیا. ۲. ایران - جغرافیا. ۳. جغرافیا - متون قدیمی تا قرن ۱۴.
 ۴. نثر فارسی - قرن ۹ ق. الف. سجادی، محمد صادق، ۱۳۳۳ - ، مصحح. ب. آل داوود، علی،
 ۱۳۳۱ - ، مصحح. ج. مرکز نشر میراث مکتوب. د. عنوان.
 ۹۱۰/۹۱۷۶۷۱
 G ۹۲ / ج ۲ ح ۷
 کتابخانه ملی ایران
 ۶۶۴۲ - ۷۶ م*



جغرافیای حافظ ابرو «جلد سوم»

مشتمل بر جغرافیای تاریخی کرمان و هرموز

تألیف: شهاب الدین عبدالله خوافی مشهور به حافظ ابرو

(درگذشته ۸۳۳ ه. ق)

مقدمه، تصحیح و تحقیق: صادق سجادی

ناشر: آینه میراث «وابسته به مرکز نشر میراث مکتوب»

چاپ اول: ۱۳۷۸

تعداد: ۲۰۰۰ نسخه

شابک: X-۲۵-۶۷۸۱-۹۶۴

شابک دوره ۶ جلدی: ۸-۲۶-۶۷۸۱-۹۶۴

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

این اثر زیر نظر مرکز نشر میراث مکتوب انتشار یافته است.

همه حقوق متعلق به مرکز نشر میراث مکتوب و محفوظ است

نشانی مرکز نشر میراث مکتوب: تهران، ص. پ: ۵۶۹ - ۱۳۱۸۵، تلفن: ۳ - ۶۴۹۰۶۱۲، دورنگار: ۶۴۰۸۷۵۵



دریابی از فرهنگ پر مایه اسلام و ایران در نسخ های خطی موج می زند. این نسخه ها، تحقیقت، کارنامه دانشمندان و نوابغ بزرگ و هویت نامه ما ایرانیان است. برعمده میراثی است که این میراث پراج را پاس دارد و برای شناخت تاریخ و فرهنگ و ادب و سوابق علمی خود به حیا و بازسازی آن اهتمام ورزد.

با همه کوششهایی که در سالهای اخیر برای شناسایی این ذخایر مکتوب و تحقیق و تبیح در آنها انجام گرفته و صد ها کتاب رساله ارزشمند انتشار یافته هنوز کار نامکرده بسیار است و هزاران کتاب رساله خطی موجود در کتابخانه های داخل و خارج کشور شناسانده و منتشر نشده است. بسیاری از متون نیز، اگر چه بارها طببع رسیده منطبق بر روش علمی نیست و تصحیح و تبیح مجدد نیاز دارد. این نوشته کتابها و رساله های خطی و طیفهای است بر روش محققان و مؤسسات فرسپسگی. مرکز نشر میراث مکتوب در راستای این هدف در سال ۱۳۷۴ بنیاد نهاد شد تا با حمایت از کوششهای محققان و مصححان، و با مشارکت ناشران، مؤسسات علمی، اشخاص فرسپسگی و علاقه مندان به دانش و فرهنگ سببی در نشر میراث مکتوب داشته باشد و مجموعه ای ارزشمند از متون مناسب تبیح به جامعه فرسپسگی ایران اسلامی تقدیم دارد.

مرکز نشر میراث مکتوب

فهرست مطالب

۱۱	ذکر دیار کرمان و احوال و اوضاع آن
۱۵	ساحت بلاد کرمان
۱۵	بردسیر
۱۵	جیرفت
۱۵	سیرجان
۱۶	زرنند
۱۶	بم
۱۶	هورمز
۱۷	خبیص
۱۷	خواص
۱۹	ذکر حکام کرمان
۲۳	ذکر حکومت قاورد و ابناء او در ممالک کرمان
۳۷	ذکر طایفه غزان و حکومت کردن ایشان در ممالک کرمان
۴۵	ذکر ملک زوزن و حکومت او در بلاد کرمان
۵۱	ذکر سلاطین قراختای در کرمان و مدّت سلطنت [هر یک از] ایشان
۵۵	ذکر سلطان قطب‌الدین ابوالفتح محمد بن خمتبر تاینگو
	ذکر سلطان رکن‌الدین ابوالمظفر قتلغ سلطان خواجه جوق بن نصره‌الدین و الدنیا قتلغ سلطان
۵۷	براق حاجب
۶۱	ذکر منتقل شدن حکومت کرمان بار دیگر به قطب‌الدین سلطان بن خمتبر تاینگو
۶۵	عصمة‌الدنیا و الدین قتلغ ترکان بر‌دالله مضجعها
۶۹	جلال‌الدین ابوالمظفر سیورغتمش سلطان

- ۷۹ صفوة الدّنيا و الدّین پادشاه خاتون
- ۸۵ مظفرالدّنيا و الدّین ابوالحارث محمّد شاه سلطان
- ۹۱ ذکر سلطنت قطب الدّین شاه جهان
- ۹۵ قطب الدّین شاه جهان
- ۹۹ ذکر حکومت ملک ناصرالدّین [محمد بن] برهان
- ۱۰۰ ملک قطب الدّین نیکروز
- ۱۰۳ ذکر حکومت آل مظفّر
- ۱۰۳ اول امیر مبارزالدّین محمد
- ۱۰۵ ذکر استمداد ملک اشرف از امیر محمد مظفّر
- ۱۰۷ ذکر لشکر کشیدن امیر شیخ به کرمان
- ۱۰۹ ذکر لشکر کشیدن مولانا شمس الدّین صاین قاضی به حدود کرمان و کشته شدن او
- ۱۱۱ ذکر لشکر کشیدن امیر شیخ به کرمان کرت دویم
- ۱۱۳ ذکر احوال هزاره اوغان و جرما
- ۱۱۵ ذکر شکسته شدن لشکر امیر مبارزالدّین از جماعت اوغان و جرمائیان
- ۱۱۷ ذکر فرستادن جلال دیلم به شیراز و نقص عهد امیر شیخ
- ۱۱۹ ذکر کیفیت احوال اوغانیان و جرمائیان
- ۱۲۱ ذکر عزیمت گرمسیر جهت قلع اوغانیان و آمدن امیر سلطانشاه جاندار
- ۱۲۳ ذکر توجه شیخ ابواسحاق دیگر باره به یزد
- ۱۲۵ ذکر جنگ بیک جکاره
- ۱۲۷ ذکر عصیان هزاره شادی و فتح آن
- ۱۲۹ ذکر توجه شاه شجاع به استیصال اوغان و جرما
- ۱۳۱ ذکر یاغیگری دولتشاه بکاول در کرمان
- ۱۳۷ ذکر توجه سلطان اویس بن شاه شجاع و امیر سیورغتمش به محاصره کرمان
- ۱۳۹ ذکر ایلچی فرستادن دولتشاه به جانب سیرجان
- ۱۴۱ ذکر ایلچی فرستادن دولتشاه به اطراف
- ۱۴۳ ذکر بیرون آمدن شاه شجاع از شیراز و محاربه دولتشاه بکاول و ظفر شاه شجاع

- ۱۴۵ ذکر محاصره کرمان و عاقبت کار دولت‌شاه
- ۱۵۱ ذکر توجه شاه شجاع به جانب افغان و باقی حدود کرمان
- ۱۵۵ ذکر یاغی شدن پهلوان اسد در کرمان
- ۱۶۵ <ذکر کشته شدن پهلوان اسد>
- ۱۷۱ ذکر حکومت امیر اختیارالدین حسن
- ۱۷۳ ذکر حکومت سلطان عمادالدین احمد بن مبارزالدین محمد [بن امیر مظفر در کرمان]
- ۱۷۵ ذکر آمدن سیورغتمش به هزاره
- ۱۷۹ ذکر سلطان بایزید بن محمد مظفر و احوال او در کرمان
- ۱۸۳ ذکر توجه شاه یحیی به کرمان و محاربه او با سلطان احمد
- ۱۸۵ شجره آل مظفر
- ۱۸۷ ذکر حکومت امیر اوکو بهادر و فرزندان او در بلاد کرمان
- ۱۹۱ ذکر جماعتی که در ایام حیات صاحبقرانی به مهمات دیوانی به مملکت کرمان رفتند
- ۱۹۳ ذکر استخلاص قلعه سیرجان
- ۱۹۷ ذکر احوالی که بعد از وفات حضرت صاحبقرانی در کرمان واقع شد
- ۲۰۱ ذکر حکومت سلطان اویس بن اوکو بهادر

ذکر دیار کرمان و احوال و اوضاع آن

کرمان از بلدان اقلیم^۱ سیم است. [گویند این نام منسوب است به کرمان بن فارس بن طهمورث، و بعضی گویند کرمان بن فارک بن سام بن نوح].^۲ حدّ شرقی کرمان^۳ زمین مکران است [و بیابانی که مابین کرمان و بحر است؛ و مکران قطعه‌ای است از بلاد سند؛ و غربی کرمان بلاد فارس است]^۴ و شمالی، بیابان خراسان و سجستان. و این بیابان میان فارس و کرمان و خراسان واقع شده است؛ و جنوبی کرمان، دریای فارس است. در ولایت کرمان^۵ گرمسیر و سردسیر هردو هست اما اکثر گرمسیر است و از میوه‌ها همه گونه باشد.

هرموز را از فرضه کرمان خوانند و کنار دریا به غایت گرم باشد. هوایی ناخوش دارد و از تواریخ و اخبار پیشینیان معلوم می‌شود که خلاصه کیانیان، گشتاسب بن لهراسب، وقتی از اصرطخر فارس که آشیان کامکاری و نشیمن شهریاری او بود بر عزیمت تفرّج و تصیّد به صوب کرمان عنان‌گرای شد، چون به حومه شهر رسید آن حدود را مستعدّ قبول عمارت یافته به ساخت و اجراء کاریزاسف و بناء^۶ دهکده آن مثال داد، و آتش خانه معبد مقیمان آنجا احداث فرمود تا منزل و مناخ^۷ صادر و وارد باشد. چون نوبت سلطنت به اردشیر بابکان رسید از تختگاه فارس بر سبیل نخجیر کردن به ناحیت شهر بابک که هم معمار همّت شاهانه‌اش انشاء و احداث فرموده بوده آمد و به زمینهایی که اکنون به شاهجهان و گازرگاه معروف است و از آبی عظیم که منبع کوه سوسکان از قدیم الزّمان مُنصب می‌شد، مرغزار گشته بود و اسب گله خسروان را تابستان مراتع و علف‌زار آنجا

۱. با: اقالیم.

۲. با: اقالیم.

۳. با، مل: آن.

۴. این عبارت را مل ندارد.

۵. مل: و درین ولایت.

۶. اساس ندارد.

۷. همه نسخه‌ها: مناخ. تصحیح قیاسی است.

بودی رسید. آن^۱ موضع او را خوش آمد. در حومه آن نشاط^۲ شکار فرمود و آن موضع را نخجیران نام نهاد و مدت یک سال در آن نواحی خیمه اقامت زد و به ارجا و انجای ممالک احکام مشتمل بر انفاذ کشاورزان و پیشه‌وران به طرف بردسیر صادر گردانید و گنبد گچ^۳ و قلعه شهر بنا فرمود و مردم را بر عمارت رباع و اشادت قلاع و تحفیر انهار و تسمیر اشجار تحریص کرد.

و اصل بردسیر، باد اردشیر^۴ آمده.^۵ چه مورخان آورده‌اند که شاه اردشیر دو شهر در کرمان احداث فرمود. یکی نرم^۶ اردشیر و دیگر باد اردشیر.^۷ به کثرت استعمال نرماشیر و بردشیر^۸ گفتند. و ریقان^۹ از بقاع^{۱۰} و صقاع قدیمه است و مؤسس و مرصص آن بهمن اسفندیار^{۱۱} بوده است، به وقت آنکه از سجستان متوجه نسق بم^{۱۲} می شد دواعی رغبتش به ساختن آن حصن بازدید آمد. و در قدیم الایام معمورترین بلاد کرمان فسحت^{۱۳} سیرجان بوده است و در این تاریخ بردسیر از جمله زیادت است.^{۱۴} بردسیر را کرمانیان گواشیر خوانند و در کتاب جواشیر نیز نویسند. [و در عهد پادشاهان چنگیزخانی در ابتدا کرمان معمور شد به سبب آنکه براق حاجب [که یکی از امراء خوارزمشاهی بود کرمان را با تصرف گرفت و اظهار ولای چنگیز خانی کرد و پسر محمد خوارزمشاه، غیاث‌الدین را به قتل آورد^{۱۵} و سرش پیش اوکتای قآن فرستاد و از آنجا یرلیغ حکومت^{۱۶} کرمان به جهت او فرستادند. بعد از آن که هلاکوخان به ایران زمین^{۱۷} آمد، فرزندان براق حاجب به خدمت استقبال نمودند و ترکان خاتون^{۱۸} که از آن خانواده به حکومت رسید، طریقه ملازمت و خدمت درگاه ایشان به‌واجبی به‌جای آورد، و پسر هلاکوخان دختر او را بخواست و حکومت کرمان بر ایشان مسلم بود. ترکان خاتون^{۱۹} در

- | | | |
|--|---------------------------|-----------------------|
| ۱. یا: او. | ۲. با: بساط. | ۳. با: کنج. |
| ۴. مل: باد اردسیر. | ۵. با، مل: بوده. | ۶. با، مو، مل: بزم. |
| ۷. مل: باوردشیر. | ۸. مل: بردسیر. | |
| ۹. اساس: زنقان. مل: ریعان. مو: رنقان. تصحیح قیاسی است. | ۱۰. اساس، مو، مل: ارتفاع. | |
| ۱۱. با: بهمن بن اسفندیار. | ۱۲. مو، مل: شویم. | ۱۳. فقط در اساس. |
| ۱۴. در همه نسخه‌ها چنین است. | ۱۵. مل: آوردند. | ۱۶. با ندارد. |
| ۱۷. اساس ندارد. | ۱۸. اساس، مل: خواتون. | ۱۹. اساس، مل: خواتون. |

سال ششصد و شصت و شش هجری مسجد جامعی معتبر در کرمان بساخت.^۱
>امامی هروی <^۲ در آن >ایام در <^۳ کرمان بود. قصیده‌ای به خدمت ترکان خاتون^۴
دارد و ذکر آن^۵ مسجد جامع کرده است و این چند بیت از آن قصیده است:^۶

زین عمارت ملک هم در نعمت و هم در صفا
گر تفایخ می‌کند وقت است بر اوج سما
مصر جامع گشت از این جامع سواد بردسیر
مگه گو تا کعبه دیگر ببیند در صفا
می‌کند هر دم به خاک خطه کرمان سپهر
در پناه ساحت دین پرور او^۷ اقتدار
ششصد و شصت و شش از هجرت گذشت و تازه کرد
عصمت حق رونق اسلام از این عالی بنا^۸

۱. با ندارد. ۲. اساس ندارد. به جای آن: مدتی.
۳. اساس ندارد. ۴. با، گ، مو: خواتون. ۵. با، مل: این.
۶. مل پس از این دارد: شعر. ۷. با، مل: دین روز آخر.
۸. مل از چند سطر بالاتر: «در عهد پادشاهان چنگیزخانی...» تا اینجا را ندارد. گ از آغاز «ذکر دیار کرمان...» تا اینجا را ندارد.

ساحت بلاد کرمان^۱

بردسیر

حالا شهر و دارالملک دیار کرمان بردسیر است و آنرا گواشیر نیز خوانند. دو بارو دارد. باروی اصل خراب است و بارویی که آخر ساخته‌اند > هست و قلعه‌ای دارد بر شرقی شهر متصل^۲ به کوه. و باروی دوم که ساخته‌اند <^۳ به قلعه متصل گردانیده‌اند. چنانکه از یک طرف قلعه در اندرون شهر است.

جیرفت

مجمع بازرگانان است. میانه بردسیر و هرموز است و هوای آن گرمسیر است و نخلستان بسیار دارد. و منوجان به جیرفت متصل است و قلعه‌ای دارد. سواد جیرفت در وقتی که لشکر اسلام دیار کرمان فتح کردند مرغزار و بیشه بود. عساکر عرب^۴ که در حدود کرمان رسیدند، به بناء قری ...^۵ و اجراء میاه و قنوات قیام نمودند؛ و هر دیهی از نواحی جیرفت به نام بانی و مالک^۶ آن بازخوانند، چون^۷ سلیمانی و سفیانی و ابوکعبی^۸ و صغری و ولیدی؛ و آن را ولیدبن مغیره احیا کرده است.

سیرجان

بعد از بردسیر حالا در دیار کرمان شهری از سیرجان بزرگتر نیست. هوای آن به

۱. با: بلاد کرمان این است. گ، مو ندارند. مل: بلاد کرمان.

۲. این عبارت را اساس ندارد. ۴. اساس: غریب.

۵. اینجا یک کلمه در با، گ، مل خوانده نشد. اساس و مو ندارند. ۶. اساس: ملک.

۷. فقط در اساس، مو. ۸. با: کلبی؟.

نسبت باقی^۱ مواضع کرمان سردسیر است. بر راه فارس افتاده و آب آن^۲ اکثر از کاریز است. و در اندرون شهر قلعه‌ای محکم دارد و بر سنگی بلند واقع شده. و قبر شاه شجاع کرمانی در سیرجان است و شاه شجاع از مشایخ طبقات است و نسل او گویند از فرزندان ملوک عجم است.

زرنند

مدینه‌ای مشهور است از دیار کرمان و در زمینی هامون واقع شده. در نواحی اصفهان نیز موضعی هست که آنرا^۳ زرنند می‌خوانند.^۴ از زرنند تا سیرجان سی فرسنگ گویند.

بم^۵

شهری است در دیار کرمان که غله خیز بسیار دارد و ناحیت آنرا بلاد اربعه خوانند و هوای آن به گرمی مایل باشد و شهر بند دارد و قلعه‌ای محکم نیز دارد. مردم آنرا^۶ به سحر نسبت کنند. آب ایشان از کاریز است، اندک شورایی دارد و هوایش تندرست بود.

هورمز^۷

کوره‌ای است و درخت خرما در آن نواحی بسیار است. هوایش به غایت گرم است. هر موز کهنه از وقت خروج لشکر چنگیزخان باز خراب است و اهل آنجا به جزیره‌ای که بر^۸ کنار دریاست نقل کرده‌اند. آن جزیره را زرون می‌گویند و بندر دریاست و کشتیهای تجار از اطراف بدانجا می‌آید و مروارید بسیار در آنجا حاصل می‌شود. نخلستانی^۹ دارد سه فرسنگ در شش فرسنگ. و شهر معین ندارد و مردم در میان نخلستان مسکن ساخته‌اند. قلعه‌ای بزرگ دارد و رودی آب در میان^{۱۰} قلعه می‌رود.

۱. با ندارد. ۲. مل ندارد. ۳. اساس: او را.
۴. مل: گویند. ۵. جای این کلمه در اساس خالی است.
۶. اساس: او را. ۷. اساس: بم. ۸. با: باز.
۹. گ، مل: نخلستان. ۱۰. اساس: پایان.

خبیص

شهری است بر جانب بیابان. هوایی گرم دارد و نخلستان بسیار.^۱ در آنجا^۲ نارنج و ترنج فراوان باشد. میان خبیص و بردسیر کوهی بلند است و عقبه‌ای دارد.

خواس^۳

بر طرف سیستان افتاده است و در آنجا مردم اشتردار باشند و از آنجا پانید خیزد و خانهای ایشان اکثر از نی باشد.

> عمارت بردسیر که حالا کرمان عبارت از آن است اردشیر بابکان کرده است، چنانکه ذکر آن گذشت. پس از انقراض ایام اردشیر ملک کرمان در قبضه اقتدار قبادیان که اسلاف نوشیروان عادل بودند بطناً بعد بطن سالهای دراز بماند تا به وقت آنکه^۴ از مشرق سعادت، بیت: <

برآمد آفتاب راستگویان محمد رهنمای راست جویان^۵
چراغ دین ابوالقاسم محمد رسول خاتم و یاسین و احمد

والله اعلم بالصواب <.^۶

۱. با، گ، مل: بسیار دارد. ۲. فقط در اساس. ۳. در اصطخری: خواش.

۴. گ، مل: تا آنکه. ۵. با: راستگویان. مل: داد خواهان.

۶. عبارت میان < > را اساس ندارد. اساس، مو، گ، پس از این حاوی صورت کوهها و شهر کرمان است.

ذکر حکام کرمان

در زمان خلافت عمر خطّاب عبیدالله بن حسنّان و ابن عدی را با عساکر نامدار و حجاجل جرّار به کرمان فرستادند^۱ و ایشان را در جروم کرمان^۲ با حشم کوفج و لشکر عمان - که هنوز از نسل ایشان در صیاصی جبال و بطون^۳ شعاب^۴ به شکار مانده‌اند^۵ - ملاقات افتاد. بعد از محاربت و مقاتلت لشکر اسلام ظفر^۶ یافت. بعد از آن به جیرفت رفت. غارت و تاراج کردند و اسیر گرفتند. وهم در این ایام عبیدالله بن^۷ زیدالخرزاعی فتح طبسین و قهستان نمود و خمس غنایم [کرمان و قهستان و]^۸ طبس با فتح نامها به مرکز و مستقر خلافت فرستادند. چون نوبت خلافت به عثمان رسید، عبدالله بن عامر بن کریز^۹ را به استخلاص آن بلاد فرستاد. شهر بم و قلعه بر دست او فتح شد؛ و شهر بردسیر در زمان عمر عبدالعزیز فتح شد. و از معابد و بقایع خیر که به فرمان او بنا کرده‌اند مسجد جامع داخل شهر کرمان است.

در زمان عبدالملک مروان، غسان بن عبقری^{۱۰} که او را جهت استخبار^{۱۱} اخبار عبدالرحمان اشعث و خوارج به کرمان فرستاده بودند، در جواب سؤالی که حجّاج بن یوسف از وی کرد مشتمل بر کیفیت احوال کرمان، گفت: «ماءوها و شلّ و تمرها و قلّ و لصبها بطلّ. ان قلّ الجیوش بها ضاعوا و ان کثروا جاعوا». حجّاج بدین سبب از ضبط و تصرف آن ولایت نافر و معرض گشته گفت «ترکت لاهلها». و در زمان مروان، علی بن جُدیع^{۱۲} حاکم کرمان بود که میان او و نصر سیار مخالفت شد و نصر سیار او را به قتل

۱. مل: فرستاد. ۲. اساس: کرمان را. ۳. با، گ: بطوف. مل: بطرف.
۴. مو: شعار. ۵. با: باز مانده‌اند. ۶. مل ندارد.
۷. مل ندارد. ۸. با ندارد. ۹. با، گ، مل: عامر کریز.
۱۰. با، گ، مو: عصیان عبقری. مل: بدون نقطه.
۱۱. با ندارد. ۱۲. همه نسخه‌ها: خدیج بن علی. تصحیح قیاسی است.

آورد.

بعد از آن خروج ابو مسلم صاحب الدعوة بود. علی بن جدیع^۱ به قوت ابو مسلم چند کرت با نصر سیار مصاف داد. بعد از آن که دولت به عباسیان منتقل شد، حکام^۲ کرمان گماشتگان ایشان بودند؛ و تا زمان عباسیان در جبال قارن که از کوهستان کرمان است جمعی کثیر هنوز بر کیش گبری بودند. در زمان عباسیان به اسلام درآمدند و مسلمان شدند. فاما همچنان دزدی می کردند و راه می زدند. تا آن زمان که یعقوب لیث خروج کرد و مملکت کرمان مستخلص گردانید. کلانتران ایشان را به قتل آورد و فتنه آن قوم کم شد. در شهر سنه ۱۰۰ و ۱۰۱ که سامانیان بر ممالک ماوراءالنهر و خراسان مستولی شدند، ابوعلی محمد بن^۳ الیاس را^۴ که از عیار پیشگان خراسان بود^۵ به استخلاص کرمان فرستادند و او دیار کرمان مصفی گردانید و مدت سی و هفت سال در مملکت کرمان حکومت کرد. باغ سیرجانی و دیه بعلیاباد^۶ و سرای اندرون شهر از بناهای اوست، و از این بیت که بر سقف گنبدی که در قلعه کوه نوشته دیده‌اند استدلال می کنند که آن قلعه هم مستحدث او شاید بود.

بناک ابن الیاس و حلق غیره کذی^۷ الذهر یمضی تارة و یعود

بعد از او پسرش یسع جوانی خوش شکل^۸ بود. پدر او را گرفته در قلعه محبوس و مقید داشت. جمعی از اهالی کرمان با او متابعت نمودند و بر تولیت و امیری او متفق الهمة و مجتمع الکلمة گشت، و ابوعلی بن الیاس را از دارالملک کرمان به اقبیح^۹ صورتی^{۱۰} از عجاج و اخراج کردند و یسع را بعد از تمکن و استقرار در ولایت و قمع برادر خود سلیمان و طردش از ولایت سیرجان، نخوت و کبر^{۱۱} بر آن داشت که قصد مملکت عضدالدوله ابوشجاع فناخسرو^{۱۲} بن رکن الدوله^{۱۳} ابوالحسن^{۱۴} علی بن بویه کرد^{۱۵} و بر

۱. همه نسخه‌ها: خدیج. ۲. با: حاکم. ۳. با ندارد.

۴. گ، مل ندارد. ۵. با ندارد.

۶. اساس: علیاباد. مل: بعلیاباد. گ بدون نقطه. مو: بعلماماد. ۷. با خوانده نشد.

۸. مل: خوشکل. ۹. با، گ: افتح. ۱۰. اساس: صورت.

۱۱. با، گ، مل: نظر. ۱۲. با: ابوشجاع بن فنا خسرو. ۱۳. اساس: رکن الدین.

۱۴. اساس: و حسن بن ابی الحسن. ۱۵. با ندارد.

این عزیمت از سیرجان به شهر بابک و حدود مروست^۱ رفت. بعد از التقاء فریقین منهزم بازگشت و راه خراسان پیش گرفت. [و مملکت صید]^۲ عضدالدوله آمد و تا فارس و بغداد مضاف^۳ گشت. پسرش بهاءالدوله ابونصر^۴ در سنه ثلاث عشر و اربعمائه روزی چند بردسیر را محطّ رجال جلال ساخت و مملکت کرمان در تصرف دیالمه بماند^۵ تا به روزگار^۶ ملک^۷ رحیم سلطان الدّوله ابی کالنجر بن بهاءالدوله که مملکت دیالمه روی در انحطاط نهاده بود در سنه ثلاث و عشرين و اربعمائه سلطان شهید ناصرالدین مسعود بن السلطان الغازی یمین الدّوله محمود بن سبکتکین یارفتو قمش جامه دار را با پنج هزار سوار ترک و هند و پیلان بسیار از راه قصدار^۸ به استخلاص مکران و قلع عیسی بن عدنان و تمکین برادرش ابوالعسکر بفرستاد و آن ولایت را مضبوط و مستخلص گردانید و عیسی کشته شد و ابوالعسکر متمکن گشت. دیناریان که مدت‌های مدید در مکرانات حکومت کردند از نژاد ابوالعسکر بودند. بعد از آن احمد بن علی بن نوشتکین^۹ را که از اعیان حُجّاب و اعوان جناب مسعودی بود، باده هزار سوار و پنج هزار پیاده نامزد فتح و ضبط کرمان گردانید و ایشان در مدّت چهار ماه اطراف سردسیر و گرمسیر را برآ و بحراً مصفی و مسلم^{۱۰} کردند و ماده حکومت دیلمیان و عضدیان از کرمان منقطع شد و یک سال و نیم آن مملکت در قبضه تصرف نواب سلطان مسعود بماند. اسباط^{۱۱} عضدالدوله استغاثه به خدمت^{۱۲} القایم بالله ابو جعفر بردند و او ایشان را حکم و لشکر داد، به کرمان آمدند و اکابر کرمان نیز با ایشان متفق شدند تا مسعودیان را منهزم و منفعل از حدود نرماشیر به تخوم^{۱۳} خراسان دوانیدند و اسباط^{۱۴} عضدالدوله کرّه آخری امارت^{۱۵} و

۱. مل: مرو.

۲. با: سیصد و شصت. گ: صید شصت. مل: در صد و شصت. مو: صیدست.

۳. همه نسخه‌ها: مضاف! تصحیح قیاسی است.

۴. مل: و ابوالنصر.

۵. با: نماند.

۶. با، گ: پروردگار.

۷. با: مملکت.

۸. اساس: قندهار.

۹. با: بوسکین. گ: بوسنکین. مل: سبکتین.

۱۰. با، مل ندارند.

۱۱. با، گ: اسباب.

۱۲. با، گ، مل: خلیفه.

۱۳. با، گ بدون نقطه.

۱۴. با: اسباب.

۱۵. با: عمارت.

حکومت کرمان را تصرف^۱ نمودند. > بعد از آن سلجوقیان بر ممالک خراسان و عراق
مستولی شدند.^۲

۱. با، گ، مل: استیناف. ۲. این عبارت را اساس ندارد.

ذکر حکومت قاورد و ابناء او^۱ در ممالک کرمان

بزرگ^۲ آن طایفه و سر^۳ آن خیل عمادالدوله قرارسلان بیک قاوردبن جغر^۴ بن داود بن میکائیل بن سلجوق انتزاع مملکت کرمان را از دست غیر متعین شد، و در [شعبان سنه]^۵ اثنین و اربعین و اربعمایه سره ممالک کرمان را مضارب خیام عظمت گردانید. در آن وقت ممالک کرمان و فارس در تصرف باکالنجار بن سلطانالدوله بن بهاءالدوله بن عضدالدوله بود و از قبل او^۶ بهرام بن لشکرستان از ابناء دیلم در کرمان حاکم بود. چون قاورد به کرمان رسید در خدمت او از طبقات ترک^۷ و ترکمان پنج شش هزار سوار بودند. همه بر زین زاده و در زره پرورده. و در شهر سردسیر با بهرام^۸ مُشتی^۹ دیلم عاجز بیچاره. بهرام در شهر فروبست. دیالم زوبینی که داشتند انداختند و از تیر ترکان بیشتر هلاک شدند. بهرام صورت واقعه انهاء ملک^۹ باکالنجار کرد. مدت اغاثت و اعانت او متمادی گشت. شدت باس^{۱۰} قاورد مهلت انتظار نمی داد. بهرام مصلحت خود و رعیت در صلح دید بر آنکه ولایت تسلیم کند و دختر خود به قاورد دهد. ملک باکالنجار [از شیراز روی به کرمان نهاد. بهرام کس فرستاد و کنیزی را از خواص حرم او به مال بسیار بفریفت تا باکالنجار]^{۱۱} را زهر داد و در ولایت خنات وفات یافت. لشکرش چون صولت لشکر ترک شنیده بودند هم از آن منزل روی به شیراز نهادند و ملک کرمان قاورد را مسلم شد. و در آن ایام گرمسیرات کرمان در دست کوفج بود و به روزگار دراز از عجز دیلم متغلب^{۱۲} شده بودند و جمله گرمسیر^{۱۳} از جیرفت تالب دریا فرو گرفته و تا حدود فارس و عراق و خراسان تاخت می کردند و کاروانها می غارتیدند. قاورد ایشان را مسخر

۱. با: آن.
۲. با، گ، مل: تابعه.
۳. با، گ، مل: قرم.
۴. با، گ، جقر.
۵. با ندارد.
۶. با ندارد.
۷. اساس: تازیک.
۸. گ: هشتی.
۹. با، گ، مل: یأس.
۱۰. با، گ، مل: یأس.
۱۱. این عبارت را با ندارد.
۱۲. با، گ، مل: منقلب. مو: متقلب.
۱۳. با: گرمسیرات.

گردانید و به هرموز رفت و عمان بگرفت. والی عمان شهریار بن باقیل^۱ را قید آورد و به آخر ولایت بدو داد. او مقداری کرماند متقبل شد که هر سال به خزانه قاورد رساند و تا آخر حال عهد ملک ارسلانشاه آن مال برقرار به کرمان می دادند.

چون سلجوقشاه بن ارسلانشاه بعد از واقعه پدر و جلوس برادرش ملک محمد به عمان افتاد و آنجا مقام ساخت، دیگر حکم کرمان بر آنجا جاری نشد و ملک قاورد ولایت فارس از فضول فضلون خالی کرد و شیراز را بگرفت. گواه این قضیه محرابی است از سنگ مرمر در جامع شهر بردسیر. بر حوالی آن نبشته که این محراب را از فیروزآباد فارس ملک قاورد به کرمان آورد. و ملک قاورد را [فرزندان بسیار بود]^۲. از پسران مذکور سلطانشاه است و تورانشاه و کرمانشاه و امیرانشاه و مرادانشاه^۳ و عمر و حسین؛ و دختر خود^۴ گویند چهل دختر داشت. بعد از بیست و چهار سال که حکومت کرمان کرده هوس حکومت عراق [در خاطر آورد]^۵. سلطان ملکشاه برادرزاده او بود. به بعضی از امراء ملکشاه مکتوبات نوشته ایشان را استدعا نمود و ایشان لبیک اجابت زدند. بنابر وعده ایشان لشکری^۶ که داشت به جانب عراق کشید. ملکشاه در ری بود، عزم همدان کرد و با قاورد [مصاف داد و قاورد]^۷ را در جنگ اسیر کردند و دو پسرش سلطانشاه و امیرانشاه همراه بودند. مجموع به دست لشکر ملکشاه افتادند. >آورده اند که^۸ قاورد سپاهیان را موجب کرماند و مرسوم تمام می داد. و در این حال که او به دست ملکشاه افتاد جمعی از لشکریان ملکشاه روزی به سر دیوان آمدند و طلب زیادتی اقطاع و مرسومات نمودند^۹ و در آن حال بر زبان راندند که اگر مرسوم ما زیاده نمی کنند قاوردشاه را عمر باد.

نظام الملک که وزیر سلطان ملکشاه بود ایشان را تسکین داد و گفت امشب سخن با پادشاه عرضه دارم و مرسومات شما زیاده کنم. شبانه صورت ماجرا پیش سلطان

۱. اساس، با خوانده نشد. گ: تافیل. مو: مافیل. مل: ماقیل. تصحیح قیاسی است.

۲. مل ندارد. ۳. مل ندارد. ۴. با، گ، مل ندارند.

۵. با، گ، مل: حکومت عراق کرد. ۶. با، گ، مل: بلشکری. ۷. با ندارد.

۸. اساس ندارد. ۹. اساس، با: نمود.

ملکشاه معروض گردانید. هم^۱ در شب^۲ حکم فرمود که قاورد را به زه کمان خبه کردند. روز دیگر آن جماعت پیش وزیر آمدند. گفت پادشاه دوش ملول بود بدان سبب که عمش درگذشته بود، مجال نشد که سخن شما^۳ به عرض رسد. بعد از آن پسران او را که همراه پدر بودند میل کشیدند. اما سلطانشاه را اندک بینایی در یک چشم مانده بود. او را شخصی از خدم پدرش از لشکرگاه سلطان ملکشاه بدزدید و بر پشت خویش باز به کرمان آورد، و در صفر سنه سبع و ستین^۴ و اربعمایه تخت ملک موروث را به فرطلعت خویش بیار است.

سال دیگر سلطان ملکشاه عزم کرمان فرمود^۵ و با هفتاد هزار سوار هفده روز بر در کرمان بنشست. سلطانشاه به شفاعت و ضراعت^۶ پیش آمد و گفت مرا چهل خواهر است که به حکم خویشی همه محرم^۷ تواند. روامدار که به دست خربندگان لشکرگاه و خیل تاشان بارگاه افتند؛ و خواهران را به شفاعت به در سراپرده ملکشاه فرستاد. ملکشاه را رقت^۸ و رحمت آمد و چون سوگند خورده بود که کرمان را خراب کند، یک برج از باروی قعله شهر خراب کردند. و ملکشاه بعد از آن که سلطانشاه و خواهرانش را به عنایت و عاطفت مخصوص گردانید بازگشت. مدت حکومت سلطانشاه ده سال بود و در آخر دولت او از برادرانش تورانشاه مانده بود. او را به جانب بم فرستاده بود.

بعد از وفات سلطانشاه در شهر سنه سبع و سبعین و اربعمایه تورانشاه پادشاه شد. پیش از آنکه پادشاه شود از او توقع حکومت و سلطنت نمی داشتند.^۹ فاما چون حاکم شد، ضبط نیک کرد و عدل و داد ورزید. او در عهد دولت خود دوبار لشکر به فارس برد. کرت اول مغلول گشت. اما^{۱۰} کرت ثانی <در زمان اتابک جاولی >^{۱۱} شیراز بگرفت، فاما نگاه نتوانست داشت. در عهد او بحرین و [عمان و]^{۱۲} کرمان یاغی شدند و او لشکر

۱. مل ندارد. ۲. با: در آن شب. ۳. اساس: او.
 ۴. در متن اساس: سبعین. بر بالای آن نوشته شده: ستین.
 ۵. اساس: زراعت. ۶. با: محترم.
 ۷. مل: نمی داشت. ۸. مل ندارد.
 ۹. با ندارد. ۱۰. مل ندارد.
 ۱۱. اساس ندارد. ۱۲. با ندارد.

فرستاد و باز ایشان را به طاعت در آورد. به غایت عمارت دوست بود و بر سر کارهای اهل حرفت بسیار نشست. از جمله روزی درودگری پیش او کار می‌کرد، شاگردی با وی که به اولاد ترکان مشابتهی داشت. از درودگر پرسید که این کودک ترک زاده است؟ درودگر گفت این مسأله حق تعالی^۱ از شما خواهد پرسید. مادر این کودک می‌گوید که از من آمده است و ترک در خانه من به حکم نزول ساکن است. لابد جواب این مسأله ترا باید داد. آن وقت مقام لشکریان در اندرون شهر در خانهای رعایا بود. این سخن بر خاطر تورانشاه سخت اثر کرد. بفرمود تا در ربض به جهت او سرایی عالی ساختند و همه لشکریان را فرمود که هرکس از بهر خود وثاقها ساختند^۲ و مردم از آن محنت خلاص یافتند. مسجد جمعه و بیمارستان و مدرسه و خانقاه^۳ با موقوفات بسیار بساخت، و سیزده سال حکومت کرد. بعد از او^۴ پسرش ملک ایران‌شاه بن تورانشاه بن قاورد در روز بیست و هفتم ذی‌القعدة سنه تسعین و اربعمائه به جای پدر حاکم ممالک^۵ کرمان شد. چون حاکم شد ایام خود را بر شراب و لیالی را بر خواب مقصور گردانید و از جادّه شریعت نکث نمود. او را به الحاد نسبت کردند و علما به اباحت^۶ خویش^۷ فتوا دادند^۸، و خوّاص و عوام کرمان بر او خروج کردند. ایران‌شاه خود را از آن غوغا بیرون افکند و روی به گرمسیر نهاد. چون به جیرفت رسید گفت اینجا حصاری نیست که مرا پناهی باشد و از خصمان ایمن توانم بود. روی به جانب بم آورد و جمعی که قصد او کرده بودند از شهر فوجی قبیجاقی با فوجی حشم بر پی او بفرستادند. در منزلی که آنرا^۹ کوشک شیرویه گویند به ایران‌شاه رسیدند^{۱۰} و او را هم آنجا هلاک کردند و سر او به بردسیر آوردند. از مبدأ جلوس او تا ایام ظهور اعلام ارسلانشاهی پنج سال بود. چون ایران‌شاه کشته شد از اولاد و اسباط قاورد کسی نبود که اهلیت حکومت کرمان داشته باشد. قضات و اکابر کرمان جمع گشته در باب حکومت کرمان کسی می‌طلبیدند.^{۱۱}

۱. گ: حق تعالی این مسأله. مل: این مسأله را.
 ۲. مل: ساخت.
 ۳. مل ندارد.
 ۴. با: آن.
 ۵. با ندارد.
 ۶. مل: اباحت.
 ۷. اساس، گ: خویش.
 ۸. با ندارد.
 ۹. با: او را.
 ۱۰. گ، مل: رسید.
 ۱۱. اساس: می‌طلبید.

نشان دادند که در محله کوی گیران جوانی است [ارسلانشاه نام]^۱ می‌گویند پسر کرمانشاه بن قاورد است. قضات و امرای دولت به خدمت او پیوستند. جوانی بود به صورت و سیرت آراسته. او را از مقام مذلت به معراج سلطنت بردند در بیست و دویم^۲ محرم سنه خمس و تسعین^۳ و اربعمائه. اسلاف او جان دادند و پادشاهی او کرد؛ اجداد او خوان^۴ نهادند و دعوت او خورد. مدت چهل و دو سال پادشاهی کرد که غبار نامرادی بر دامن دولت^۵ او نشست. وقتی اتابک قراجه قصد کرمان کرد، اقبال او او را از راه بازگردانید و بر در همدان کشته شد بر دست لشکر سلطان سنجر. و کرمان به عهد او پر و بال عمارت بگسترده و رعیت در روزگار عدل^۶ او طعم سلامت و لذت عافیت یافتند. بر قاعده بیشتر شحنة او در بحرین و عمان می‌بود. لشکر به فارس برد و شیراز را بگرفت. و در آخر عهد^۷ او میان اولاد علاءالدوله کاکو مخالف افتاد و امیرعلی بن فرامرز بن علاءالدوله از یزد التجاء بدو آورد و التماس مصاهرت و مواصلت نمود و یزد^۸ با کرمان داد. ملک ارسلانشاه حاجت خود محمد بن کبج ارسلان را به شحنگی آنجا فرستاد و دختر سلطان محمد بن ملکشاه را بخواست. او را از عراق به عظمتی هرچه تمامتر به کرمان آوردند. ملک ارسلانشاه در کرمان بناهای بسیار از مدارس و بقاع خیرات بساخت. چون سنس از هفتاد بگذشت ادمان شراب و کثرت مباشرت در ظاهر و باطن او خللهای عظیم پیدا کرد و جنس فرتوتی بر او غالب شد.

او را فرزندان و نبیرگان بسیار بودند.^۹ از فرزندان او ملک مغیث‌الدین محمد به حسن صورت و کمال سیرت ممتاز بود. شبی ملک ارسلانشاه از ممر عارضه‌ای که داشت قصد ملک محمد کرد.^{۱۰} [ملک محمد]^{۱۱} پیشدستی کرد، او را از سرای دشت دربرود و به قلعه کوه فرستاد و خود بر تخت سلطنت نشست. [ملک ارسلانشاه]^{۱۲} بعد از آنکه سه

۱. فقط در اساس، مو. ۲. اساس: سیم. ۳. اساس: سبعین.
 ۴. گ، مل، مو: خون. ۵. با ندارد. ۶. گ، مل ندارند.
 ۷. با ندارد. ۸. مل: یزد را. ۹. اساس: فرزندان بسیار و نبیرگان.
 ۱۰. در اساس به جای کلمه اخیر آمده: از ممر عارضه‌ای که داشت سکی (کذا) می‌نمود!
 ۱۱. با، گ، مل: او. ۱۲. با: او.

سال در قلعه با حرم و کنیزکان و مطربان و ندیمان محبوس و موقوف^۱ بود درگذشت. و در آن شب که ملک محمد پادشاه شد برادرش کرمانشاه از وهم به رباط بعلیاباد^۲ مختفی شد. هم در روز او را به دست آوردند و خرمن عمرش به باد فنا بردادند.^۳ دیگر اولاد و احفاد ارسلانشاه قریب بیست و پنج نفر را میل کشید و ایشان را به قلاع سرحدها فرستاده مقید داشت؛^۴ و پیوسته منهیان و جاسوسان به اطراف فرستادی و از کلی و جزوی احوال مملکت خود و اطراف^۵ استخبار نمودی. گویند روزی از ندماء خود سؤال کرد که در کدام محلّت^۶ سگی زاده است و چند بچه و هر یک به چه رنگ آورده؟ گفتند این معنی معلوم ما نیست. گفت در محلّت کوی کران سه شب است که این حال افتاده. غرض از ذکر زادن سگ و تلون^۷ سگ بچگان تنبیه مردم بود تا دانند که در تعرف^۸ احوال ولایت تا کجاست. و اشتغال او به شراب و عشرت، روز ورود رسولی بودن یا عید و موسمی یا رضاجویی قومی. خیرات او از بناء مدارس و خواتق و مساجد در شهر بردسیر و بم و جیرفت بسیار بود. و در شهر بردسیر بر در مسجد جامع دارالکتبی بنا فرموده است مشتمل بر پنج هزار کتاب از فنون علوم. و در آخر عهد او که غز در خراسان خروج کرد، طبس را با کرمان گرفت و رشید جامه دار خادم که حاکم عراق عجم بود وعده کرد که اصفهان به ملک محمد دهد. بدین موافات رسول به کرمان فرستاد و ملک محمد بدین مهم امیر عزالدین محمد انار را از خراسان استدعا فرمود؛ و او از لشکرکشان جهان به یمن ...^۹ و نصرت رایت مشهور بود. چون به کرمان رسید ملک محمد در اعزاز مقدم او مبالغت نمود و مقارن آنکه به طرف اصفهان نهضت می کرد، خبر وفات رشید جامه دار رسید و ملک محمد نیز هم در آن هفته دعوت حق را اجابت کرد در شهور سنه احدی و خمسین و خمسایه

مدت حکومت مغیث الدین محمد چهارده سال بود. دور سلطنت کرمان به پسرش

۱. اساس ندارد. با: موقف. ۲. مل: بعلیاد. ۳. با: رفت. اساس: بر باد.

۴. مل: داشتند. ۵. با ندارد. ۶. اساس: مملکت.

۷. با، گ: ملون. ۸. با، گ، مل: تجسس.

۹. یک کلمه در اینجا در هیچ نسخه ای خوانده نشد.

محي الدنیا و الدین طغرلشاه رسید. دوازده سال و کسری بر بساط نشاط در ساحت راحت [نشست و] ^۱ پشت به چهار بالش آسایش باز داد و خراج از تمام ^۲ مملکت کرمان در مدت سلطنت خود بینداخت؛ و انداخته و نواخته ^۳ اسلاف و ارتفاعات املاک خاصه در وجوه اخراجات خود صرف می‌کرد. خوآص و عوام کرمان به موافقت او بر موجب «الناس علی دین ملوکهم» روی به محراب میخانه نهادند و رکوع صراحی را سجود می‌کردند. بیت:

بر سریر سرور جای همه بر بساط نشاط پای همه

در شهر سنه سبع و سبعین ^۴ و خمسمایه کسوفی تمام افتاد در برج ثور، چنانکه هوا تاریک شد و ستاره پیدا آمد و مرغان از درختان درافتادند. و ملک طغرلشاه را چهار پسر بود. بزرگترین، ملک ارسلان و مادرش کنیزکی بود؛ و کوچکترین، ترکانشاه هم از کنیزکی دیگر بود؛ و دو پسر در میانه ^۵ از خاتون ^۶ رکنی که بنت عم ملک طغرلشاه [بود. بزرگترین تورانشاه و دیگری بهرامشاه. و در آخر عهد ^۷ ملک طغرلشاه] ^۸ زمام کار ممالک ^۹ به دست مؤیدالدین اتابک ریحان ^{۱۰} بود و مؤیدالدین از پسران ملک طغرلشاه با بهرامشاه بهتر بودی. ملک طغرل زمستان اکثر در جیرفت بودی. او را مرضی پیدا شد و ناگاه آوازه در سرای افتاد که ملک طغرل نماند. مردم جیرفت به هم برآمدند. ترکان و غلامان دست به غارت و تاراج برآوردند ^{۱۱} و جمله مراکب و ستور بازرگانان و اصحاب قلم ببردند. و آن آوازه خود نتیجه نوحه جواری و خدم بود بر خوف وقوع حادثه ^{۱۲}؛ و هنوز ملک زنده بود. فی‌الجمله به مجرد آن آوازه، بهرامشاه به استظهار قوت و شوکت مؤیدالدین [ریحان ^{۱۳} به جای پدر بنشست و ملک ارسلان که پسر بزرگتر بود چون دانست که میل مؤیدالدین] ^{۱۴} اتابک به جانب ^{۱۵} بهرامشاه است ^{۱۶}، حالی با فوجی حشم از جیرفت

- | | | |
|--|-------------------|--------------------------------|
| ۱. با، گ، مل ندارند. | ۲. با ندارد. | ۳. اساس، با، گ، مل خوانده نشد. |
| ۴. با: خمس و سبعین. اساس: سبع و خمسين. | | ۵. با: و پسر میانه. |
| ۶. همه نسخه‌ها جز مل: خواتون. ۷. مل ندارد. | | ۸. این عبارت را با ندارد. |
| ۹. مل ندارد. | ۱۰. اساس: ریحانی. | ۱۱. با: بردند. |
| ۱۲. گ: حادثه بود. | ۱۳. اساس ندارد. | ۱۴. این عبارت را مل ندارد. |
| ۱۵. مل ندارد. | ۱۶. مل ندارد. | |

بیرون رفت. و ترکانشاه که کوچکترین فرزندان بود به خدمت برادر بزرگتر ارسلانشاه شتافت و ارسلانشاه از جیرفت متوجه بم شد.

ملک تورانشاه که برادر هم مادری و هم پدری بهرامشاه بود کس فرستاد که میان ما عهد و پیمانی بود. این زمان ترک آن کردن و التفات به برادر بزرگتر ناکرده بنا بر چیست؟ بهرامشاه جواب فرستاد که این کار اگر بر وفق مراد میسر شدى و وفات پدر یک روز در خفیه بماندى و عنان اختیار به دست بودى^۱، تجاسر و تقدّم مستجار نداشتى. اما چون واقعه به فتنه افتاد، دفع^۲ خصوم را، خانه از دست نداد و جای پدر نگاه داشت. اکنون زنهار حرکت نفرماید و برقرار باشد تا سورت آتش فتنه منطفی شود. او خداوند و برادر بزرگ است و من بر جاده عهد استوارم. اما در این صورت هبوط من و صعود او موجب مزید^۳ تنافر گردد، لاسیما که عمده ملک قوّت اتابک ریحان است و شوکت غلامان او. در این وهله این معنی با او گفتن متعذّر است.

تورانشاه چون این کلمات بشنید دانست که جواب سقیم است و ملک عقیم^۴ بر فور با خواصّ خویش متوجّه فارس شد. بعد از آن وفات ملک طغرل محقّق شد. جواهر و دفاین بسیار به دست بهرامشاه افتاد. به کرمان آمد و در بردسیر قطب الدّین محمد اتابک شحنه بود از قبل پدرش بهرامشاه. او را رعایت تمام نمود و استمالت نامه‌ای پیش از رسیدن خود به بردسیر فرستاد. ارسلانشاه [بم بگرفت و آنجا مقیم شد و از جیرفت و باقى ولایت لشکریان به هواداری ارسلانشاه]^۵ روی به هم آوردند و بهرامشاه و مؤیدالدّین ریحان به بردسیر آمدند. قطب الدّین محمد اتابک که در شهر بود آن نوع که از بهرامشاه توقّع می داشت واقع نشد. بعد از چند روز با بهرامشاه تخلف کرد و به جانب بم پیش ارسلانشاه رفت و ارسلانشاه بدین سبب بقوّت شد. بهرامشاه و مؤیدالدّین از این جهت در حیرت و دهشت افتادند.

در این اثنا خبر رسید که ملک تورانشاه از اتابک زنگی که پادشاه فارس بود استمداد

۱. با: به دست او.

۲. مل ندارد.

۳. با ندارد.

۴. با: عظیم!

۵. این عبارت را با ندارد.

لشکر نموده به سیرجان رسیده است. فکر و اندیشه بهرامشاه و مؤیدالدین مضاعف شد. تدبیر کردند که ملک تورانشاه برادر بزرگتر است با او مصالحه می‌باید کرد و مادر را با چند نفر از خواص به جانب سیرجان فرستاد که میان ایشان شاید اصلاحی تواند کرد. مزاج تورانشاه از این معنی دور بود. با مادر گفت، بیت:

من می‌نکنم خصومت از راه مسجاز من ملک پدر به تیغ می‌جویم باز

خاتون^۱ چون مزاج پسر معلوم کرد به برادرش نوشت که لشکری بیگانه و شوکتی تمام با وی است. آن فرزند باید که فکر صلاح خود کند. بهرامشاه و مؤیدالدین ریحان بعد از تدبیر و مشاوره فکر ایشان بر آن قرار گرفت که ملک مؤید ایبه پدر طغانشاه که در عهد خروج غز به نشابور بود و اکثر بلاد خراسان را در تصرف گرفته بود و به درجه پادشاهی رسیده در آن ایام حاکم خراسان بود پیش آورند. از آن طرف ملک تورانشاه با لشکر فارس [متوجه بردسیر گشته، ازین طرف بهرامشاه و مؤیدالدین ریحان راه خراسان پیش گرفتند. ملک تورانشاه با لشکر فارس]^۲ به بردسیر رسید. چند دیلم که مقیم دروب بودند و قضات شهر، در حفظ دروازه‌ها و ضبط حصار جدی نمودند. لشکر فارس بر ظاهر شهر و نواحی دست به خرابی بردند. چهار روز بدین نوع بگذشت. روز پنجم ملک ارسلان از جانب بم به قصد بهرامشاه متوجه شده^۳ بر سر تورانشاه و لشکر فارس رسید. بیت:

روزی مگر که طوطی طبعم [برامید]^۴ بر طمع پسته آمد و بر شکر افتاد

چون عنایت ربّانی و تأیید آسمانی او را مساعدت^۵ نمود با هفتصد^۶ سوار، پنج هزار مرد فارس را هزیمت کرد. در آن یک هفته سه پادشاه در کرمان حکومت کردند. [ممالک کرمان]^۷ ملک ارسلان شاه را مسلم شد. ملک تورانشاه باز به فارس رفت. بعد از شش ماه

۱. همه نسخه‌ها جز مل: خواتون. ۲. این عبارت را با، مل ندارند. ۳. با، گ، مل ندارند.

۴. فقط در مو. ۵. با، گ: مساعد. ۶. اساس: سیصد.

۷. با ندارد.

باز لشکری به جانب کرمان کشیده، از این طرف ارسلانشاه خبر شد. او نیز لشکری تمام ساخته گردانیده متوجه ایشان شد. چون به گرمسیر رسید، مسافت بین العسکرین نزدیک شد. لشکر فارس که یکبار زخم خورده بودند سر مخالفت بیفکندند و به جانب شیراز معاونت نمود. ارسلانشاه چند روز در گرمسیرات کرمان توقّف نمود. موسم رطب بود و هوای مخالف^۱، اکثر لشکرش بیمار شدند.

در این حال خبر رسید که ملک بهرامشاه با لشکری از خراسان [به راه سیستان]^۲ متوجه کرمان گشته به مکران رسیده است. و آن چنان بود که چون بهرامشاه به نشابور پیش ملک مؤید رسید، جواهر و نفایس بیشمار پیشکش کرد و استمداد نمود که مملکت موروث باز به دست آرد. ملک مؤید پنج هزار مرد با چند سردار معتبر مثل سیف‌الدین بیکلاه^۳ و بغانگین^۴، و اغوش زاده^۵ و جلال‌الدین میمون^۶ چون به حدود کرمان رسیدند و ملک بهرامشاه معلوم^۷ کرد که ارسلانشاه [در طرف گرمسیر است]^۸ با لشکر خراسان متوجه گرمسیر شد و نزدیک جیرفت بر صحرای قماذیر جنگ کردند و لشکر ارسلانشاه^۹ [به هزیمت شد].^{۱۰} ملک ارسلانشاه قطب‌الدین محمد و بعضی امرا پشت داده روی به عراق آوردند و ترکانشاه برادر خردتر ملک ارسلانشاه و اصحاب عمایم و رجاله دیالم را دستگیر کردند و قماذیر که منزل^{۱۱} مسافران و خزینة متمولان بود غارت کردند.

چند روز در [جیرفت و]^{۱۲} رساتیق آن بازار نهب و غارت قایم بود و قتل و شکنجه و تعذیب دایم. و از برای^{۱۳} نعل بهای لشکر خراسان در کرمان مبلغ دویست هزار دینار

۱. گ: مخالفت. ۲. با ندارد.

۳. با، گ، مل، مو: بدون نقطه. در تاریخ سلجوقیان و غز در کرمان: سیف‌الدین تنکر.

۴. اساس، با، گ، مل بدون نقطه. مو: بقاسیکن. می توان آنرا بغانگین خواند. اما در تاریخ سلاججه و غز در کرمان:

بغراتگین. ۵. همه نسخه‌ها چنین است. منبع سابق: ارغش زاده.

۶. همه نسخه‌ها چنین است. ظاهراً جمله‌ای افتاده است. نیز در منبع سابق: صلاح‌الدین میمون.

۷. با، گ، مل: چون معلوم. ۸. مل: گرمسیرات. ۹. این عبارت را با، گ، مل ندارند.

۱۰. گ، مل ندارند. ۱۱. با: منازل. ۱۲. با، گ، مل ندارند.

۱۳. با: بهای.

تخصیص^۱ کردند. و ترکانشاه را که برادر کوچک بود به قتل آورد و امراء خراسان به جانب خراسان مراجعت نمودند و ملک ارسلان به عراق رسید. سلطان آن ممالک، ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه بود و مدبر ملک و درگاه او اتابک ایلدگز، و مادر سلطان در حکم او. ملک ارسلان وقتی رسید که اتابک ایلدگز در قلعه ری اینانج را محاصره کرده بود^۲؛ و به یمن مقدم او^۳ در آن هفته اینانج در قلعه بر دست غلامان خود کشته شد و فتحی که در حساب خاطر و ضمائر نبود روی نمود.

سلطان و اتابک ایلدگز مقدم ملک ارسلان را به فال گرفتند و او را به مراد بازگردانیدند و اکثر امرای عراق چون^۴ اقوش^۵ و اتابک شیرگیر و عزالدین سنمار و عزالدین دینوری و اتابک بردسام، و از شیراز مبارز دوست جانی^۶ با لشکری^۷ جزار در خدمت او به کرمان فرستادند. ایشان چون به کرمان رسیدند بهرامشاه و مؤیدالدین ریحان ترتیب منجیق و محاصره کردند^۸ و غلات و ذخایر به شهر کشیده، به خراسان کس دوانیدند و صورت حال انهاء ملک مؤید کرد. ملک ارسلان به ظاهر شهر کرمان نزول کرد و مدت آن محاصره تمادی یافت و از طرفین بر یکدیگر ظفر نیافتند. آخر الامر امرای خراسان به بهرامشاه گفتند مصلحت در مصالحت است و برادرت ملک ارسلان بیگانه نیست و سعی در طلب باطل نمی‌کند. او در این ولایت همان حق دارد که تو داری. بر آن قرار دادند که شهر کرمان و چهار دانگ ولایت ارسلان را باشد، و بم و دو دانگ بهرامشاه [را]^۹. بهرامشاه^{۱۰} به ضرورت قبول کرده عازم بم شد و دو سال کار کرمان بر این نمط بماند و ملک ارسلان در شهر تمکن یافت، تا اتابک قطب‌الدین محمد بن اتابک

۱. با: تحصیل. ۲. مل: در قلعه ری به محاصره اینانج مشغول.

۳. با: آن.

۴. اینجا یک کلمه در هیچ نسخه‌ای خوانده نشد: امارین. امارین! محتملاً مخفف جمال‌الدین محمد است. چنانکه در همین کتاب چند موضع قطب‌الدین را قطبال، و شرف‌الدین را شمال نوشته است. نام کامل آقوش چنین است: جمال‌الدین محمد بن ناصرالدین.

۵. اساس، مو: افرش. مل: انوش.

۶. با، گ، مل: مبارز جورحانی، مبارز جورحانی! در تاریخ سلجوقیان و غز: مجاهد گورکانی.

۷. اساس، مل: لشکر. ۸. با: کرده بودند. گ: کرد. ۹. گ ندارد.

۱۰. با ندارد.

برقش از ارسلان رنجیده مستشعر شده به جانب بم رفت. بهرامشاه به معاضدت او لشکر کشید و ارسلان را بشکست، و ارسلان منهزم به جانب یزد رفت. اتابک یزد عزالدین لنگر اعزاز و تعظیم او نمود و اعانت و مدد^۱ را ملتزم شد. ملک بهرامشاه پس از این قضیه بعد از یک سال و نیم در کرمان به علت استسقا درگذشت. ملک کرمان باز مضطرب شد. لشکریان بعضی به جانب یزد توجه نمودند و بعضی به همدان پیش ملک تورانشاه رفتند. اتابک محمد پسر بهرامشاه، محمد شاه را بر جای پدر بنشانند. چون محمد شاه طفل بود اندیشید که به معاونت سابق علی سهل - که کوتوال بم بود و مربی بهرامشاه - کار او را رونقی تواند بود. با آن کودک به جانب بم رفت و با سابق علی گفت که تو یک سواره از^۲ خراسان [بدین ولایت]^۳ آمدی و ملک بهرامشاه را بر تو حقوق ثابت است و عنایت او ترا بدین^۴ درجه رسانیده. اکنون اعانت و تقویت فرزند او بر تو واجب است.

روز اول در تعظیم و اعظام ایشان شرایط اجتهاد تقدیم کرد و در شب اندیشید که ملک ارسلان در یزد^۵ و ملک تورانشاه در عراق چون احوال کرمان معلوم کنند زمان تا زمان برسند و این کودک را صلاحیت حفظ مملکت نیست. مصلحت آن تواند بود که اتابک^۶ و این پسر را بگیرم تا هر کدام پادشاه کرمان شوند و ایشان را طلبند بفرستم^۷ و از من منت پذیر گردند؛ و بر این عزیمت قصد ایشان کرد. محمد شاه و اتابک از این حال خبردار شدند و راه گریز گرفتند و متوجه^۸ فارس گشتند و به شبانکاره رفتند. ملک ارسلان از یزد به کرمان آمد و بر تخت ملک مستقر گشت و زمستان به جیرفت رفت.

در غیبت او محمد شاه بن بهرامشاه و اتابک قطب الدین محمد با لشکر فارس ناگاه به کرمان رسیدند و شهر را فرو گرفتند.^۹ چون ملک ارسلان از این حال خبر یافت با تمام لشکر از جیرفت بتاخت. او نیز غافل^{۱۰} به شهر درآمد و محمد شاه را گرفته به قلعه فرستاد و اتابک محمد را به تربیت مخصوص گردانید و پادشاه شد.

۱. اساس: اعانت فرزند. ۲. با: از بم خراسان. ۳. با ندارد.
 ۴. گ، مل ندارند. ۵. گ: وزیر. ۶. با، گ: اتابک را.
 ۷. با، گ، مل: بسپارم. ۸. با، گ: عازم. مل: عازم دیار. ۹. با، گ، مل: و شهر فرو گرفت.
 ۱۰. با، گ، مل: فی الفور.

در خریف همین سال ملک تورانشاه از همدان به یزد رسید و اتابک یزد عزالدین لنگر به سیرجان رفت و از آنجا لشکر به جیرفت کشید.^۱ ملک ارسلان با لشکر کرمان به محاربت ایشان شتافت و در آن جنگ تیری به پهلوی او رسید و به کرمان مراجعت نموده در راه نماند.

ملک تورانشاه در کرمان پادشاهی بی منازع گشت. یک سال متمکن و با رونق بود. بعد از آن چون سلطان‌شاه بن ایل ارسلان بن اتسز خوارزمشاه لشکر غز را از سرخس بدوانید^۲، مقدّمان آن طایفه با هفت هزار سوار غز به کرمان آمدند و ملک تورانشاه، اتابک محمد را به جنگ ایشان فرستاد. بعد از محاربه و مقاتله منکوب و منهزم باز به شهر آمد^۳ و لشکر غز ولایت زرند و رودان و راین و خناب^۴ را خراب کردند و زمستان به جیرفت رفتند و آن مملکت را عالیها سافلها گردانیدند و به راه سیرجان بیرون آمدند و تابستان به در بردسیر رسیدند. ملک تورانشاه و اعیان و ارکان دولت او بیرون^۵ باز گذاشته مقام بداخل شهر بردند و لشکر غز حومه و بیرون شهر را اثر عمارت نگذاشتند. در این حال اتابک محمد درگذشت و ملک تورانشاه سپهسالاری داشت ظاهر امیرک نام. روزی معاوضه^۶ با چند اوباش به بارگاه او درآمد و او را به قتل آورد و محمد شاه بن بهرامشاه را روزی چند بر تختگاه اسلاف متکا ساختند، و او بعد از دو ماه [منزعج^۷ گشته به عراق رفت؛ و مبارکشاه نامی را هم از شعبه سلجوقیان در بم چندگاه علی سابق حاکم ساخت. بعد از آن او نیز]^۸ متوهم و خایف^۹ گشته از جانب سیستان به غور رفت و آنجا درگذشت. باز محمد شاه از عراق به کرمان آمد و داماد سابق علی سهل شد و به سبب تصادم محنت و ترادف فتنه^{۱۰} از بم گریخته پناه به سلطان شهابالدین غور برد و در فنون بینوایی جهان را وداع کرد. مدّت صد و چهل سال دولت دودمان قاوردی در کرمان برداشت. ثم انقضت مدّة اقبالهم و دولة الدّنيا متاع^{۱۱} الغرور.

۱. با، گ، مل: از آنجا به جیرفت آمد.
 ۲. با، گ، مل بدر راند.
 ۳. اساس: آمدند.
 ۴. اساس، با، گ، مل بدون نقطه. مو: جناب. تصحیح قیاسی است.
 ۵. با، گ، مل: بیرون.
 ۶. مل: مفاوضه. بقیه نسخه‌ها مانند متن. معارضه؟
 ۷. گ، مل: متوهم.
 ۸. این عبارت را با ندارد. ۹. با ندارد.
 ۱۰. با، گ، مل: فتن.
 ۱۱. با: مقاتح. گ: مفاتح. مل: مفاتیح.

ذکر طایفه غزان و حکومت کردن ایشان در ممالک کرمان^۱

بعد از آن که غزان چند سال^۲ در کرمان خرابی کردند، عمادالدین دینار بن محمد بن طوطی بیک با حشمی انبوه آمد و مقالید حلّ و عقد آن نواحی به دست اقتدار گرفت. و اگر چند حشم غز به دل با او و هیچ آفریده صافی نبودند، اما چو از یک تخم بودند به ظاهر طاعتداری او^۳ نمودند و او مردی عاقل محتال^۴ با حزم بود. سرّ غزان را از سر^۵ کرمانیان دفع کرد. مدت هشت سال حکومت کرمان کرد. وفات ملک دینار در ماه ذی القعدة سنه احدی و تسعین و خمسمایه. و از وقایع زمان^۶ حکومت او^۷ یکی رفتن سابق علی است از بم به خراسان. و آن چنان بود که نکبات متواتر به کرمان و نواحی آن متطرّق^۸ شد. با خود گفت مدت بیست سال در این مقام حکومت کردی. اگر در عمر مهلتی مانده باشد آن باقی‌گو به رعیتی^۹ بگذر. کس پیش ملک دینار فرستاد که آنچه روزی من بود از کرمان خوردم. حالا عزم بر مراجعت خراسان و ملازمت خانه قدیمی جزم شده. اما در این ولایت اسباب و املاک بسیار دارم. اگر ملک در معامله من سر مجامله^{۱۰} دارد من آزادوار^{۱۱} از سر ولایت برخیزم و اسباب و املاک خویش تسلیم وکیل خاص کنم. ملک نیز بر جاده جوانمردی برود و مرا چندان چهارپای دهد از اسب و شتر که رخت [خود و]^{۱۲} متعلقان^{۱۳} [را به خراسان رسانم. ملک دینار را این سخن خوش آمد. بفرمود تا در عوض اسباب او به قیمت چهارپای بداند. سابق علی با نوکران و متعلقان]^{۱۴} باجمعهم^{۱۵} متوجه سیستان شد و علائق او از کرمان بریده گشت.

۱. با، گ: ذکر حکومت طایفه غزان در ممالک کرمان. مل: ذکر حکومت. طایفه غزان در کرمان.

۲. با، گ، مل: سال متعاقب. ۳. گ، مل ندارند. ۴. گ، مل خوانده نشد. با ندارد.

۵. مل ندارد. ۶. با، گ، مل ندارند. ۷. با ندارد.

۸. با، گ، مل: متفرّق. ۹. با: بر رعیت. ۱۰. با: مجادله.

۱۱. با، گ، مل: آزاد. ۱۲. با، گ، مل ندارند. ۱۳. گ، مل: متعلقان خود.

۱۴. این عبارت را با ندارد. ۱۵. با: بجمعهم.

ملک دینار بعد از آن به چند روز در بم مقام فرمود و عزم بردسیر نموده پسر بزرگتر خویش علاءالدین فرخشاه را به نیابت خویش به بم فرستاد. او را آن هوا موافق طبع و ملایم مزاج نمی آمد، استعفا خواست. ملک او را رخصت مراجعت داد و پسر دیگر، عجم شاه را به بم فرستاد. دیگر در شهور سنه اربع و ثمانین و خمسمایه لشکر یزد آمدند و کوبنات را بگرفته و از آنجا قصد راور^۱ کردند و ملک دینار از کرمان به طرف راور روان شد در اول رمضان [سنه اربع و ثمانین^۲ و خمسمایه^۳. و در چهارم رمضان]^۴ مذکور لشکر یزد را بر در راور^۵ بشکست، و در اواخر سنه خمس و ثمانین لشکر به هرموز برد و مال و خراج ستانید و حشم او غارت بسیار کردند و حصار منوجان بگشاد.

بعد از وی پسرانش فرخشاه و عجمشاه روزی چند به طریق ارث حکومت کرمان را متصدی شدند. فاما احوال ایشان استقامتی نگرفت. صاحب سعید خواجه جلال الوزراء به حکم سلطان تکش لشکری به کرمان آورد از خراسان و روی به غزو^۶ غز نهاد، و غزان پناه به حصار زرنند بردند. چند روزی مقاومت نمودند و به آخر سپر عجز افکنده حصار بگذاشتند و به جانب سرخس^۷ به خدمت سلطانشاه بن خوارزمشاه رفتند و کرمان چند روزی از خبث غز^۸ پاک شد. خواجه جلال الوزراء در ظل ظفر با بردسیر آمد و لشکر خراسان را اکثر به جانب خراسان گسیل کرد و دیگر باره کرمان روی به آبادانی نهاد. بعد از آنکه یک سال در کرمان بود به جانب خوارزم رفت و از آنجا حاجبی حسام الدین عمر نام را به کرمان فرستادند و او شخصی^۹ بد سیرت زشت صورت بود. مردم کرمان از وی متنفر شدند. در این اثنا سلطانشاه بن خوارزمشاه وفات یافت و غزان از خراسان دیگر باره به کرمان آمدند و مدت ششماه بردسیر را محاصره کردند و هر روزه محاربه و مقاتله بود. در خلال آن احوال حاجب عمر جان^{۱۰} به مالک دوزخ^{۱۱} سپرد و وزیر کرمان ناصح الدین زهیر بود. به اتفاق اعیان و اکابر شهر کسان فرستادند و پیش ملک قطب الدین

۱. با، گ، مل: زاور. ۲. گ، مل: تسعین. ۳. اساس ندارد.
 ۴. این عبارت را با ندارد. ۵. با، گ، مل: زاور. ۶. با ندارد.
 ۷. اساس: خراسان. ۸. با، گ، مل ندارند. ۹. با: آن شخص.
 ۱۰. گ، مل ندارند. ۱۱. فقط در مل.

مبارز به شبانکاره و به تسلیم ملک کرمان او را موعود کردند و گفتند که کرمان امروز هدف تیر اطماع است و هر کس که بازوی زور او قوی تر^۱، کرمان او را باشد. اگر ملوک شبانکاره طاقت غز دارند «قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین». بدین سبب ملک قطب الدین مبارز و برادرش نظام الدین محمود ^۲ به کرمان آمدند. غزان برخاسته^۳ بر اطراف بم رفتند و ملوک ایگ قطب الدین مبارز و نظام الدین محمود ^۳ هر دو بر تخت قاوردی نشستند و بار عام دادند. قضا و معارف پیش آمدند و رسم نثار به جای آوردند و قطب الدین مبارز با شبانکاره معاودت نمود و نظام الدین محمود را در شهر کرمان استخلاف فرمود.

دیگر باره غزان [عزم شهر کردند. نظام الدین محمود]^۴ با لشکری که داشت پیش رفت و در قریة العرب مقابله افتاد. جنگ کردند و شکست بر لشکر غز افتاد. احمال و بینه و فرزندان ایشان را غارت کردند و اسیر گرفتند. غزان به جیرفت رفتند و ملک هرموز تاج الدین شهنشاه با ایشان هم عهد شد. بلوچان و حشم کوفج و گرمسیر مطابق گشتند و روی به کرمان نهادند^۵ و ملک نظام الدین به جنگ ایشان برنشست. و در مزرعان محاربه رفت. این کرت نیز لشکر غز منهزم شد و نظام الدین، مظفر و منصور با بردسیر آمد و به عیش و عشرت مشغول شد و از ارتکاب بر ملاحی و مناهی به قیام به امور^۶ پادشاهی نپرداخت.^۷ مردم اطراف و نواحی تمرّد و عصیان نمودند؛ و محصولات بردسیر به اخراجات او و حشم وفا نمی کرد. بدین سبب دست تصرف و مصادره دراز کردند و اهالی کرمان را آسیب و عقاب^۸ و خطاب و مطالبه و عذاب رسانیدند تا همه متفق شده بر قصد او مصرّ شدند. او^۹ به قلعه شهر متحصّن شد. کرمانیان [محاصره کردند و]^{۱۰} کس^{۱۱} به عجمشاه پسر دینار که در خراسان بود فرستادند^{۱۲} و استدعا نمودند و اطاعت و خدمت و

۱. گ، مل: قوی تر بود. ۲. همه نسخه‌ها: برخواسته. ۳. این عبارت را اساس ندارد.

۴. این عبارت را با ندارد. به جای آن جمله‌ای از سطور بالا تکرار شده است.

۵. با، گ، مل: آوردند. ۶. گ: قیام مأمور. ۷. با، گ: پرداخت. مل: پرداخته.

۸. با، گ: عذاب. مل: آسیب و عذاب و مطالبه و خطاب. ۹. با ندارد.

۱۰. با، مل ندارند. ۱۱. مل: کس فرستادند. گ: کس فرستادند و محاصره کردند.

۱۲. گ، مل ندارند.

تسلیم ملک را ملتزم^۱ و متقبّل شدند و گفتند کرمان حق و میراث توست. او^۲ به تعجیل تمام متوجه کرمان گشت و لشکر غز به خدمت او شتافتند و به شهر کرمان درآمدند و اهالی و رعایا او را به قدم^۳ اطاعت استقبال کردند و حکومت بر او^۴ قرار گرفت، و نظام الدّین را از قلعه به زیر آورد.

امراء غز به قتل او اصرار نمودند. عجمشاه اندیشید که اگر بدین حرکت اقدام نماید عاقبت آن وخیم باشد. یکی آنکه قطب الدّین شبانکاره به انتقام و قصاص برادر برخیزد؛ دیگر آنکه^۵ اتابک شیراز سعدبن زنگی بی هیچ شک به طلب نظام الدّین فرستد. عجمشاه شخصی پیدا کرد مشابه نظام الدّین و در شب او را بیرون آورد و گفت نظام الدّین است، و به حضور غزان آن بیچاره بیگناه را هلاک کردند و نظام الدّین را پنهان و محبوس داشت. اتابک سعد زنگی^۶ به طلب نظام الدّین فرستاد و در آن باب به وعد و وعید مبالغت و تهدید فرمود.^۷ امراء غز پیشمان و پریشان شدند و عجمشاه گفت شما را نظر بر عواقب امور نیست. اکنون اگر خاطر^۸ اتابک سعد متغیّر شود، موجب استیصال همگنان باشد. ولیکن من این روز را اندیشیدم و نظام الدّین را محبوس داشتم. امراء غز آفرینها کردند و نظام الدّین را بیرون آوردند و در صحبت رسولان شیراز و رسول^۹ خود به شیراز فرستاد. در ماه رمضان سنهٔ تسع و تسعین و خمسمایهٔ رسولی که به شیراز رفته بود باز رسید و گفت اتابک فرمود کرمان تعلق به من داد. اما از عجمشاه پسر ملک دینار دریغ نمی دارم اگر تجشّم نماید و با حشم به هم بدینجانب آید تا ملاقات افتد و معاهده کرده شود و در زمان^{۱۰} سلامت باز گردد صلاح باشد؛ و امیر عزالدّین فضلون را با یک هزار سوار بدین مهم فرستاده است. عجمشاه و غزان متحیّر شدند و شیرازیان بر ظاهر کرمان فرود آمدند و چند روز معامله^{۱۱} و مکاوحه بود.^{۱۲} عاقبت الامر [عجمشاه و]^{۱۳} غزان در شب به

۱. گ: منهزم. مل ندارد. ۲. گ ندارد. ۳. گ، مل: قدوم.
 ۴. با، گ، مل: بر آن. ۵. با، گ، مل ندارند. ۶. گ، مل: سعدبن زنگی.
 ۷. با، گ: مبالغت کرد و هم تهدید فرمود. مل: مبالغت کرد و تهدید فرمود.
 ۸. مل: خواطر. ۹. مل: رسولان. ۱۰. مل: ضمان.
 ۱۱. مل: معامله. ۱۲. با: کردند. ۱۳. با ندارد.

جانب بم گریختند و عزالدین فضلون به دارالملک درآمد و صورت حال آنها را اتابک کرد. چون اتابک سعد که به سلغر سلطان مشهور بود این قضیه معلوم فرمود، بر طمع مملکت کرمان متوجه آنجا شد و اهالی ولایت به قدم استبشار و اطاعت پذیره شدند. اتابک تخت قاوردی را هفته‌ای به فرّ طلعت خویش آرایش داده، برادرزاده خود ملک عمادالدین محمد زیدان را در کرمان قایم مقام خود گذاشته با شیراز مراجعت فرمود. بعد از آن خواجه رضی الدین نیشابوری و بدرالدین تغان تکین^۱ از حضرت^۲ خوارزم به جانب کرمان آمدند و بر در شهر فرود آمد با لشکری جرّار از ترک^۳ و خوارزمی و خراسانی، و مجانیق نصب کردند و نقبهای بسیار در خندق آوردند و در دیهها و حومه خرابی بیحد کردند و درختان میوه‌دار نیز^۴ ببردند و غلّها بخوراندند فتح ممکن نگشت.^۵ در این اثنا از جانب شیراز لشکری برسد. رضی الدین و تغان تکین خایف و هراسان گشته، ملک عمادالدین زیدان و عزالدین فضلون کسان فرستادند پیش ایشان و گفتند خداوند عالم سلطان محمد خوارزمشاه پادشاه شرق و غرب است و میان آن حضرت و شیراز قواعد موصلت و خویشی مؤکد. اگر فرمان سلطان شود که اتابک ترک خانه خود گیرد، ولایت شیراز به کمتر غلامی از آن حضرت^۶ دهد جز لبیک «سمعنا و اطعنا» نخواهد بود. این فساد و جنگ و تخریب خانه مسلمانان بر چیست؟ و اگر از سر مجاملت^۷ درآمدی ما نیز به محاربت قیام ننمودی. اینک لشکری^۸ جرّار از شیراز می‌رسد و اتابک با این همه رخصت جنگ فرموده است و گفته که خطبه و سکه ولایت کرمان به نام اعلیاء سلطانی کنند^۹ و ما در خدمت به حضرت آئیم. اگر به اتابک ارزانی فرمایند^{۱۰} فیها و الا: جان نیز فدای تو خلافت با کیست؟ رضی الدین و تغان^{۱۱} تکین چون این پیغام شنودند و شوکت لشکر فارس معلوم کردند،

۱. در هیچ نسخه‌ای خوانده نشد. بی نقطه است. تصحیح قیاسی است.

۲. اساس: طرف.

۳. با: ترک خونخوار.

۴. اساس ندارد.

۵. گ، مل: گشت.

۶. گ، مل: حضرت سلطان.

۷. اساس، با، گ: محاملت.

۸. اساس، مو: لشکر.

۹. با، گ، مل: کنید.

۱۰. مل: دارند.

۱۱. مل: طغان.

از در شهر نهضت نموده به کوبنات^۱ و راور^۲ رفتند. و اتابک، عزالدین فضلون را از کرمان باز خواند و صاحب فخرالدین بندقه را که خواجه فاضل و مردی عادل کامل بود به تدارک خلل امور و احوال کرمان فرستاد و در اواخر جمادی الاول سنه اثنین و ستمایه به کرمان رسید. به وقتی که او به کرمان رسید همه ولایت کرمان خراب بود. با وجود خرابی در تصرف عمادالدین محمد زیدان که خواجه فخرالدین بندقه را به نیابت او از فارس فرستاده بودند نبود. جیرفت و بم شبانکاریان^۳ داشتند و نرماشیر در تصرف غز بود و خبیص و سرحداتی خراسان کسان خوارزمشاه که از در کرمان بازگشتند، کوتولان نشانده بودند و ضبط کرده؛ و خواجه فخرالدین سعی بسیار نمود در آبادانی کرمان و مدت یک سال و نیم در کرمان بود. مردم کرمان از او راضی و شاکر بودند. او را به فارس باز طلبیدند و فخرالدین عباس را در شهور سنه اربع و ستمایه به ضبط کرمان فرستادند. او^۴ به غایت شریر و بد نفس بود. اهالی کرمان را ایداء^۵ بسیار کرد و بدعتها نهاد.

در تاریخ جمادی الاول^۶ سنه خمس و ستمایه اتابک بن سعد زنگی به کرمان آمد. اهل کرمان از فخرالدین عباس شکایت کردند. اتابک او را معزول کرد و عزالدین لالابیک سعدالدین را به ضبط کرمان مقرر فرمود^۷ و در شعبان^۸ سنه المذكور متوجه بم شد که غزان پناه بدانجا برده بودند و به محاصره آن مشغول بود که گفتند کرنی^۹ خان به حدود کوبنات راور^{۱۰} در آمده است. عزالدین فضلون را به رسالت پیش او فرستاد. او قبل از آنکه پیش اتابک سعد رسد خبر فرستاد که کرنی^{۱۱} خان به زبان می گوید که مهمان شما و به ایلی آمده ام. اما از حرکات و افعال او بوی ایلی نمی آید، باقی خداوند عالم حاکم است. اتابک بعضی لشکر را به محاصره غز بگذاشت و روی به کرنی^{۱۲} خان آورد. کرنی^{۱۳}

۱. مل: کوبنات. ۲. با: زاور.

۳. گ، مل: شبانکارنیان. اساس: شبانکارکیان. ۴. مل: و.

۵. با، گ: ایزاء. ۶. با، گ، مل: جمادی الآخر. ۷. این عبارت را اساس ندارد.

۸. فقط اساس: رمضان.

۹. همه جا اساس، با، گ: کرنی. مو: کرمی. مل: کونی. در سمط العلی؛ تاریخ کرمان «سالاریه»: گزلی.

۱۰. همه نسخه‌ها: زاور. تصحیح قیاسی است چنانچه پیشتر توضیح داده شد.

۱۱. نک بالاتر. ۱۲. نک بالاتر. ۱۳. نک بالاتر.

خان چون واقف شد کوچ کرده به جانب خراسان معاودت نمود و جماعت با لشکر اتابک صلح کردند و بر آنکه راه ایشان باز دهند تا ایشان بم باز^۱ گذاشتند بیرون آیند و به جانب سیستان روند. چون اتابک خاطر از این مهمات پرداخت مملکت کرمان برقرار مقدم به اتابک محمد بن زیدان^۲ که خواهرزاده او بود سپرده باز به فارس معاودت نمود در شهر سنه سبع و ستمایه. بعد از این قضایا اتابک محمد از اتابک سعد مستشعر شد به سبب آنکه مال کرمان را نواب اتابک سعد ضبط می نمودند و عمادالدین را در آن اختیاری نبود. بعد از آن جماعتی^۳ که از فارس به ضبط مال کرمان آمده بودند از او پیش اتابک سعد شکایتها نمودند. عمادالدین محمد بعد از آنکه رسل فرستاده بود پناه به محمد خوارزمشاه برد. و ملک زوزن قوامالدین علی در حضرت خوارزمشاه عرضه داشت که ولایت کرمان را حاکمی قادر و سایسی مدبر می باید که ضبط بر و بحر آن نواحی تواند نمود. قرعه اختیار بر اتابک نصرتالدین محمد بن ابی بکر اوتاد^۴ که بدین صفت متجلی بود افتاد و مقارن وصول به کرمان به جمع شتات^۵ و احیاء موات پرداخته دعوت حق را اجابت کرد.

۱. گ ندارد. مل: بم را. ۲. همه نسخه‌ها: زندان. تصحیح قیاسی است.

۳. اساس: جماعت.

۴. همه نسخه‌ها چنین است. در تاریخ سلاجقه کرمان و تاریخ کرمان «سالاریه»: اند.

۵. با، گ: شات. اساس سات.

ذکر ملک زوزن و حکومت او در بلاد کرمان

سلطان محمد خوارزمشاه بعد از آن ایالت بر و بحر کرمان را بر ملک زوزن مؤیدالملک قوام‌الدین ابوبکر تقریر فرمود و او به عظمتی هرچه تمامتر و ابهتی هرچه وافرتر به کرمان رسید. چون رخ شطرنج در عرصه آن ملک مجال تمام یافت و بر مقتضای کمال شهامت و صرامت، و شیوه فرط درایت و کفایت که در طینت^۲ او مرکوز^۳ بود، مدت نه سال عروس مملکت کرمان را عفواً صفواً^۴ در کنار مراد گرفت. در رمضان سنه تسع و ستمایه از زوزن روانه شد. چون به حدود کرمان درآمد اول به حیرت رفت که قطب‌الدین مبارز شبانکاره آنجا حصارى ساخته بود^۵ و جمعی را در آنجا نشانده. آن حصار را مسلم کرد و آن جماعت را پیاده و برهنه رخصت داد که به شبانکاره روند، و در آخر ذوالقعدة لشکر به^۶ در بم کشید؛ و عجمشاه پسر ملک دینار و جمعی غزان بعد از رفتن اتابک سعد باز به بم آمده^۸ بودند. چون ملک مؤید با لشکر برسد غزان پناه به حصار بم بردند. ملک زوزن و نصرت‌الدین کبود جامه بم را محاصره کردند و به یک هفته باروی شهر را زیر و رو کردند^۹ و غزان فریادالامان برآوردند.

در منتصف ذی‌الحجه ملک، عجمشاه را^{۱۰} رخصت داد تا باز به صوب سیستان روانه شد و از آنجا به سارویه آمد و چند روز در آن نواحی بود. اول مجموع نواحی کرمان را از مخالفان پاک کرد، بعد از آن عازم بردسیر شد و در اوایل محرم سنه عشر و ستمایه به بردسیر درآمد و طبیعت او بر حیل و مکر و خدیعت و غدر و خشونت و قساوت مجبول بود و همّتش بر تنقیص ادرات و عوارف و صنایع موقوف^{۱۱} فاما او را به خود

۱. مل ندارد. ۲. با، گ، مل: طبیعت. ۳. با: مذکور.
۴. مل ندارد. ۵. مل ندارد. ۶. مل: بر در آنجا.
۷. مل ندارد. ۸. گ، مل: به هم بر آمده. ۹. گ، مل: زیر و زبر کردند.
۱۰. اساس ندارد. ۱۱. با: موقوف بود.

استقلال و استبدادی تمام بود. فکری متین^۱ و رأیی^۲ رزین داشت. قواعدی که در ایام گذشته به واسطه ایالت حکام^۳ سالف و هن یافته بود و مضطرب^۴ گشته تقویم داد و به حسن سیاست تدارک کرد. و جزایری که تعلق بدان حدود داشت تا سواحل کیچ^۵ و مکران را تا حدود سند در کنف حیاطت و حوزه حراست گرفت. چون با لشکر جرار به کیچ و مکران متوجه شد به رودبار رسید، قاضی جیرفت را پیش مجدالدین^۶ ابوالمکارم که ملک کیچ و مکران^۷ بود فرستاد و پیغام داد مشتمل بر آنکه خداوند عالم سلطان محمد شب و روز نصرت دین^۸ را متشمّر شده است و تحمّل مشقت سفر اختیار کرده و عناد و خطر جنگ را بر نوا و آهنگ چنگ گزیده و با خانان ختای در قتال و جدال^۹ آمده و تو در مهاد فراغت غنوده و بر بساط^{۱۰} رفاعت^{۱۱} استراحت کرده و خزاین و دفاین بسیار جمع گردانیده‌ای. اکنون اگر مالی خطیر نفرستی^{۱۲} تا من حمل خزانه عامره سلطانی گردانم، لشکر کشم و دمار از نهاد تو لکزی^{۱۳} برآورم. چون رسالتی بدین درشتی شنود- و ملک زوزن را گفتندی ساریان بچه‌ای است - در جواب گفت آن شتریان را چه حدّ آن باشد که به من چنین پیغام فرستد؟

قاضی جیرفت چون جواب بدین نمط بازآورد، نایره غضب ملک زوزن به غایت اشتعال پذیرفت و علی‌الغور با تمام لشکر به در کیچ^{۱۴} رفت و به [جنگ و شمشیر]^{۱۵} ملک کیچ را از حصار بیرون آورد و دفائن و خزاین او در تصرف گرفت و زواهر جواهر و علایق نفایس حاصل و ملک را با سه پسر اسیر با خود آورد. چون به لشکرگاه جیرفت باز رسید فرمود تا بینی‌های ملک کیچ^{۱۶} و پسران را سوراخ کردند و ابریشم در آن کشیده به قطار در شهر جیرفت آوردند^{۱۷} و گفت من شتربانی‌ام که^{۱۸} چنین را مهار قهر

۱. با، گ: مبین. مل: فکر متین. ۲. مل: رأی. ۳. با: حکومت.
 ۴. با: مضطرب. ۵. مل: وکیچ. ۶. با: ملک محمد و مجدالدین.
 ۷. اساس ندارد. ۸. با: نصره‌الدین. ۹. با: جنگ.
 ۱۰. مل: قماط. ۱۱. مل: وقاعت.
 ۱۲. با، گ، مو: مل: بفرستی. اساس بدون نقطه. تصحیح قیاسی است.
 ۱۳. با، گ، مل: لوزی. مو: نوری. اساس لکزی خوانده می‌شود. ۱۴. با: کیچ مکران.
 ۱۵. گ، مل ندارند. ۱۶. اساس: کیچ و مکران. ۱۷. با، گ، مل: آورد.
 ۱۸. دو کلمه در اینجا در هیچ نسخه‌های خوانده نشد: قیسر اکانی. قیسر الحانی. قیسر اکانی!؟

می‌گردانم. بعد از آن پسران را در نظر پدر به تیغ گذرانید و ملک کیچ را در گچ و سنگ گرفت و به انواع عذاب هلاک کرد. ایقاقان و اصحاب اغراض به حضرت محمد خوارزمشاه آنها کردند که ملک زوزن را هزاران^۱ هزار دینار نقد از هر موز کرمان و کیچ و مکران حاصل شده است و خاطر سلطان را بروی متغیر^۲ گردانیدند.

چون ملک زوزن از این حال آگاه گشت^۳ به اصناف^۴ طرف و انواع تحف و اسبان حربی خیاره^۵ و جواهر نفیس و جامهای بدیع و اوانی و ظروف مرصع و نقود مختوم و عقود منظوم حضرت سلطان گشت. و شیری ژیان را گرفته بود^۶ و رقبه^۷ توحش او را در رقبه^۸ تسخیر کشیده، و آهو بره‌ای در قفس زرین مرصع نشانده بر پشت شیر بسته و این را با دیگر طرایف^۹ پیشکش حضرت سلطان کرد و زانو زده عرضه داشت [که این تمثیلی است]^{۱۰} مناسب حال. این آهو بره^{۱۱} ضعیف به واسطه^{۱۲} حمایت^{۱۳} قفس زرین از سطوت شیر که پادشاه سباع است مأمون شده است. بنده نیز انواع مالها^{۱۴} که توخته و اندوخته سالهاست و سیلت اطفاء نایره^{۱۵} تغیر پادشاه عالمیان می‌گرداند. سلطان این سخن را به سمع رضا و محمدمت اصغا فرمود و تبسم نمود و نوازش و مرحمت درباره^{۱۶} او ارزانی داشت و مملکت^{۱۷} کرمان را بزرا^{۱۸} و بحرأ با سیرجان و هر موز و توابع بروی مقرر فرمود و قرار داد که هر روز یک هزار دینار رایج به خزانه رساند. کامران و کامیاب مراجعت نمود. چون به کرمان رسید شاه کبود جامه را که با او سوابق مصلحت و ممالحت حاصل داشت و حقوق مصافات و موالات بروی ثابت، و مصاحب او به کرمان آمده در مجلس شراب فجأة^{۱۹} بکشت و گفتند به امر سلطان بود. در حق^{۲۰} او گفته‌اند:

گر شاه کبود جامه بیجان نشدی سیمرخ وفا ز دهر پنهان نشدی
یوسف صفت ار نساختی با گرگان ایوب صفت طعمه کرمان نشدی

۱. با: زوزن را هزن. ۲. گ، مل: متغیر گونه. ۳. با: شد.
۴. با: ضیاع. ۵. مل ندارد. ۶. مل ندارد.
۷. با، گ: طرایف. ۸. با، گ، مل ندارند. ۹. با: حمایتش.
۱۰. مل ندارد. ۱۱. با، گ، مل: ممالک. ۱۲. مل: حقوق.

ائمه و ارباب عمائم را از شهر اخراج کرد و گفت دانشمندان دائماً اراجیف و اخبار اکاذیب القاء می‌کنند و ملک و دولت را مشوّش می‌دارند. در ولایت من یک دانشمند که اگر موشی در چاه افتد تدبیر تطهیر آن از وی سؤال کنند کافی است. یکروز^۱ فرمود می‌خواهم^۲ که اوقاف و مستللات را ضبط و نسقی کنم می‌باید که تمام وقف‌نامه‌ها را پیش من آرید.^۳ بر وفق اشارت او تمام وقف‌نامه‌های کرمان را به خدمتش بردند. مجموع را در آب شسته و رقبات را در حوزه دیوان گرفت.

چون سلطان محمد خوارزمشاه به عراق آمد و ممالک عراق مستخلص گردانید، پسر خود رکن‌الدین ازلاق را نامزد سریر سلطنت کرمان کرد و منصب اتابکی و امیری درگاه او [به ملک]^۴ زوزن داد و فرمود که ملک زوزن^۵ پسر را در کرمان قایم گذارد و خود به عراق رود. بر موجب فرمان، پسر خود اختیارالدین نام را پیش خواند و وصیت‌ها کرد و گفت من پیر و مسن شده‌ام و خوابهای مشوّش^۶ می‌بینم و از هوای جهان بوی فتنه‌ای عظیم به مشام من می‌رسد و می‌گویند لشکر مغول و تاتار در حرکت آمده‌اند. این سلطان را نیز پسران دوستکام در رسیده‌اند و می‌خواهند تا هر مملکتی تفویض فرمایند. اکنون من به عراق می‌روم و ذخایر بسیار در این قلعه مدّخر و معدّ است. می‌باید که اگر حال من نوعی دیگر شود تا هفت سال از قلعه بیرون نیایی و زنه‌ار تا سخن اسفہسالار من شجاع‌الدین^۷ ابوالقاسم را در هیچ باب نشنوی، چه او مردی شریر و فتنان و مفسد است؛ و متوجّه عراق شد. چون به آنجا رسید با امرا و وزراء و قضات عراق شیوه استخفاف و رزید و در ایشان به نظر حقارت می‌نگریست. تا روزی چند بیمار شد و سلطان رکن‌الدین ازلاق نشاط شکار فرموده بود و به عیادت او دیرتر رسید.^۸ چون مراجعت نمود به پرسش او آمد. ملک زوزن گفت ای خداوند سخن عراقیان مشنو که ایشان بسیار سلطان و پادشاه را به باد داده‌اند. عمادالملک ساوجی که وزیر بود گفت ای ملک چرا از این نوع سخنان بر زبان می‌رانی و بندگان یکدل سلطان را شکست می‌کنی؟ جواب داد که اول بر تو که

۱. مل: دیگر. گ: دیگر روز. ۲. با، گ، مل ندارند.

۳. با، گ، مل: آرنند. ۴. با ندارد.

۵. مل ندارد. ۶. گ، مل: پریشان.

۷. گ، مل: شاه شجاع‌الدین. ۸. مل: آمد.

عمادالملکی و وزیر و معتمدالیه باید که اعتماد نفرماید تا به دیگران چه رسد. عمادالملک و اعیان و قضات گفتند اگر این مرد چند روزی در حضرت این سلطان بماند^۱ مستأصل شویم. تدبیر و لطایف الحیل به کار آوردند تا نیشی زهرآلود به فصاد دادند [تا او را]^۲ بدان فصد کرد و بمرد. چون پسرش اختیارالدین در کرمان آگاه شد وصیت پدر را فراموش کرد و به اغرا و اغواء شجاعالدین ابوالقاسم متوجه حضرت سلطان گشت. چون به نسابور رسید کنیزی مطرب خرید و در مجلس او آغاز سرور و سماع کرده اول این بیت بگفت:

عشق ز میدان دل سوار برآمد گرد ز بنیاد اختیار برآمد

اختیارالدین و همگنان آنرا به فال بد گرفتند. و چون به حضرت محمد خوارزمشاه رسید، او از پیش لشکر مغول گریخته بود و در آمویه شرف زمین بوس دریافت و رعایت حقوق پدرش را درباره او تربیت و عنایت فرمود. بعد از آن شجاعالدین ابوالقاسم با او تقریر کرد که این پادشاه در هزیمت است و عنقریب لشکر مغول در رسد.^۳ مصلحت آن است که آن جواهر و مرصعات را پیشکش^۴ نکنی و در موضعی به اتفاق من زیر زمین مخفی گردانی و دو سه جفت پای افزار پیادگانه مرتب داری تا اگر هزیمتی افتد به راه بیابان متوجه کرمان شویم. آن ساده دل این افسون به گوش قبول بشنود و بر آن موجب کار بند شد.

شجاعالدین به انواع خبث^۵، این معنی به سمع سلطان رسانید که اختیارالدین با بندگی حضرت دل دگرگون کرده است و یکی از دلایل عصیان او آن است که جواهر و مرصعاتی که پدرش جهت خزانه سلطان فرستاده است باز گرفته و پنهان کرده، و نیز پای افزار گریز معدد داشته تا فی الفور پیش مخالفان دولت رود. در آن ایام غور را عثمان مرغنی^۶ داشت از بقیه امرا و سلاطین غور، و ممالک ایشان محمد خوارزمشاه مستخر

۱. گ: نماند.

۲. با، گ، مل به جای این چند کلمه: آنرا.

۳. مل: در رسند.

۴. گ: پیش.

۵. فقط در اساس.

۶. با، گ: مرعنی. مل: مرعشی.

کرده بود الا غور.^۱ فرمان شد که آن مرصعات از اختیارالدین طلب دارند. آن بدبخت نابکار پیش آمد و به جان و سر سلطان سوگند یاد کرد که از این معنی خبر ندارم. شجاع‌الدین آن موضع را که جواهر در آنجا پنهان بود و پای افزارها، بنمود. سخط و غضب سلطان موجب نکبت و حبس آن بیچاره گشت و در بعضی قلاع خراسان موقوف و مقید شد و سریر سلطنت کرمان نامزد غیاث‌الدین پیرشاه آمد و شجاع‌الدین ابوالقاسم را به نیابت بر مقدمه بفرستادند. ایام^۲ در این آوازه هیبت و صلابت و غلبه و استیلای لشکر پادشاه جهانگیر، چنگیرخان شایع شد؛ و شجاع‌الدین همین که به کرمان رسید به تصور آنکه به استبداد خود امور مملکت را مطرد تواند داشت، کم خوارزمشاه و خوارزمیان گرفت و فرعون وار دعوی «ألیس ملک مصر و هذه الانهار تجری من تحتی» کرد. ولایت و خزاین و قلاع و ذخایر در تصرفات آورد و اوقات شب و روز را مستغرق فسق و فجور گردانید و در انواع مصادرات و مطالبات و ایذاء^۳ خلائق اندیشه کرد؛ تا حق سبحانه و تعالی لطیفه‌ای که متضمن خلاص خلائق بود کرامت فرمود و آن طلوع رایت نصرت‌الدین^۴ قتلغ سلطان براق حاجب بود، چنانکه ذکر آن متعاقب ایراد می‌افتد.

۱. در همه نسخه‌ها چنین است. ۲. اساس، با، گ ندارند. مو: وقت. ۳. با، گ، اساس: ایزاء.

۴. مل: نصرت.

ذکر سلاطین قراختای در کرمان و مدّت سلطنت [هر یک از] ایشان^۲

اول عقد و واسطه عقد ایشان سلطان نصرت‌الدین ابوالفوارس قتلغ سلطان براق حاجب^۳، شهریاری مدبرِ عاقل سایس. او و برادرش حسام‌الدین خمتبر تاینگو^۴ از امرای قراختایی بودند از اولاد گورخان و ارکان دولت خان خانان. و در عهد سلطان تکش خوارزمشاه [به راه با سقاقتی مال مواضعه به خوارزم آمدند و در آن مملکت بماند تا در عهد سلطان محمد خوارزمشاه. و]^۵ همیشه متصدیٰ مناصب بزرگ بودند. و در آخر دولت خوارزمشاهیان همراه سلطان محمد خوارزمشاه به اصفهان رفته بود و آنجا او را به حکومت اصفهان و اتابکی غیاث‌الدین پیرشاه مقرر گردانیده. چون محمد خوارزمشاه وفات یافت و مملکت عراق به هم برآمد، نصرت‌الدین براق حاجب با قوم و حشم و خیل و خدم و چند امیر و امیرزاده و ملوک از ملازمان خوارزمشاهیان بر عزم دیار هند متوجه کرمان شدند که سلطان شمس‌الدین التتمش^۶ در هند هم از قوم قراختای بود.^۷ در آن ایام ملک شجاع‌الدین سپهسالار ملک زوزن حاکم^۸ کرمان بود، چنانکه ذکر آن گذشت. چون خبر براق حاجب و صفت پری چهرگان قراختایی بشنود لشکری تعبیه کرد و متوجه ایشان گشته مجموع را صید خود می‌پنداشت. بر در خرق و عباسی از رودبار جیرفت ملاقات فریقین افتاد. مصاف دادند و براق حاجب غالب آمد. در روز عاشورای^۹ محرم سنه احدى و عشرين^{۱۰} و ستمایهٔ ملک کرمان صید شست او شد. شجاع‌الدین و اتباع او را در بند کرد و متوجه شهر شد و پسر شجاع‌الدین در قلعهٔ شهر متحصن گشت و براق حاجب محاصره کرد. بعد از شش ماه ولایات حومه و سردسیر و قلعهٔ کوه و باغ سیرکانی

۱. با ندارد. ۲. گ: ایشان رحمهم‌الله. ۳. فقط در اساس، مو.
۴. اساس، با، گ، مل: بدون نقطه. نیز نک. تاریخ کرمان «سالاریه». ۵. این عبارت را با، مو ندارند.
۶. مل ندارد. ۷. مل: از قوم قراختای در هند بود. ۸. با: که حاکم.
۹. با، گ، مل: عاشور. ۱۰. اساس: عشر.

به لطایف حیل او را مفتوح شد و شهر و قلعه اندرونی در تصرف پسر شجاع‌الدین بماند تا سلطان جلال‌الدین منکبرنی از هندوستان مراجعت نموده بر ظاهر بردسیر نزول فرمود. شجاع‌الدین به استقبال بیرون آمده کلید شهر و قلعه و خزاین پیش تخت او آورده تسلیم کرد و سلطان جلال‌الدین به شهر آمد. بر دست راستش براق حاجب پیاده شمشیر کشیده^۱ [بر دست چپ شجاع‌الدین ابوالقاسم پیاده و شمشیر کشیده]^۲ تا به قلعه شهر^۳ پیامدند. در اواخر جمادی‌الاول سنهٔ احدی و عشرين و ستمایه سلطان جلال‌الدین قلعه شهر را تختگاه ساخت و براق حاجب در قلعه کوه نشست. اول در تعظیم و اجلال سلطان جلال‌الدین کوشید، و به آخر در تحقیر و اذلال وی و بی‌تفاتی به اقصی‌الغایه رسید.^۴ سلطان جلال‌الدین قصد او مصمم گردانید. او آگاه‌گشت و شرایط حزم و احتیاط به جای می‌آورد.

روزی سلطان^۵ جلال‌الدین به شکار برنشست و براق حاجب را طلب کرد. تعلی نمود و چندانچه سلطان جلال‌الدین [به صحرا رفت بفرمود تا دروازه‌های شهر را^۶] به خشت و گل برآوردند^۷ و رسولان فرستاد پیش سلطان جلال‌الدین^۸ مضمون آنکه کرمان تختگاه سلاطین بزرگ را مناسب نیست و هرآینه این ولایت را به بنده ...^۹ تفویض می‌باید کرد. و کدام بنده از من این شغل را مستعدتر تواند بود که حقوق قدمت^{۱۰} خدمت بر دولتخانه شما ثابت دارم و نیز این ولایت به شمشیر گرفته؛ اگر نیابت آن به من ارزانی دارند مناسب حق‌گذاری و فراخور سلطنت و جهاننداری تواند بود. سلطان جلال‌الدین ملتمس او را از راه ضرورت اجابت فرمود و انتقام و قصد در توقف داشت که حالا نیز با او زیادت لشکری نبود. او را به حکومت کرمان و لقب قتلغ خانی موسوم گردانید و خود متوجه عراق و آذربایجان گشت و پسر ملک شجاع‌الدین را حکومت طبس داد.

۱. گ: کشیدند. ۲. این عبارت را گ، مل ندارند. ۳. با ندارد.

۴. با، گ، مل: سعی نمود. ۵. با ندارد. ۶. مل ندارد.

۷. گ، مل ندارند. ۸. این عبارت را با ندارد.

۹. یک کلمه در اینجا خوانده نشد. اساس: و بایی. با، گ: بی نقطه. مل: دماعی. مو: و باقی ملازمان.

۱۰. با ندارد.

در شهور سنهٔ اثنی و عشرين و ستمایه [لشکر به بسطام^۱] کشید و قلعهٔ آن بگرفت و الجای بسیار به دست لشکر او افتاد و خرابی تمام در آن ولایت کردند.^۳ بعد از آن ملک مبارزالدین که حاکم ابگ بود لشکر جمع کرد و متوجه کرمان شد. در سارویه جنگ کردند و هیچ ظفّری مقرر نشد و چند روز برداشت و به آخر صلح کردند بر آن که ولایت سیرجان ملوک شبانکارگی^۴ تصرف نمایند به طریقهٔ ضمانی، و آن از حساب کرمان باشد و هر سال مبلغ ده هزار دینار به دیوان براق حاجب رسانند. بعد از آن اگر ملک برادرش مکتوبی به مبارزالدین شبانکاره نبسته بود که ایشان^۵ اگر لشکر به کرمان آرند که براق حاجب را از میانه بردارند <من کرمان تسلیم کنم>.^۶

در شهور سنهٔ ثلاث و عشرين و ستمایه جمعی از سپاهیان که با^۷ ملک زوزن به کرمان رفته بودند، در جنگ خراسان ملک شجاعالدین به دست براق حاجب افتاده ایشان را دو سال و کسری نگاه داشت [و تربیت فرمود. آخر]^۸ از صاحب غرضان متوهم شده مجموع را به قتل آورد. در اواخر شهور اربع و عشرين و ستمایه^۹ رسولی که پیش خلیفه فرستاده بود و التماس لقب سلطانی کرده برسد. چندگاه در کرمان نگاه داشت و در رجب خمس و عشرين و ستمایه ایشان را رعایت نموده اجازت معاودت^{۱۰} به بغداد داد. بعد از آن غیاثالدین پیرشاه از برادرش سلطان جلالالدین مستشعر گشته پناه به کرمان آورد. [در شهور سنهٔ ست و عشرين و ستمایه]^{۱۱} براق حاجب والده اش را خطبه کرد، و برادر براق حاجب [که او را جغری خان گفتندی، با غیاثالدین پیرشاه در قصد براق حاجب]^{۱۲} متفق شدند. او دریافت، مبادرت نمود و شبی برادر را حاضر گردانید. طرمتای نام غلامی داشت. فرمود تا به تیغ سرش از تن جدا کرد. روز دیگر غیاثالدین پیرشاه را با طناب پاره‌ای آسیب هلاک رسانیدند، و غیاثالدین پیرشاه آن زمان در سنّ

۱. اساس: طارم. ۲. با ندارد. ۳. مل: کرد.
 ۴. با، گ، مل: شبانکاره. ۵. اساس: نبسته بود و ایشان را. ۶. اساس ندارد.
 ۷. با ندارد. ۸. با ندارد. ۹. اساس: سبعمایه.
 ۱۰. با، گ، مل: مراجعت. ۱۱. با، گ، مل ندارند. ۱۲. با، گ، مل ندارند.

بیست و دو سالگی بود. مادرش را در خانه‌ای کردند و او خود را هم^۱ به موی خود خیه کرد [تا هلاک شد]^۲ [و این حال در اواخر رجب سنه ست و عشرين و ستمایه بوده است]^۳ و وزیر کریم الشُّرق و صدور و حجاب و خواص غلامان و کارداران سلطان غیاث‌الدین پیرشاه را با پیکان و فراشان و مطبخیان^۴ و شاگرد پیشگان تمام به قتل آورد و سر غیاث‌الدین پیرشاه را^۵ با رسولان به حضرت اوکتای قآن فرستاد و اظهار ایللی و طاعتداری کرد و کوچ دادن و مال گذاری را التزام نمود. کشتن غیاث‌الدین سبب اعتبار^۶ او شد و بر ملوک و حکام اطراف بدین نیک بندگی^۷ سرافرازی جست و از حضرت اوکتای یرلیغ و نایره مقرون به سیورغامیشی فراوان و توسامیشی ممالک کرمان و تشریف لقب قتلغ سلطانی یافت.

بعد از آن مال کرمان را بر مختصری قرار دادند و پسر خود رکن‌الدین خواجه جوق را به ملازمت اوکتای قآن فرستاد. و او را چهار دختر بود: سونج ترکان نامزد اردوی جغاتای خان شد، و یاقوت ترکان را^۸ به اتابک یزد قطب‌الدین محمودشاه داد، خو خان ترکان که خاتون^۹ برادرزاده اش قطب‌الدین سلطان بود، و مریم ترکان که به^{۱۰} محی‌الدین امیر اسم نبیره اتابک یزد مزوج گشت.^{۱۱}

چون مدت حکومت او در کرمان به یازده سال^{۱۲} رسید دعوت حق را لیبیک اجابت زد و سنس به هشتاد رسیده بود. در مدرسه‌ای که بر ظاهر شهر کرمان بنا فرموده است دفنش کردند.

۱. با ندارد.	۲. مل ندارد.	۳. با، مل ندارند.
۴. مل ندارد.	۵. گ ندارد.	۶. مل: اعتباری.
۷. گ، مل ندارند.	۸. گ، مل: او را.	۹. گ، مل: او را.
۱۰. فقط در مل.	۱۱. گ، مل: او را.	۱۲. اساس: پانزده سال.

ذکر سلطان قطب‌الدین ابوالفتح محمد بن خمتبر تاینگو

سلطان قطب‌الدین را عمّش براق حاجب به حکم آنکه او را جوانی مستقل^۱ مستعد^۲ مردانه فرزانه می‌دانست و برادرزاده^۱ دامادش بود، به وقت وفات و دیعت ملک بدو سپرد. در ذی‌الحجه سنه اثنین و ثلاثین و ستمایه^۲ بی‌مانعی و منازعی و ساده مملکت^۳ کرمان را به وجود خود منور فرمود. چون به حکومت بنشست طغرای امثله و مناشیر او این بود: «السلطان المعظم قطب‌الدین و الدین ابوالفتح محمد برهان امیرالمؤمنین»^۴. و توفیق خود را «اعتصمت بالله وحده» کرد. بعد از چهار ماه حکومت قتلغ ترکان را به عقد نکاح خود درآورد. او کنیزی بود خورشید پیکر ماه منظر از تخمه اعیان قراختای. بازرگانی به اصفهان آورد و خواجه سعدالدین معمر او را بخرید و به وقت آنکه غیاث‌الدین پیرشاه حاکم اصفهان بود، صفت کمال جمال آن خاتون بی‌همال بدو رسانیدند. به خریداری او داعیه رغبتش پدید آمد. بطلبید و بیسندید و بخرید. چون او را بکر یافت به غایت بر او مشعوف و مفتون شد. و فرط خرد و هنر و عصمت و وفور ادب و حیاء و عفت آن خاتون باعث آمد بر آنکه او را از قید رقیّت منفک گردانید و عقد نکاح فرمود.

چون غیاث‌الدین را آن واقعه در کرمان افتاد، قتلغ سلطان او را خطبه کرد. چون قتلغ سلطان وفات یافت، قطب‌الدین سلطان سراق سلطان را به وجود چنان جفتی که در زیر طاق گردون همال و نظیر نداشت بیاراست. و حقیقت آنکه هر سعادت و دولت که قطب‌الدین سلطان را در سفر و حضر دست داد نتیجه یمن ...^۵ و ثمره اصابت رأی و

۱. در اساس یک کلمه پس از این آمده که خوانده نشد.

۲. همه نسخه‌ها: سبعمایه.

۳. گ: ساوه. مد: ساوه و.

۴. اساس، با، گ، مو پس از این جمله: کشیدند.

۵. یک کلمه اینجا در اساس، با، گ خوانده نشد. منتبت یا نقیبت؟ مو، مل جای این کلمه خالی است.

رویت آن خاتون^۱ بود. در مدت شانزده سال که از مقر عزّ منزعیج گشته به غربت افتاد، این خاتون بر نوعی رعایت ناموس حال و جاه و ترتیب آئین^۲ خانه و درگاه و نظم امور معاش او فرمود که محسود^۳ صنادید امراء ماوراءالنهر و مغبوط اعیان و بزرگان دهر گشت.

و از حالاتی که در زمان حکومت [سلطان قطب‌الدین واقع گشته است، در کرت اول]^۴ جنگ قنقلیان^۵ است^۶ که از فارس متوجه^۷ گرمسیرات کرمان شده بودند، جمعی^۸ از مخلفات^۹ خوارزمشاهیان که اورخان^{۱۰} مقدم ایشان بود، و بعضی از لشکر فارس تیمور ملک با مقدار یک‌هزار سوار در نواحی خرق بود که ایشان برسیدند و جنگ کردند. با وجود که ایشان به غلبه بسیار زیادت^{۱۱} بودند، تیمور ملک ایشان را بشکست و اکثر ایشان را دستگیر کرده به کرمان رسانید. و چون مدت یک سال و نیم از حکومت سلطان قطب‌الدین بگذشت خبر عبور رکن‌الدین خواجه جوق از آب آمویه برسید که با یرلیغ سلطنت کرمان متوجه است و این خبر موجب انزعاج^{۱۲} قطب‌الدین سلطان شد.

۱. همه نسخه‌ها: خواتون. ۲. با: این. ۳. با: محمود.
 ۴. این عبارت را با، گ، مل ندارند. ۵. گ، مل: قنقلیان. ۶. با ندارد.
 ۷. با: به جانب. ۸. مل: جمعی که. ۹. با، گ: محلقات.
 ۱۰. مل: اورجان. ۱۱. با ندارد. ۱۲. اساس: ازعاج.

ذکر سلطان رکن الدین ابوالمظفر قتلغ سلطان خواجه جوق بن^۲ نصرة الدین و الدنيا^۳ قتلغ سلطان براق حاجب

در زمان حیات پدرش او را به ملازمت پایتخت اوکتای قاآن فرستاده بود. چون خبر وفات پدر بدو رسید حکم یرلیغ حاصل کرد که متوجه کرمان شود و منصب حکومت کرمان به جهت ارث^۴ تصرف نماید. بعضی از هواداران قطب الدین سلطان که در اردوی اوکتای قاآن حاضر بودند عرضه داشتند که قتلغ سلطان براق حاجب، قطب الدین را وصی خود گردانیده است و حکومت کرمان بدو مقرر کرده. بدین سبب کار رکن الدین چند روز در توقف افتاد تا امیر جینغای را خدمتی چند کرد و او مربی شد و پیش اوکتای قاآن عرضه داشت که فرزند از^۵ برادرزاده اولی است^۶؛ و حکم جزم حاصل کرده او را اجازت معاودت به کرمان دادند. چون قطب الدین سلطان خبر رسیدن او شنید، مجال اقامت ندید، از راه سیستان متوجه اردوی اعلا گشته به خراسان رفت و رکن الدین از راه یزد به کرمان آمد و روز دوشنبه بیست و هشتم^۷ شعبان سنه ثلاث و ثلثین و ستمایه عروس مملکت کرمان^۸ را در کنار مراد^۹ کشید.

او را قتلغ سلطان خواندند به لقب پدرش، و کنیت او ابوالمظفر دادند. و او توفیق امثله و مناشیر^{۱۰} «لا عوج له» کرد بر شکلی مغشوش. و چون در حکومت کرمان متمکن شد لشکری به سرحد کشید و امیر ابراهیم گرد که^{۱۱} در گرمسیرات بنیاد مخالفتی کرده بود جنگ کرد و ابراهیم کشته شد و آن طرف صافی گشت.

و در سنه سبع و ثلثین و ستمایه^{۱۲} امیر کورکور از خراسان فرستاد که طبس را می باید

۱. با، گ، مل ندارند. ۲. با، گ، مل ندارند. ۳. با ندارد.
۴. با: ارس. ۵. مل ندارد. ۶. با: اولی تر.
۷. مل: بیست و هفتم. ۸. با ندارد. ۹. با: بدار!
۱۰. با: مناشیر. گ: مباشر. ۱۱. گ، مل ندارند. ۱۲. فقط در مل.

که سلطان رکن‌الدین از دست ملاحده انتزاع کند که آن از توابع کرمان است. به موجب حکم امیر کورکور، [سلطان رکن‌الدین]^۱ لشکری به طبس برد و قلعه طبس را کوتوالان ملاحده داشتند.^۲ چند روزی سعی نمود اما از وهم فدائیان زیادت مقام نتوانست کرد و بی مقصود باز گردید. بعد از آن میان او و مظفرالدین شبانکاره خصومت و نزاع شد. لشکر به سیرجان برد که در تصرف شبانکارگیان بود.^۳ بعد از آن که خرابی بسیار کردند مراجعت نمود. به آخر رسل در میان شدند^۴ و هر سال مبلغ چهار هزار دینار مقرر کردند که مظفرالدین^۵ شبانکاره به دیوان سلطان رکن‌الدین رساند.

و در شهور اربعین و ستمایه خواجه بهاء‌الدین صاحب دیوان از پیش کورکور با سیصد سوار به ضبط مال کرمان رفت و سلطان رکن‌الدین را این معنی به غایت به خاطر^۶ گران می‌آمد، فاما بالضرورة تحمل می‌کرد. با خواجه بهاء‌الدین گفت که اگر شما به گرفتن کرمان می‌آمدید^۷ پیاده و لشکر زیادت^۸ از این ترتیب می‌بایست کرد، و اگر به دیدن ولایت می‌آمدید^۹ با این همه عدد و عدد^{۱۰} حاجت نبود. صاحب بهاء‌الدین زیادت مقامی نکرد و آنچه با خود راست گرفته بود از ضبط مال و قوانین وزارت راست نیامد و از اهل فضل خراسانی و کرمانی^{۱۱} که در آن ولایت بودند کسی پیش خواجه بهاء‌الدین تردد نتوانست کرد از وهم سلطان رکن‌الدین. و این یک بیست از آن صاحب است از آن ابیاتی که در آن وقت در باب کرمان و کرمانیان گفته بود:

و طرفی فی اطراف کرمان ما رای سوی شجرالطرفا والنحل بالنخل^{۱۲}

خبر وفات اوکتای قاآن و رسیدن امیر ارغون به خراسان برسید. صاحب دیوان^{۱۳} مقام نتوانست کرد و مراجعت نمود. و در سال ششصد^{۱۴} و چهل و یک سونج ترکان دختر

۱. با ندارد. ۲. با: داشت. ۳. با ندارد.
 ۴. با، مل: شد. گ: پیدا شد. ۵. گ، مل: محمد مظفرالدین. ۶. مل: خواطر.
 ۷. اساس: آمدند. ۸. با، گ، مل: بیش. ۹. اساس: می‌آمدی. با: می‌آید.
 ۱۰. مل ندارد. ۱۱. مل: خراسان و کرمان. ۱۲. مل: والنحل والنخل، گ، با بی نقطه.
 ۱۳. با، گ، مل: صاحب بهاء‌الدین.
 ۱۴. همه نسخه‌ها: سیصد. به قرینه تصحیح شد.

براق حاجب، خواهر سلطان رکن الدین را ساختگی تمام کرده به اردوی جغتای خان <فرستاد. چون به اردوی جغتای خان^۱ رسید او را به پسر خود فدایی سبحان^۲ داد و سونج ترکان را از او دو پسر بود. یکی را بالقو دیگری را توقو^۳ نام.

در سنهٔ ثلاث و اربعین و ستمایهٔ ملک هرموز رکن الدین محمود احمد با سلطان [رکن الدین^۴ مخالفت کرد و رکن الدین سلطان لشکری به هرموز کشید. هوا گرم شد و زیاده^۵] کاری نتوانستند. فاما چون مراجعت نمود، ملک هرموز مالی فرستاد و اظهار انقیاد نموده صورت گرگ آشتی واقع شد.

در سنهٔ ست و اربعین دختر اتابک سعد، جهان خاتون^۶ را سلطان رکن الدین بخواست و با تجملی تمام از شیراز به کرمان آوردند. فاما در خاطر سلطان رکن الدین جای نگرفت و هم در این سال رنجیده باز به شیراز مراجعت نمود.

در سنهٔ ثمان و اربعین و ستمایهٔ خبر به سلطان [رکن الدین رسید که سلطان^۷ قطب الدین^۸ یرلیغ حکومت کرمان حاصل کرده، متوجه کرمان شده است. سلطان رکن الدین از این خبر به غایت پریشان گشت و بر این چندگاه^۹ بگذشت. تا در اوایل^{۱۰} سنهٔ خمسین و ستمایهٔ خبر تحقیق شد که سلطان قطب الدین احکام حاصل کرده متوجه [کرمان است].^{۱۱} جمعی که اعتمادی و یک جهت^{۱۲} سلطان رکن الدین بودند [غیر از فرار چاره‌ای ندیدند. جمعی که تبع سلطان قطب الدین بودند]^{۱۳} بدان معنی مباهات می نمودند و در شهر کرمان دو گروهی پیدا شد. از جمله ملازمان او سیف الدین شادی^{۱۴} که به حسن تدبیر و رای صواب از ایشان زیادت بود گفت ما را علاج آن است که متوجه اردوی پادشاه شویم که مفرّ و مقرّی به از آن ممکن نیست. سلطان رکن الدین در جواب گفت که ملاقات ما از این پس با کافران^{۱۵} از دور تیر باشد و از نزدیک شمشیر. این سخن [را

۱. این عبارت را اساس ندارد. ۲. چنین است در اساس، گ. بقیه نسخ بی نقطه.

۳. با: بوقر. ۴. با ندارد. مل: رکن الدین محمود با احمد سلطان.

۵. این عبارت را مل ندارد. ۶. همه نسخه‌ها جز مو: خواتون. ۷. با، گ، مل این عبارت را ندارند.

۸. با، گ، مل این عبارت را ندارند. ۹. با: ماه. ۱۰. اساس: تا در روز یکشنبه!

۱۱. با ندارد. ۱۲. با: جهتی. ۱۳. این عبارت را مل ندارد.

۱۴. فقط در اساس، مو. ۱۵. با ندارد.

بی صرّفه گفت و^۱ در گوشها می گشت.^۲ چون به نزدیک شیراز رسیدند اتابک ایشان را راه نداد. به خوزستان رفتند که از آنجا ^۳حروی به جانب عراق روند. مانعها پیش آمد، بالضرورة^۴ روی به خراسان نهاد و به اردو رفت. باقی آن در ذکر سلطان قطب الدّین تمام^۵ شود.

۱. فقط در اساس. ۲. با، گ، مل: نشست. ۳. گ، مل ندارند. ۴. این عبارت را اساس ندارد. ۵. با، گ، مل: بیان.

ذکر منتقل شدن حکومت کرمان بار دیگر به قطب‌الدین

سلطان بن خمتبر تاینگو

چرخ گردان پس از آنکه مدت شانزده سال او را سرگردان داشت در اوایل خریف، منتصف شهر شوال سنهٔ خمس و ستمایه به کرمان رسید. و از اردوی منگو قآن امیری معتبر به شحنگی کرمان مقرر گردانیدند که او را امیر قندوغای قورچی می‌گفتند. چون به کرمان رسید مدتی که امیر قندوغای در کرمان بود، سلطان قطب‌الدین هرگاه پیش او آمدی به دو زانوی ادب بنشستی و تعظیم تمام نمودی. در مفتح^۱ دولت به ضبط مخلفات^۲ و اسباب سلطان رکن‌الدین مشغول شد و اموال و افزار بقایای وجوهات برانگیخت و متصرفان اعمال و اشغال ماضی را در عقابین مصادره کشید. و مولانا فخرالدین ختنی را که جمله‌الملک سلطان رکن‌الدین^۴ بود در قید و حبس کرد و در مقام خطاب و عتاب و موقف مباحثه و مناظره بداشت^۵ و عشرات و زلات او بر وی شمردن گرفت و او را مجال سخن نبود تا به انواع تعذیب سپری شد. متروکات و مخلفاتش^۶ رقم حوزه دیوان گرفت.

در ایام دولت او در کوهپایهای کرمان شخصی پیدا آمد و گفت من جلال‌الدین سلطانم و مردم بسیار از آن کوهپایها و رساتیق بر او جمع آمدند. از اکابر کرمان و ملوک و سپاهیان قدیمی پوشیده و او را نادیده با او بیعت کردند و مالها پیش او فرستادند و آلات نقره و زر و کمرهای مرصع ساخت و بارگاه و تخت و آیین سلطنت ترتیب داد و میعاد خروج معین کرد. شبی یکی از نزدیکان را به مشیز دوانید که گله سلطان قطب‌الدین آنجا

۱. مل: مفتح.

۲. اساس، با، گ: محلفات.

۳. با ندارد.

۴. با، گ: رکن‌الدین سلطان.

۵. گ، مل: نداشت.

۶. همه نسخه‌ها جز مو: محلفاتش.

بود و مهتر گله بانان تیمور^۱ نام آنجا بود. آن شخص او را گفت زانو بزَن تا فرمان خداوند عالم بتو بشنوانم. تیمور گفت خداوند عالم کیست؟ گفت جلال‌الدین سلطان. تیمور اندیشید که این بنیاد فتنه‌ای عظیم است. آن شخص را به ترحیب^۲ و اعزاز پیش آمد و گفت وقت غروب است و راندن^۳ گله تغذری دارد. امشب استراحت و آسایش کن تا علی‌الصباح فرمان را به مسارعت پیش روم.

آن مسکین بر فراش غفلت بغنود و تیمور علی‌الغور به جاروک براند که سلطان آن وقت مقام در جاروک داشت، و او را از این قضیه اعلام کرد. فی الحال با هر که حاضر بود از لشکریان^۴ برنشست و فرمود که کسی نام سلطان جلال‌الدین بر زبان نراند. چون به مقام و مجتمع ایشان رسید، آن مجهول را که این دعوی می‌کرد نیافتند. بگریخت و بگوشه‌ای مختفی شد. آن جماعت که تبع او شده بودند^۵ به اقیح^۶ صورتی هلاک شدند و آتش این فتنه به زلال حسن تدبیر فرو نشاند.

در منتصف شعبان سنه احدی و خمسین و ستمایه با انواع زواهر جواهر و ظرایف حلّی و لطایف اوانی و نفایس اثواب و خیار دولت و عناق^۷ خیول متوجه اردوی منگوقاآن شد. چون به اردو رسید علایق و نفایس بسیار بسیار^۸ به امراء و ارکان دولت داد و محاضر و مکتوبات مؤکد به شهادت عدول و ثقات، موشح به خطوط قضات، مشتمل بر تقبیح صورت حال رکن‌الدین و التجاء او به جانب مخالفان عرض گردانید. و در یارغویی بزرگ روزها یاسامیشی^۹ رفت و رکن‌الدین سلطان را بدو سپردند تا به دست خود به تیغ انتقام و قهر بگذرانید. بعد از آن ملک کرمان را مصفی از شایبه منازعت، و منزّه از که ورت منخاصمت تصرف نمود. بعد از دو سال مراجعت نمود.

بعد از آن خبر رسید که هلاکوخان از جیحون عبره کرده است. اول به عزیمت فتح^{۱۰}

۱. گ، مل: تمور. ۲. با: تربیت.

۳. با: در اندرون. گ: وگفت راندن. ۴. با، گ، مل: لشکر.

۵. با: آن جماعت تبع او. گ، مل: آن جماعت که تبع او شده. ۶. گ: افتح.

۷. مل: عناق. ۸. با، گ، مل: نفایس بسیار پیشکش کرد و رشوتهای بسیار.

۹. اساس، با، گ، مو خوانده نشد. ۱۰. اساس ندارد.

دارالاحاد و ثانی به استخلاص بغداد حرکت نموده. در ماه جمادی‌الاول سنهٔ اربع و خمسین و ستمایه قطب‌الدین سلطان از بلدهٔ کرمان با لشکری نامدار متوجه اردوی هلاکوخان شد. بعد از آن^۱ اجازت مراجعت یافت که به کرمان رود مشروط بر آنکه عنقریب با لشکر معاودت^۲ نماید و در مصاحبت^۳ عساکر منصوره متوجه بغداد شود. چون به کرمان رسید و به ساختگی سفر بغداد مشغول گشت^۴، در غیبت او پادشاه خاتون^۵ از قتلغ ترکان در وجود آمد. [بعد از وی]^۶ سیورغتمش سلطان از خاتونی^۷ دیگر متولد شد. و سلطان^۸ قطب‌الدین را دو پسر بود و چهار دختر. پسران: سیورغتمش و حجاج سلطان. و دختران: بزرگتر بی‌بی ترکان، او را به امیر حاجی دادند و از وی پسران ماندند: تولکشاه و سبوکشاه؛ و پادشاه خاتون که خاتون^۹ ابقا خان شد؛ قتلغ خواهر اعیانی^{۱۰} سیورغتمش که به بایدو خان دادند؛ و یولقتلغ که زن معزالدین ملکشاه بن سام بود.

قطب‌الدین سلطان در شعبان سنهٔ خمس و خمسین و ستمایه^{۱۱} صاحب فراش گشت و به امراض و علل متضاد مبتلا شد^{۱۲} و روزگار غدار عادت خویش در تنقیص از آن ظاهر گردانید و در آخر رمضان به رحمت حق^{۱۳} پیوست.

۱. با ندارد.
 ۲. با، گ، مل: به هم معاودت.
 ۳. اساس: مصاحب.
 ۴. با، گ، مل: شد.
 ۵. با، گ، مل: شد.
 ۶. با ندارد.
 ۷. همه نسخه‌ها: خواتون.
 ۸. با، گ، مل ندارند.
 ۹. با ندارد.
 ۱۰. با، گ، مل: اعیان.
 ۱۱. گ، مل: سبعمایه.
 ۱۲. با: در.
 ۱۳. با ندارد.

عصمة الدّنيا^۱ و الدّین قتلغ ترکان برّ دالله مضجعها

ترکان خاتون ملکه‌ای بود عالی همّت بزرگ نهمت خیرات پیشه حسنات^۲ اندیشه. بعد از وفات قطب الدّین سلطان، اعیان کرمان، غریب و شهری از امراء مغول که به راه با سقاقی آنجا بودند: جارغوبای^۳ و اغوبای^۴ و سوغوبای^۵ و قرابوقا؛ و از ملوک کرمان: بکیت^۶ ملک و نصرت ملک و فولاد ملک و ناصرالدّین ملک و قتلغ ملک؛ و از ارباب قلم: خواجه ظافرالدّین و خواجه شمس الدّین و خواجه منتجب الدّین بر حکومت ترکان متّفق و موافق شدند و او را^۷ یک چندی بر وساده حکومت، بی استطلاع رأی اعیان و ارکان حضرت اردوی اعلا، نشانندند.

چون خبر وفات قطب الدّین به حضرت هلاکوخان رسید، یرلیغ نفاذ یافت که چون او در کوچ دادن و بندگی درگذشت، آن ملک را به فرزندان او دادیم؛ و چون فرزندان طفل اند، به نیابت ایشان خاتونش ترکان و دامادش امیر حاجی رعیت و لشکر کرمان را بداندند.^۸ این حکم موجب اضطراب^۹ گشت. چه حاجی نادان و ظالم و عشرت دوست بود. معتبران درگاه کرمان به اتفاق ترکان خاتون^{۱۰} به اردوی هلاکوخان رفتند و صورت حال معروض گردانید. حکم یرلیغ نافذ شد که کلی و جزوی اعمال کرمان و اشغال^{۱۱} وی و زمام حلّ و عقد امور برّ و بحر آن به مشارکت ترکان [به مظفّرالدّین ابوالحارث حجّاج

۱. با ندارد.

۲. با: حسانت.

۳. مل بدون نقطه. بقیه نسخه‌ها مانند متن. در سمط‌العلی: جار غوتای.

۴. با، اساس چنین است. مل بدون نقطه. مو ندارد. در سمط‌العلی: اغوتای.

۵. چنین است درگ. اساس، با: سوغوبو. مو: سوغوتو. در سمط‌العلی: سواتو.

۶. با: مکنت. مل: نکبت. گ بدون نقطه.

۷. هیچیک از نسخه‌ها ندارند. از مصحّح است به قرینه فعل متعدّی جمله.

۸. با ندارد. مل: بدانید. بقیه نسخه‌ها مانند متن. شاید: بدارند. ۹. مل ندارد.

۱۰. همه نسخه‌ها: خواتون. ۱۱. با، گ، مل: اشغال و اعمال کرمان.

سلطان بن قطب‌الدین سلطان [منوط فرمودند. مدت پانزده سال به مشارکت ترکان]^۱ خاتون^۲ حکومت کرمان تعلق بدیشان داشت. مدرسه‌ای عالی در نفس کرمان^۳ بساخت و قطب‌الدین در آنجا مدفون است؛ و سایر بقاع خیر از ریاطات و مساجد و خانقاهات و ابواب‌البر که در شهر و ولایت کرمان انشا و بنا^۴ فرموده است؛ و ضیاع و اسباب مرغوب خرید و بر آن وقف^۵ فرموده. چنانچه با وجود انقلاب دهور و اضطراب سنین و شهرور و تغلب احوال و تبدیل روزگار بعد چندین سال هنوز ربع آن خیرات^۶ به بعضی^۷ مصارف می‌رسد.^۸

بعد ابقاخان پادشاه شد به خطبه کریمه‌ای از خاندان ترکان^۹ رغبت نمود. پادشاه خاتون دختر ترکان را در عقد آورد. چون ترکان را این شرف حاصل آمد جاه و منصب سلاطین کرمان یکی هزار گشت.^{۱۰} در وقتی که خبر عبور پادشاه براق و لشکر جغتای به ابقاخان رسید و به طرف خراسان حرکت فرمود، حجّاج سلطان با لشکر کرمان ملازم ابقاخان بود و در روز جنگ دادِ مردی داده و زخمی منکر^{۱۱} به سرش رسید. چنانچه بعد از انهزام براق او را در میان کشتگان و خستگان^{۱۲} یافتند و ابقاخان در حق او سیورغامیشی فرمود و باز به کرمان فرستاد. بعد از آن میان حجّاج سلطان و ترکان خاتون غبار وحشتی پیدا شد و ترکان خاتون عازم اردو شد و حجّاج سلطان در کرمان بی‌شریکی حکومت می‌کرد. اما متوهم بود که ترکان خاتون در اردو قصد او خواهد کرد. با نزدیکان خود در این باب مشورت کرد. سوء تدبیر ایشان اقتضاء آن کرد که ایلچی می‌باید فرستاد پیش عبدالله اغل از شهرزادگان اروغ جغتای و با مواضعتی کرد که چون ما را به زیادت لشکری احتیاج افتاد، سواری چند از فراواناس به مدد ما فرستید^{۱۳}، و بر این مقرر نوکر^{۱۴} روانه گردانیدند و دو دانه در شاهوار بر دست او بفرستادند تا اگر ترکان خاتون^{۱۵} در اردو

۱. این عبارت را با ندارد. ۲. این عبارت را با ندارد. ۳. این عبارت را مو ندارد.
 ۴. گ، مل: املاء. ۵. با: توقّف. ۶. با، گ، مل: ربعی از خیرات.
 ۷. با: ربعی از خیرات بعضی به. ۸. اساس ندارد. ۹. مل ندارد.
 ۱۰. اساس: یکی در هزار گشت. ۱۱. اساس: سنگین. ۱۲. با ندارد.
 ۱۳. با، گ: فرستند. مل: فرستد. ۱۴. با: نوکران. ۱۵. با ندارد.

شکوه‌ای کرده باشد^۱ و حکمی در باب نقص سلطان حجّاج گرفته، او را در ولایت نگذارند^۲ و به لشکر عبدالله اغل دفع کنند و ترکان پیش ابقاخان اندک شکوه‌ای از حجّاج سلطان کرده بود و حکم حاصل گردانیده که لشکر و ولایت میان هردو مناصفه باشد.

چون آوازهٔ مراجعت او به کرمان رسید، [حجّاج سلطان عظیم هراسان گشت و بر عزم استقبال از کرمان بیرون آمد. بعضی از معتمدان او گریخته پیش ترکان خاتون رفتند]^۳ حجّاج سلطان چون از رفتن ایشان خیر یافت ترسید که اگر حکایت مراسله به عبدالله اغل و پیغام و بیلاک دُرْدانه‌ها با یسودار^۴ و یغلاو که از اردو همراه ترکان گردانیده بودند بگویند، هرآینه این سخن به یرغو افتد و پیش پادشاه ابقا رسد و جان و خان و مان بر خطر باشد. در حال با سی شتر از نقد و جواهر و زرّینه آلات و مرصّعات و نفایس و سواری چند روانهٔ^۵ سیستان گشت و ملک و حکومت و عیان و اطفال را بدرود کرد، و از سیستان به هندوستان رفت و مدّت چند سال در دهلی گذرانید.^۶ به وقتی که سلطان جلال الدّین خلجی پادشاه شد و او آنجا بود، چنانچه ذکر آن در حکایت هندوستان شرح داده آید انشاءالله وحده.

و ترکان خاتون^۷ چون به کرمان رسید اگر خواست و اگر نه، به سبب آنکه رقم عصیان بر سلطان حجّاج کشیده بودند، حرم و فرزندان او به ایلچیان یسودار و یغلاو^۸ سپرد تا به^۹ بندگی حضرت بردند^{۱۰} و خواتین و فرزندان او بر هر کس قسمت کردند و اسباب و املاک او را در حوزهٔ دیوان اینجو گرفتند. و جلال الدّین سیورغمش که برادرش بود^{۱۱} پیش ابقا رفت و به سیور غامیشی مخصوص گشته، تصرّف و حکومت اینجوی برادرش حجّاج سلطان و امیر شکاری کرمان و امارات بعضی لشکر بدو تفویض افتاد. چون به کرمان رسید خواست که با ترکان به برابری بل قریب به برتری معاش کند، ترکان صورت این

۱. با: شکوه کرده. ۲. با، گ، مل: بگذارند. ۳. این عبارت را با، گ، مل ندارند.

۴. همه نسخه‌ها ناخواناست. اساس: بسودار و یغلاو. ۵. با: به.

۶. با: گذرانیده بود. ۷. همه نسخه‌ها: خواتون. ۸. گ: یغلاو.

۹. فقط در اساس. ۱۰. همه نسخه‌ها جز اساس: بودند.

۱۱. با، گ، مل ندارند.

حال به پادشاه خاتون دختر خود نوشت. او در بندگی اَبَقاخان عرضه داشت. [حکم یرلیغ نفاذ یافت که سیورغتمش به قلیل و کثیر در کرمان مداخلت^۱ ننماید و در اینجوی حجّاجی و امیر شکاری نیز مدخل نکند. سیورغتمش سلطان باز به ملازمت اردو رفت. و در آن ایّام ترکان خاتون عرضه داشت]^۲ کرد که سیرجان همیشه از حساب کرمان بوده و ملوک شبانکاره به تغلب تصرّف نموده‌اند. حکم یرلیغ صادر شد که بعد از تحقیق و پرسیدن^۳ اگر این دعوی که ترکان می‌کند به^۴ برهان ثابت شود، بدو باز گذارند. بعد از آن که تفحص نمودند ثابت شد که از حساب کرمان است، شبانکارگیان به ترکان باز گذاشتند. و در عهد ترکان خاتون هرموز با کرمان یاغی شد. او لشکر فرستاد و باز ایشان^۵ را به اطاعت درآوردند.^۶

در سنه ثمانین و ستمایه خبر رسید که پادشاه ابقا از دار فنا به دار بقا رحلت کرد، و ترکان خاتون متوجه اردو شد. و سیورغتمش را در زمان ابقاخان با احمد خان سابقه خدمتی بود. چون پادشاه شد آن حق را رعایت فرمود و حکم یرلیغ به تفویض سلطنت کرمان مشتمل بر عزل ترکان، مشعر بر آنکه حقوق و قیچور و تمغا و مراعی برقرار دیگر رعایا بگذارد نافذ گشت.

۱. مل: مداخلیت.

۲. این عبارت را با ندارد.

۳. با ندارد.

۴. با، گ نداردند.

۵. با، گ، مل: تا ایشان.

۶. با، گ، مل: آوردند.

جلال الدین ابوالمظفر سیورغتمش سلطان

کامران و شادکام با حصول مراد و مرام از اردوی آلاطاق مراجعت نموده در سرای سیاه کوه به ترکان خاتون رسید و حکم یرلیغ بر او خواند. از استماع آن، اعراض^۱ نفسانی چندان در ترکان اثر کرد که بیهوش شد، و جلال الدین سیورغتمش اعیان کرمان را بر مراجعت به کرمان و انفصال از ترکان تکلیف فرمود و از اهانت و اذلال و بی حفاظی^۲ و بی آزرمی و سفاهت و وقاحت هیچ باقی نگذاشت. همگنان «شاء أم ابي» مطیع گشته در خدمت رکاب او متوجه کرمان گشتند. در ربیع الاول احدی و ثمانین و ستمایه به کرمان رسید. نواب و متعلقان ترکان خاتون^۳ را به رفق و لطف در معرض اقامت رسم پیشکش و تقدیم شرط نثار و خدمت آورد. ایشان طوعاً^۴ او کرهاً^۵ اموال وافر فدای عرض و جاه گردانیدند و ترکان خاتون چون به اردوی احمد رسید، صاحب دیوان خواجه شمس الدین حامی شده حکم سلطان^۵ احمد شد که حکومت کرمان میان ترکان^۶ و سیورغتمش [مناصفه باشد. قوتی خان^۷ و سوغونجاق نوین به دفع آن برخاستند و با احمد تقریر کردند که سیورغتمش بدین سبب^۸ از ما متنفر شود^۹ و به خراسان رود و به شاهزاده ارغون پیوندد. صلاح آن بود که این^{۱۰} زمستان ترکان در این ولایت قشلامیسی کرده^{۱۱}، چون بهار شود سیورغتمش را طلب دارند و مواجهه یکدیگر امور کرمان را قرار دهند.

در آن زمستان ترکان خاتون^{۱۲} در بردع مقام کرد و از تجرع غصص سیورغتمش و عناء

۱. مل: اغراض. ۲. با: حفاظ.

۳. با، گ، مل: طوعاً و کرهاً. ۴. با، گ، مل: ندارند.

۵. با، گ، مل: قوتی خاتون. ۶. این عبارت را با ندارد.

۷. با، گ، مل: سیورغتمش از ما بدین امر متنفر شود.

۸. با، گ، مل: کند. ۹. با ندارد، گ، مل: خواتون.

۱۰. با، گ، مل: خواتون.

۱۱. با: حکومت ترکان میان کرمان.

۱۲. با ندارد.

عزل و نکبت، خفقان و تب محرق بر وی استیلا یافت، دست اجل دامن حیاتش بگرفت.

به مینو روانش پر از نور باد ز جانش همیشه ستم دور باد

دخترش بی‌بی ترکان در اردو بود. چون خیر وفات مادر شنود مقاصد و حاجات خویش به اعیان حضرت عرضه داشت و احکام یرلیغ مشتمل بر تفویض اشراف ممالک کرمان و دیگر اشغال حاصل گردانید، و خواهرش پادشاه خاتون سیرجان را به تمام بدو^۱ ارزانی داشت و نیابت املاک خاصه کرمان هم بر وی مقرر کرد و متوجه کرمان شد و تابوت ترکان خاتون را به کرمان رسانید.

سیورغتمش و اعیان شهر استقبال نمودند و بی‌بی ترکان احکام^۲ یرلیغ بشنوانید و برسانید و سیورغتمش در انقیاد آن هر نوع تعلل ورزید و به هر گونه اعذار که سبب عدم اعتبار آن کار و بار می شد تمسک نمود. بی‌بی ترکان و تولکشاه و سبوکشاه به اتفاق عازم سیرجان گشتند و سیورغتمش در بهار سنه ثلاث و ثمانین و ستمایه بر توجه به جانب اردوی احمد عزم کرد و تا به سرحد کرمان برفت؛ و به سبب آنکه احمد کمر^۳ بر عزیمت محاربت ارغون خان بر بسته^۴ بود، متوقف و متردد می بود تا آوازه رسید که احمد غالب شد. این مژده به همگان رسانیدند و ندا کردند در شهر که احمد مظفر و منصور شد؛ و شیرین آغا^۵ در آن ایام از پیش شاهزاده ارغون به کرمان آمده بود، او را تمکین ندادند تا رنجیده برفت. در این وقت سیف الدین ملک بور و سیف الدین سکری و امیر محمد قتلغ ملک و کیدغدی با هم معاهد^۶ و محالف^۷ و متفق و متحد شدند که سلطان جلال الدین سیورغتمش را در جامع شهر تا در بارگاه هلاک گردانند و تولکشاه را قایم مقام او دارند. این معنی با تولکشاه بگفتند. او اعلام سیورغتمش کرد. ایشان را بگرفتند و پرسیده، بعد از ثبوت دستهای ایشان از شانه بیرون آوردند و سر و اعضای ایشان را در آن دیار عبرة للنظار بگردانیدند.

۱. با ندارد. ۲. بی بی ترکان در اردو بود. چون احکام.
 ۳. با، گ، مل ندارد. ۴. با، گ، مل: میان بر بسته. ۵. همه نسخه‌ها جز مو: آقا.
 ۶. با: معاند. ۷. مو ندارد. بقیه نسخه‌ها: مخالف. تصحیح قیاسی است.

چون سریر سلطنت به جلوس ارغون خان مزین شده، بایدو نام ایلچی را به ابلاغ بشارت جلوس و استقرار ملک و تحصیل مال به کرمان فرستادند^۱ و بدین سبب خرابی عظیم به حال جلال‌الدین سیورغتمش راه یافت، و کار نصرت‌الدین تولکشاه انتعاش^۲ تمام پذیرفت. امیدوار و مستظهر بر عزیمت اردو به سیرجان رفت و از آنجا با مادرش بی‌بی ترکان و برادرش سبوکشاه روانه اردوی ارغون خان شد. متواتر و متعاقب ایلچیان به استدعای جلال‌الدین سیورغتمش رسیدند و او به استعجال تمام روانه شد.

چون به اردو رسید حال و کار خود را از جاده استقامت مایل و منحرف یافت. خصوم معتبر^۳ از بطانه و خانه چون پادشاه خاتون و بی‌بی ترکان و تولکشاه و سبوکشاه و خواجه ظهیرالدین مستوفی دندان انتقام تیز کرده و قصد استیصال^۴ او را جان بر میان بسته، جلال‌الدین سیورغتمش و اتباع او را به یارگوی بزرگ درآوردند و در پرسیدن و تفحص مبالغه نمودند.^۵ فاما بوقا که معتبرترین امرا بود میلی تمام به جانب سیورغتمش داشت، به لطایف حیل^۶ و حسن تدبیر آن طامه^۷ کبری از سیورغتمش دفع کرد. و در آن حال اوغان^۸ را با هزاره به هم به کرمان فرستادند تا در بیلاق و قشلاق [آنجا متوطن باشند و اگر از سلاطین آنجا تمرّدی ورزند مانع آیند، و هنوز از آن قوم در بیلاق و قشلاق]^۹ کرمان هستند.

و بوقا حکومت کرمان میان پادشاه خاتون و سیورغتمش سلطان مناصفه مقرر گردانید. و پادشاه خاتون از بوقا در این صورت متشکی بود که او رشوت گرفت^{۱۰} و در یارغو [روی دل]^{۱۱} سیورغتمش دید و بوقا سعی نمود تا پادشاه خاتون [را به شهزاده]^{۱۲} کیخاتو دادند و روانه روم شد؛ و خانزاده کردوجین را به جلال‌الدین سیورغتمش دادند و بی‌بی ترکان و فرزندان و خواجه ظهیرالدین مستوفی نسخه مجموع اموال مملکت کرمان

۱. اساس: فرستاد. ۲. با، گ: معاش. ۳. با: معترف.
 ۴. با: معترف. ۵. با: کردند. ۶. مل: بلطایف الحیل.
 ۷. با، گ، مل: طایفه. ۸. اساس: افغان. ۹. این عبارت راگ، مل ندارند.
 ۱۰. مل: کرد. ۱۱. با، مل ندارند. گ، مو: روی.
 ۱۲. در با به جای این عبارت آمده. از بوقا درین صورت به کیخاتو!

به دیوان بزرگ دادند مبلغ ششصد^۱ هزار دینار. بوقا چینگسانگ چون اعتنا و اهتمام تمام به حال سیورغتمش سلطان داشت، او را فرمود که صلاح در آن است که تو این جمع^۲ مال را بدین مبلغ متعهد و متکفل شوی، تا من مبالغی^۳ و جوه در تصرف خرج بگویم تا مجری دارند؛ و جهت اخراجات مقرری مبلغ چهارصد هزار دینار بر این موجب که مفصل می‌گردد فرمود تا مجری و محسوب^۴ دارند:^۵

قراره مرسوم سلطنت و آس بارگاه

موجب لشکر

طلایه و دیدبان و قراول غازیان

عمارت سور و قلاع و کاریز و تنقیه قنوات دیوانی

ادارات

سوسون^۶

مرسومات عمال و کتاب دیوان

یام عرب^۷

حوایج و قهوه

و دویست هزار دینار^۸ باقی به اطلاق مقرّر شد که به موجب بروات دیوان بزرگ به ارباب حوالات می‌رسانند و کرمان را بدین موجب بدو داده^۹ باز گردانندش. سلطنت قاوردیان به ضمان‌داری و صاحب جمعی مبدل^{۱۰} گشت و سیورغتمش سلطان با مهد عالی خانزاده کردوجین به کرمان آمد و نصرت‌الدین تولک‌شاه به حکومت و تصرف اینجوی حجاجی آمده و با سیورغتمش شیوه^{۱۱} مقابله و برابری ورزید. بی‌بی ترکان در اردو منتهز فرصتی می‌بود که در امور کرمان مداخلتی کند. چون میان بوقا و طغارجار^{۱۱}

۱. همه نسخه‌ها جز مو: سیصد. ۲. اساس: جمیع. ۳. با، گ، مل: ، مبلغی.

۴. با، گ، مل: منسوب.

۵. مبالغ هر یک از موضوعات مذکور به سیاق آمده است. این مبالغ در سمط‌العلی ذکر شده است.

۶. یعنی آبدار خانه. ۷. اسبهای تندرو و چاپاری.

۸. در سمط‌العلی: دویست و ده هزار دینار و همین ظاهراً درست است.

۹. با: داده‌اند. ۱۰. با: مبدول. ۱۱. اساس، با، گ، مل: طغار.

مخالفت شد و طوغان طرف طغاجار گرفت و سیورغتمش [صنیع و]^۱ تربیت کرده بوقا بود، هر دو امیر به رغم و ضدیت بوقا مربی^۲ بی‌بی ترکان شدند تا به تقویت ایشان عرضه داشت که اگر حکم شود صد تومان مال بر سیورغتمش متوجه گرداند که از ولایت و رعیت زیادتی گرفته است. حکم نافذ شد مشتمل بر آنکه مفرد ولایت کرمان کند و آنچه بر سیورغتمش روشن شود طلب دارند.^۳

خواجه گورکان و شرکی و فخرالدین محمد خدشاهی را به راه و ایلچی و محصلی و بتکچی^۴ همراه بی‌بی ترکان بفرستادند و او به عظمتی هرچه تمامتر و احکام معتبر و طبل و علم و چتر و محفّه به کرمان رسید؛ و حکم یرلیغ بر آن موجب بود که نواب و بتکچیان سیورغتمش را بگیرند، تا احوال به راستی تقریر کرده^۵ و حساب بازدهند و سیورغتمش تعلل و بهانه نکنند به آنکه به اردو و به دیوان بزرگ می‌روم و آنجا از عهده مال بیرون می‌آیم.^۶ همه در کرمان آن مال از وی به عنف بستاند. چون احکام بر این منوال رسانیدند و هنی تمام به حال سیورغتمش راه یافت و قراجه در بارگاه سلطنت کرمان بر جای او نشست و سلطان سیورغتمش بعد از بی‌عرضی، رشوت بسیار به قراجه و دیگران داد تا اگر سیورغتمش و اتباع او به اردو روند مانع نیایند، و با تمام اعیان کرمان متوجه اردو شد. چون برسید رشوت بسیار به امرا داد و پیشکش پادشاهانه کرد تا^۷ مرحمت و سیورغتمشی شامل حال او گشته، بعد از آنکه مبلغ صد هزار دینار زیادت پیشکش خاصه پادشاه کرده بود به تعلیم امیر طوغان عرضه داشت پادشاه کرد، که مال کم ادا کرده‌ام. اگر زیادتی از ولایت بیرون آمده است برقراری که پدران من بنده در دولت پادشاه می‌خورده‌اند به اخراجات و عمارات صرف نموده‌ام. و اکنون تمامت آن املاک و سرایها و مدارس و خوانق هرچه ساخته شده همه از آن باشد.

ارغون خان مرحمت فرموده یرلیغ به نفاذ انجامید که صد تومان مال^۸ که بر وی رفع

۱. با، گ، مل ندارند.

۲. با: طرفی.

۳. با: بر سیورغتمش موجه گرداند که از ولایت و رعیت زیادتی گرفته طلب دارند.

۴. مل: بی‌بی کی.

۵. با، گ، مل: تا حساب به راستی تقریر کرده.

۶. اساس، مو: تفحص می‌نمایم!.

۷. با، گ، مل: با.

۸. با ندارد.

می دادند به خزانه عامره رسانند، دیگر کسی آن سخن را عرضه ندارد و نپرسد، و کرمان را ولا و اینجو به سیورگتمش سلطان مَفوض گردانیدیم و سیرجان میراث و تصرف پادشاه خاتون بود. سیورگتمش از راه عداوت عرضه داشت پادشاه کرد که هر سال پنج هزار دینار از سیرجان به روم می‌برند از برای پادشاه خاتون. اگر عوض مال سیرجان پنجاه هزار دینار^۱ به روم نویسند، من هر سال از سیرجان هشتاد هزار دینار به خزانه رسانم.

چون این معنی عرضه داشت یافت حکم شد که سیرجان را به تصرف سیورگتمش باز گذارند. چون متوجه کرمان شد، پیشتر معزالدین ملکشاه و خواجه فخرالملک را به سیرجان فرستاد. کوتوال قلعه و لشکریان به تمرّد پیش آمدند.^۲ سیورگتمش به خویشتن با لشکری که داشت بدانجا رفت و محاصره کرد. قطعاً استخلاص ممکن نشد. مردی هزار را به محاصره آن بگذشت و مراجعت نمود. مقارن وصول او به کرمان لشکر قراوناس از خراسان برسید. ستلمش نامی با چهار هزار مرد از راه سیستان بر بم مرور نمودند و دیدبانی را که بر راه بود بکشتند و به ماهان رسیدند که شش فرسنگی بردسیر است، و حصار آنرا گرفته غارت کردند و قبل از آنکه سیورگتمش و اهل شهر را خبر شود، در روز جمعه وقت اداء نماز به دروازه بردسیر رسیدند. مردم به هم برآمدند^۳ و آن جماعت از غلبه شهر متوهم شدند. پس بیرون شهر نشستند^۴ و دیه‌های حومه و اطراف گرمسیر و سردسیر را تمامت بتاختند و غارت و تاراج کردند و اسیر بردند. از روم ایلچیان پادشاه خاتون پرسیدند و حکم شهزاده کیخاتو^۵ رسانیدند که با^۶ قلعه سیرجان تعلق^۷ نسازد^۸، و مکتوبات پادشاه خاتون مشتمل^۹ بر آنکه می‌باید قاعده خواهر برادری را منهزم نگرداند^{۱۰} و [جای صلح بگذارد و]^{۱۱} در استخلاص قلعه سیرجان مبالغت ننماید.

۱. با: از برای پادشاه خاتون بود. سیورگتمش عرضه داشت پادشاه کرد که هر سال مبلغ پنجاه هزار دینار.

۲. مل ندارد. ۳. اساس: آمد.

۴. با، گ، مل: پس نشستند بیرون شهر. ۵. اساس، با، گ، مل: کنجاتو. ۶. با ندارد.

۷. با ندارد. ۸. اساس: بسازد.

۹. با، گ، مل ندارند. ۱۰. اساس: بگرداند.

۱۱. با، گ، مل ندارند.

قطعاً مفید نیامد و التفات ننمود.^۱

در این زمستان در اردو بوقا را به یاسا رسانیدند. و امیر نوروژ در خراسان یاغی شد و بی‌بی ترکان به طغاجار و دیگر امرا عرضه داشت که سیورغتمش با بوقا هم‌کنکاج بوده است، مصداق این سخن آنکه دختر را^۲ شاه عالم به پسر بوقا داده بود. عزم قصد و استیصال سیورغتمش کردند. و در تبریز بی‌بی ترکان به مفاجا بمرد و تولکشاه و سیوکشاه با سیورغتمش صلح^۳ کردند و قلعه سیرجان بعد از دو سال محاصره مفتوح شد و پادشاه خاتون از روم جهت انتزاع سیرجان از دست سیورغتمش به اردو آمد. ارغون مقدم او را عزیز داشت. سعدالدوله یهود پیش پادشاه ارغون معتبر شده بود. پادشاه خاتون با او مشورت کرد که سیورغتمش را از کرمان طلب داشتند. چون در آمدن تعلل نمود حکم شد که سیورغتمش قلعه ولایت سیرجان را به امیر بهرام نام^۴ از ملوک همدان که نوکر سعد^۵ الدوله وزیر بود باز گذارد. پادشاه خاتون برادرزاده خود^۶ طغانشاه و پسر حجّاج سلطان را به احکام به تصرف و اهتمام املاک خاصّ به کرمان روانه کرد و خود باز به روم مراجعت نمود.

و در ماه^۷ ربیع‌الآخر سنه تسعین خبر رسید که پادشاه ارغون نماند. سیورغتمش به تصوّر آنکه بعد از آن او را به خود استقلالی و استبدادی باشد، شماتت و بشاشت نمود تا به حدّی که مولانا تاج‌الدین خوافی^۸ به مهمّ شاهزاده غازان به کرمان آمده بود بگریخت و لشکرهای قیدو خان با نوروژ از آب آمویه عبور کرده به خراسان درآمدند. و اتابک لور یاغی شد و اصفهان را لران بگرفتند. در یزد^۹ بهاء‌الدین تفتی خروج کرد و آتش فتنه در عراق و خراسان تصاعد پذیرفت. چون کیخاتو^{۱۰} بر تخت نشست امیر سکور را در ممالک استخلاف فرمود و خود به روم مراجعت نمود. بدین موجبات سلطان سیورغتمش را در کرمان استقبال و استبدادی دست داد و مال و ارتفاعات ولایت به مراد خود خرج کرد. و

۱. با، گ، مل: نفرمود.

۲. با ندارد.

۳. با ندارد.

۴. با، گ، مل: نامی.

۵. با، گ: سیدالدوله.

۶. با، گ، مل ندارند.

۷. اساس: راه.

۸. با: خوافی.

۹. مل: وزیر.

۱۰. اساس، گ: کنجاتو.

در آن ایام مسعود پسر ملک محمود قلهانی^۱ برادر خود ملک نصرت را که پادشاه هرموز بود بکشت. چون خبر به سیورغتمش رسید در گرمسیر بود. فی الحال لشکر به هرموز برد و مسعود مال را فدا ساخته صد و پنجاه هزار دینار^۲ زر^۳ سرخ اسدی که یک مثقال در آن وقت به سه دینار رایج بود، چنانچه پنجاه هزار مثقال طلا باشد با دیگر تحف و هدایا از اسبان عربی و جواهر نفیسه پیش سیورغتمش فرستاد و اتباع و نواب او را هر یک علیحده. سیورغتمش^۴ هرموز را بدو مسلم داشته به کرمان مراجعت نمود. چون کیخاتو^۵ از روم^۶ بازگشت، پادشاه خاتون مصاحب بود و در اوج اعتبار. احکام به موجب دلخواه حاصل کرده متوجه کرمان شد. از اصول این خبر سیورغتمش عظیم مستشعر و خایف گشت. با نزدیکان خود مشاورت نمود. بعضی از ایشان شیوه غدر ورزیدند و بگذاشتند که او به طرفی^۷ بیرون رود. اوغان و هزاره مغول را اعلام دادند که او خواهد گریخت تا ایشان سر راهها فرو^۸ گرفتند.

سیورغتمش هایم و متحیر بماند و شیرامون امیر اردوی پادشاه خاتون به کرمان رسید. اعیان کرمان تمام از سیورغتمش برگشته بدان طرف ملتجی شدند. سیورغتمش بالضرورة با شهزاده کردوجین و بیلاق خاتون و فرزندان و اموال و اتباع و خزاین و نفایس به راه شیراز - به سبب آنکه آوازه بود که پادشاه خاتون از راه یزد می رسد - روانه شدند تا ملاقات نیفتد. و شیرامون و لشکر اوغان^۹ نیز با او همراه شدند. به وقت بیرون رفتن اموال بسیار به ودایع به مردم سپرد به معرفت قوام الدین که بتکچی بود. بعضی در چاهها و زیر زمینها دفینه نهاد.

چون از سرحد کرمان نهضت کردند به جزایر شیراز رسید، ناگاه در میان صحرا رایات پادشاه خاتون و محفه ظاهر شد با لشکر انبوه.^{۱۰} آنجا هیچ چاره دیگر نبود. با خداوند زاده کردوجین پیشکشی نیک^{۱۱} ترتیب دادند و به انواع نقد و حنس و جواهر و

۱. مل: قلتهای.	۲. اساس ندارد.	۳. گ، مل: از زر.
۴. با، گ، مل ندارند.	۵. با، گ: کنجاتو.	۶. مل: مردم.
۷. با، گ، مل: طرف.	۸. با ندارد.	۹. اساس: افغان.
۱۰. گ، مل ندارند.	۱۱. با ندارد.	

جامه‌های نفیس و اسبان عربی و قطارهای استر و شتر تکشمیشی^۱ کرد و سیورغتمش سلطان مراسم خدمت تقدیم نمود. ردای عجز و ضراعت بر دوش افکنده و حلقه کبر و جبروت از گوش برکنده^۲ در مقام تضرع و موقف^۳ شفاعت ایستاد. اموال و بنه او تمامت در تصرف پادشاه خاتون آمد و سیورغتمش سلطان یک سواره بماند.

۲. مل ندارد.

۱. اساس، با: بکشمیشی. گ: بی نقطه. مو: پیشکشی.

۳. با: موقوف. گ، مل: توقّف.

صفوة الدنيا و الدین پادشاه خاتون

و او خاتونی بس بزرگ بود. مدت پانزده سال سرادق اردوی اباخان به وجود او آرایش داشت. بعد از آن خاتون کیکخاتو گشت. به سبب آنکه کرمان خانه و مولد او بود و می خواست نیز تا به مکافات و انتقام سیورغتمش قیام نماید، بدان سبب به کرمان آمد. چون به کرمان رسید سیورغتمش را در قلعه شهر محبوس داشت و موکلان بر وی گماشت و از اذلال و اهانت هیچ باقی نگذاشت و حقوق برادر خواهری و صلب رحم یکباره نابوده انگاشت. شهزاده کردوجین از فرط شفقت و کمال رأفت چند گز طناب را در میان مشک آب تعبیه فرموده فرآشی که آب به قلعه^۱ می برد آنرا به سیورغتمش رسانید و سیورغتمش در شب بدان طناب از دریچه به فصیل قلعه آمد و فصیل^۲ را رخنه کرده بیرون شد. بدین وجه از آن محبس^۳ خلاص یافت. نوکران کردوجین برقراری که نهاده بودند با اسبان نیکوی خیاره^۴ در زیر قلعه مستعد^۵ ساخته بودند. فی الحال با ایشان به هم بر آن بادپایان سوار شد و چون برق خاطف سراسبه روانه گشتند؛ و در صحرا کنکاج کردند که به کدام طرف روند. بعضی گفتند به جانب سیستان و از آنجا پیش نوروز. سیورغتمش گفت اگر این رأی و راه پیش گیریم به یکپارچگی رقم یاغیگری^۶ بر ما کشند و زن و فرزند و املاک و اسباب در معرض خطر باشد. بعضی گفتند پیش شهزاده غازان رویم، که در آن تاریخ در مازندران بود. اندیشه ای^۷ مقرون به صواب و صلاح بود اما قضای آمده^۸ او را بر آن داشت که روانه اردوی کیکخاتو خان شد.

چون آنجا رسید امیر آق بوقا مرئی او گشت. پادشاه خاتون بدین سبب مضطرب

۱. مل: آب بقعه.

۲. با: فصیل قلعه.

۳. با، گ، مل: مجلس.

۴. با: جازه. بقیه نسخه ها بدون نقطه.

۵. اساس: مستور و ساخته.

۷. گ، مل: آن اندیشه.

۸. اساس: قضایر آمده.

گشت کسان فرستاد تا اموال وافر و استرضاء آق بوقا کرد؛ و اموال بسیار از برای هر کس که تصوّر کرد که سخن او خواهد گفت بفرستاد. به کیخاتو او توکی فرستاد و پیغام داد که سیورغتمش دو سال بر خلاف حکم تو استمرار نمود و من غصّه‌های بسیار از او تجرّع کردم. این معنی مؤثر آمد. او را در صحبت خوارزمی ترخان^۱ و اندای^۲ بهادر و نوکران پادشاه خاتون به کرمان فرستادند و یک سواره به شهرش درآوردند. به صوب اذلال و اهانت در خانه‌ای محبوس و موقوف ماند تا باید و اطلاق او را التماس نموده حکم یرلیغ بر دست جرغدای و قتلائی^۳ از امرای خود بفرستاد مشتمل بر آنکه سیورغتمش و دخترش شاه عالم را روانه گردانند.

پادشاه خاتون در اطلاق و انفاذ^۴ سیورغتمش تعلّل نمود، فاما شاه عالم را ساختگی کرده روانه گردانیده با برادرش قطب‌الدین شاه جهان و مادرش ییلاق خاتون بفرستاد.^۵ بعد از آن سیورغتمش سلطان را از حبس بیرون آورد و با هم معاهده و مصالحه کردند و در بارگاه بر کران تخت خودش بر صندلی نشاند. آنکه^۶ به سرای او رفت. شاهزاده کردوجین و سیورغتمش سلطان طویبی عظیم به تکلف کردند و با هم خوش برآمدند. و سیورغتمش سلطان در مهمّات ملک و دولت مدخل می ساخت، چنانچه قصد و عنایت او پیش پادشاه خاتون عظیم مؤثر می آمد و مردم کرمان بدو تقرّب نمودن گرفتند و در شب به خدمتش رفتند و استمالت جانب او کردند.^۷ جمعی که در اول وهلت^۸ قصد او کرده بودند متوهم شده انگیزها کردند و گفتند او سر خروج دارد و دلیل آنکه مردم بسیار در عهد^۹ او آمده‌اند. [و در شب پیش او می‌روند. و گفتند که یکی از جواری را زهر داده است که به هنگام فرصت، به خورد پادشاه خاتون دهد. فی‌الجمله بدین بهانه]^{۱۰} او را باز بگرفتند و در شب بیست و هفتم رمضان سنه ثلاث و تسعین و ستمایه^{۱۱} به وقت افطار به

۱. اساس ندارد. مو: برخاد. با: برخا. گ، مل: برحا. (کذا). تصحیح قیاسی است. نک: سمط العلی.

۲. گ، مل: ابدای (کذا). مو: ایدای. جامع التواریخ مانند متن حاضر. ۳. با: قیلای.

۴. اساس: ابعاد. ۵. با، گ، مل ندارند. ۶. با، گ، مل ندارند.

۷. با: رفتن کردن. ۸. اساس ندارد. مو: مرتبه. ۹. اساس: گرد.

۱۰. این عبارت را با، گ، مل ندارند. ۱۱. همه نسخه‌ها جز مو: سبعمایه.

خنی و خبه اش هلاک کردند و گفتند که از غصه قصد خود کرد.
و شهزاده کردوجین در خانه‌ای از خانهای شهر^۱ موقوف بود. چون از این واقعه آگاه شد به سرای بازآمد و مراسم عزا و اضطراب و قلق بر وجهی که مناسب و ملایم نژاد بزرگ و عنصر کریم و خلقی عظیم باشد به جای آورد، و پادشاه خاتون علی‌الرسم به شرط عزا به ظاهر اقامت کرد.^۲

خواهر برادری بکشد از برای ملک خاک سیاه بر سر فرمان و ملک باد

در نوزده سنه اربع و تسعین ستمایه^۳ خبر رسید که بایدو اغول در بغداد خروج نموده^۴ و امرا طرف او گرفته کیخاتو^۵ خان را بکشتند. از این خبر به غایت مضطرب شد. چون به تحقیق پیوست خانزاده کردوجین با اتباع و هواخواهان جلال‌الدین سیورغتمش از کرمان بیرون آمده به طرف مشیز^۶ رفتند. ایلچی شهزاده بایدو، چغان نام برسید و هزاره اوغان بدیشان متصل شده از هر طرف لشکری بدیشان پیوست. مراجعت نموده به محاصره شهر آمدند و پادشاه خاتون خواست که متوجه خراسان شود. جمعی که ملازم او بودند از کرمانیان او را منع کردند. در قلعه شهر متحصن شد و خواست که مولانا صدرالدین را پیش شهزاده غازان فرستد، آن نیز نکرد.^۷ به کرامات شیادان و خوش آمد مزاح^۸ گویان روزی می‌گذرانید، تا اکثر امرا و معتبران او رویگردان شده^۹ به خدمت خانزاده کردوجین پیوستند.

چون کار از دست برفت پادشاه خاتون کلید دروب شهر پیش خانزاده کردوجین فرستاد. لشکر به شهر آمدند. و امرا و اعیان پادشاه خاتون در قید اسارت^{۱۰} گرفتار شدند و پادشاه خاتون را نیز در خانه جلالی محبوس و موقوف داشتند و اعلام بایدو خان کردند. بعد از آن خانزاده کردوجین عزیمت توجه اردو کرده روان شد و پادشاه خاتون را

۱. با، گ: در خانه‌ای از قلعه شهر. مل: در خانه‌ای از شهر.
۲. با، گ: ملدر اینجا: بیت.
۳. اساس، مل: سبعمایه.
۴. با، گ: مل: کرده.
۵. با، گ: کنجاتو.
۶. اساس، مو: شیراز.
۷. با: نشد.
۸. با، مل: مزاج.
۹. با، گ: مل: شدند و.
۱۰. با، گ: مل: اسار.

به موکلان سپرده همراه^۱ گردانید. چون به کوشک زر رسیدند پیغام سلطان زاده شاهزاده عالم و فرمان باید و خان رسید. چند تن به خیمه پادشاه خاتون در آمدند و گفتند «کیلاً بکیلاً و صاعاً بصاعاً»^۲.

درختی که پروردی آمد^۳ به بار بسببی هم اکنون برش در کنار
اگر بار^۴ خار^۵ است خود کشته‌ای و گر برنیاں است خود رشته‌ای

همچنان که با^۶ برادر کرده بود او را نیز همان شربت چشانیدند.^۷

چو بد کردی مباش ایمن ز آفات که واجب شد طبیعت را مکافات

و آنجا در دیهکی مختصر دفنش کردند. بعد از آنکه سلطان محمد شاه به حکومت کرمان آمد، فرمود تا صندوق آن خاتون را به آیین و رسم پادشاهان شرایط عزا تقدیم نموده در مدرسه مادرش قتلغ ترکان به خاک سپرد.

بعد از نهضت شهزاده کردوجین، نصرت ملک در کرمان نافذ امر و نهی شد تا سراغای باورجی که از حکم یرلیغ بایدو به راه باسقاقی به کرمان آمده بود و خواجه قوام‌الدین وزیر کشته؛ در آن نزدیکی^۸ از پیش^۹ شهزاده غازان ایلچیان ابراهیم سکورجی^{۱۰} و یوسف بوکا^{۱۱} و اینه^{۱۲} غازی نایب نوروز به تحصیل مال چریک خراسان به کرمان رسیده بودند و به حکم بایدو سریر^{۱۳} سلطنت کرمان [به نام] قطب‌الدین شاه جهان صدور یافت. چون با مادرش ایلاق^{۱۴} خاتون از اردو و منفصل شده به همدان رسیدند، رایات همایون پادشاه زاده جهان، غازان، به ری رسیده بود. بعد از آن بایدو گریخته، چون سلطنت برغازان قرار گرفت، شیرآمون از امرای پادشاه خاتون و کوچک

۱. با: همراه او. ۲. با، گ، مل پس از این دارند. بیت. ۳. اساس: او را.

۴. با: باز. ۵. مل: خوار. ۶. با: برادران.

۷. گ، مل پس از این دارند: بیت. ۸. گ، مل: نزدیک. ۹. با، گ، مل: از جانب خراسان از پیش.

۱۰. گ، مل: نزدیک. ۱۱. با، گ، مل: از جانب خراسان از پیش.

۱۲. با: امینه. مو: انید. بقیه نسخه‌ها: امینه (کذا). به اقرب احتمال اینه صحیح است.

۱۳. با، گ، مل: و حکم باید کرد و به تقریر. ۱۴. با، گ، مل: ایلاف.

سکورجی^۱ به ضبط کرمان و قبض بایدوئیان از حکم یرلیغ غازان به همدان رسیدند. حمایت بودان خاتون مانع آمد از آنکه تعرضی به قطب‌الدین شاه جهان و مادرش رسانیدندی. فاما اموال و احمال ایشان در معرض غارت و تاراج آمد.^۲

چون خبر جلوس غازان به کرمان رسید^۳ نصرت ملک و سراغای و نواب بایدو، ابراهیم سکورجی و یوسف و ایبه^۴ غازی^۵ را بگرفتند و در قلعه مقید و محبوس داشتند^۶ و با اموال و خزاین و اعلاق و نفایس سلاطین و اندوخته و توخته خود و اتباع و زن و فرزند متوجه صوب سیستان شدند. و مولانا تاج‌الدین خوافی و پسرش صدرالدین که سمت اختصاص به حضرت غازانی داشتند به در خانه پادشاه خاتون رفتند و با اعیان و^۷ حواشی پادشاه خاتون منضم گشته شعار غازانی اظهار کردند و نفیر مژده^۸ و شادی و غریو طبل و کوس به کره اثیر رسانیدند و ایلچیان محبوس مقید را از حبس مطلق گردانیده در کرمان تمکین دادند. ایشان با سواران جمّازه^۹ چند منزل بر عقب گریختگان برفتند و چون از ایشان اثری ندیدند مراجعت نموده به وقت مراجعت کرای منگو نام که صندوقچه جواهر پادشاه خاتون داشته گرفتند و آن اعلاق و نفایس که خواتین نامدار و خواقین خیار و سلاطین کامکار در سالهای بی شمار^{۱۰} از اقصای امصار و اقطار دیار به سعی و جهد بسیار به چنگ آورده بودند در دست تغلب ایشان بماند.^{۱۱}

در روز عید اضحی سنه اربع و تسعین و ستمایه^{۱۲} فروغ منابر کرمان به زیور^{۱۳} فرّ نام مبارک غازان آرایش دادند و مولانا تاج‌الدین و پسرش صدرالدین شرط نثار و تعظیم تقدیم نمودند. سبوکشاه به اتفاق شیرامون و کوچک به امور^{۱۴} حکومت قیام می نمودند و بایدوئیان را به فنون عذاب تعرض می رسانیدند و قوام‌الدین وزیر تا به وقت رسیدن مظفرالدین سلطان محمد شاه در^{۱۵} حبس و توکیل بماند.

۱. همه نسخه‌ها: شکورجی. ۲. با: برآمد. ۳. با: آمد.
 ۴. با، گ، مل: الله. مو خوانده نشد. ۵. گ، مل: غاری. ۶. اساس، با: گردانید.
 ۷. مل: با اعیان در. ۸. مل: نفیر و مژده. ۹. با: جنازه. مو: چهاره.
 ۱۰. اساس، گ، مل: ناخواناست. ۱۱. مل ندارد. ۱۲. با: سبعمایه.
 ۱۳. با، گ، مل: وفور. مو خوانده نشد. ۱۴. با، گ، مل: نامور.
 ۱۵. با: از.

مظفرالدین والدین ابوالحارث محمد شاه سلطان

سلطان مظفرالدین محمد شاه به وقت استیلا و غلبه پادشاه غزان در خیل خانه امیر قطب‌الدین^۱ موقوف گونه بود. یک سواره مستقبل رایات غزانی گشت. امیر نورالدین^۲ و امیر مولای^۳ به و سیلت ملک ناصرالدین صورت حال استعداد^۴ و استحقاق او حکومت کرمان را در بندگی شهزاده غزان عرضه داشتند. حکم یرلیغ به تفویض ممالک کرمان بدو نفاذ پذیرفت و چتر وال و نایره و شمشیر و سیفور و سیورغامیشی فرمودند و با ساز و ابتهت در ملابس عظمت به ملک موروث خرامید. اهالی ولایت عموماً و اتباع و اشیاع و بندگان و چاکران پدر و عمه‌اش خصوصاً به قدوم او استبشار نمودند، الا غیاث‌الدین سبک‌شاه که به استظهار دامادی^۵ امیر نوروز به حکم آنکه دوندی^۶ شاه خاتون دختر حجج سلطان از ایلکوبیگی در حباله او بود گریخته به بندگی حضرت رفت [و علاء‌الدین حسن شاه که هم از یلکوبیگی بود پیش از وصول برادرش محمد شاه سلطان به بندگی توجه نموده بود]^۷ و شرف تکشمشی دریافتند و به حکم ذریعت خویشاوندی امیر نوروز، از حکم یرلیغ منصب اشراف^۸ و امیر شکاری و نیابت امیر نوروز در کرمان بدو تفویض رفته، و به تعلیم و تلقین و اغراء و اغواء نصرت‌الدین تولکشاه قاعده سلطنتی تمهید کرد. چنانچه حواشی و خدم خاص، او را سلطان علاء‌الدین می خواندند، و خواجگان قوام‌الدین وزیر و نصیرالدین بهاء‌الملک از حکم یرلیغ ملازم او گشتند، نومیدان عاطفت محمد شاهی به وی پناهندند و تیمور بوقای ییلدوزجی و طغای نوکر امیر نوروز مصاحب او بودند. ملک اعظم ناصرالدین که تمشیت امور سلطنت محمد شاه

۱. با، گ، مل چنین است. اساس، مو خوانده نشد: نجیب‌الدین!؟

۲. با، گ، مل: نورین. احتمالاً صورت مخفف نورالدین است. چنانکه قطب‌الدین را قطبال می نوشتند.

۳. در همه نسخه‌ها چنین است. ۴. اساس، مو ندارند. ۵. مل: داماد.

۶. با: دوندی. مل: روندی. ۷. این عبارت را با ندارد. ۸. گ، مل ندارند.

سلطان را از حکم یرلیغ به کرمان آمده بود^۱ در تقویت جانب محمد شاه مساعی جمیل به تقدیم رسانید.

به سبب اضطراب امور و اختلاف جمهور و خلّو خزانه و ازدعام ایلچیان و تشدّد محصّلان و اشراف سلطان و قایم ماندن دست منازعت و مخالفت میان برادران، رعایای کرمان را در آن سال ضرری و زحمتی قوی رسید. و این حادثه اول وهنی بود که به حال کرمانیان تطرّق نمود. و غیاث الدّین سبوکشاه چون شرف تکشمشی یافت، اموال و افزار نقد و جنس امیر نوروز و دیگر امراء و وزیر وقت، مخلص الملک شرف الدّین سمنانی، را تکلف^۲ اتحاف^۳ و اهدا کرد و بر مال کرمان مبلغی بیفزود. بر آن^۴ مستزاد تصرف کرمان را متعهّد و متقبّل شد و حکم یرلیغ مشتمل بر تقلید و حکومت بر و بحر کرمان بدو نفاذ پذیرفت.

وصول این خبر مقتضی نهضت سلطان محمد شاه شد به صوب اردو با اکثر اعیان کرمان؛ و ملک ناصر الدّین خود پیشتر به تعجیل تمام رفته بود.^۵ چون برسید به بندگی پادشاه عرضه داشت که در تمامت بلاد فارس و عراق و کرمان آوازه و خبر آن است که مفاتیح حلّ و عقد امور در قبضه ارادت و اختیار نوروز است و زمام همگی امر و نهی در دست قدرت او، و در ممالک برادران نشانده است و دامادان فرستاده و نواب گماشته و نوکران برگزیده، و این معنی موجب وهنی تمام است در مصالح ملک. این تقریر در مزاج پادشاه به نوعی تأثیر کرد که نایره غضب و غیرت مشتعل شد. فی الحال حکم یرلیغ نافذ گشت که سبوکشاه مراجعت نماید و نواب محمد شاه برقرار در کرمان متمکن باشند. اما محمد شاه متوجه اردو شود تا سخن او و سبوکشاه را در یارغوی بزرگ پیرسند.

امیر نوروز در این حال به خراسان رفته بود. هم در آن ایام سلطان محمد شاه از کرمان به اردوی اعلا رسید. امیر قتلغ^۶ شاه نویین و امیر ساتلمش و پولاد جنکسانگ^۷ و بورکای

۱. با، گ، مل: بودند.

۲. گ، مل بدون نقطه.

۳. با، گ، مو، مل: الحاف. اساس بی نقطه. تصحیح قیاسی است.

۴. با ندارد.

۵. با: پذیرفته بود.

۶. با، گ، مل: قتلغ.

۷. مل: سکسانک.

یارغوجی و سلطان یساول^۱ قضیّه محمد شاه و سبوکشاه را پرسیدند و قتلغشاه نویین اعتناء و اهتمام تمام فرمود در باب محمد شاه سلطان؛ چنانچه قصد امیر حاجی برادر امیر نوروز و امیر ساتلمش مؤثر نیامد و حکومت او در کرمان محکّمتر شد. فامّا ملک شرفالدین سمنانی رضا جوینی نوروزیان را^۲ مبالغ مال کرمان^۳ بر سلطان محمد شاه حواله داشت و همانجا محصلان عنیف آن وجوه که به جانب^۴ بارک^۵ تعلق داشت امراء بزرگ^۶ مطالبت نمودند. بدین واسطه دمه^۷ سلطان و نواب به قروض^۸ قادح که مبلغ آن از سیصد هزار دینار بگذشت گران بار شد و این بلیت موجب استیصال کرمانیان آمد.

و در همین ایام علاءالدین حسن شاه نیز از کرمان برسد و به برادر ملحق گشت. سبوکشاه منکوب و مفلوک^۹ گشته به خراسان رفت و امیر نوروز اینی^{۱۰} خود را حاجی طرغون بی حکم یرلیغ جهت تحصیل مال چریک خراسان به کرمان فرستاد و حاکم مطلق گشت. سلطان محمد شاه و تیمور بوقا یلدوزجی بر جناح استعجال باز به کرمان فرستادند با حاجی شیوه مقاومت ورزیدند^{۱۱} و دست محمد شاه بالا آمد. حاجی را به ضرورت از کرمان منزعج بایست شد.

هم در این سال سنه خمس^{۱۲} و تسعین و ستمایه مولانا اعظم قاضی فخرالدین هراة^{۱۳} به راه وزارت با احکام و یرلیغ و نایره به کرمان آمد و بر پهلوی تخت سلطنت بر صندلی صدارت نشست و کار ولایت^{۱۴} و دیوان در دست گرفت. سبوکشاه با برادر امیر نوروز، یولدوق^{۱۵} به کوبنات آمدند و یولدوق^{۱۶} متغلب^{۱۷} و اربه شهر هجوم کرد. میان او و محمد شاه سلطان منازعت و مکاوحت به محاربت و مقاتلت انجامید و مفلوک باز به کوبنات

۱. با، گ، مل: یساول.
۲. مل ندارد.
۳. گ، مل: کرمان را.
۴. اساس: جوانب.
۵. مو: تارک. بقیه نسخه‌ها مانند متن.
۶. با، گ، مل: و امراء بزرگ. مو: و به امراء بزرگ.
۷. مو: زند. مل: رمه.
۸. اساس: معروض. با، گ، مل: فروض. مو ندارد.
۹. با، گ، مل: مغلوب.
۱۰. با، گ، مل: رائی. مو: رای. اساس: مانند متن ولی نقطه ندارد. تصحیح قیاسی است.
۱۱. همه نسخه‌ها جز با: ورزید. ۱۲. گ، مل: خمسین.
۱۳. با: هزار. با توجه به آنچه خواهد آمد باید «قاضی هراة» باشد. ۱۴. با: یرلیغ ولایت.
۱۵. اساس: بلدود. (کذا). گ: بلدود (کذا). مل: یلدوز. مو: بلدو. ۱۶. مل: یلدوز.
۱۷. اساس بی نقطه. با، گ، مل: متغلب. مو خوانده نشد.

مراجعت نمود. محمد شاه [سلطان با لشکری]^۱ ساخته بر عزم از عاج ایشان به زرنند رسید. به مجرد آوازه عزیمت^۲ او یولدوق و سبوکشاه پس از آنکه کوبنان^۳ را غارت کرده بودند به خراسان معاودت نمودند.

در اثناء این حال خبر رسید که لکری و حاجی و ستلمش و نوروزیان را در اردو بیاسا رسانیدند و امیر سومای^۴ و هرقداق با لشکرها به گرفتن نوروز بر نشستند. سلطان محمد شاه، اینه^۵ غازی و سایر نوروزیان که در حدود کرمان بودند در قبض آورد و نصرت ملک و علی ملک و برادران که از سیستان به خدمت ملک امیر نوروز رفته بودند و بدو مختص گشته، در غیبت محمد شاه سلطان با دو هزار مرد ...^۶ و سگزی به در شهر کرمان آمده. چون از تسخیر و استخلاص آن نومید شدند در شهر و قلعه بم تمکن و تحصن نمودند و به ظاهر طاعت گونه ای می داشتند. در این وقت اعلان عصیان و اظهار^۷ تمرد کرده نواب سلطان محمد شاه را که آنجا بودند گرفتند و علی ملک به استمداد و استمداد و استنجا به جانب سیستان رفت. محمد شاه به وصول این خبر مضطرب گشت. فی الحال با آن مقدار لشکر که حاضر داشت متوجه بم شد و به اطراف ولایت فرستاد تا حشر بیرون کنند و در راه لشکر اوغان و تراکمه^۸ بدو پیوستند. هم در روز اول که به بم رسیدند^۹ شهر بیرونی را به قهر و غلبه بستند. بعد از آن از سیرجان و اطراف کیچ و مکران چریک برسید. مقدار پنج هزار سوار و پیاده در خدمتش مجتمع شدند و شهر و قلعه را محاصره کرد. مدت دو ماه هر روز از غره میمون بام^{۱۰} تا طره^{۱۱} مفتول^{۱۲} شام به محاربه و مقاتله از بیرون و درون قیام می نمودند. آخر الامر به واسطه عدم ذخیره و قوت کار ایشان به اضطرار انجامید. ایمه و صلحا را به استیمان بیرون فرستادند و بضاعت ضراعت و

۱. با، گ ندارد. مل: محمد شاه ساخته با لشکری.
 ۲. با ندارد.
 ۳. اساس، با، گ، مو: لونیان. مل: کوبنان. پیش از این همه جا کوبنات آمده بود. ظاهراً هر دو صورت در برخی منابع آمده است.
 ۴. گ، مل: سوپای.
 ۵. گ، مل: سوپای.
 ۶. یک کلمه در اینجا خوانده نشد. به صورت مسقالی، میعاتی، میعانی و میقاتی آمده است.
 ۷. با ندارد.
 ۸. مل ندارد.
 ۹. با: رسید.
 ۱۰. مل: نام.
 ۱۱. گ، مل ندارد.
 ۱۲. اساس خوانده نشد. با: بدون نقطه. گ، مل: متول. مو: معمول.

شفاعت را سرمایه نجات و خلاص ساخت. ایشان را محمد شاه امان داده مصاحب خود به کرمان آورد. ایشان اندیشه مکر و غدري کردند. محمد شاه بر آن وقوف یافته ایشان را بگرفت و محبوس کرد. بعد از تفحص، نصرت ملک و برادرش و جمعی از متابعان را به تیغ انتقام گذرانید.

در این سال حکومت سیرجان با توابع به مولانا تاج الدین خوافی و پسرش مولانا صدرالدین [از حکم یرلیغ مقرر شد و مولانا صدرالدین به همتی^۱ بلند و صدري وسیع ایالت آن خطه را تصدی نمود و کار او نور و بهاء و قوت و استیلا گرفت تا متکفل وزارت ممالک و متقلد حکومت مجموع بر و بحر کرمان گشت. و نصرت الدین تولکشاه به سوء اعمال و قبح افعال خود گرفتار گشته به حکم محمد شاه سلطان سیرجان در قلعه محبوس ماند. میان سلطان محمد شاه و تیمور بوقا غباری پیدا شد. مولانا فخرالدین قاضی هرات و تیمور بوقا بر قصد محمد شاه متفق گشتند. چون تیمور بوقا به اردو رسید از هر نوع در باب سلطان محمد شاه سخنها^۲ پیش شهزاد غازان عرضه داشت. حکم یرلیغ در باب استخراج دو ساله کرمان به مشارکت مولانا فخرالدین و امارت لشکر مغول به نام خود حاصل گردانید و تولکشاه و امیر شادی و اقارب و برادران نصرت ملک^۳ و قوام الدین وزیر ملازم تیمور بوقا شدند. وهنی تمام به حال سلطنت محمد شاه راه یافت. بر^۴ بروات دیوانی و امثله و مکتوبات نشان کردند^۵ و قراتمغا زدند.

در زمستان این سال لشکر قراوناس بر اوغانیان^۶ زده بودند و غارت کرده به اتفاق به طرف رودبار رفتند. چون بهار شد تولکشاه بعد از اظهار مکاوحت با سلطان محمد شاه گریخته به اردو رفت و محمد شاه نیز عزیمت اردو مصمم گردانید. و تیمور بوقا نیز با اعوان و اعضا بأسرهم روانه شدند. در اواخر رمضان سنه ثمان و تسعین و ستمایه سلطان محمد شاه از راه ابرقوه متوجه بندگی شد و برادرش علاء الدین حسن شاه و خواجه ظهیرالدین را در کرمان استنابت^۷ فرمود. مولانا فخرالدین قاضی هرات و اکابر کرمان در

۱. این عبارت را با، گ، مل ندارند. ۲. با، گ، مل ندارند.
 ۳. گ، مل: نصرة الملك.
 ۴. اساس ندارد. ۵. گ، مل: دادند.
 ۶. با، گ: افغانیان. مل: افغان.
 ۷. اساس، با بی نقطه. گ: استانت.

هشترود به اردو رسیدند و پادشاه در آن هفته به صوب بغداد حرکت کرد، و حکایت تیمور بوقا و قاضی و سلطان محمد شاه را در حدود واسط پرسیدند و سلطان محمد شاه از حکومت کرمان معزول گشت، و کثرت قروض^۱ نیز علاوه آن نکبات آمد.

[ذکر سلطنت قطب‌الدین شاه جهان]

بعد از او سلطنت کرمان را به قطب‌الدین شاه جهان^۱ دادند و امور وزارت کرمان بر مولانا فخرالدین^۲ قاضی هرات مقرر شد. و آن وزارتتی بود بالای مرتبه سلطنت^۳ کرمان. و نیکتای^۴ پسر التاجونوین^۵ را به^۶ راه باشقاقی، و تیمور بوقا را به راه امیری هزاره مغول به کرمان فرستادند و ولایت را بلوک گردانیده در عهده نصرت‌الدین تولکشاه و نظام‌الدین فخرالملک و ظهیرالدین و قوام‌الدین کردند. و مولانا فخرالدین [حاکم و وزیر کرمان گشته روانه کرمان شد. چون به کرمان رسیدند بر خلاف گذشته مولانا فخرالدین]^۷ تکبر و تجبر آغاز کرد و خود را از مجموع زیادت می‌داشت. محمود شاه برادر سلطان شاه و سبوکشاه و اعیان ترکمانان با هم متفق شدند و شبی بر قاضی و نیکتای^۸ که باشقاق بود خروج کردند و تمامت را در قید و قبض آورد. تولکشاه و امیر شادی گریخته در جاروک که به چهار فرسنگی شهر است به تیمور بوقا پیوستند و مولانا فخرالدین و پسران و داماد را به خلافت‌های^۹ متنوع و اهانت‌های گوناگون تعرض نمودند و در موقف خواری داشتند. پنج روز محبوس و مقید بود. بعد از آن هر یک را بر دروازه‌ای به شمشیر گذارنیدند و اتباع و نواب ایشان را نیز بکشتند.

شاهان و ملوک و تراکمه کرمان و بعضی از وزراء و صدور نیز آتش این فتنه را بالا دادند. مغناطیس^{۱۰} وار بلا را^{۱۱} به خود کشیدند و نیندیشیدند که سطوت یأس و صولت

۱. با، گ، مل عنوان را ندارند. به جای این عبارت در هر سه نسخه آمده: قطب‌الدین شاه جهان را تفویض

سلطنت کرمان دادند. ۲. اساس ندارد. ۳. با: سلطان.

۴. اساس، گ، مل مو: بیکی. تصحیح قیاسی است چنانکه صفحات آینده آمده است.

۵. گ، مل: الباحونین. اساس، مو: الهاجونومین. تصحیح قیاسی است. ۶. با، گ، مل ندارند.

۷. این عبارت را با ندارد. ۸. همه نسخه‌ها: سکنی نک بالاتر. ۹. همه نسخه‌ها چنین است.

۱۰. همه نسخه‌ها چنین است. ۱۱. با، گ، مل: مغناطیس واویلا.

قهر و بطش غازانی دمار از نهاد ایشان برآورد. شهر و قلعه را حصار^۱ گرفتند و اوباش و رعاع^۲ و تراکمه و مفسدان فتنه‌انگیز و فنانان فسادجوی را بر خود مجتمع گردانیدند و ترتیب منجنيق و عرّاده و قلعه‌داری در بندان کردند.

تیمور بوقا و هزاره اوغان و بعضی از اعیان کرمان که با او بودند با لشکری که معدّ بود بر ظاهر شهر خیمه اقامت زدند و خبر به اطراف فرستادند. امیر ساداق و خرمنجی^۳ با لشکرهای شیراز و عراق رسیدند و از سیرجان مولانا صدرالدین سپاه آراسته به مدد ایشان فرستاد و در انفاذ علوفات لایق و اقامت مراسم مدد و سعی و اجتهاد ید بیضا نمود. دست محاربه من الصباح الی الرواح قایم بود و نصرت ملک شالی و اتباع از بم با لشکریان آنجا بی اعانت و مدد اصحاب شهر متوجه کرمان گشتند. لشکر تیمور بوقا سحرگاهی بر ایشان زدند و اکثر را به تیر و شمشیر گذرانیدند، و بعضی با نصرت ملک به لطایف حیل خود را به شهر انداختند. >[از لرستان نصرت احمد با لشکر لرستان متوجه شد] >^۴ و از نواحی ممالک >^۵ چون لر و شبانکاره و غیرهم لشکرها بر سمت کرمان روان شد؛ و جهت اعلام این حادثه کسان بر جناح استعجال به بندگی غازان فرستادند. و در موصل به وقت آنکه رایات غازانی صبح کردار از^۶ شام طالع و شارق^۷ شده بود رسیدند. حکم یرلیغ >نافذ شد تا سلطان محمد شاه که در آن یورش ملازم او^۸ بود حاضر گردانیدند و کیفیت تدبیر این حال از او پرسید. بعد از مشاورت مصلحت چنان نمود که حکم یرلیغ >^۹ به تفویض سلطنت به سلطان محمد شاه صادر گشت و به شاهان و ملوک عاصی احکام متضمّن وعد و وعید و تأمین و تخویف و استمالت و تربیت^{۱۰} نفاذ پذیرفت؛ و امیر جرغدای را به امارت لشکر و نوکری امیر ساداق نامزد گردانیدند و خواجه صدرالدین ابهری را به راه وزارت معین گردانیده بفرستادند.

۱. با ندارد. ۲. با، گ: رعاج. مد: زعاج. ۳. گ: مد بدون نقطه. با: حرمجی.

۴. این عبارت را با ندارد. ۵. این عبارت را اساس ندارد. ۶. با، گ ندارند.

۷. با، گ: شاق. ۸. گ، مد ندارند. ۹. این عبارت را اساس ندارد.

۱۰. با، گ، مد: نزهت. مو خوانده نشد. اساس: نرهیت. تصحیح قیاسی است.

قریب یک سال آن محاربه و محاصره برداشت و کافه اهالی کرمان پایمال قضا و قدر و دست فرسای خوف و خطر گشتند. در داخل شهر عاصیان و یاغیان دست به تاراج و نهب اموال رعایا و سفک دماء و قصد جانها و غارت خان و مانها و تعذیب ارباب بیوتات و تخریب بناهای محلات برآوردند. و لشکر که در بیرون شهر بودند دور و قصور ربض و ظاهر را قاعاً صفصفا^۱ گردانیدند. چنانچه نکبت ملازم دلها و بلیت مزاحم جانهای خواص و عوام خارج و داخل شهر کرمان گشت و بلیت قحطی هایل و غلابی عظیم بر اهل شهر طاری و متطرق شد. تا به حدی که سد رمق به ادیم و انبان و چرم و سختیان^۲ جوشیده میکردند و سگ و گربه را قوت می ساختند. بعد از آن وبابی عظیم^۳ هایل واقع شد که هر کس از قحط و نیاز و تیر و تیغ باز پس آمد در آن وبا فرو رفت.

و این مدت تمادی پذیرفت و سبوکشاه عزیزمت مصم گردانید بر آنکه شبی از شهر گریخته به جانب سیستان رود. محمود شاه و اتباع او را معلوم شد. او را گرفته پیش امرای بیرونی فرستادند. و از آنجا مسلسل و مقید به اردو بردند و پرسیده به یاسا رسانیدند. و علاءالدین حسن شاه و بعضی از اکابر به لطایف حیل خود را از شهر بیرون انداخته به لشکر^۴ بیرون پیوستند؛ و هر شب طایفه‌ای گریخته پناه به لشکرگاه می آوردند و در شهر و قلعه، به کلی^۵ امداد قوت و ذخیره منقطع شد.

محمود شاه امان طلبیده بیرون آمد و امیر ساداق که حاکم فارس بود شهر و قلعه را نیکو ضبط فرمود و ضعف و بیچارگان محاصر را در پناه و جناح رعایت گرفت، و جمعی را که آن فتنه انگیزخته بودند و در آن سعی نموده به یاسا رسانید و محمود شاه را مقید به اردو فرستاد و در حدود همدان متوفی شد. امیر ساداق به شیراز مراجعت فرمود و لشکرهای فارس و عراق و باقی مواضع به مقام خود معاودت نمودند. امیر جرغدای و نیکتای و محمود سکورجی و تیمور بوقا و خواجه صدرالدین ابهری در شهر و ولایت

۳. اساس ندارد.

۲. اساس خوانده نشد.

۱. اساس: صعصقا.

۵. مد: و در شهر بالکلیه.

۴. گ، مد: بالشکری.

متمکن شدند و پادشاه غازان، سلطان محمد شاه را تربیت فرموده بار دیگر یرلیغ سلطنت کرمان ارزانی فرمود.

چون به کرمان رسید ولایتی یافت خراب و مغضوب، و رعیتی دید مستأصل و منکوب، و خزانه‌ای مشاهده کرد تهی و منهوب.^۱ مقارن و وصولش به کرمان ایاجی^۲ گورگان با بیست هزار سوار قراوناس به ولایت کرمان هجوم نمودند و خاون و مغون و گرمسیرات بحذافیرها عالیها سافلها گردانیدند. سلطان محمد شاه و امیر جرغدای و نیکتای^۳ و محمود سکورجی موافقت نموده از کرمان بیرون آمدند و متوجه گرمسیر شدند^۴ و لشکر قراوناس به طرف سیرجان بدر رفتند و دیه‌های آن نواحی را غارت و تاراج کردند. حتی^۵ که اسیر و برده گرفتند^۶ و به جانب فارس و گرمسیرات آن نواحی رفتند.

سلطان محمد و امرای مذکور در حدود جیرفت یک دو ماه بگذرانیدند و شب و روز شرایط حزم و احتیاط به جای می‌آوردند.^۷ بعد از آنکه لشکر مراجعت نمودند به شهر باز آمد و به ضبط امور و نظم منشور و جبر مکسور^۸ بدانچه موسوع و مقدور بود اقبال فرمود، و به اتفاق خواجه صدرالدین ابهری صورت اختلال امور و احوال کرمان و کرمانیان به سبب وقوع فتنه‌گری بلقاق^۹ و خرابی بقاع و صقاع و اطراف و اکناف ملک عرضه داشت و تدارک خلل و جبر^{۱۰} کسر ضعفاً و رعیت از مراحم و عواطف پادشاه و ارکان دولت طلبید.^{۱۱}

این ملتمس را به شرف ایجاب مقرون داشته صد و چهل هزار دینار از مال کرمان در

۱. با: منسوب.

۲. با، گ، مل: ایاجی. اساس بی نقطه. مو: اماحی. تصحیح قیاسی است. نک: تاریخ وصاف و سمط‌العلی.

۳. با، گ: سکنای. بقیه نسخه‌ها بی نقطه.

۴. با: گشتند.

۵. اساس: هرکه. ۶. اساس: گرفته بود. ۷. اساس، گ، مل: به جای آورد.

۸. اساس، با خوانده نشد. گ: خیر مذکور.

۹. با: بلقان. اساس، گ: بلقاق (کذا). مو: بلعاق (کذا). مو: یلفاق. تصحیح قیاسی است.

۱۰. گ: خیر. ۱۱. اساس: طلبند.

محل نظر و تخفیف آوردند و بر این موجب احکام یرلیغ و موامره داد. ریاض پژمرده حال و روزگار، کرمانیان را به اندک نضارتی بازدید آمد.^۱ اما^۲ بعد از آن قطب‌الدین محمد شاه^۳ از انهماک شرب و امتط^۴ بر صهوات^۵ شهوات به امزاج متضاد و سوء المزاج مبتلا شد. در سن بیست و نه سالگی در شق بم با هزاران حسرت از این جهان فانی به سرای باقی انتقال کرد و مرقد او را^۶ به دارالملک آوردند. و برادرش حسن شاه بعد از او به بیست روز به مرض یرقان و سوء القنیه درگذشت. چون این خبر به بندگی غازان خان رسید، قطب‌الدین شاه جهان را که آنجا ملازم بود و اباً عن جد سلطان زاده کرمان^۷، حکم یرلیغ به تقریر سلطنت کرمان بروی نفاذپذیرفت. به کرمان آمد و در شهرور سنه ثلاث و سبعمایه خبر طامه کبری اعنی وفات پادشاه اسلام، غازان خان، برسید و از غایت حماقت و بی فکری اظهار بشاشت کرد و فرمود تا مولانا مجدالدین که فرستاده غازان خان بود بگرفتند و شهید کردند و ایلچیان و متعلقان امراء و وزراء آن حضرت را^۸ در قبض آورد و لشکرها به سیرجان کشید تا آن موضع^۹ از دست مولانا صدرالدین انتزاع کند.

چون سلطان‌الجایتو محمد خدابنده پادشاه شد و صورت این حال در پایتخت اعلا عرضه داشتند، ملک ناصرالدین را به حکومت کرمان مقرر گردانید و سلطنت قراختائیان منقطع شد. و مدت حکومت ایشان از سنه تسع و عشر و ستمایه تا سنه سبع و سبعمایه هشتاد و هشت سال بود. و این قطب‌الدین شاه جهان را یک دختر بیش نبود که او را^{۱۰} قتلع خان^{۱۱} نام بود ملقب به مخدوم شاه که او را محمد مظفر در نکاح آورد و سه پسر از وی داشت: شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد. و ایشان خود را سلطان می خواندند و از اینجاست عرق سلطنت ایشان به قوم قراختای. و اینجا نسب قراختائیان را شجره‌ای

۱. با: باز دهد. ۲. گ، مل ندارند. ۳. با: محمد شاه را.

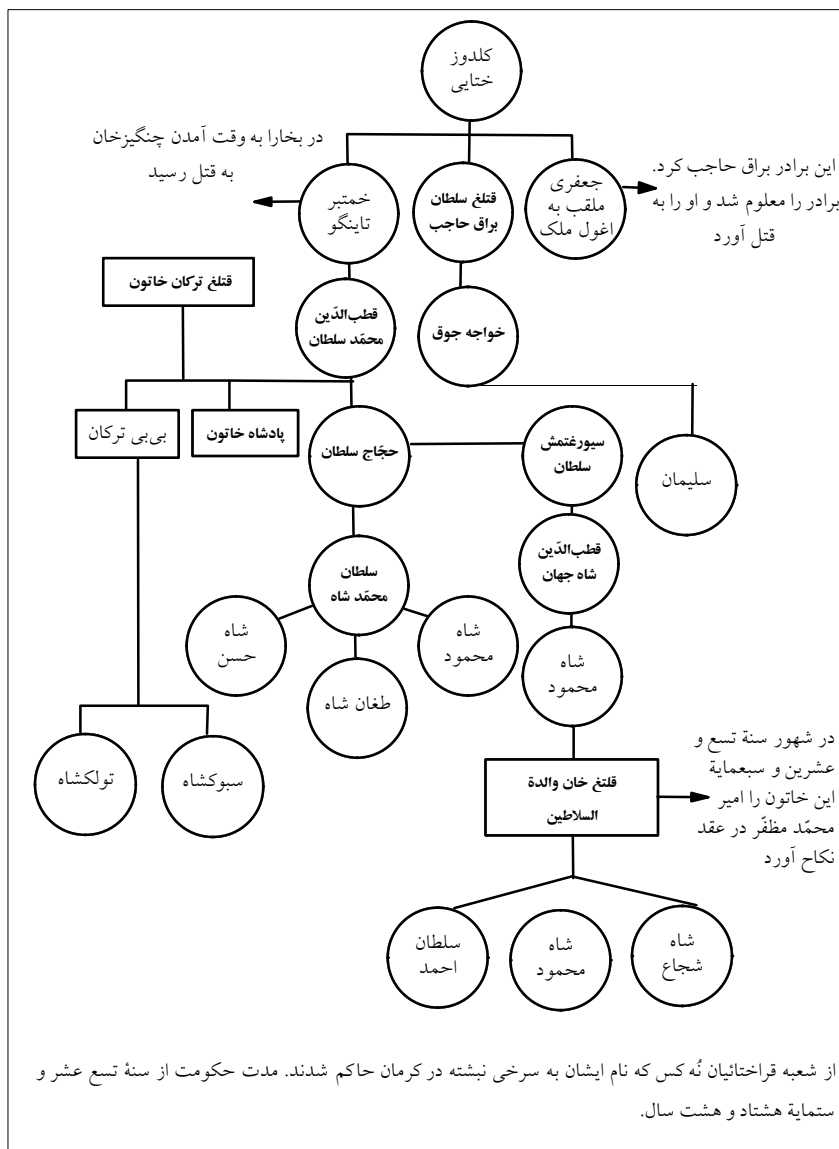
۴. با: امطا. گ: امطابر. مل: امطار. ۵. همه نسخه‌ها جز اساس: فهوات.

۶. با، گ، مل ندارند. ۷. اساس ندارد. ۸. مل ندارد.

۹. با: تا آن حضرت آن موضع. ۱۰. با، گ، مل: آنرا. ۱۱. با، گ، مل: آنرا.

نهاده شده که فرزندان هر یک از آن معلوم گردد. نه تن که به سرخی نام ایشان نبشته شد^۱ حکومت کرده‌اند، چنانکه شرح حکومت گذشت. پسران را نام در دایره و دختران را در مربع کشیده شد والله اعلم بالصواب.

۱. در شجرهٔ صفحه بعد نام اینان با حروف سیاه آمده است.



ذکر حکومت ملک ناصرالدین [محمد بن] برهان

ملک ناصرالدین از نژاد سلاطین غور بود و ملازمت پادشاه غازان کرده، در صدد عظیم^۳ اشغال و جلایل اعمال آمده و اقوال و احوالش پسندیده افتاده. در این ایام از اردوی پادشاه عادل، الجایتو سلطان او را به حکومت کرمان، و مولانا ناصرالدین خوافی را که در سیرجان بود به راه نیابت و وزارت و ضبط مال مقرر گردانیدند، و ایشان امور کرمان را در سلک استقامت اطرا^۴ دادند و اطراف را مضبوط ساخته. بعد از دو سال در سنه^۵ تسع و سبعمایه ملک ناصرالدین فتح ریفان^۵ کرد که شاب الدین ریفانی در آنجا یاغی شده بود و لشکرها به اقصی^۶ مکرانات^۷ و حدود کیچ برد و تمامت را به اطاعت در آورد. و مولانا صدرالدین به کفایت و عدالت، ممالک معمور و اموال خزانه موفور و رعایا مسرور گردانید.

در سلخ رمضان سنه^۸ ست عشر و سبعمایه بساط جهانبانی الجایتو سلطان منطفی شد. و در صفر سنه^۹ سبع عشر و سبعمایه پادشاه عادل، ابوسعید بهادر خان به جای او بنشست.^۸ ملک ناصرالدین به جهت رعایت جانب خاصه و ولایت و رعیت به بندگی پادشاه اسلام و خدمت امرا شتافت، و سوابق خدمتهای گوناگون او را در ظل حمایت میر چوپان مأوی داد و در عداد نواب آن امیر بزرگ انتظام یافت و به وقتی که ایرنجبن و قرمیشی^۹ یاغی گشته قصد امیر چوپان کردند، ملک ناصرالدین شبی به تکلیف امیر چوپان را گفت که البته موضع خواب خود را بدل می باید کرد که دشمن نزدیک است و لشکری زیاده همراه امیر نیست. امیر چوپان آن شب خرگاه را باز گذاشته به موضع دیگر

۱. گ، مل ندارند.

۲. با ندارد.

۳. اساس ندارد.

۴. با: اطرار. مل: اطراف.

۵. اساس بدون نقطه.

۶. با، گ: با قاضی.

۷. با خوانده نشد.

۸. اساس در اینجا عنوان جدید دارد: ذکر سلطنت ابوسعید بهادر خان.

۹. همه نسخهها بدون نقطه یا مصحف. تصحیح قیاسی است.

رفت. آن جماعت شیخونی آوردند که اگر امیر چوپان در مقام خود می‌بود به دست ایشان می‌افتاد. امیر چوپان در آن قضیه از ملک ناصرالدین منت دار شد، و از حکم یرلیغ بیش از وصول ملک ناصرالدین به اردو،^۱ امیر^۲ صادو را به امارت کرمان^۳ موسوم فرموده بودند و او فرزند خود قطب‌الدین نیکروز^۴ را قائم مقام خود در کرمان گذاشته بود. چون احوال امیر چوپان مستقیم شد، باز حکومت کرمان به ملک ناصرالدین داد. بعد از وفات ملک ناصرالدین،

ملک قطب‌الدین نیکروز

حاکم کرمان بود و هر سال به ضبط مال، از اردوی سلطان ابوسعید یکی را به کرمان می‌فرستادند تا در اواخر سنه ست عشر^۵ و سبعمائه حکومت تمام بلاد فارس و کرمان بر امیرزاده تالش^۶ بن حسن بن امیر چوپان مقرر فرمودند، و او به عظمت و ابهتی تمام آن ممالک را در نظر آورد. چون به کرمان رسید جمعی ترکمانان که اهل شهر و روستا از ایشان در زحمت بودند پیش امیر تالش^۷ صورت معاش ناپسندیده ایشان تقریر کردند؛ و ایشان در آن دیار مستولی شده بودند. تمامت را به یاسا رسانید،^۸ چه اهالی کرمان از فتنه و فساد ایشان مضطر گشته بودند.

در شهور سنه اثنین و ثلثین^۹ و سبعمائه امیر مصر ملک به تحصیل مال کرمان آمد. بعد از آن امیر محمود شاه اینجو حاکم فارس و کرمان و عراق شد و هرچند روز یکی از فرزندان خود به کرمان فرستادی.

در سنه خمس و ثلثین خواجه قوام‌الدین اصفهانی جهت ضبط مال دیوان به کرمان آمد.

در سنه ست و ثلثین و سبعمائه واقعه هایلئ سلطان سعید ابوسعید بهادر خان بود و ممالک مضطرب شد و هرکس در گوشه‌ای دعوی استقلال و استبداد پیش گرفت. ملک

۱. اساس: او به اردو آمد. ۲. اساس ندارد. ۳. با ندارد.
 ۴. با، گ، مل بدون نقطه. ۵. اساس: عشرين. ۶. با: مالش. گ بدون نقطه. مل: بالش.
 ۷. نک شماره پیشین. ۸. مل: رسانیدند. ۹. اساس: اثنی و ثلثون.

قطب‌الدین نیز کرمان را ضبط نموده در شهور سنهٔ سبع و ثلثین و سبعمایه امیر جمال‌الدین شیخ ابواسحاق بن محمود شاه از شیراز به اشارت برادرش مسعود شاه به یزد آمد. آنجا او را با وجود امیر محمد مظفر کاری دست نداد، متوجه کرمان شد. ملک قطب‌الدین نیز او را در کرمان اختیاری نداد، به جانب شیراز از معاودت نمود. و در شهور سنهٔ تسع و ثلثین و سبعمایه امیر پیر حسین بن شیخ محمود بن امیر چوپان مملکت شیراز مسخر گردانیده چون [امیر محمد مظفر وظیفهٔ مدد و مساعدت به تقدیم رسانیده بود و امیر پیر حسین دعوی امارت تمامت فارس و عراق و کرمان می‌کرد. حکومت کرمان بر] ^۱ امیر محمد مظفر مقرر فرموده و او با لشکری آراسته متوجه کرمان شد، ملک قطب‌الدین با لشکری که داشت ^۲ خود را قوت مقاومت او ^۳ ندید، متوجه خراسان شده التجاء به ملک معزالدین حسین کرد و چون به هرات رسید از ملک معزالدین لشکری التماس کرد. معلق ^۴ بدانکه ممالک کرمان از سپاهی که به ممانعت و مدافعت مشغول توانند شد خالی است، به عطفه ^۵ عنانی به قبضهٔ اقتدار می‌توان آورد، و به التفات خاطر ^۶ بر آن استیلا یافت.

ملک معزالدین را این معنی در مذاق خوشگوار آمد. امیر داوود خطای را با چهارهزار مرد مصاحب ملک قطب‌الدین به جانب کرمان روانه فرمود. و در آن ایام راهها در بند بود و تردد تجار برافتاده. چون به چهار فرسنگی کرمان رسیدند، محمد مظفر واقف شد، و لشکر خود را به اطراف و نواحی کرمان متفرق گردانیده بود، با خواص خود کرمان بدیشان گذاشته متوجه یزد شد و تا آثار سرحد برفت و آنجا توقف نموده و لشکرهای خود ساخته گردانید، و از یزد پسرش امیر مظفر بدو پیوست و از شیراز استمداد نمود.

بعد از رفتن او ملک قطب‌الدین و خراسانیان به کرمان درآمدند. و محمد مظفر را چون لشکرش جمع شد باز متوجه کرمان شد. چون آن جماعت خبر شدند پیش او

۱. این عبارت را با ندارد. ۲. با ندارد. به جای آن جمله پیشین تکرار شده است.

۳. با: آن. ۴. اساس خوانده نشد. معین؟. ۵. مل: عطف.

۶. مل: خواطری.

بازرفتند و جنگ کردند. شکست بر خراسانیان افتاد و ملک قطب‌الدین دیگر باره به سوی هرات متوجه شد و لشکر شیراز نیز^۱ برسید. امیر داوود پیش امیر مبارزالدین محمد فرستاد که راه ما باز دهند تا ما با متعلقان العود احمد بر خوانده به جانب خراسان معاونت نمائیم. در جمادی‌الآخر سنهٔ احدى و اربعین و سبعماية امیر داوود از کرمان بیرون آمد و امیر مظفر به استقلال متصدی حکومت کرمان شد.

ذکر حکومت آل مظفر

اول امیر مبارزالدین محمد^۱

چون امور^۲ حکومت امیر مبارزالدین محمد استقامت گرفت، روی به ضبط اطراف و نواحی آورده، قلعه بم که از محکمی به عمارت سلیمان علیه السلام مشهور است اخی شجاعالدین به موجب یرلیغ سلطان سعید ابوسعید متصرف بود. محمد مظفر، قتلشاه را که از ملوک آن خطه بود و باعث و محرص بر استخلاص آن، پیشتر با لشکری بفرستاد و خود در عقب برفت. چون برسیدند اخی شجاعالدین به مقاومت باز ایستاد^۳ و از طرفین کوشش بسیار نمودند و بسیاری از سپاهیان تلف شدند و مدت محاصره متمادی شد.

محمد مظفر رسل و رسایل به اعلام آن قضیه به شیراز پیش امیر پیر حسین فرستاده پسر خود مظفر را طلبیده به محاصره آن مقرر گردانید و خود به جانب کرمان معاودت نمود. در بهار سال آینده باز به استخلاص قلعه بم متوجه شد. چون بدان دیار فرود آمدند، اخی شجاعالدین از قلعه بیرون آمد و حربی سخت واقع شد و امیر هندوشاه که از بهادران و سروران لشکر مبارزی بود کشته شد.^۴ عساکر به یکبار حمله کردند که شهرستان بم را مسخر گردانند^۵ پس^۶ زور بر قلعه آوردند. اخی شجاعالدین کس فرستاد و خواجه هلال خازن در میان شد و گفت اهل قلعه می‌گویند اگر لشکر^۷ دورتر رود ما به طرفی بدر رویم و قلعه بسپاریم. امیر مبارزالدین بدین جهت دو منزل پس تر نشست. ایشان از قلعه بیرون آمدند و مایحتاجی که یافتند از آزوق و غیره به قلعه بردند و همچنان

۱. این عنوان را با، گ، مل ندارند. ۲. مل: امر.

۳. گ، مل: ایستادند. ۴. با: کشتند.

۵. اساس: گردانیدند. ۶. با، گ، مل ندارند.

۷. با ندارد.

به تمرّد و عصیان اقبال نمودند.^۱ چون امیر محمد مظفر برین^۲ وقوف یافت، امیر غیاث الدّین حاجی اینه بک را به محاصره قلعه بازداشت و به طرف کرمان مراجعت نمود و قلعه بم در سال سیم مستخلص گشت. در^۳ حکومت محمد مظفر [در کرمان محاربه اعراب فولادی بود].^۴ بعد از^۵ آنکه خاطر^۶ از قلعه بم فارغ کردند^۷، جماعتی اعراب در حدود هرات و مروست^۸ بودند و [همیشه^۹ غارت و]^{۱۰} تاراج می کردند و اهالی کرمان تا حدود خراسان از فساد ایشان متضرر بودند. لشکری به سر ایشان برد.^{۱۱} جنگ کردند. حسن فولاد که سردار ایشان بود به قتل رسید و غنایم بسیار به دست لشکریان امیر مبارزالدّین محمد افتاد.

۱. گ، مل: نمود. ۲. با: به طرف بدین. ۳. با، گ، مل: از.
۴. با، مل ندارند. ۵. با: که در زمان بعد از. ۶. مل: خواطر.
۷. اساس: گردانید. ۸. ما: مرودشت. با: مرو. ۹. گ، مل ندارند.
۱۰. با ندارد. ۱۱. با: کرد. اساس: لشکری از ایشان برد.

ذکر استمداد ملک اشرف از امیر^۱ محمد مظفر

در اوایل شهور سنهٔ اربع و اربعین و سبعمایهٔ امیر ملک اشرف عزم تسخیر شیراز کرد و از امیر محمد مظفر التماس مدد نمود. در این حال مولانا شمس الدین صاین قاضی که قلعهٔ سیرجان در تصرف گماشتگان او بود و ضدیتی با امیر محمد می‌ورزید، پیش ملک اشرف بود. امیر محمد پیش ملک اشرف فرستاد که اگر به اینجانب اتحاد و دوستی دارد، علامت اتحاد آن است که مولانا شمس الدین را به اینجانب فرستد. و در آن ایام امیر محمد مظفر در یزد بود. ملک اشرف، مولانا شمس الدین را گرفته به یزد^۲ فرستاد. چون بدانجا^۳ رسید اکابر یزد^۴ شفیع او گشته به نظر اعزاز و اکرام ملحوظ شد و آنگاه^۵ محمد مظفر، سلطان‌شاه جاندار را با هزار سوار و دو هزار پیاده به مدد امیر اشرف فرستاد. در این اثنا امیر اشرف خبر کشته شدن برادرش^۶ امیر شیخ حسن کوچک شنید. فارس را گذاشته متوجه تبریز شد چنانچه در قصهٔ فارس تقریر داده آمد. مولانا شمس الدین ملازم [امیر مبارز]^۷ الدین به کرمان آمد و قلعهٔ سیرجان در تصرف او بود و پسرش خواجه عمادالملک کوتوال آنجا بود. بدان مقرر شد^۸ که قلعه را تسلیم دارد اما^۹ عنان حل و عقد مملکت در تصرف او باشد و هر سال مبلغ صد هزار دینار به اسم مرسوم تصرف نماید. عهد کردند که با دوست یکدیگر دوست و با دشمن،^{۱۰} دشمن باشند. مولانا شمس الدین ملازم شد و بعضی اکابر کرمان نمی‌خواستند که او ملازم باشد. از جمله یکی خواجه تاج الدین عراقی بود. انگیزی کردند که اگر مولانا شمس الدین واسطه شود و به شیراز رود و نزاعی که با امیر جمال^{۱۱} الدین شیخ ابواسحاق در میان افتاده به

۱. با، گ، مل ندارند.
۲. با، گ، مل: بدانجا.
۳. با، گ، مل: به یزد.
۴. با، گ، مل: وزیر.
۵. با، گ، مل ندارند.
۶. با ندارد.
۷. با، گ، مل ندارند.
۸. با، گ، مل: کوتوالی آنجا بدان مقرر شد.
۹. با، گ، مل ندارند.
۱۰. با: دشمن یکدیگر.
۱۱. با: جلال.

اصلاح مبدل گرداند، ابرقوه و شبانکاره از شیراز مفروز گردانیده داخل کرمان شود. امیر مبارزالدین این ملتمس مبدول داشت و اسباب سفر مولانا شمس‌الدین را^۱ به ترتیب تمام مهیا^۲ کرده او را روانه گردانید. چون او به شیراز رسید امیر جمال‌الدین وزارت خود به شرکت سید غیاث‌الدین یزدی به وی تفویض کرد. مولانا شمس‌الدین کرمان را فراموش کرده متوطن شیراز شد. امیر مبارزالدین این معنی بر خاطر گران آمد اما^۳ معلوم شد که به رهنمونی^۴ تاج‌الدین عراقی بود. بر قتل وی^۵ حکم کرد. تاج‌الدین در وقت قتل این بیت بخواند، بیت:

بر تاج عراقی ز^۶ سر لطف ببخش تا خسرو تاجبخش خوانند ترا

امیر مبارزالدین او را در این دفعه ببخشید و به سر کار او فرستاد. اما در واقعه دیگر مقتول گشت.

۱. با، گ، مل ندارند. ۲. با، گ: اعداد. مل: عداد. ۳. اساس ندارد.
۴. با: بر مستولی! ۵. با، گ، مل: تاج‌الدین. ۶. اساس: از.

ذکر لشکر اکشیدن امیر شیخ به کرمان^۲

بعد از آن امیر شیخ ابواسحاق لشکری ترتیب کرده متوجه کرمان [شد و]^۳ چون به حدود کرمان درآمد^۴ به هر جا که نزول کرد دیار آن دیار^۵ نگذاشت. چون به ظاهر سیرجان رسید، پهلوان علی دارکی از قِبَل امیر مبارزالدین آنجا بود. چون لشکر برسد همان روز شهر را مستخلص کردند و^۶ روی به قلعه نهادند. چنان^۷ ازدحامی شد که یک هزار و دویست آدمی در راه قلعه به زیر دست و پای یکدیگر^۸ هلاک شدند. چون تسخیر قلعه در تصوّر نبود^۹، ملتفت آن نشده متوجه کرمان شد. چون به بهرامجرد^{۱۰} که به پانزده فرسنگی شهر است رسید معلوم کرد که امیر مبارزالدین لشکری تمام از اوغان و جرما و احشام عرب^{۱۱} جمع کرده بر عزم مقاومت نشسته^{۱۲} است. امیر شیخ صلاح در مصالحه دید و حضور امیر ظهیرالدین ابراهیم^{۱۳} صواب التماس نمود که میان ایشان سابقه معرفتی بود.

چون ابراهیم صواب بدانجا رسید در تقبیح صورتی که امیر شیخ بر آن اقدام نموده بود^{۱۴} به اقصی الغایة بکوشید^{۱۵} و در مراجعت مبالغه نمود. امیر شیخ ملتمس او را^{۱۶} مبدول داشته به شیراز مراجعت نمود. بعد از آن امیر ابراهیم بنا بر مواضعه‌ای که با ایشان کرده بود^{۱۷} استجازه نمود و به شیراز رفت. چون بدانجا رسید وزارت بدو مقوّص شد. او به غایت مردی کافی و زیرک بود. ابواب منافع^{۱۸} و مداخل بر سایر مباشران فرو بست تا

-
- | | |
|-------------------------------|--|
| ۱. مل ندارد. | ۲. با به جای این عنوان: ذکر استمداد ملک اشرف از محمد مظفر. |
| ۳. با ندارد. | ۴. مل ندارد. |
| ۵. مل ندارد. | ۶. با: و رعایا. |
| ۷. گ، مل: چنانچه. | ۸. با، گ، مل ندارند. |
| ۹. مل: بود. | ۱۰. اساس خوانده نشد. |
| ۱۱. با، گ، مل: اعراب و احشام. | ۱۲. با، گ، مل: کمر بسته. |
| ۱۳. با، گ، مل ندارند. | ۱۴. با ندارد. |
| ۱۵. با، گ، مل: کوشید. | ۱۶. گ، مل ندارند. |
| ۱۸. گ: ابواب و منافع. | ۱۷. با ندارد. |

یکی از رنود به تطمیع جمعی او را تیری [زدو بدان] هلاک شد. بعد از او وزارت به سید
غیاث‌الدین علی و مولانا شمس‌الدین صاین قاضی قرار گرفت.

ذکر لشکر کشیدن مولانا شمس الدین صاین قاضی به

حدود کرمان و کشته شدن او^۱

مولانا شمس الدین در آن ولا به استخراج هرمز و ضبط آن نواحی روان شد و در آن زمستان اطراف سواحل را خراب کرد و در بهار روی به سردسیر^۲ کرمان آورد و هزاره اوغانی و جرمایی را به جانب^۳ خود کشید و عزیمت تسخیر کرمان کرد. چون امیر مبارزالدین از این حال آگاه شد^۴ با یک هزار و پانصد سوار به استقبال او رفت. در حدود جوجر و رودان فریقین را ملاقات افتاد. در حمله اول مولانا شمس الدین منهزم شد و امیر مبارزالدین ایشان را در پی کرد و اکثری سرداران لشکر را دستگیر کردند؛ و مولانا شمس الدین را نقض عهد و خلاف پیمان عنانگیر آمد تا بعضی از^۵ لشکریان بدو رسیده سرش از تن جدا کردند. مولانا کمال الدین خواجوی کرمانی تاریخ^۶ آن واقعه را در این قطعه نظم^۷ فرموده است. قطعه^۸:

سال هجرت هفصد و چل بود و شش کز دور چرخ

نیم روز چارشنبه چارم ماه صفر

شمس دین^۹ محمود صاین قاضی آن کز کبریا

بود در اوج معانی آفتاب سایه ور

زد عَلم بر وادی رودان و تیغ کین کشید

بسته همچون کوه بر قصد شه کرمان کمر

۱. فقط در مد

۲. همه نسخه‌ها جز اساس: بردسیر.

۳. همه نسخه‌ها جز اساس: بردسیر.

۴. همه نسخه‌ها جز اساس: بردسیر.

۵. با، گ، مل ندارند.

۶. با، گ، مل ندارند.

۷. با ندارد.

۸. با: شعر. مل: بیت.

۹. با: شمس الدین.

چون به پرواز آمد از هر سو عقابی جان^۱ شکار
شد برون از آشیان چون شاهبازی^۲ تیزپر
راند رخس بادپای از مرکز خاکی برون
و آمدش دور حیات از گردش گیتی به سر
امیر مبارزالدین بعد از آن اسیران را جمع کرده، جرایم و آثام بر ایشان می شمرد و
مجموع را به محابس^۳ قلاع^۴ روانه می گردانید و مظفر و منصور به جانب کرمان معاودت
نمود.

۳. با، گ: مجالس.

۲. با: همچون عقابی.

۱. با: چون.

۴. با: قلاع دیگر.

ذکر^۱ لشکر کشیدن امیر شیخ به کرمان کورت دویم

بعد از قتل مولانا شمس‌الدین، امیر شیخ تهتک آغاز نهاد^۲ به داعیه انتقام به تهیه اسباب قتال مشغول گشته متوجه کرمان شد. امیر مبارزالدین نیز چون از این عزیمت آگاهی یافت لشکر خود را ساخته گردانیده مستعد^۳ حرب و قتال گشت. امیر شیخ تا به ظاهر کرمان براند و امیر مبارزالدین از شهر بیرون آمد و جنگ کردند. در جمله اول ابوبکر اختاجی که از نوکران نیک امیر شیخ بهادر در لشکر او بود کشته شد. لشکر امیر شیخ از ظاهر شهر یک منزل پس نشسته فرود آمدند. بعد از آن امیر شیخ از خواص^۴ لشکر خود چند امیر را با یک هزار سوار نامزد ولایت زرنند و کوبنان^۵ کرد که آن نواحی را تاخت کنند. امیر مبارزالدین بر این معنی وقوف یافت. سیصد سوار آزموده را با پهلوان علیشاه بمی و پهلوان زنگی شاه و پهلوان محمد سرخاب که از نوکران اعتمادی محمد مظفر بودند از عقب ایشان بفرستاد^۶. بعد از چهار روز مظفر و منصور به شهر آمدند و سر^۷ پیشوایان لشکر امیر شیخ را بیاورند. امیر شیخ را هنوز این واقعه معلوم نشده بود تا جمعی از اسیران را سرهای مقتولان در گردن ایشان آویخته به قیتول^۸ او فرستادند. امیر شیخ چون این قضیه معلوم کرد همان لحظه کوچ داده^۹ از راه یزد مراجعت نمود. و این حال در اوایل شهر سنه ثمان و اربعین و سبعمایه بود.

۱. با ندارد.

۲. بارگ، ما: کرد.

۳. با، گ، مل: قتل.

۴. گ، مل: کوبنان.

۵. با، گ، مل: فرستاد.

۶. با ندارد.

۷. با خوانده نشد.

۸. با، گ، مل: فرموده.

ذکر احوال هزارهٔ اوغان و جرما

چون قضیهٔ مولانا شمس‌الدین به آن رسید که شرح داده آمد، امراء اوغانی^۱ و جرمایی^۲ که با او متفق شده بودند از این حرکت پشیمان شدند. امیر شمس‌الدین جرمایی و اتباع متوجه امیر مبارزالدین شد و امیر تغطای^۳ اوغانی به قلعه‌ای که در حوالی مشیز^۴ داشت رفت و امیر شهاب‌الدین برادر امیر شمس‌الدین را با خود ببرد. امیر محمد، امیر ختتمور^۵ را به محاصرهٔ آن مشغول گردانید. جماعتی که محصور بودند التماس نمودند که پسر تغطای که در دست نوکران امیر مبارزالدین است اگر اطلاق یابد، از این طرف امیر شهاب‌الدین را اطلاق کنند. بر این مقرر کرده امرای جرمایی^۶ به نوازش مخصوص گشته به خانهای خود مراجعت نمودند.

اما امیر^۷ تغطای متابعت نمی‌کرد. امیر شمس‌الدین جرمایی اعلام کرد که اوغانیان^۸ داعیه سرکشی دارند. امیر مبارزالدین چون به عزم قشلاق به جیرفت رفت، خواست که بر کیفیت احوال ایشان^۹ مطلع شود. معلوم شد که ایشان متابعت نمی‌نمایند. حکم کرد که اوغانیان^{۱۰} را غارت کنند و جرمائیان را به نشانی ممتاز گردانند. اکثر امرای اوغان^{۱۱} اسیر شدند. دولت‌شاه که امیر ایشان بود با هفت سردار دیگر به قتل آمد و امیر علی ملک و امیر

۱. با، گ، مله‌مه جا: افغانی.

۲. با، مل: جرمانی. در منابع به هر دو شکل آمده است. نسخهٔ اساس پیش ازین جرمانی ضبط کرده بود. با، ملاز این پس نیز همه جا جرمانی دارند.

۳. با، مل: جرمانی. در منابع به هر دو شکل آمده است. نسخهٔ اساس پیش ازین جرمانی ضبط کرده بود. با، ملاز این پس نیز همه جا جرمانی دارند.

۴. با خوانده نشد. اساس، مل: مشر. گ: مشیر.

۵. با خوانده نشد. اساس، مل: مشر. گ: مشیر.

۶. نک بالاتر. گ در اینجا: جرمایی (کذا).

۷. اساس ندارد.

۸. با، گ، مل: افغانیان.

۹. با: این.

۱۱. با، گ، مل: افغانی.

شیخ اولاغ را مقید^۱ به کرمان فرستاد. بعد از آن ایشان را تربیت کرده باز به خانهای ایشان فرستاد. امیر تغطای^۲ و سوسه امرای جرمایی کرد تا همه را بر مخالفت متفق گردانید. در این حال امیر شمس‌الدین در کرمان بود. خواست که فرار کند در قید افتاد. امیر تغطای^۳ به اتفاق امیر شیخ اولاغ و امیر علی ملک و امیر شهاب‌الدین و دیگر امرا در قلعه سلیمانی که از غایت رفعت و غرابت^۴ مبانی به عمل عفاریت شهرت یافته بنای مخالفت نهادند.

چون این خبر برسید، امیر مبارزالدین با شاه مظفر عزیمت آن طرف کردند. چون به پای قلعه رسیدند به هیچ طریق آن جماعت به صلح در نمی‌آمدند. شاه مظفر بر روی کوه بالا رفت و جنگهای مردانه کرد تا به جایی که بعضی مواضع بود که با موزه نمی‌توانست رفت پای برهنه کرد. اهل قلعه بعضی را شفیع ساختند، ملتمس آنکه اگر یک دو فرسنگ لشکر از این مقام کوچ کند، با خیل و حشم خود را به خانها^۵ بنشانیم، بعد از آن به دستبوس آییم. امیر مبارزالدین ملتمس ایشان به ایجاب قبول فرمود، یک دو منزل باز نشست. مغولان چون از آن خلاص یافتند باز به سر جنگ رفتند. امیر مبارزالدین چون بر این مکر واقف شد، جمعی را که واسطه آن مصالحه بودند به قتل آورد. چون هوا گرم شده بود به کرمان معاودت نمود.

۱. با ندارد.

۲. با، گ، مل، مو: بعطای. اساس بی نقطه. تصحیح قیاسی است.

۳. نک بالاتر.

۴. با، گ، مل: عقاربین. احساس: عقاربت.

۵. با، مل: به جانها.

ذکر شکسته^۱ شدن لشکر امیر مبارزالدین از جماعت اوغان و جرمانیان^۲

چون از گرمسیر مراجعت نمود، بعد از چندگاه خبر رسید که اوغان و جرما به اتفاق اظهار مخالفت نموده^۳ دست به غارت^۴ و تاراج برآورده اند^۵ و بدین واسطه جمعی از شیرازیان به ایشان ملحق شده اند و جنگ صحرا داعیه دارند. امیر مبارزالدین بدین سخن از غروری که داشت شادمان شد و با عساکر متوجه ایشان گشت و در صحرای خاوند^۶ به یکدیگر رسیدند و جنگ شد. اولاً اوغانیان شکسته شدند و لشکر مبارزی به غارت و جمیع غنائم مشغول گشتند. اوغانیان^۷ باجمعهم مراجعت نموده بر یک طرف زدند^۸ و لشکر مبارزی متفرق شدند. امیر مبارزالدین را در آن روز هفت زخم رسیده بود. در اثنای آن از آسیب جدا شد. پهلوان علیشاه بمی در این حال از اسب [خود فرود آمده]^۹ او را سوار کرد. امیر مبارزالدین بیرون رفت. اما پهلوان علی شاه و هشتصد نفر از بهادران لشکر امیر مبارزالدین به قتل آمدند. بعد از سه روز خبر به کرمان رسید. شاه شجاع و برهان الدین وزیر به جهت تحقیق اخبار سواران به اطراف فرستادند و دروازه‌ها محکم کردند. روز دیگر خبر سلامتی امیر مبارزالدین برسید. قطارهای استر و اشتر [و خیمه و خرگاه]^{۱۰} به تجدید ترتیب کرده به استقبال مبادرت نمودند، [روز دیگر به کرمان در آمد]^{۱۱}.

۱. با: کشته. ۲. با، گ، مل: اوغان و جرما. ۳. با ندارد.
۴. اساس ندارد. ۵. با: آورده. ۶. با ندارد.
۷. با، گ، مل: افغانیان. ۸. با: زده. ۹. با: از اسب افتاد.
۱۰. با ندارد. ۱۱. با، گ، مل ندارند.

ذکر فرستادن جلال دیلم^۱ به شیراز و نقص عهد امیر شیخ

بنابر آنکه اوغانیان به جانب امیر شیخ راه نیابند میان مبارزالدین و امیر شیخ عقد مصالحه رفته بود و به سوگند مؤکد گشته، امیر مبارزالدین خواجه حاجی دیلم را به شیراز فرستاد. پیشتر از رسیدن خواجه حاجی، اوغانیان رفته بودند و پیشتر به ...^۲ انعامات^۳ رسیده. چون خواجه حاجی برسد امیر شیخ را از عهد و قول خود^۴ انفعالی شد. امراء اوغانی^۵ را فرمود تا بازداشتند و مقرر کرد که پنج هزار مرد به مدد امیر مبارزالدین روند و در سر با ایشان مواضعه کرده که چون به صف^۶ قتال رسند تمامت به جانب اوغانیان گردند. حاجی دیلم بر این سر و قوف یافته اعلام امیر مبارزالدین کرد. چون از شیراز مکتوب امیر شیخ ابواسحاق برسد، امیر مبارزالدین گفت مقصود از فرستادن خواجه حاجی آن بود که از جوانب بر موافقت جازم باشند، و اگر خاطر^۷ امیر شیخ به معاونت مایل است پانصد سوار کافی است. چون امیر شیخ از این صورت واقف شد به رفع^۸ مصالحه اقدام نمود و امیر سلطان‌شاه جاندار را با دو هزار سوار به مدد^۹ اوغانیان فرستاد و خود با لشکر بسیار به جانب یزد توجه نمود. شاه مظفر در کرمان بود.^{۱۰} بی‌منازعی در یزد نزول کرد. چون این خبر برسد شاه مظفر از غایت حمیت با جمعی خواص روانه میبد شد که فرزندان او آنجا بودند. چون برسد قلعه میبد را به مردان هوشیار سپرده و اسباب قتال مشغول گشت و باروی شهر را مرمت از سر گرفت. چون امیر شیخ از آمدن او واقف شد لشکری را متوجه میبد گردانید، مقدم ایشان

۱. با، گ، مل: جلال دیلم را. ۲. یک کلمه در اینجا در هیچ نسخه‌ای خوانده نشد: نقاد، نقات. لغات!؟.

۳. اساس: انعامات. با: ایقانیات. گ: ایقاسات.

۵. با، گ، مل: اوغانیان. ۶. مل: صفت.

۷. مل: خواطر.

۸. با، گ، مل: رسم. ۹. با: با دو هزار مرد. ۱۰. مل ندارد.

محمدی و زواره اصفهانی، چون به یک فرسنگی میباید رسیدند شاه مظفر سپاهی^۱ بر سر ایشان راند و بسیاری را به قتل آورد و هفتاد کس از نامداران ایشان اسیر شدند. چون این خبر به امیر شیخ رسید با^۲ کمابیش بیست هزار سوار به در میبکشید. و آن شهر را سه فصیل و خندق است یکی^۳ بیرون عمارت از همه مختصرتر. چون بدان رسیدند به زحمت بسیار اندکی از آن مطموس گردانیدند و به تصوّر آنکه شهر گرفتند کوس بشارت زدند.

چون شاه مظفر از این معنی خبر یافت از دروازه بیرون تاخت و از صباح تا شام بر آن لشکر میزد تا عاقبت ایشان را از نواحی شهر دور گردانید. امیر شیخ چون دید که مرادی حاصل نمی‌شود، امیر آی تیمور که مشارالیه لشکر بود به اتفاق سید صدرالدین مجتبی^۴ به صلح درآمدند. بعد از آن امیر شیخ یکسواره تا نزدیک دروازه بیامد. شاه مظفر چون او بدید از دروازه بیرون آمد و یکدیگر را در آغوش کرده^۵، هر یک به مقام خود باز گشتند. با^۶ سر سخن کرمان رویم. چون اوغانیان دو هزار سوار مدد یافتند به اتفاق امیر سلطانشاه جاندار به در کرمان آمدند. امیر مبارزالدین نمی‌گذاشت که از چهار فرسنگی شهر قدم پیش نهند. امیر شیخ ابواسحاق چون از میبید به یزد مراجعت نمود سید صدرالدین مجتبی را به اتفاق خواجه عمادالدین محمود به جانب کرمان فرستاد. چون به حضور امیر مبارزالدین رسیدند و سخن مصالحه در میان آورد، امیر مبارزالدین گفت چند نوبت نقص عهد از امیر جمالالدین شیخ ظاهر شد. به واسطه^۷ رعایت رعیت^۸ ما دست تعرض از ولایت^۹ او کشیده‌ایم. فی‌الجمله به صلح قرار دادند. ایشان را^۹ رعایت نیکو کرده باز گردانید و امیر سلطانشاه نیز روانه شیراز شد.

۱. اساس: صباحی. ۲. اساس ندارد. ۳. با، گ: کما.
 ۴. اساس ندارد. ۵. با: گرفتند. گ، مل: گرفته. ۶. مل: باز.
 ۷. مل ندارد. ۸. گ، مل: مملکت. ۹. این عبارت را با ندارد.

ذکر کیفیت احوال اوغانیان و جرمانیان

چون از هیچ طریقی گشادی نمی یافتند از در صلح درآمدند و امیر مبارزالدین در یک روز هزار جامه تشریف در ایشان بپوشانید.^۱ بعضی از امراء ایشان در کرمان ملازم گشتند. در خلال این احوال محمد بیک داماد ملک اشرف لشکری به جانب عراق کشیده بود و از امیر مبارزالدین طلب معاونت نمود. چون ایشان به نزدیکی^۲ اصفهان رسیدند، امیر مبارزالدین عزیمت یزد کرده حکم فرموده که امرای اوغانی و جرمانی^۳ ملازم باشند. چون به یزد رسید امیر اردو بغا و امیر شیخ علی را با امرای اوغانی و جرمانی به عراق فرستاد. شیخ علی اولاغ ملازم بود.^۴ چون به نزدیک ورزنه رسیدند بعضی از امرای اوغانی^۵ رویگردان شدند.

چون این خبر به یزد رسید فی الحال شیخ علی اولاغ را با جمعی که با وی بودند به یاسا رسانید و خود از عقب جمعی که باز گردیده بودند برفت به جانب قهستان یزد.^۶ تمام در قید افتادند. بر هیچیک ابقا نکرد و جمعی نیز که در اطراف ممالک کرمان مقام داشتند حکم کرد که مجموع را بکشند. مقارن آن حال امیر ای تیمور^۷ که سرآمد بهادران امیر شیخ بود از او رویگردان شده پیش امیر مبارزالدین آمده به نوازش مخصوص شد.^۸ فاما عاقبت حق نعمت نشناخته خواست که غدیری کند کشته شد. چون خبر عصیان اوغان به کرمان رسید، شاه شجاع با وجود صغر سن تمام ایشان را مقید ساخت. امیر مبارزالدین، منکلی بوقا را به طرف اصفهان فرستاد که جمعی از اوغانی و جرمانی^۹ که در آن لشکر مانده اند به قتل آورد. اتفاقاً بر اسبی که از شیخ علی اولاغ مانده بود سوار

۱. اساس: پوشید.

۲. گ، مل: نزدیک.

۳. مل اینجا و همه جا: جرمانی.

۴. با ندارد.

۵. با: اوغان.

۷. مل: تیمور.

۶. با، گ، مل: باز گردیده بودند به جانب قهستان یزد رفت.

۸. اساس ندارد.

۹. گ، مل با: اوغان و جرمانی.

بود. چون ایشان از دور بدیدند بشناختند و به ظهور نکبت واقف شدند.^۱ تغطای^۲ و علی ملک که صاحب شوکت بودند بگریختند و خود را به شیراز انداختند.^۳ هم در آن چند روز لشکر در اصفهان برخاست^۴ و به تبریز رفت و لشکر کرمان مراجعت نمود.

۱. اساس: شد. ۲. با، گ، مو، مل: بعطای. اساس بدون نقطه. تصحیح قیاسی است.
۳. اساس: شد. ۴. با، گ، مل: برخواست.

ذکر عزیمت گرمسیر جهت قلع اوغانیان و آمدن امیر سلطان‌شاه جاندار

چون زمستان نزدیک شد امیر مبارزالدین به اتفاق شاه شجاع که سنش به شانزده رسیده بود به جانب جیرفت رفتند. چون بدانجا رسیدند اوغانیان به قلعه سلیمانی تحصن نمودند و اموال و احمال به صحرا بگذاشتند.^۱ در این اثنا امیر شیخ ابواسحاق به واسطه اوغانیان که به شیراز رفتند داعیه نقص عهد در خاطر^۲ آورده عزیمت گرمسیر کرمان کرد. امیر سلطان‌شاه جاندار را بدان جانب فرستاد تا از طرف مکرانات و هرموز مال و خراج طلب^۳ دارد. از آنجا به کرمان آمد. چون به نواحی گرمسیر رسید و نزول لشکر مبارزی معلوم کرد، مکتوبی از امیر شیخ برسد که شش هزار قشون مرد به مدد می‌رسد، به اتفاق اوغانیان و جرماثیان روی به مقاومت امیر مبارزالدین نهادند.^۴ امیر سلطان‌شاه به واسطه اخلاصی که با امیر مبارزالدین داشت مکتوب را پیش او^۵ فرستاد. و این هفتم نوبت بود که امیر شیخ عهد کرده بود و شکسته.^۶ لشکر اوغان و جرما در این مابین از هر طرف شبیخون می‌آوردند و جنگ قایم بود. در این ایام امیر سلطان‌شاه رسل و رسایل می‌فرستاد مقرر بر آنکه چون امیر مبارزالدین به کرمان رسد او به دست‌بوس آید. چون هنگام ربیع شد امیر محمد^۷ متوجه کرمان شد. امیر سلطان‌شاه بر حسب میعاد با خیل و حشم خود به کرمان آمد و به انواع نوازش مخصوص گشت. چون هوای تابستان شد به اتفاق شاه شجاع عزیمت سردسیر مصمم گردانید تا قضیه اوغان به فیصل رساند. چون در سردسیر نزول افتاد تمامت سرداران مغول به عجز پیش آمدند و شفعا برانگیختند. در محل قبول افتاد و به کرمان باز گشتند. در این مدت که اوغانیان و

۱. اساس، گ، مل: بگذاشت. ۲. مل: خواطر. ۳. با ندارد.

۴. با، گ: آمدند. مل: آوردند. ۵. اساس، مو: پیش امیر مبارزالدین.

۶. با: عهد کرده و شکسته بود. ۷. با ندارد.

جرمائیان آن حرکات می‌کردند و نوروزیان که همچنین طایفه‌ای از مغولند و در گرمسیر و سردسیر با ایشان همسایه، هرگز از جادهٔ اخلاص بیرون نرفتند، لاجرم مجموع به سلامت بودند.

ذکر توجه شیخ ابواسحاق دیگر باره به یزد

در سنه احدی و خمسین و سبعمایه امیر شیخ ابواسحاق با لشکری انبوه به محاصره یزد آمد. شاه مظفر فرزندان را^۱ از قلعه مید^۲ به شهر یزد آورد. چون لشکر برسد در صدمه اول جنگ در انداختند و مقاتلت سخت شد. ایلنکر که یکی از امراء شیخ بود با جمعی دیگر از دلیران کشته شدند. بعد از آن به محاصره مشغول گشتند. شاه مظفر در محافظت شهر نیک به جد شد. چنانچه هر شب یک نوبت سواره و یک نوبت پیاده گرد [فصیل و]^۳ بارو می‌گشت. مدتی^۴ مدید به انواع تدبیر به تسخیر شهر مشغول شدند سودی نداشت تا به غایتی که یک تیر رعد که در یزد انداخته بودند بعد از مراجعت ایشان به کرمان آوردند، شتری می‌کشید. امیر شیخ در زمستان مراجعت کرد^۵ و در یزد قحط به مرتبه‌ای شد که اکثری مردم از گرسنگی هلاک شدند. هیچکس را قدرت^۶ تجهیز و تفکین نماند.

۱. اساس: فرزند او را.

۲. گ: منید.

۳. با ندارد.

۴. با، گ، مل: مدّت.

۵. با: نکرد.

۶. با، گ: قدری.

ذکر جنگ بیک جکار^۱

امیر بیک جکار یکی از امراء بزرگ بلاد روم بود. پیش ملک اشرف می بود. به سببی^۲ از او رویگران شده^۳ به جانب امیر جمال الدین شیخ ابواسحاق آمد. مردی بهادر شکوهمند بود. امارت و پیشوایی لشکر بدو داد. چون ابواسحاق از یزد مراجعت نمود، در تابستان امیر بیک جکار و برادرزاده خود را امیر کیقباد^۴ بن کیخسرو بن محمود شاه با سایر امرا و لشکرهای آراسته روانه کرمان گردانید. آن لشکر از سر غرور و تکبر متوجه کرمان شدند.^۵ چون امیر مبارزالدین از ایشان خبر یافت با لشکر خود متوجه گشته به طرف رفسنجان که سر راه ایشان بود آمد و امراء و لشکریان اوغانی و جرماپی و نوروزی را طلب فرمود و با ایشان مجدداً عهد و سوگند در میان آورد و به ایمان^۶ غلاظ از طرفین مؤکد گردانیدند. شاه شجاع را از کرمان طلب کرد و شاه مظفر را از یزد و در رفسنجان اجتماعی تمام دست داد.

چون امیر مبارزالدین به مرحله دنبه ابراهیمی روان شد، امیر بیک جکار معلوم کرد و از راه راست بگشت و به راه مشیز^۷ روی به کرمان نهاد. چون این صورت معلوم شد امیر مبارزالدین به پیشگیری ایشان تاختن کرد. در صبح چهارشنبه جمادی الاول سنه ثلاث و خمسين و سبعمایه در مقام پنج انگشت به هم رسیدند. از طرفین صفها راست کردند. شاه مظفر در میمنه بود و شاه شجاع در میسره. [دست راست]^۸ بیک جکار بر^۹ شاه شجاع [حمله کرد].^{۱۰} او از غایت تهوّر و شجاعت تنها بر لشکر دشمن حمله کرد. با

۱. همه نسخه‌ها در همه مواضع چنین است. تاریخ آل مظفر: جکار. ۲. با، گ: بسی. مل: پس.

۳. با، گ، مل: گشته. ۴. اساس: امیر بیک جکار برادرزاده امیر کیقباد!

۵. با: شد. ۶. اساس: تایین.

۷. اساس، با، مو: مشر. گ، مل: مشیر. تصحیح قیاسی است. ۸. مل ندارد.

۹. مل ندارد. ۱۰. مل ندارد.

وجود آنکه زخمی بدو رسید و از اسب خطا شد، پیاده همچنان جنگ می‌کرد. شاه مظفر از میمنه در حرکت آمد^۱ و امیر مبارزالدین از قلب لشکر حمله کرد. جنگی اتفاق افتاد که در مدتها واقع نشده است.^۲ آخر الامر باد فتح از طرف امیر مبارزالدین وزیده [لشکر شیراز]^۳ هزیمت شد. بیک جکار و کیقباد از جنگ گاه بیرون رفتند و لشکریان از صد یکی جان^۴ به شیراز انداختند و از سرهای مقتولان در آن موضع چندین^۵ میل برآوردند و تا غایت اثر آن باقی است. غنایم بسیار به دست لشکر امیر مبارزالدین [افتاد. امیر مبارزالدین]^۶ محمد مظفر بعد از فتح شیراز با مولانا سعید سعدالدین محمد کازرونی محمدی^۷ رحمة الله علیه حکایت کرده است^۸ که از یک کمر مرصع^۹ کیقباد که [در آن فتح]^{۱۰} به دست افتاده بود هفتاد مرد سوار کرده^{۱۱} به در شیراز آوردم.

بعد از این فتح، امیر مبارزالدین عزیمت شیراز مصمم فرمود و چگونگی آن^{۱۲} در حکایت فارس گفته شد.

چون مملکت فارس مسخر گردانید، ممالک فارس را برآ و بحرأ به شاه شجاع ارزانی داشت.

۱. مل ندارد. ۲. با: جنگی واقع شد که از مدتها اتفاق نیفتاده است.
 ۳. با ندارد. ۴. با ندارد.
 ۵. گ، مو، مل: چند.
 ۶. با ندارد. ۷. با ندارد.
 ۸. مل: بود. گ ندارد.
 ۹. با خوانده نشد. گ، مل: جنگ مرصع. مو: جنگ که مرصع.
 ۱۰. با، گ، مل ندارند.
 ۱۱. با، گ، مل: کردم.
 ۱۲. با، گ، مل: او.

ذکر عصیان هزاره شادی و فتح آن

چون امیر مبارزالدین را شیراز مسخر شد، هزاره شادی را به صنوف عواطف مخصوص گردانید و ولایات و اقطاع بر ایشان مسلّم داشت. چون قوی حال تر شدند دست طغیان بگشوده^۱ و سوابق انعام فراموش کرد. در اواخر سنه ست و خمسين و سبعماية در فصل بهار اظهار خلاف کردند و امیر مبارکشاه اناق^۲ که به رسم باشلامیشی^۳ آن طایفه موسوم بود هرچند مصالح مشفقانه پیش می آمد ایشان جز جاده تمرّد نمی سپردند. آخر الامر بغته بر سر او شیبخون آوردند و اموال او تاراج کردند. امیر مبارکشاه با معدودی چند پیش امیر مبارزالدین آمد. شاه شجاع را فرمود که دفع آن طایفه کند.^۴ چون شاه شجاع متوجه ایشان شد طاقت مقاومت نیاورده فرار اختیار کردند. امیر بوقا که صاحب تدبیر آن طایفه بود با جمعی از بهادران ایشان مقتول شد.

۱. با، گ، مل: بگشودند. ۲. اساس: ایاق. گ، مل بدون نقطه. ۳. با، گ: با سلامیشی. مل: اسلامیشی. ۴. با: کنند.

ذکر توجّه شاه شجاع به استیصال اوغان و جرما

شاه شجاع را چون خاطر^۱ از هزاره شادی فارغ شد عنان همّت به صوب تسخیر لشکر اوغان و جرما معطوف فرمود. این اوغان و جرما آن قوم اند^۲ که سلطان^۳ جلال الدین سیورغتمش که جدّ مادری^۴ شاه شجاع بود از ابقاخان التماس کردند که جمعی به ناحیت کرمان نامزد کنند تا ناحیتی که از دارالملک دور باشد به حمایت ایشان مصون ماند. صده اوغان و جرما بدین مهمّ نامزد گشتند چنانچه ذکر آن گذشت. چون به حدود کرمان نزول کردند^۵ مراتع خصیب^۶ یافتند و مال و متوجّهات^۷ دیوانی کسی از ایشان نطلبید. به اندک روزگاری صاحب ثروت و قوّت^۸ گشتند. در زمان سلطان ابوسعید که در هر طرف قومی دعویّ انا و لا غیره کردند ایشان سالم بماندند. در تاریخ سنه احدی و اربعین و سبعمائه که محمد مظفر ممالک کرمان مسخر کرد این طایفه را بنا بر آنکه او را ممدّ و معاون باشند توقیر و احترام نمود و به جهت شاه شجاع دختری از امراء ایشان بخواست که شاه شجاع از آن خاتون^۹ چهار فرزند داشت، سه پسر و یک دختر: سلطان اویس، سلطان شبلی، سلطان جهانگیر، سلطان پادشاه که خاتون شاه یحیی بود. این طایفه هر چند گاه اظهار مخالفت می کردند چنانچه ذکر رفته. در این نوبت که امیر مبارزالدین ممالک فارس مسخر گردانید و ممالک کرمان به شاه شجاع اختصاص یافت، به جهت خصوصیتی که او را با ایشان بود، سوابق^{۱۰} انعام درباره ایشان مضاعف گردانید. چون از شیراز عزیمت کرمان کرد، امراء اوغان ملازم او بودند. هر یک به مقام و محلّ خود رفتند و در تصوّر چنان بود که بعد از این خلاف نکنند. تا در

۱. با: نظر خاطر. ۲. با، گ، مل: از قومی اند. ۳. همه نسخه‌ها: میان پدر سلطان!.

۴. با، گ، مل: از قومی اند. ۵. با: گشتند.

۶. با: مراجع خصیبت. گ: مراتع حصت (کذا). ۷. مل: مال الوجّهات.

۸. با، اساس، گ: به قوّت. ۹. اساس، گ، مل: خواتون. ۱۰. اساس، با، گ: سوانع. مل: سوابغ.

شهور سنهٔ خمس و خمسين و سبعمایه که شاه شجاع بر وفق فرمان پدر از کرمان متوجه شیراز شد، چون این جماعت در حدود شهر بابک تخلّف نمودند^۱، بعد از آن شاه شجاع بر عزم استیصال ایشان به جانب جیرفت رفت. ایشان به مقاتلت پیش آمدند و در صدمهٔ اول فرار اختیار کرده به کوهها متحصّن شدند. چون کار به جان رسید زبان تضرّع برگشادند. شاه شجاع رقم عفو بر جرایم ایشان کشیده امراء را به تشریفات مخصوص گردانیده و از آنجا متوجه کرمان گشته در هشتم رجب سنهٔ سبع و خمسين و سبعمایه اتفاق نزول افتاد.

و حرم شاه شجاع آن خاتونی^۲ که خواهر سیورغتمش افغانی بود در این ایام متوفی شد، و پیشتر از این تاریخ خانزاده کاشی را که مادر زین العابدین بود که در نکاح آورده بود. در چهارشنبه دوازدهم شعبان سنهٔ المذکور زفاف فرمود. و در آخر شعبان به موجب حکم امیر مبارزالدین متوجه اصفهان شد، و چون هوا سرد شد^۳ از اصفهان متوجه لرستان شدند. شاه سلطان فتح اصفهان کرد و امیر شیخ جمال الدین ابواسحاق گرفتار شد و در شیراز به قتل رسید چنانچه ذکر آن در تاریخ فارس گذشت.^۴

بعد از آن امیر مبارزالدین عزیمت تبریز کرد و تبریز را^۵ گرفت، چنانچه در فصل آذربایجان شرح داده آید انشاءالله وحده. و در مراجعت چون به اصفهان رسید در اواخر رمضان سنهٔ تسع و خمسين و سبعمایه شاه شجاع به اتفاق شاه محمود و شاه سلطان پدر را گرفته^۶ و میل کشید و آنکه^۷ ممالک را قسمت کردند. فارس را شاه شجاع گرفت و اصفهان را^۸ شاه محمود و ممالک کرمان را به نام سلطان احمد کردند. سال دیگر میان برادران نزاع شد. شاه شجاع لشکر به اصفهان کشید و چون به شیراز مراجعت نمود شاه محمود از سلطان اویس بغداد استمداد نموده لشکر به شیراز برد و شیراز را محاصره کرد. در آن ایام شاه شجاع، دولتشاه بکاول و امیر محمّد را به کرمان فرستاد و ایشان در کرمان یاغی شدند.

۱. با، گ: نمود. مل: کردند. ۲. با، گ، مل: خواتون.

۳. با، گ، مل: چون هوا سرد شد از اصفهان. ۴. مل: گذشته بود.

۵. با، گ، مل: ندارند. ۶. با، گ، مل: بگرفت.

۷. با، گ، مل: ندارند.

۸. با، گ: ندارند.

ذکر یاغیگری دولت‌شاه بکاول در کرمان

شاه شجاع چون در شیراز محصور شد^۱، چنانچه در ذکر احوال فارس شرح داده آمد، الثغفات خاطر^۲ به جانب کرمان، از مجموع ممالک زیادت داشت. به سبب آنکه مرکز دولت و سریر سلطنت ایشان بود؛ و دولت‌شاه بکاول و محمد کرمانی را نیز می‌خواست که در آن فرصت^۳ در شیراز نباشند. به واسطه آنکه ایشان از بطانۀ خواجه قوام‌الدین محمد صاحب عیار بودند و شاه شجاع در آن نزدیکی^۴ او را گرفته بود و اتباع و اشیاع او را محاصره کرده. در این ایام متوهم شد که چون دولت‌شاه [و ملک محمد]^۵ به تجدید آزرده شده‌اند^۶، مبدا که اغوای جمعی کنند و با غلبه به جانب دشمن ملحق شوند و وقت مقتضی آن نبود که قصد ایشان کند. این تدبیر اندیشید که ایشان را تربیت فرموده به جانبی نامزد فرماید. ایشان را به خلوت طلبید و خلعت ارزانی فرموده دل‌داری بسیار^۷ نمود و گفت شما را به تحصیل مال کرمان می‌باید رفت. ایشان زمین بوسیده بر موجب فرمان به جانب کرمان روان شدند.

بعد از آنکه ایشان را^۸ فرستاد، شاه شجاع را فکر آن شد که عرصه کرمان حالا از لشکری و حاکمی صاحب وجود^۹ خالی است. مبدا همین جماعت که مجدداً از بوته مصادره و مطالبه بیرون آمده‌اند و بعد دیاری حاصل شد و احوال این جانبی نیز متزلزل گذاشته‌اند، سودای استقلال و تمنای استبداد کنند. خواجه مجدالدین قاقم را اختیار فرموده، به سبب آنکه او را مخلفات و تعلقات در کرمان بسیار بود، مقرر بر آن جمله که متوجه ولایت کرمان و جیرفت و هزاره افغان شود و به اتفاق امیر باکو که امیر پانصده

۱. با، گ، مل: محصور از لشکر برادر.
۲. با، گ، مل: ایام.
۳. با، گ، مل: ایام.
۴. با، گ، مل: ایام.
۵. با ندارد.
۶. با: شدند.
۷. با ندارد. مل: بسیاری.
۸. با ندارد.
۹. با، گ، مل: وجودی.

افغان بود هزار مرد از ولایت بیرون آورده متوجه کرمان شوند و به ضبط مملکت قیام نمایند. خواجه مجدالدین قاقم بدین عزیمت روان شد.

از آن طرف دولت‌شاه و ملک محمد چون به کرمان رسیدند، در آن تاریخ امیر غیاث‌الدین حاجی امیر آخور اسم حکومت دیوان یرغو داشت، و امیر بهلول منصب سپهسالاری و لشکرکشی، و مظفرالدین شبلی بن شاه شجاع در قصر جنگیزد^۱ اقامت فرموده و خواجه هلال اتابک و ملازم او. دولت‌شاه چون امور ممالک عراق و فارس به هرج و مرج دید به طمع حکومت با ملک محمد مشورت کرد. به اتفاق دل بر حکومت کرمان نهادند. در این اثنا خبر خواجه مجدالدین قاقم شنیدند که با^۲ امیر باکو و دو هزار مرد متوجه کرمان خواهند شد. صلاح آن دیدند که پیش از رسیدن آن جماعت کسانی را که از ایشان در وهم بودند از میان بردارند. به اتفاق امیر غیاث‌الدین [حاجی و خواجه هلال را به دیوان خانه طلب کردند و گفتند کتابتی به خفیه از پیش شاه شجاع رسیده است می‌خواهیم که به خلوت مطالعه کنید. امیر غیاث‌الدین]^۳ حاجی مردی کم آزار ضعیف رای بود. سلطان شبلی در صغرسن، و خواجه بدرالدین هلال که اتابک و مسبب قضایای او بود از این قضیه خالی‌الذهن. در هیچ خاطر^۴ نگنجیدی که به نسبت با شاه شجاع، از چون دولت‌شاه شخصی چنین جرأتی^۵ صادر شدی.

فی‌الجملة با نفری اندک متصدی چنین امری بزرگ گشته در بامداد شنبه سنه اربع و ستین و سبعمایه امیر غیاث‌الدین حاجی و خواجه هلال را به خلوت پیش خود حاضر کردند. چون بدانجا رسیدند، چنانکه بانو کران خود مقرر کرده بودند ایشان را تنها به اندرون بردند و بی‌توقف چون عطارد و ماه که در احتراق محاق افتند، غیاث‌الدین را با هلال هلاک گردانیدند. غیاث‌الدین را رسم حکومتی^۶ و قشونی بود. با وجود آنکه این جرئت از ایشان صادر شد و این امر خطیر به امضاء رسید مجال آن نداشتند که از دیوانخانه بیرون آیند. تا آخر بر آن قرار گرفت که سرهای هر دو را از دیوانخانه بیرون

۱. با، مو: چنگیز.

۲. مل ندارد.

۳. این عبارت را با ندارد.

۴. مل: خواطر.

۵. مل: خواطر.

۶. با، گ، مل: حکومت.

انداختند. جماعتی که در بیرون بودند چون این حال مشاهده کردند به غایت منهزم و متوهم شدند. تصوّر کردند که این حکم از پیش پادشاه است. جمله بگریختند. دولت‌شاه و ملک محمد بیرون آمدند و متوجه قصر جنگیزد که سلطان شبلی آنجا بود شدند. ملازمان سلطان شبلی در قصر مسدود گردانیدند. اما چون صاحب وجودی در میان ایشان نبود به آخر در بگشودند. سلطان شبلی را در قصر محبوس کردند و حارسی ملازم گردانید و فی الحال که هنوز کوتوالان قلعه‌ها را از کیفیت احوال اعلام نبود^۱ و مردم ایشان در شهر متفرّق، قلعه مولانا و قلعه کوه را با تصرّف گرفتند و بر دروازه‌ها نوکران خود را معین گردانید.

امیر بهلول که در کرمان به اسم لشکرکشی و سپهسالاری معین بود با سیصد نفر مرد، چون آن شورش و بی‌سامانی مشاهده کرد، صورت واقعه تحقیق ناکرده - چه هر کس سخنی می‌گفتند، بعضی تصوّر کردند که حکم پادشاه در این معنی به نفاذ پیوسته است و فرقه‌ای را گمان شد^۲ که دولت‌شاه از جهت شاه محمود این حرکت کرده است - فی الجمله بهلول متوهم شده فی الحال از دروازه پای غار بیرون رفت و اکثر نوکرانش در شهر بازماندند.^۳ دولت‌شاه کسان بر عقب او فرستاد که این صورت که واقع شد بنابر امر پادشاه بود. اکنون به همان قرار و منصب و راه او را در کرمان می‌باید بود؛ در چنین ولا^۴ خود را سرگردان کردن مصلحت نیست. او را با انواع تملّق و چاپلوسی باز گردانید. خزانه و انبار که در شهر معدّ بود^۵ تصرّف کردند و مرد جمع کردن^۶ بنیاد کرد. در مدت اندک غلبه بسیار بر او گرد آمد و لاینقطع نواب او به تهباً اسباب حرب و ترتیب یورش و اسلحه استقبال نمودند، و از جوانب و اطراف، از خراسان و سجستان و نواحی یزد و افغان به واسطه تربیت و احسان لشکری جمع گردانید.

چون خواجه مجدالدین قاقم و امیر باکو با لشکر افغان برسیدند^۷، دولت‌شاه شهر را

۱. با، گ، مل: نمود. ۲. با، گ، مل: بعضی را تصوّر آن شد.

۳. اساس، گ، مل: مانند. ۴. مل: ولایت.

۵. با، گ، مل: موجود و معدود. مل: موجود و معدّ. ۶. با ندارد.

۷. از اینجا در حاشیه نسخه‌ها با آمده است.

ضبط کرده بود. ایشان را اختیاری نداد و خواجه مجدالدین قاقم به سبب اموال و متعلقان که در کرمان داشت و همه در دست دولت‌شاه^۱ متحیر و سرگردان شد. دو سه روز امیر باکو مختفی گشت. امیر باکو با لشکر افغان مراجعت نمود. خواجه مجدالدین احوال خود به وسیلت [خواجه حاجی رشید به دولت‌شاه رفع کرد. دولت‌شاه در زمان سوگند خورد و استمالت نامه‌ای بر دست]^۲ خواجه حاجی^۳ رشید به وی فرستاد و مجدالدین قاقم را به اعزاز و اکرامی هرچند تمامتر به شهر در آورد.

چون معادله کرمان بدینجا رسید همّت بر استخلاص ولایت گماشت و چون او را نسبت سلطنت و حکومتی^۴ نبود خواست که خود را به خدمتکاری شاه محمود منسوب گرداند. فی الجمله خطبه و سکه^۵ به نام او کرد. و امرای نوروزی را که میان ایشان نسبتی بود تربیت فرمود. چنانچه چهارده امیر را از ایشان طبل و علم و نقاره داد و قشونات مقرر گردانید.

چون ملک محمد و علیشاه و دولت‌شاه و پهلوان علی خرگوشی و سلیمان‌شاه نوروزی و شاه علی نوروزی و امیرک بهادر نوروزی و خواجه حسن و غیره لشکری تمام آراسته گردانید، ولایت کوبنان^۶ و بافق و بهاباد^۷ علی‌الدوام به امیری مستقل صاحب وجود تعلق داشت. و در آن مدت آن بلوک تعلق به نواب سلطان شبلی گرفته بود^۸ و امیر منگلی خواجه [به ضبط قلعه و ولایت مشغول بود. چون دولت‌شاه دست استیلا برآورده، منگلی خواجه]^۹ در شهرستان کوبنان^{۱۰} متحصّن شد و دولت‌شاه غلبه سوار را در صحبت علی خرگوشی به تسخیر آن جانب فرستاد. چون بدان حوالی رسیدند دست نهب و تاراج گشاده روی به خرابی ولایت آوردند. درویشان و اصول کوبنان صلاح در آن دیدند که مصالحه کنند. بعد از عهود و موثیق امیر منگلی خواجه شهر و ولایت تسلیم کرد و از

۱. با: دولت‌شاه بود. ۲. این عبارت را با، گ، مل ندارند. ۳. با ندارد.

۴. با، گ، مل: نسبت به سلطنت و حکومت.

۵. تا اینجا در حاشیه نسخه با آمده است.

۶. با، گ، مل: کوبنان.

۷. با، مل: بهاناد. گ بدون نقطه. ۸. با ندارد.

۹. این عبارت را با ندارد.

۱۰. با، گ، مل: کوبنان.

جانب دیگر برادر خود علی‌شاه را به ولایت اربعه فرستاد. در آن ولا امیرعلی اختاجی [حاکم و کوتوال قلعه بم بود و ولایت اربعه در دست حمایت او. و در آن وهله که این آتش فتنه در التهاب و اشتغال بود، علی اختاجی]^۱ به شرایط حزم و احتیاط قیام می‌نمود و اکثر اوقات در مقام تحفظ و تنقظ^۲ که مبادا آفتی رسد.

دولت‌شاه قریب هزار^۳ سوار جهت محاربه بم مرتب کرد. چند نفر امرا در صحبت برادر خود علی‌شاه روانه بم گردانید. چون بدان حوالی رسیدند جز خرابی ولایت و نهب و تاراج دستوری دیگر نداشتند. مردم آن نواحی مجموع به شهر متحصن شدند و لشکریان در بیرون خرابی بسیار کردند و چند روزی بم را محاصره کردند، به هیچ گونه گشایشی متصور نمی‌شد. علی‌شاه غلبه‌ای از آن سواران را به تاراج ولایت^۴ فرستاد. هیچ اتفاق محابا بر مسلمانان نکردند و دست غارت و تاراج برآورده بدانچه ممکن بود فضیحت و رسوایی در عمل آوردند. چنانچه گوشوارهای عورات باگوش بریده بودند و ازار^۵ از پای مردم بیرون کرده.^۶ علی اختاجی صلاح در آن دید که به هرگونه تواند حالا دفع اذیت مردم کند. القاء کلمه صلحی کردند و علی‌شاه ایلچی پیش دولت‌شاه فرستاد. جواب آمد که اگر این مصالحه از سر اخلاص و یک جهتی است در مقام محبت و یگانگی می‌باید که دختر خود را نامزد پسر^۷ دولت‌شاه گردانند. [چون علی اختاجی صلاح ولایت و رعیت در آن دید]^۸ شاء ام ابی‌بدان پیوند سر در آورد و در میان، عقد مناکحتی استحکام یافت. علی‌شاه مقضی‌الوطر از ولایت اربعه مراجعت نمود. در این ایام شاه محمود، شاه شجاع را در شیراز محصور داشت. چون به دفع دولت‌شاه^۹ نپرداختند بازار او رواجی یافت.

۱. این عبارت را با ندارد. ۲. مو، مل: سقط.

۳. گ، مل: چهار هزار. ۴. با: ولایات. مل: ولایت نسا. ۵. اساس خوانده نشد.

۶. مل: کرده بودند. ۷. مل ندارد. ۸. با ندارد.

۹. اساس: او.

ذکر توجه سلطان اویس بن شاه شجاع و امیر سیورغتمش به محاصره کرمان

سلطان^۱ قطب‌الدین اویس در آن تاریخ در ولایت گرمسیر و [افغان بود و امیر غیاث‌الدین سیورغتمش که خال او بود ملازم. چون دولت‌شاه در کرمان حاکم شد، هر روز]^۲ آوازه تسلط و تغلب او زیادت می‌شد، سلطان اویس و امیر سیورغتمش در این باب هر گونه تدبیر اندیشیدند، بی‌امر و اشارت شاه شجاع به دفع و منع و قلع دولت‌شاه قیام نمی‌توانستند نمود. چون متصل اوضاع دولت‌شاه را به مسامع علیّه پادشاه می‌رسانیدند، از پادشاه اشارت صادر شد که امیر غیاث‌الدین سیورغتمش ملازم سلطان اویس با پنج هزار سوار گزین متوجه کرمان شوند و به زجر و تعریک^۳ دولت‌شاه مشغول گردند، باشد^۴ که به عنایت الله تعالی عرصه کرمان^۵ را از خبث^۶ آن منحوس ملعون^۷ پاک گردانند. امیر غیاث‌الدین سیورغتمش کمر امتثال بسته مناسب^۸ جنگ و قتال شده روی به بلده کرمان آوردند.

دولت‌شاه را چون غلبه اوباش و ارذال ملازم بودند و حالی چون سفره معالی^۹ مرتب بود رنود بی‌وجود که حالی به تقدیر...^{۱۰} ایام و اوقات می‌کردند، در آن معاملات با دولت‌شاه موافق بودند. و لشکر اوغانی به ظاهر کرمان نزول کرد و دولت‌شاه به چهار دیوار کرمان متحصن شد و لشکر مغول و اوغان^{۱۱} از قاعده و رسوم جنگ قلاع عاجز بودند. چند روزی از هر طرف قشونی بیرون رفتندی و با هم سر و پایی گردیدندی، و دیگر از اول روز تا آخر دو لشکر مخالف در برابر هم می‌بودند^{۱۲} و از هر طرف حمله می‌آوردند

۱. اساس، با: چون سلطان.

۲. این عبارت را با، گ، مل ندارند. ۳. با خوانده نشد.

۴. با: پادشاه.

۵. با، گ، مل: عرصه کرمان بل روی زمین.

۶. با: دست از جنس.

۷. با، گ، مل ندارند. ۸. اساس: صاحب.

۹. اساس، گ خوانده نشد. ۱۰. در اینجا یک کلمه خوانده نشد: حبه، هبه!

۱۱. اساس ندارد. ۱۲. با: بودند.

و در آخر هر یک روی به مامن و مسکن خود می‌نهادند.^۱ هر روز از طرف دولت‌شاه به تزویر^۲ کوس بشارت زدندی که چندین هزار از جانب شاه محمود می‌رسد. متصل همین قاعده رعایت می‌کردند. اگر چند امیر غیاث‌الدین سیورغتمش مردی مدبر و پیشوایی صاحب وجود بود، اما لکل عمل رجال:

خود ندیدست در جهان یاری کار هر مرد و مرد هر کاری

در تدبیر جنگ شهر و قلعه به غایت عاجز بود. قریب یک ماه تعذیب الحیوان بلا فایده از دو جانب به لباس حرب متدرع^۳ می‌شدند و به میدان قتال و جدال حاضر می‌آمدند. تا آخر^۴ معامله‌العابر گرگ آشتی کردند و به اندک تبرک و نزلی که به جهت سلطان اویس بیرون فرستادند امیر سیورغتمش العود احمد برخواند. به واسطه این حرکت دولت‌شاه را قوت یکی در ده شد. چون به نفس خود از عهده مقاومت لشکر اوغان و لشکر سلطان اویس تفصی نمود، نهال دولتش سر به عیوق کشید. اما چون کدو سریع‌الئما بود، بعد از چند روز همت بر استخلاص سیرجان و آن نواحی گماشت.

۱. اساس: می‌نهاد. ۲. اساس ندارد. بقیه نسخه‌ها: تزویر.

۳. همه نسخه‌ها جز مل: مندرع. ۴. با، گ، مل: با او.

ذکر ایلچی فرستادن دولتشاه به جانب ا سیرجان

چون دولتشاه را از هر جانب اسباب حکومت معدّ و مرتّب شد، داعیه سلطنت او را بر آن داشت که از سلاطین قراختای کریمه‌ای در حباله آرد. دختر جمال‌الدین شاه سلطان که فرزند زاده امیر مبارزالدین بود در سیرجان می‌بود.^۲ ایلچی مقرر کرد با تحف و پیشکش بسیار روانه سیرجان گردانید. چون بدانجا رسیدند جمال‌الدین شاه سلطان ایلچیان را بار داد و ایشان را نیکو پرسید. چون از فحوای مکتوب، مقصود ایشان معلوم کرد، ایشان را مجال تکلم نداد و زمان به دشنام و فضاحت بگشاد و بدانچه ممکن بود دولتشاه را توییح و سرزنش کرد، و هر چه از تبرکات عرض کردند هیچ در محلّ قبول نیفتاد. ایلچیان را جز مراجعت تدبیری نبود. و پیشتر این دختر نامزد مظفرالدین شبلی بود. چون دولتشاه را این داعیه در باطن منبعث شد دیگر باره این صورت به رأی مخدومشاه عرض کرد. چون ایشان را اختر دولت در وبال بود در مقام تسلیم آمدند و سر بدان پیوند در آوردند. قضات کرمان از وخامت عاقبت آن اندیشیده هیچیک بدین جسارت اقدام نمی‌نمودند.^۳ سید غیاث‌الدین قاضی بم در کرمان بود، بدنی جرأت^۴ قیام نمود و در آن ولا دختر را با امیر دولتشاه عقد مناکحت بستند.

۱. با ندارد.

۲. با، گ، مل: بود.

۳. با: نمودند.

۴. با: جسارت.

ذکر ایلچی^۱ فرستادن دولت‌شاه به اطراف

چون دولت‌شاه به نسبت با شاه شجاع آن جرأت نمود، او را مقرر و محقق بود که چون بساط مخالفت و مکاوحت برادران^۲ درنور دیده شود او را به هیچگونه ابقا نخواهند کرد. چه او را ارتناً و اکتساباً استحقاق ملابست این امر نبود. رأی او بر آن قرار گرفت که التجا به درگاه معزالدین حسین برد.^۳ خواجه مجدالدین قاقم - که ذکر او^۴ گذشت که به جهت سلامت فرزندان و اتباع از امیر باکو جدا گشته به کرمان آمد و ملازم دولت‌شاه شد - که به کیاست و لیاقت و ادای رسالت متحلی بود از هر جنسی بیلاکات و تبرکات مرتب داشت از ملبوس و مرکوب و اسلحه خوب، مصاحب خواجه مجدالدین روانه جرجان گردانید و صورت دولتخواهی و یک جهتی باز نمود، مضمون آنکه این ضعیف را بی اختیار صورتی دست داده و خلاف رأی اولیای نعمت حرکتی صادر شده که از آن جانب به غایت خایف و مستوحش است. اختیار آن کرده که دست در فتراک دولت ملک عادل زند که علی‌الدوام آن جناب ملاذ و ملجأ افتادگان هست و بودست^۵ و نیز خواهد بود، و همه وقت ولایة خراسان را داعیه تسخیر عراق بوده. بحمدالله و منته^۶ ممالک کرمان که معظم امصار آفاق بل کلید دروازه عراق است^۷ به اسهل وجوه محصل شده. امیدوار که بنده را در سلک دیگر ملازمان و مخصوصان منخرط فرمایند.

زیانی ندارد که در ملک شاه زیادت شود بنده نیکخواه

و قبل از مراجعت خواجه مجدالدین به جهت تأکید آن^۸ معامله دیگر باره چون از جانب پادشاه خایف بود به امید سلامت نفس بذل اموال می‌کرد و به تصور دولت نسبه،

۱. اساس: ایلچیان. ۲. با: بر آن. ۳. با: بر آن.
۴. با، گ، مل: که بیشتر ذکر آن. ۵. مل: بوده. ۶. اساس: مل: المنه.
۷. با، گ، مل ندارد. ۸. مل: تأکیدات.

نقد خزاین در معرض تلف می‌آورد. شیخ زاده عبدالعزیز تورامیشی^۱ را با بیلاکات و ارمغانی فراوان هم به هرات پیش ملک معزالدین حسین فرستاد در عقب مجدالدین قاقم. ملک حسین چون معادله دولتشاه را استحکامی زیادت نمی‌دید ایلچیان او را چندان وقع و محلی ننهاده و ملتمس ایشان به اسعاف مقرون نیفتاد و به زودی ایشان را اجازت مراجعت نداد.

۱. اساس، با، گ بدون نقطه. مو: بورامشی.

ذکر بیرون آمدن شاه شجاع از شیراز و محاربه دولت‌شاه

بکاول و ظفر^۱ شاه شجاع

چون مدّت محاصره شیراز به یازده ماه رسید شاه شجاع شیراز باز گذاشته متوجه ابرقوه شد و چون بدانجا رسید پهلوان مهذب^۲ شرایط خدمت به جای آورد. آنجا نیز مقام نکرد. از وهم شاه محمود از ابرقوه بیرون آمده متوجه سیرجان شد. در راه جمعی از اعراب قریب پانصد سوار بدو ملحق شدند. چون به سیرجان رسید، دولت‌شاه بکاول معلوم کرد که شاه شجاع از محاصره بعد از ضعف گریخته بدان جانب آمده است و به اجتماع و کثرت عدد و اّبهت^۳ خود مغرور بود. اندیشید که اگر در این فرصت مهلتی رود در چنین وقت به دفع چنین دشمنی تغافل و تکاسل کنیم^۴، بعد از آنکه لشکر اوغان و غیره بدو ملحق شود مقاومت و محاربت دشوار بود و گفته‌اند: العرض یمّر مرالسحاب و تسیر سیرالشّهاب. بنابراین مقدمه با پنج هزار سوار جرّار که چون سیل از هر جانب جمع آمده بود عرض دید و از کرمان متوجه محاربه پادشاه شد. چون از ولایت رودان کوچ کرد خبر بدو رسید که شاه شجاع به سیرجان نزول فرموده. از آنجا متوجه سیرجان شد. چون شاه شجاع از این معنی خبر یافت هرچند قلّت عدد و عدم عدّت بود، اما فرار از چنین خصمی غیرت و ناموس رخصت نمی‌داد و مجال و فرصت آن^۵ نمانده که از جایی التماس مددی رود. جز توکل و استعانت به حضرت عزّت رویی ندید. با لشکری که حاضر بود متوجه دولت‌شاه شد. پسین گاه روز «یوم التقی الجمعان» بود.

دولت‌شاه با لشکری آراسته در مقابل آمد. امیر درسون^۶ و امیر صنعا و امیر دولت‌شاه

۱. با: خفرا!.

۲. با: محذب.

۳. گ: اهبت.

۴. با: او.

۵. اساس: کند.

۶. مد: دوصون.

نوروزی و علی خرگوشی را در برانغار بازداشت و جوانغار را^۱ به امیرک نوروزی و شاه علی و سلیمان‌شاه استحکام داد. در قول خاصه برادرش علیشاه و ملک محمد و ملک^۲ حسن ابوذر با غلبه دیگر که اکثر رضیع تربیت و صنیع دولت پادشاه بودند، کافر نعمتی بنیاد نهاده^۳ از جانبین صف قتال آراسته شد و آتش حرب اشتغال یافت و نیران کین التهاب پذیرفت.

پادشاه از حضرت عزت مدد طلبیده چین در جبین آورد و عنان اختیار به رایت^۴ «و ما النصر الا من عند الله» سپرده از قریوس، گرز رویین برکشیده متوجه صف اعدا گشت. چون آفتاب طلعتش از برج سعادت طالع شد، کوب منحوس اعدا را پرتو ضیاء نماند. دولت‌شاه چون در برابر آمد رعبی و هراسی بر او مستولی گشته گریز را غنیمتی دانسته تمام بانه و اغرق و ساز و سلاح در آن صحرا بگذاشت و پشت به هزیمت داده رو به گریز نهاد. بعضی عنان بپیچیدند و در همان محل شرف رکاب بوس پادشاه دریافتند و بعضی پراکنده گشته متفرق شدند و غلبه‌ای در قید اسار گرفتار آمدند.

چون شاه شجاع را چنین فتحی به آسانی دست داد اداء شکر آنرا آیت «والکاظمین الغیظ» مقتدا^۵ ساخته و «[العافین] عن الناس» را کار فرموده بر وعده «والله یحبُّ المحسنین» مجموع اساری را سیورغال عفو و نوازش از اغماض ارزانی داشت. خزاین و نفایس که از آن جماعت به دست افتاد بر لشکر تفرقه کرد و از آنجا متوجه رفسنجان شد و به تدریج به ظاهر کرمان تجشم فرمود.

۱. با، گ، مل ندارند. ۲. با، گ، مل ندارند. ۳. مل ندارد. ۴. مل: برآید. با: بر است. ۵. گ، مل: مقید. ۶. گ ندارد.

ذکر محاصره کرمان و عاقبت کار دولت‌شاه

دولت‌شاه بعد از آنکه^۱ از میدان حرب فرار نمود، خود را به حیل در چاردیوار کرمان انداخت. بعضی که حرکات شنیع کرده بودند با او در مقام موافقت بودند؛ و باره کرمان حصنی حصین^۲ می نمود. با خود می گفتند که سالها این حصن را از خصوم غلبه نگاه می توان داشت. با خود مقرر کردند که متحصن شوند به قرار ضبط دروب و قلاع کرده هنوز تقریباً دو^۳ هزار سوار با او در مقام موافقت بودند. پادشاه چون به ظاهر کرمان نزول فرمود نشان به اطراف^۴ ولایت فرستاد تا^۵ علفه و علوفه و مردان بیلدار و کلنگ دار و نقب چیان^۶ و مصالح قلعه گرفتن طلب دارند. و پادشاه در معامله دولت‌شاه تأمل فرمود که اگر بر قرار در مقام جدال باشد و این صورت^۷ تمادی یابد نباید که از طرف شاه محمود یا خراسان که ایلچیان فرستاده او را مددی برسد. تفحص فرمود که از ارباب عمایم^۸ و بزرگان کیست که در مزاج او تصرفی داشته باشد. به عرض پادشاه رسانیدند که امیر فخرالدین حسن بنده یک جهت این حضرت است و از بهر محافظت مال و عرض خود به طریق نفاق با او زندگانی می کند، و تصور دولت‌شاه آنکه او را جز دولت‌شاه [ملاذ و]^۹ ملجائی نیست. قرار بر آن^{۱۰} گرفت که او را طلب دارند و به طریق مجامله با دولت‌شاه القاء صلحی کنند.

روز دیگر امرا و ارکان دولت را جمع گردانیدند چون جمال الدین شاه سلطان و معز الدین اصفهان‌شاه و امیر اختیارالدین حسن و غیاث الدین شیخ دری و امیر علاء الدین اناق^{۱۱} و پهلوان شرف الدین طالب و امیر همام الدین. و از خواجگان چون خواجه

۱. با، گ، مل: بعد از آنکه دولت‌شاه. ۲. با، گ، مل: حصن حصینی. ۳. با، گ، مل: ندارند.

۴. اساس: طرف. ۵. همه نسخه‌ها جز مو: با. ۶. اساس: نقب چین.

۷. اساس: صحبت. ۸. اساس: غنایم. ۹. با، گ، مل: ندارند.

۱۰. با: قرار آن قرار. ۱۱. گ، مل بدون نقطه. اساس: ایاق.

قطب‌الدین سلیمان‌شاه و امیر غیاث‌الدین محمود و خواجه جلال‌الدین امیرانشاه که ملازم بودند، و از موالی مولانا سعدالدین. با ایشان قصه دولت‌شاه در میان^۱ انداخت. امراء و ارکان دولت را مصالحه موافق نمود. بر آن اتفاق کردند. یکی از ملازمان پادشاه به احضار امیر فخرالدین حسن روانه کرمان شد. حجاب دولت‌شاه فرستاده پادشاه را به عرض رسانیدند. دولت‌شاه اشارت کرد که امیر فخرالدین حسن متوجه حضرت پادشاه شود. او خود مترصد این معنی بود. در زمان و ساعت بی‌توقف و تائی روانه شد.

چون شرف^۲ بساط بوس در یافت^۳ او را به انواع نوازش مستظهر گردانید و در اثناء این^۴ تربیت فرمود که ما را معلوم شد که بنا بر دولتخواهی اینجانب، ملازمت^۵ او را اختیار کرده‌ای. بعد از آن فرمود که دولت‌شاه مربی تربیت ماست. در ایام هرج و مرج اگر محافظت کرمان نکردی در امکان که از جانب دیگر لشکری بیگانه متوجه شدی و انواع اذیت و تفرقه به مسلمانان رسیدی. دفع اذیت بیگانه عین صلاح و صواب بود. الحاله هذه^۶ اینجانب را قضیه استخلاص فارس در پیش است. در کرمان اقامت نمودن میسر نمی‌شود. بالضروره متوجه جانب لشکر افغان می‌باید شد و تربیت و ابتهت لشکر ساختن. و در این وقت اینجا معتمدی صاحب وجود و شوکت^۷ می‌باید که محافظت کرمان کند و چون او^۸ از بطانه و امان^۹ چاکر قدیم است و در این مدّت حقوق فرزندان^{۱۰} اثبات کرده اولی و اهمّ اوست. به همه طریق صلاح در آن دیده‌ایم که ملاقاتی بشود و عهدی مجدد گردد و از جانبین به ایمان و موثیق تأکید و تشیید یابد و قواعد آن تأسیس پذیرد. چون خاطر^{۱۱} از این مهم پرداخته شود ما^{۱۲} عازم جیرفت شویم.

امیر فخرالدین حسن تقبل کرد که او را بیرون آورد و به شرف بساط بوس رساند^{۱۳} و به همین قرار از مجلس همایون بیرون آمد. و چون متوجه قصر کرمان شد ملازمان

۱. با، گ، مل: مطارحه. ۲. با: شرف‌الدوله. ۳. با: یافت.

۴. گ، مل ندارد. ۵. با: ملازم. ۶. با ندارد.

۷. مل: ذو شوکت. ۸. با، گ: او را. ۹. با، گ، مل: امعا.

۱۰. با: فرزندان را. ۱۱. مل: خواطر. ۱۲. با ندارد.

۱۳. با: رسانید. گ، مل: رسانیده.

دولت‌شاه را اعلام کردند. از راه دولتخواهی و اخلاص القاء کرد که ما را به جز چاردیواری در دست نماند و تمام ولایات در تصرف آن جانب است و هر دخل^۱ و ارتفاعی که هست در بیرون؛ و اکثر اموال و خزاین^۲ و غلات انبار، زمان عزیمت لشکر صرف گشته. چون بر این حال اندک مکشی واقع شود^۳ ایشان را قوت زیادت می شود^۴ و اینجانب را ضعف^۵. فی الجمله دولت‌شاه اعتماد بر صوابدید امیر حسن کرد. سلطان مظفرالدین شبلی که در قصر مبارزی موقوف بود از بند بیرون آورد. مراکب و جنیبت و غلامان و نوکران ملازم شدند و او را به معسکر همایون رسانیدند. بعضی از اهالی کرمان که محبوس حبس اضطراری و مقید جام بی اختیاری بودند، ملازم رکاب پادشاه زاده خود را به معسکر همایون انداختند. متعاقب آن دولت‌شاه شرف مثول یافت. پادشاه نواز شها فرموده که ما را محقق بود که هر چه او کرده بنا بر دولتخواهی بوده. مقرر شد که او را بر بساط قرب نشانند. پادشاه را دُرّ دانه ای بود که آنرا یلغرک^۶ می گفتند و مشهور بود که آنرا هیچ مقوم^۷ قیمت نمی تواند کرد. پادشاه اشارت فرمود تا آنرا حاضر کردند و به دست خود در گوش دولت‌شاه کشید.

بعد از آن دولت‌شاه از نواب اجازت خواست که بروم و شهر را آرایش کنم. رخصت حاصل شد. چون از مجلس برخاست^۸ و روانه شهر گشت، جمال‌الدین شاه سلطان فرمود که چون به شهر می رسد پیشیمان می شود. من بعد او را بیرون آوردن متعذر خواهد شد.^۹ تحریک پادشاه کرد تا فرمود که بارگیر بکشند و در زمان سوار شد.^{۱۰} دولت‌شاه و تمامی^{۱۱} لشکر پیاده در رکاب پادشاه با شمشیرهای کشیده روان شدند و شاه شجاع را بدین طریق فتح ممالک کرمان میسر شد^{۱۱}. اصول و اکابر کرمان در هر قدمی نثاری می کردند. پادشاه از راه متوجه سراپرده عصمت پناه شد.^{۱۲} خواجه علاء‌الدین اتابک را

۱. با، گ، مل: در تصرف آن جانب آخر سال و دخل.

۲. با، مل: اموال و خزانه. گ: اموال خزانه.

۳. با، گ، مل ندارند. ۴. با، مل ندارند.

۵. اساس: ضعیف. ۶. با: لمعرك. گ بدون نقطه. بقیه نسخه‌ها: بلعرك. تصحیح قیاسی است چنانکه پیش از این آمده است.

۷. با: هیچ مقوم آنرا. ۸. با، مل: برخواست. ۹. اساس: می شود.

۱۰. با، گ، مل: پادشاه سوار شد. ۱۱. اساس: باقی. ۱۲. با ندارد.

این قطعه در آن محل دست داد:

دعا گویند بعد از هر نماز	تو آن سلطان دینی کز سر صدق
زعطف دامن عمر درازت	اجل را دست کوتاه باد یارب
سلیمان آصف و محمود ایازت	بزودی باد در ملک سلیمان

چون پادشاه را چنین که شرح داده آمد مملکت مسخر شد، دولت‌شاه و اتباع او را چاره‌ای نماند جز آنکه خود را در زمره بندگان منخرط گردانند. هیچ تدبیر دیگر نداشتند و تحمل آن اهانت و مذلت نمی‌آوردند. در آن واقعه چون مور در طاس راه بیرون شد^۱ نمی‌دانستند. در خفیه و خلوت تدبیر دفع این قضیه اندیشیدند. پسین‌گاه روز جمعه^۲ در باغ پای غار مجمعی انگیختند و تدبیرات^۳ بسیار پیش خاطر آوردند. آخر الامر بر آن قرار گرفت که دولت‌شاه پادشاه را طوی کند و در آن طوی پادشاه را مقید سازند، بلکه بساط مملکت از ذات شریفش بپردازند^۴. بر این قرار داده، ده نفر از امراء و ارکان دولت او به ایمان مغلظه متفق شدند.

در همان زمان صفادار که داخل آن^۵ جانتقی بود به آستان^۶ دولت آشیان پادشاه حاضر شد و گفت کلمه‌ای به خلوت می‌خواهم عرضه دارم.^۷ چون بار یافت و مجلس خلوت شد، روی در دیوار کرده مواضع آن^۸ جماعت به تمامی^۹ تقریر کرد. چون پادشاه از این حال آگاه شد به احضار امرا مثال داد. چون جمع شدند و صورت قضیه معلوم کردند قرار بر آن گرفت که دولت‌شاه را به خلوت بطلبند و گردنش را از گرانباری^{۱۰} سر خلاص دهند و گفتند امروز این سر با هیچکس نگویند.^{۱۱}

دولت‌شاه بامداد^{۱۲} با غلبه ملازمان به درگاه حاضر شد. او را با معدودی چند به خلوت در آوردند. چون در آمد او را بگرفتند و برادرش علی‌شاه و حسن نوروز و دولت‌شاه

۱. با: شدن. ۲. اساس: جمع. ۳. با، مل: تدبیرات.
 ۴. اساس: بیرون آرند. ۵. با ندارد. ۶. گ: آسمان.
 ۷. با، گ، مل: که عرضه دارم. ۸. با ندارد. ۹. مل: بتمامه.
 ۱۰. گ، مل: انبازی. ۱۱. با: هیچکس این سر نگویند. ۱۲. مل ندارد.

نوروزی و علی خرگوشی جمله را به یاسا رسانیدند. و «ذلک جزاء الظالمین». شاه شجاع را در این معنی دو سه بیت مثنوی است:

امان چون خواست فرمودم امانش	چو عجز آورد بخشیدم به جانش
دگر چون عذر در دل داشت غدار	سر اندازش ^۱ شد این شمشیر خونخوار
سگی مکار و دون بی وفا بود	مکافات جفاکاران جفا بود

بعد از آن بلوکات و ولایات کرمان را به امراء و ارکان دولت خود حوالت فرمود. بلوک خبیص و احشام سنجری و بلوچ بر سلطان شبلی مقرر شد، و ولایت شهر بابک به نواب امیر معزالدین [اصفهان شاه حوالت رفت، و کوبنان^۲ و بافق و بهاباد^۳ در اهتمام امیر اختیارالدین]^۴ حسن فرمود، و دارالملک کرمان که محل نشود و نما و منشأ ترقی و استیلاء خانواده بود به تجدید باز در آن دیار اسباب کامرانی و مواد کامکاری و جهانبانی محصل شد، نواب دیوان خاصه شجاعی ضبط نمودند.

۱. با، گ، مل: سر اندازن. ۲. همه نسخه‌ها: کونیان. ۳. با، گ: بهاما. ۴. همه نسخه‌ها: کونیان.

ذکر توجه شاه شجاع به جانب افغان و باقی حدود کرمان

چون التفات خاطر از ضبط دارالملک کرمان و ولایت^۱ باز پرداخت، شهر و نواحی را^۲ تاراً بعد^۳ اخیری آب و رونقی از آثار نصفت کرامت فرمود، حرکت رکاب همایون به جانب گرمسیر اولی دید. نواب کامکار مصالح یورش لشکر و تهیاء اسباب سفر معدّ و مهیّا گردانیدند: سعادت در رکاب و بخت همراه. متوجه اوغان و گرمسیر گشت. مراحل و منازل به آهستگی می‌پیمود تا هوای تیرماه پیدا شد.^۴ حوالی جرون مخیم خیام جلال و مضرب سرادق عزّ و اقبال شد. والی هرموز به قرار سابق و قاعده قدیم در مقام عبودیت و محلّ انقیاد و اطاعت ایستاده تحفه^۵ و ایلچیان به حضرت روانه گردانیده^۶ به عنایت^۷ سلطانی متوسّل شد و متّصل ارمغانی و بیلاکات^۸ به حضرت روانه می‌داشت و مال و متوجّهات مقررّ به خزانه می‌رسانید. از ولایت طارم و لار که با گرمسیر قرب جوار داشتند امراء به عزم زمین بوس عازم گشتند و رسم نثار و پیشکش به تقدیم رسانیده^۹ به نظر عنایت و عاطفت ملحوظ گشتند.^{۱۰} و از جانب کیج و مکران که اقصای کرمان است ملکزادگان شمس الدّین و تاج الدّین مال فرستادند. و از مملکت فارس چون خبر استقامت امور دولت می‌شنیدند لشکریان به تدریج به^{۱۱} عساکر همایون ملحق می‌گشتند.^{۱۲}

چون ولایات^{۱۳} گرمسیر در آن تاریخ در غایت ترفّه و نهایت معموری بود حکم فرمود تا اتراک اوغانی و جماعت سکّان آن مواضع مال خراج به دستور باقی ممالک ادا کنند. و

۱. اساس: ولایات.	۲. با ندارد.	۳. گ، مل نداردند.
۴. مل: تیره ماه شد.	۵. با، گ، مل: قصاد.	۶. گ، مل: گردانیدند.
۷. گ: غایت.	۸. با، گ، مل: بیلاک.	۹. با، گ، مل: رسانیدند.
۱۰. با، گ، مل: گشت.	۱۱. با ندارد.	۱۲. با: گشتند.
۱۳. با، مل: ولایت.		

الّا هر سال هزار نفر سوار مرتّب مکمل به یورش حاضر گردانند.^۱ اتراک اوغانی از دیوان التماس تخفیف نمودند. در دیوان به سمع رضا مقرون نیفتاد. قرار بر آن شد [که مال به دستور]^۲ خراج جواب گویند. مقرّر شد که خواجه محمد عیسی آن مملکت عریض را مساحت کند و مواشی ایشان^۳ به نظر در آورد. چون تفحص نمود واجبی^۴ دیوان مقداری کرامند می شد. از آن التماس نادم گشتند و دو هزار سوار قبول کردند که به یورش حاضر شوند تا ایشان را از عشر اجناس مقرّر و واجبی مراعی معاف دارند. این نیز مسموع نیفتاد و در ستاندن واجبی سعی^۵ دیوان زیادت بود تا دیگر باره التماس کردند که هر سال سه هزار سوار به یورش حاضر شوند و عشر مواضع و واجبی مراعی در عوض تغار و علوفه لشکریان بر ایشان مسلم باشند.

امیر غیاث الدین سیورغتمش ملازم گشته قلعه سموران و قلعه سلیمانی و دیگر قلاع که در آن حوالی بود به معتمدان حضرت باز گذاشت. حامیان و کوتوالان جوانب و سرخیل صحرائشینان اطراف به خدمت آمدند و به تشریفات اختصاص یافتند. بعد از استجازات هر یک به محلّ خود مراجعت نمودند. شاه شجاع بعد از ضبط آن نواحی به طرف ولایت اربعه نهضت نموده^۶ نواب و وزراء را فرمود تا به تدارک^۷ اختلالات و سدّ ثلمات آن نواحی کما ینبغی قیام نمایند. چون آن ولایت به ممالک نیمروز ملحق و متصل، و قریب هزاره جاکو و لشکر تومان^۸ فندهاری و هزاره توقاجی بود دارایی و حمایت آن به امیر جمرغان^۹ که از جمله بهادران بود و به جلادت و دلاوری مشهور، حواله فرمود که به ضبط و نسق^{۱۰} آن نواحی^{۱۱} اشتغال نماید.^{۱۲}

چون از آن مهمّ باز^{۱۳} پرداخت با جانب دارالملک کرمان توجّه نمود. بعد از آن لشکر جمع گردانیده به فارس رفت و شیراز از دست برادرش شاه محمود انتزاع نمود در شهر

۱. با، گ: کردند. ۲. با ندارد. ۳. گ، مل ندارند.
 ۴. با: ماجری. گ، مل: واجری. ۵. با، گ، مل: غبطه. ۶. با، گ، مل: فرمود.
 ۷. با: به جبر کسر. گ، مل: به جبر کسر و تدارک. ۸. با، گ خوانده نشد. مل: نویان.
 ۹. اساس خوانده نشد. با، گ، مل بدون نقطه. ۱۰. مل: نسوان.
 ۱۱. با، گ، مل: حوالی. ۱۲. مل: نمایند. ۱۳. با ندارد.

سنه ثمان و ستین^۱ و سبعمایه، در سال دیگر لشکر به اصفهان کشید و خرابی چند کرده باز به فارس مراجعت نمود. چون به قصر^۲ زرد رسید زمستان بود و آن موضع خود سردسیر است. شاه شجاع سحری سوار شده دید که پهلوان اسد در سر آب، یخ می شکست. پرسید که پهلوان چه می کنی؟ گفت جهت وضو ساختن یخ می شکتم. شاه شجاع را در حق او اعتقادی شد. پهلوان اسد بیش از حد پرهیزکار و متقی بود. هرگز شراب نخورد و گرد فسق و فجور نگشت و در امر به معروف و نهی از منکر به اقصی الغایه مبالغه کردی. شاه شجاع به زهد او مغرور گشته حکومت کرمان بدو داد. به وقتی که بنیاد عصیان کرد، مولانا صدرالدین دهوی^۳ آن حکایت را در دو بیت ذکر کرده است:

از کریمی که هست شاه شجاع مهر آن مرد در دلش رستست
زانکه در ماه^۴ دی زبهر وضو یخ شکستست و دست و رو شستست

چون مملکت کرمان به پهلوان اسد داد و پهلوان اسد^۵ در کرمان متمکن شد، شاه شجاع پسر بزرگتر خود قطب الدین اویس را به ضبط گرمسیرات^۶ کرمان و لشکر اوغان و^۷ نواحی هر موز مقرر گردانید. چون سلطان اویس بدان نواحی رسید، تورانشاه که در آن ایام حاکم هر موز بود مال بسیار پیش قطب الدین اویس فرستاد و امیر سیورغتمش افغانی که خال سلطان اویس بود در دماغ اویس نشانند که سلطنت به استقلال کند. از مردم اوغان و غیره قریب سه چهار هزار سوار بر او جمع گشته بود. مکتوبی به تزویر از زبان شاه شجاع به پهلوان اسد بنشست که شهر را تسلیم فرزند، قطب الدین اویس، کند^۸ و خود ملازم باشد. پهلوان اسد در جواب^۹ گفت میان من و پادشاه و نشانی است که اگر آن نشانه در میان آید شهر تسلیم شود^{۱۰}. سلطان اویس با لشکری که داشت به کرمان آمد و جنگ

۱. اساس ندارد.

۲. اساس، مو: ورد.

۳. همه نسخه‌ها چنین است. تاریخ آل مظفر: دهقی.

۴. گ، مل: هر ماه.

۵. با، گ، مل: مملکت کرمان را به پهلوان اسد داد و چون اسد.

۶. با: کرامت.

۷. با، گ، مل: با.

۸. مل: تسلیم سلطان اویس کند.

۹. با، گ، مل ندارند.

۱۰. مل: شهر را تسلیم خواهم کرد.

کردند. چون دید که به جنگ مستخر^۱ نمی شود^۲ به طرف اصفهان پیش شاه محمود رفت. چون^۳ شاه شجاع از این معنی خبر یافت، لشکری همراه سلطان شبلی کرده فرستاد که اوئیس و^۴ سیورگتمش را به شیراز برد.

امیر سیورگتمش به قلعه‌ای از قلاع گرمسیرات تحصن نمود. سلطان اوئیس خود متوجه اصفهان گشته بود. در این ایام شاه نصرت‌الدین یحیی^۵ از یزد تحریک امیر سیورگتمش و پهلوان اسد می‌کرد بر مخالفت.

۱. با، گ، مل: منجر. ۲. مل: می شود. ۳. با، گ، مل ندارند. ۴. با: در. ۵. گ، مل: شاه نصرت‌الدین شاه یحیی.

ذکر یاغی شدن پهلوان اسد در کرمان

سبب یاغی شدن پهلوان^۱ اسد^۲ یکی آن بود که والده شاه شجاع در آن ایام^۳ در کرمان بود و از خراسان کشتی‌گیری یمش جکجک نام به کرمان رسید و کشتی‌گیر کرمانی رئیس نام با او کشتی گرفت. یمش جکجک بیفتاد. والده شاه شجاع کشتی‌گیر کرمانی را تربیت فرمود گفت او را در شهر بگردانند. خراسانیان تعصب^۴ یمش جکجک کرده او را نیز^۵ جامها بخشیده گرد شهر می‌گردانیدند. خبر به والده شاه شجاع رسید. غلامان و ملازمان خود را فرستاد که آن کشتی‌گیر را با متعصبان بزدند و فتنه‌ای سخت شد میان کرمانیان و خراسانیان. چنانچه مخدوم شاه [که مادر شاه شجاع بود]^۶ خود سوار شد و پسر پهلوان اسد نیز^۷ به میان غوغا درآمد. خواجه محمد بعلیابادی معمار کرمان بود به جهت تسکین غضب والده شاه شجاع پیش او در آمده^۸ گفت چه احتیاج است که شما این همه ملال به خاطر^۹ خود رسانید؟ اگر اشارت صادر شود من چاخویان را بگویم تا این قصر را بر^{۱۰} سر اسد اندازند. فی‌الجمله به خوش آمدگون^{۱۱} او را تسکین داد اما جانش در سر این سخن رفت، چنانچه ذکر آن بیاید.

بعد از آن هر کس به شیراز می‌رفت والده شاه شجاع کتابت می‌کرد که فکری به احوال کرمان می‌باید کرد، و از اسد شکایت می‌نمود.^{۱۲} تا به حدی رسید که مادر^{۱۳} شاه شجاع در کرمان نایستاد به سیرجان رفت. دیگر آنکه شاه نصرت‌الدین یحیی

۱. اساس: وی. ۲. با، گ، مل: پهلوان اسد در کرمان.

۳. با، گ، مل: در آن ایام والده شاه شجاع. ۴. گ نداردند.

۵. با، گ، مل ندارند. ۶. با: خود.

۷. با: گ، مل: آمد. ۸. مل: خواطر.

۹. با: گویان، گ، مل: به خون آمدگون. ۱۰. با، گ، مل: می‌کرد.

۱۱. با ندارد.

مکتوبات^۱ به دروغ از زبان امرای فارس به پهلوان اسد می‌فرستاد مشتمل بر ایمن نبودن از طرف شاه شجاع و حزم را رعایت کردن تا امیر سیورغتمش و پهلوان اسد را بر آن داشت که نسبت به شاه شجاع اظهار تمرد و طغیان کردند. پهلوان اسد بنیاد استحکام قلاع و باروی شهر نهاد و اظهار دعوت کرد. لشکر بسیار از خراسان و سیستان و باقی مواضع بر وی جمع شد و سودای سلطنت در دفاع محکم کرد.^۲ قلعه کوه که خزینه و اموال مادر شاه شجاع در آنجا بود، لکن نامی^۳ کوتوال آن بود اختیار آن^۴ به پهلوان اسد نمی‌داد. بنیاد محاربه کرد و منجیق ساخت و سعی بسیار نمود تا عاقبت لکن آن قلعه را بسپرد و کارکنان مادر شاه شجاع را بگرفت و دفایینی که از پدران میراث بدیشان رسیده بود به زخم شکنجه از ایشان^۵ بستند^۶ [و در تحت تصرف خود^۷ در آورد و خواجه^۸ محمد بعلیابادی را بگرفت، هر چه داشت به زخم شکنجه از او بستند^۹] و عاقبت^{۱۱} او را بکشت.

چون شاه شجاع از حال ایشان^{۱۲} آگاه شد امیر سیورغتمش به قلعه سلیمانی متحصن گشته بود. پادشاه^{۱۳}، امیر معزالدین اصفهان‌شاه را به محاصره آن قلعه فرستاد. در اواخر سنه اربع و سبعین و سبعمیه امیر معزالدین یک فصل در آنجا گذرانید. زیادت^{۱۴} کاری دست نداد. پادشاه در بیستم شهر^{۱۵} رمضان سنه خمس و سبعین^{۱۶} و سبعمیه با لشکری تمام به ظاهر شهر کرمان نزول فرمود و همت بر استیصال اسد و اتباع او گماشت. چون به کرمان رسیدند پهلوان اسد متحصن شد. شاه شجاع اگر به تعجیل جنگ سلطانی پیش می‌برد مردم بسیار تلف می‌شدند. تدبیری جز محاصره نداشت. از سر تمکن و فراغ حوالی کرمان را مخیم جلال ساخته از ولایات جیرفت و گرمسیر و بم و سیرجان و دیگر مواضع علوفه و مایحتاج عساکر به اردوی او می‌رسانیدند. کار بر اهل شهر تنگ شد.

- | | | |
|-----------------------|-------------------|----------------------|
| ۱. با، گ، مل: مکتوبی. | ۲. با: داشت. | ۳. با: نامی که. |
| ۴. با ندارد. | ۵. گ، مل: او. | ۶. با، ک، مل: بگشود. |
| ۷. گ ندارد. | ۸. با، گ ندارند. | ۹. گ، مل: او. |
| ۱۰. با، ک، مل: بگشود. | ۱۱. گ ندارد. | ۱۲. اساس: او. |
| ۱۳. اساس: ندارد. | ۱۴. گ، مل ندارند. | ۱۵. گ، مل ندارند. |
| ۱۶. گ ندارد. | | |

پهلوان اسد از غایت عجز و تحیر به شاه یحیی که در اول محرک سلسله این فتنه و فساد بود صورت حال عرض کرد و دفع این معامله التماس نمود. شاه یحیی را قوت آن نبود که لشکری در مقابله آرد و اسد را مددی رساند. اما هم در پوشیدگی به تدبیر مشغول گشته پهلوان خرّم را که در فارس شاه شجاع به قایم مقامی خود گذاشته بود^۱ اغوا و اغرا می کرد^۲ و گفت امروز در ممالک عراق اختیاری تمام خراسانیان راست و پهلوان اسد را چون قضیه‌ای واقع شده صورتی می باید اندیشید که ناموس او به هر طریق که باشد قایم بماند.

پهلوان خرّم التماس او مبذول داشته عرضه داشت شاه شجاع کرد که بندگی حضرت از تختگاه دور شده و بنده خرّم از مکر و غدر شاه یحیی و انگیز فتنه و شورش شیرازیان ایمن نیست و از جانب آذربایجان مدتهاست تا منتظر این فرصت اند و شاه محمود را با ایشان یک جهتی تمام. اکنون خرّم را رعایت حزم می باید کرد و به تهیّ اسباب حرب و آلات ضرب و عمارت باره و دروب اشتغال می باید نمود.

چون صورت این واقعه به عرض رسید، ابوالفوارس که فارس میدان فراست بود از راه تفرّس نقش کعبتین ضمیر حریف که بر بساط خیال^۳ نرد دغا^۴ می باخت بازخواند. صلاح در آن دید که به منصوبه تدبیر مهره^۵ امل^۵ طویل او را از ششدر ده هزار فکر خطا خلاص دهد. عنان عزیمت به صوب فارس منعطف گردانیده و سلطان عمادالدین احمد و امیر علاءالدین فرّخ و پهلوان شرفالدین طالب را که امراء لشکر او بودند، و شاهزاده زین العابدین و امیر یعقوبشاه با غلبه‌ای از لشکریان جهت محاصره کرمان تعیین فرمود. خزانه و جیباخانه به نواب سلطان عمادالدین احمد سپردند که اگر بعضی از امراء و اصول سپاه و کبار متجنّده [از کرمان]^۶ به طریق اخلاص متوجه شوند، ایشان را به خلعتهای گرنامه‌ی و کمر مرصع و نقود انعام باید فرمود تا موجب امیدواری دیگران شود. چون غلبه سپاه در کرمان بود مقرر شد که سلطان عمادالدین احمد در زرند اقامت

۱. با ندارد.

۲. با، گ: اغرای می کرد. مل: اغوا می کرد.

۳. با ندارد.

۴. اساس: نقش دغا. ۵. با: عمل.

۶. با، گ، مل ندارند.

کند مبادا که اگر در حوالی شهر نزدیک باشند، اسد به طریق شبیخون غدری اندیشد^۱ و شکستی یا کم ناموسی به جانب لشکر عاید گردد. بر این موجب مقرر گردانید و شاه شجاع به جانب فارس نهضت فرموده به وقت وداع این رباعی ادا^۲ فرمود.

من جرعه صبر می‌کشم فرزانه^۳ وین غصه دهر می‌خورم مردانه
نومید نیم که عاقبت دور فلک روزی^۴ به مراد کند پیمانانه

سلطان احمد در استخلاص کرمان سعی تمام فرمود. در این اثنا اسد بعضی از ملازمان را^۵ پیش سلطان احمد فرستاد که این بنده را از خاک برگرفته حضرت پادشاه است و آن حضرت بنده را بر این بساط پیاده‌ای که بود به شاهی رسانیده. به واسطه چند گونه جرأت و جسارت که دست داد به غیر اختیار، این حجاب از میانه افتاد. حالا توقع آن است که ایشان وسیله شوند و از حضرت پادشاه درخواست فرمایند تا از سر خطا و جریمه بنده بگذرد و بنده مالی که مقرر بوده^۶ به قرار هر ساله انفاذ^۷ خزانه فارس کند و خطبه و سکه به نام و القاب همایون آن حضرت زیب و تزئین^۸ دهد. به قرار سابق و قانون سالف^۹ به طریق امانت به محافظت مملکت و حصون و قلاع و حدود ولایت و رعایت رعیت و امن طرق^{۱۰} و سبل اشتغال نماید. چون مدتی مدید به یمن دولت آن حضرت در نیکنای و رواج شرع کوشیده این زمان خایف است که مبادا شیطان صفت به طوق لعنت^{۱۱} ابدی مطوق گردد.

سلطان احمد صورت این [به شاه شجاع معروض گردانید].^{۱۲} شاه شجاع در جواب نبشت که بانی کرمان اردشیر بابکان بوده است و پدران ما به زخم تیغ آبدار و نیزه و خنجر گداز در قبضه اقتدار آورده و ما به نفس خود کرة بعد از اخیری تسخیر آن کرده‌ایم و به امانت به او سپرده و او در امانت خیانت کرده و از نص قاطع «ان الله يأمرکم ان تؤدوا

۱. با: اندیشید. ۲. با، گ، مل ندارند. ۳. گ: خوانده نشد.
۴. با: آخر. ۵. با، گ، مل ندارند. ۶. با: فرموده.
۷. با، گ: افاد. مل: افاده. ۸. مل: زینت. ۹. مل: به قرار سالف و قاعده سابق.
۱۰. با: طریق. ۱۱. گ، مل: اهنت. ۱۲. این عبارت را با ندارد.

الامانات الی اهلها» نیندیشیده. رجاء صادق و امید واثق که به ایسر وجوه از وی استرداد نموده آید و جزای کفران به حکم «ولا یحیی المکر السیی الا باهله»، مصراع:
نه از من از زمانه باز بیند

اگر بد کنش مرد زنهار خوار بگردون گردان رود زهره وار
زمانه زگردون فرود آردش به دست بد خویش بسپاردش

و فرمود که وقتی این درخواست به اسعاف و قبول مقورن افتد که برادر و پسران را بفرستد و قلاع اندرون شهر به کوتوالان ما سپارد. بعد از آنکه این جواب به اسد رسید او را هنوز به ذخایر و لشکر استظهاری^۱ تمام بود و از جانب سلطان اویس بغداد و اصفهان امیدواری^۲ داشت. در مقام عصیان متمکن به قرار، طریق خلافت و طغیان مسلوک می داشت.

در این اثنا شاه یحیی از خواجه علی مؤید التماس مددی کرده بود^۳ و خواجه علی مؤید صد سوار آراسته با پهلوان غیاث تونی به مدد او فرستاده بود. [شاه یحیی از اخراجات ایشان به تنگ آمده بود. متنی بر پهلوان اسد عاید کرده ایشان را به کرمان فرستاد].^۴ چون به آنجا رسید^۵ پهلوان اسد طبل شادیانه کوفت که لشکر خراسان به مدد رسید. فاما هر روز فوجی از لشکر^۶ کرمان به سبب گرسنگی به اردوی سلطان احمد می پوستند و سلطان احمد را از غلبه لشکر پهلوان اسد توهمی بود. خواست که عنان عزیمت به جانب مشیز^۷ معطوف فرماید.^۸ بعضی از امرا در آن باب مبالغتها نمودند که اگر اسد را میسر شود که دخل و ارتفاع حومه به اندرون شهر برد موجب مزید^۹ استحکام و قوت او شود. در اثناء این حال بعضی از امراء نوروزی با مقدار سیصد سوار از اسد رویگردان گشته^{۱۰} به معسکر سلطان احمد ملحق گشتند. بر مصداق آن سخن

۱. مل: استظهار. ۲. با، گ، مل: امیدواری تمام. ۳. با: مددی نمود.
۴. این عبارت راگ، مل ندارند. ۵. این عبارت را اساس ندارد. ۶. با، گ، مل: سپاه.
۷. اساس، با، گ بدون نقطه. مل: شیراز. ۸. اساس: فرمایند.
۹. با ندارد. ۱۰. مل: شده.

عرضه داشت نمودند. قرار بر آن گرفت که چند روزی در بلوک ماهان و جوین اقامت نمایند.

در این اثناء امیر محمد جهانی با سیصد سوار از دروازه پای غار بیرون آمد و به لشکر سلطان عمادالدین^۱ احمد ملحق شد. متعاقب او خواجه رشید و خواجه علی برادران پهلوان محمد طغانشاه به شرف دستبوس رسیدند. در حق ایشان نوازش فراوان و عنایت بی‌پایان ارزانی فرمود. لشکر بیرون را قوت و استنظهار زیاده شد و بر همین منوال هر روز فوجی و هر زمان قومی از شهر فرار نموده به معسکر بیرون ملحق شدند. چون سلطان احمد را قوت زیاده شد طرق^۲ ولایات بر اسد و اتباع او به کلی منسند فرمود.^۳ چنانکه یک من بار از آزق و غیره به شهر^۴ نگذاشتندی. خلایق کرمان را از غایت بی‌قوتی قوت ساقط شد، مجال اقامت نماند. نان چنان شیرین شد که جان غمگین^۵ هر مسکین در طلب آن به لب می‌آمد و دست به آن نمی‌رسید، تا از سر اضطرار و غایت مخمصه و نهایت مجاعت خلایق را بیرون می‌راندند به چند دفعه متعدد. چنانچه صد و بیست هزار نفر قلمی از شهر اخراج کرد. چون اسد را دیدبان امید بر مرصد لشکر بیرون و کجکاء اصفهان و آذربایجان بود، به لعل و عسی^۶ ایام و اوقات می‌کرد و عروس مراد از ورای نقاب غیب چهره نمی‌نمود.^۷

در این اثنا خبر وفات سلطان اویس از^۸ بغداد بر رسید. به یکبارگی از آن طرف مایوس گشت. خواجه عمادالدین محرر و سید قطب‌الدین امیر حاج ضرب را به رسم رسالت و استمداد درخواست معاونت با پیشکشها و بیلاکات فراوان روانه جانب خراسان گردانید. ملک غیاث‌الدین پیرعلی و ملک معزالدین حسین چون نسبت با شاه شجاع در مقام مصافات و موالات بود ایلچی اسد را زیاده التفاتی نمود و اسد را از آن روی کاری

۱. با، گ، مل ندارند. ۲. با: طریق. اساس: طرف.

۳. گ: میشد فرمود. مل: مسدود می‌شد فرمود.

۴. مل: بار آذوقه به شهر.

۵. مو ندارد. بقیه نسخه‌ها: بر. تصحیح قیاسی است.

۶. در هیچ نسخه‌ای خوانده نشد. بر جبه. بر جبه؟

۷. اساس، با، گ: می‌نمود.

۸. با، گ ندارند.

نگشود و ایلچیان بی حصول مقصود مراجعت نمودند. سلطان عمادالدین احمد چون در باب محاصره کرمان طریق خدمتکاری و جانسپاری مسلوک داشت و هیچ دقیقه‌ای از دقایق آن مهمل و نامرعی نگذاشت، مخزون^۱ ضمیر و مکنون خاطر او آنکه چون کرمان مستخلص شود منصب حکومت آنجا بر او مسلم باشد. شمه‌ای از این حال در طی عرضه داشت از اظهار جلادت و جانسپاری خود به حضرت شاه شجاع آنها کرد. چون این معما بر ضمیر پادشاه بگشود در جواب فرمود که «قضیه جلادت و مردانگی و شجاعت و فرزانگی برادر عزیز معلوم گشت^۲»:

همین می‌کن که جاویدان مدد بادا زیزدانت

صورتی که به واسطه نرماه اسد «فی جیده‌ها حبل من مسد» نموده من کل الوجوه حق به جانب اخوی است. آثار سعی و جدی که از آن برادر یوماً فیوماً ظاهر می‌شود موجب^۳ ازدیاد اعتقاد و اعتنا می‌گردد. لاشک^۴ چون از سر اهتمام امری خطیر به انجام رسانیده باشد و به خدمتی بزرگ قیام نموده، خدمات او را به انواع اکرام^۵ مقابل و مماثل دارد. اگر تقدیراً منصب حکومت کرمان نباشد اضافتی کرامند بر موجب و بلوک و اقطاع او برود:^۶

نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

چون سلطان احمد که در سابق <شب و روز>^۷ با وجود غایت حرارت هوا به نفس خود و اتفاق خواص تدرع به لباس پاس می‌فرمود و تحمل آن چنان مشقت می‌کرد و از تیقظ و بیداری یک سر و مو نمی‌گذاشت و هر چه او را از هر جهت حاصل شدی تمام بر لشکر ایثار کردی و زله و ذخیره نقود و غیره عیب و عار شمردی، مرکبش در آن مسلک اندک کندی یافت. و چون تیر تدبیرش بر نشانه عرض مقصود نیامد بازوی کوشش را آن قوت نماند، اندکی از آن اهتمام نادم گشت و عرضه داشت که «بنده را ملازمت بساط حضرت تمام مقاصد دارین و مآرب منزلین مرجح است و بیش از این تحمل آن حرمان

۱. اساس، با، گ: مخزون. ۲. با، گ: معلوم گشت، مصراع. مل: بیت.

۳. گ ندارد. مل: سبب. ۴. مل: لاشک که.

۵. با: به انعام، گ، مل: به انجام و اکرام.

۶. با، گ، مل: برود، بیت. ۷. اساس ندارد.

ندارد» امیدوار که اشارت عالی نفاذ یابد که بوتکال بنده روانه گردد و بنده متوجه شرف بساط بوس شود».

و چون شاه شجاع را این صورت معلوم شد ملتمس سلطان عمادالدین احمد به اسعاف مقرون گردانید. پهلوان خرّم و اویس بهادر^۱ و امیر ابوبکر بغدادی و امیر رمضان اختاجی و امیر سالیق و امیر علی قلندر و علیشاه مزینانی و رئیس صالح و نصرالله جرمایی با غلبه تمام و قوت و آزوق^۲ یک ساله و اسباب جنگ قلعه از شیراز متوجه کرمان گردانید و در موضع نیکو پیش سلطان احمد رسیدند و مقرر گردانیدند که معسکر در ظاهر شهر باشد. به زبان آوردند که قاعده خراسانیان در قلعه گیری آن است که یک هفته و ده روز در محلی که چپر نهاده باشند اقامت نمایند. سلطان عمادالدین احمد متوجه شیراز شد و پهلوان خرّم و باقی امرا به در کرمان آمدند؛ و حال تنگی شهر و بی قوتی به نهایت رسیده بود، چنانکه اغلب قوت مردم مغز پنبه دانه و تخم سبوس و سپستان بود. سواران مجموع اسپان را کشته بودند بعد از آنکه به غایت لاغری رسیده بود و خورده.

پهلوان اسد از غایت عجز و اضطراب رسولان پیش خرّم فرستاد و درخواست کرد که مرا کلمه ای چند است. پهلوان علیشاه مزینانی را بفرستد^۳ که در خدمت او رفع کرده به سمع همایون رساند. پهلوان خرّم ملتمس^۴ اسد مبذول داشت و علیشاه را روانه شهر گردانید. پهلوان^۵ اسد از اظهار آن حرکت و تکفل آن شغل بد عاقبت ندامتی عظیم ظاهر کرد و درخواست نمود که راه مردان به تخصیص سپاهیان^۶ یکی است. سهوی که مرا واقع شده می خواهم که پهلوان تاج الدین خرّم به کمال کیاست و کاردانی تدارک آن [بفرماید^۷. و اگر میسور که تدارک آن]^۸ به حضور بفرماید^۹ اولی. پهلوان علیشاه صورت این التماس به پهلوان خرّم رفع کرد. پهلوان قبول کرده متوجه شهر شد. بعد از ملاقات

۱. با: بهادر خان. ۲. مل: آذوقه. ۳. با: بفرستاد.

۴. اساس: التماس. ۵. گ، مل ندارند. ۶. با: سپاهان.

۷. گ: بفرمایند. مل: نفرمایند. ۸. این عبارت را با ندارد.

۹. با: بدون نقطه. گ: نفرمایند. مل: بفرمایند.

پهلوان اسد اقامت خدمت و طوی و پیشکش به جای آورد و در پای ماچان ندامت بایستاد. آخر بر آن قرار گرفت که خطبه و سکه به نام پادشاه کند^۱ و قلعه مولانا که در میان شهر است به امان حضرت پادشاه سپارد و پهلوان محمد طغانشاه و یکی از پسران متوجه شیراز شده^۲ به ملازمت اشتغال نمایند. پهلوان اسد آن مجموع را^۳ قبول کرد و قلعه مولانا به صدرالدین تسلیم کرد. پهلوان علیشاه مزینانی به ضبط قلعه قیام نموده برادرش و امیر پیرحسین را متوجه اردوی فارس گردانید. جماعت لشکریان که در بیرون بودند با مردم شهر خرید و فروخت کردند.^۴ مجموع جوی که از برای چهارپایان آورده بودند یک من روئینه و مسینه در عوض یک من جو بفروختند و از جانبین آن تجارت را فوزی^۵ تمام شمردند.

پهلوان تاج از این معنی خرم و شادمان >در اوایل رجب سنه ست و سبعین و سبعمائه به جانب شیراز <^۶ بازگشت. اما چون اکثر^۷ ارتفاع شتوی ممالک^۸، لشکر پادشاه و سلطان احمد خورانیده بودند، صیفی زرع نشده^۹ بود، ولایت در عین بی ضبطی و بی رونقی بود. چون پهلوان خرم پیش پادشاه رسید فرمود^{۱۰} که مبادا دیگر باره اغواء شیطانی او را از راه متابعت و چاکری بیندازد، مقرر شد که بلوکات کرمان به تمامت^{۱۱} نامزد امرا و سلاطین کنند چنانچه ملازمان و نوکران او را در هیچ بلوک دخل^{۱۲} به هیچ وجه نباشد. بلوک خبیص امیر یوسفشاه محافظت نمود و فرمان شد که قلعه اندامجرد و قریه سیف^{۱۳} را مضبوط و معمور ساخته با غلبه سوار و پیاده دائماً بر سر حزم و احتیاط می باشند. بلوک^{۱۴} کوبنان^{۱۵} و بافق به اسم امیر اختیارالدین حسن مقرر شد، و بلوک رفسنجان و رودان - چون اکثر مواضع آن سراپرده حضرت عصمت پناه والده شاه شجاع^{۱۶} بود - به اسم نواب او نامزد فرمودند. بلوک مشیز به پهلوان علیشاه مزینانی

۱. با، گ، مل: کردند. ۲. با، گ، مل: شوند. ۳. با، گ، مل ندارند.

۴. مل ندارد. ۵. با، گ: فوری. ۶. این عبارت را مل ندارد.

۷. مل: که. ۸. مل: ممالک را. ۹. با: نشانده.

۱۰. اساس: اندیشه فرمود. ۱۱. با: تمام. ۱۲. با: دخل و خرج.

۱۳. گ، مل: صیف. ۱۴. با، گ، مل: که بلوک. ۱۵. با، گ، مل: کوبنان.

۱۶. با، گ، مل ندارند.

مسلم داشتند و انارق^۱ و ماسه^۲ و وادی خیر^۳ را در حمایت امیر جرمغان^۴ که حاکم ولایت اربعه بود آوردند، قلعه ماهان و جوین را علیحده کوتوالی تعیین کردند. فی الجمله اسد به قید بی‌اختیاری مقید بود. روزگاری مکدر می‌گذرانید^۵ و گاه فکر آن می‌کرد که احمال و اثقال و زن و فرزند برگردد و متوجه خراسان شود. و گاهی اندیشه آن می‌کرد که اصول و اکابر و مستظهران کرمان را تالان کند^۶ و نقدی که داشته باشد و آنچه به دست آرد نقل قلعه کوه کند، و روزی می‌گذراند شاید که بعد از ایام شدت صبح سعادت بدمد و مهربانی^۷ پدید آید. دیگر باره فکر آن می‌کرد که به هر جانب ملتجی شود، چون با ولی نعمت خلافت کرده و ذکر خیانت و کفران نعمت او در عرصه آفاق منتشر گشته مبادا که هیچ صاحب دولت او را به خود راه ندهد، بلکه طمع در اموال و خزاین او کند.^۸ دیگر باره می‌خواست که به هر طریق که میسر گردد فتنه‌ای انگیزد و دفع اختیار علیشاه مزینانی کند^۹، اختیار قلعه بلکه اختیار شهر از دست او رفته بود. لاینقطع از علیشاه در اندیشه می‌بود و می‌خواست^{۱۰} که هر نوع که متصور شود او را دفع کند. [به هر طریق فکری می‌کرد و دشوار می‌نمود].^{۱۱}

۱. گ، مل: مو: امارق. اساس بی‌نقطه.
 ۲. با: باسه.
 ۳. اساس، مو بدون نقطه. با: خیر. ۴. گ، مل: حریفان.
 ۵. با، گ، مل: می‌گذاشت.
 ۶. مل ندارد. ۷. با، گ، مل: مهری.
 ۸. با، گ، مل: کند. مو: نکند.
 ۹. همه نسخه‌ها جز مو: نکند. ۱۰. گ، مل: نمی‌خواست.
 ۱۱. با، گ، مل ندارند.

<ذکر کشته شدن پهلوان اسد>^۱

در این اثنا قضیهٔ مولانا جلال اسلام و تطمیع زن اسد به پادشاه انگلیختند و دفع اسد شد. صورت این^۲ واقعه چنان بود که مولانا جلال اسلام ملازم پهلوان اسد و محرمیت اندرون خانه داشت. او را برانگیختند تا بیگی زن اسد را به پادشاه تطمیع کرد. چون مولانا جلال اسلام ادای تبلیغ رسالت کرد. بیگی را تمام^۳ مایل این امر یافت.^۴ به جهت استحکام این معنی ایلچی که پیش شاه شجاع می فرستادند این معنی بر پادشاه معروض گردانیدند. شاه شجاع به دست خود این رقعہ بدین عبارت در قلم آورد [و پیش ایشان فرستاد].^۵

«کاتب سطور، شجاع^۶ بن محمد، قول و شرط و عهد می کند و بر خود واجب و لازم می داند که چون خاتون معظمه زیدت رفعتها تقبلی که نموده است^۷ به جای آورد و چنین حقی بر خاندان ما ثابت گرداند او را به انواع نوازش و کرامت مخصوص گردانیم و در عقد رعایت و حرم^۸ حمایت خود جای دهیم و از جمله خاتونان خاص معتبر باشد و هر التماس که نماید مبذول افتد. خویشان و نزدیکان و فرزندان او را عزیز داریم و تربیتهای بسیار به تقدیم رسانیم، چنانکه در جهان عزیز و سرفراز باشد. خدای تعالی و روح انبیاء و اولیاء بر خود گواه می گیریم، و هذا خطی و عهدی».

چون این نبشته به کرمان رسید به بیگی چنان رسانیدند که چون دفع اذیت اسد از خود و خلائق نموده باشی به نظر تربیت پادشاهانه و عاطفت خسروانه سرافراز گردانیده محسود^۹ خواتین زمان و مغبوط مخدرات جهان گردانند^{۱۰} و دربارهٔ تو انعام و احسان

۱. عنوان را اساس ندارد. ۲. با ندارد. ۳. با، گ، مل: به تمام.
۴. با: ساخت. ۵. با ندارد. ۶. گ: شاه شجاع.
۷. اساس ندارد. ۸. با، گ، مل: خرم.
۹. مل: محمود.
۱۰. با، گ، مل: گردانیده.

کرامت فرموده به خلعت همسری و شرف هم بستری^۱ اختصاص فرماید. دیگر چون از قبح^۲ اعمال و سوء افعال و وخامت عاقبت و نکایت خاتمت کار او واقف، و از حرکات ناشایست او با خبر، دفع اذیت و مضرت او از خود و خلائق متضمن ثوابی عظیم و اجری جسیم داند. رعایا و لشکری از او به تنگ آمده بودند. چه به^۳ توهم هر دو سه روز جماعتی را بگرفتی و قتل کردی. از جمله روزی گفت حلوایی را بطلبید تا در برابر ما حلاوه‌ای^۴ ترتیب کند. یکی را به طلب حلوایی فرستادند. در اثنای آن یکی می‌گوید فلان نوکر شراب خورده است. گفت بروید و بیاورید. جمعی به طلب شرابخوره رفتند. بعد از زمانی آن کس که به طلب حلوایی رفته بود آمد و گفت آوردم. پهلوان بی آنکه تفحص کند تصور کرد شرابخواره^۵ است. گفت برهنه کنید^۶. آن حلوایی بیچاره را برهنه کردند و چندان چوب زدند که بیهوش شد و هیچکس قدرت آن نداشت^۷ که سؤال کند که^۸ این درویش چه گناه دارد؟ در این حالت آن شرابخواره را بیاوردند. پرسید که این کیست؟ گفتند اینست که شراب خورده است. گفت پس او که^۹ چوب می‌خورد که بود؟ گفتند حلوایی. گفت^{۱۰} آه من^{۱۱} ندانستم پنداشتم که شراب خواره^{۱۲} است. دویست دینار به او داد، [او را نیم]^{۱۳} مرده^{۱۴} بر پلاس نهادند و به خانه او رسانیدند.^{۱۵}

غرض آنکه وهم مردم از او به مرتبه‌ای بود^{۱۶} که همه کس خواهان مرگ او بود.^{۱۷} اول بر آن اتفاق کردند که به شربت کار او آخر کنند.^{۱۸} ترکیبی^{۱۹} مسموم ساختند و بر سبیل آزمایش بر سر جوش بره کردند و به پیش پهلوان علی سرخ که سپهسالار اسد بود فرستاد. بخورد^{۲۰} و بعد از یک شبانروز بمرد. پهلوان اسد مردی رنگ زرد بود. مولانا

- | | | |
|--|---------------------------|----------------------------|
| ۱. مل: بشری. | ۲. اساس، با، گ: فتح. | ۳. اساس، با، گ، مل ندارند. |
| ۴. مل: حلوا. | ۵. با: شراب خورده. | ۶. مل: او را برهنه کنید. |
| ۷. با، گ، مل: هیچکس مجال آن ندارد. | ۸. با ندارد. | |
| ۹. با، گ، مل: آنکه. | ۱۰. با ندارد. | ۱۱. با ندارند. |
| ۱۲. با: شراب خورده. | ۱۳. مل ندارد. | ۱۴. مل: مرده را. |
| ۱۵. با، گ، مل: بردند. | ۱۶. با، گ، مل: رسیده بود. | ۱۷. با: بودند. |
| ۱۸. با: به شربت کار او بسازند. گ، مل: کار او به شربت بسازند. | ۱۹. با: ترکیب. | |
| ۲۰. با، گ: او را بخورد. | | |

صدرالدین دهوی^۱ این بیت در آن قضیه^۲ گفته است:

این سان^۳ که گل سرخ فرو ریخت زباد یارب که گل زرد فرو ریخته باد

[در اکثر اوقات]^۴ پهلوان اسد می‌گفت هر گه که^۵ کار من^۶ به جان رسد شما را همه^۷ هلاک کنم. گفتند اگر این ترکیب بخورد و بعد از یک شبانروزی نمیرد^۸ بسیار کس را در آن روز هلاک کند. رأی از آن بگردید.^۹ در آن ولا پهلوان کرد که اتابک فرزند اسد^{۱۰} و محرم و امین و معتمد بود، به حفاظت برجی که حایل^{۱۱} است میان قلعه مولانا و کوشک موسوم بود و جز به معاونت او این امر متمشی نمی‌شد. زن اسد، گرد را در خفیه طلب کرد و از فضایح^{۱۲} خبث مزاج اسد فصلی بر او خواند، او را چون موم قابل نقش مراد یافت. چون در میان زن اسد و کرد و مولانا جلال اسلام موافقت و یکی جهتی حاصل آمد پهلوان علیشاه^{۱۳} مزینانی را از این اتفاق اخبار کردند. علیشاه تمارضی پیش گرفت. چون اسد از مرض او آگاه شد بشاشتها نمود و با خود اندیشه کرد که اگر در این ولا میسر شدی که یکی از اطبا ملازم او شدی، در امکان که هنگام فرصت و مجال به یک شربت دوائی او بکردی.^{۱۴}

در اثناء این حال پهلوان علیشاه معتمدی را پیش پهلوان اسد فرستاد که عارضه‌ای طاری^{۱۵} شده است. طبیبی که علاج داند تعیین فرمایند. پهلوان اسد رقم این معامله بر مولانا جلال^{۱۶} اسلام زد و او را طلب کرد و مصاحب یکی از ملازمان خود پیش پهلوان علیشاه فرستاد. چون جلال اسلام را ملازمت هر دو جانب بی‌حجاب و دغدغه میسر شد^{۱۷}، صورت معامله و مقدمه در خلوت با علیشاه مزینانی رفع کرد، قرار بر آن گرفت

۱. با: دهوی. مو: رسولی. مد: دهولی. تاریخ آل مظفر: دهقی.
۲. با: قصیده.
۳. با، گ، مل: اینسان. ۴. با، گ، مل ندارند.
۵. با: که هرکه. مل ندارد.
۶. با، گ، مل ندارند. ۷. با: من همه شما را. گ: من شما همه را.
۸. همه نسخه‌ها جز با: بمیرد. ۹. اساس: بگرداند. ۱۰. با: اسد بود.
۱۱. با، گ، هایل. ۱۲. با: فزایح. ۱۳. با: اسد.
۱۴. گ، مل: او را دوا بکردی. ۱۵. با: تاری. ۱۶. گ، مل: جلال‌الدین.
۱۷. مل: بی‌حجاب بود و دغدغه.

که از قلعه نقبی به برج کُرد آوردند. پهلوان علیشاه فکر آن کرد که اگر اعوذ بالله این امر بر وفق ارادت متمشّی نشود، اسد را غلبه هست و به محاربه مشغول گردد. در زمان بریدی را روانه مشیز گردانید که مهمّی روی نموده است. می‌باید که صباح فلان روز پانصد مرد جلد سوار و پیاده نوروژی بر دروازه سعادت کرمان حاضر شوند. چون نوروژیان را از اسد خوفی بود انقیاد علیشاه را فوزی شمرند. مقصود علیشاه آنکه اگر اسد متعرض شود نوروژیان که مردم وفادار یک جهت بودند مشوّش اوقات او گردند، و اگر در این صورت قضیه اسد به اتمام نرسد عرضه داشتِ اردوی فارس کنند تا از آنجا مدد به تعجیل برسد.

چون کار نقب به اتمام رسید صد مرد جلد از قلعه در سلاح شدند و چند مرد که در برج بودند اسباب جنگ را مرتّب داشتند. چاشتگاه که اسد از خانه شمس‌الدین علی وزیر مراجعت کرد نوکران او به قرار متفرّق شدند و کوشک خلوت شد، ناگاه^۱ به یک حمله آن جماعت که در کمین فرصت بودند شمشیرها^۲ کشیده متوجه شدند. معدودی چند که در کوشک بودند بی سلاح، توقّف موجب هلاک و تلف دانستند، چون حروف تهجّی از یکدیگر فرو ریختند. چون به سر اسد رسیدند، از ملازمان جز سلیمان‌شاه بکاؤل و علیشاه باورچی و امیر بایزید برادر زن اسد که^۳ در آن محاربه [بودند]^۴ هیچ آفریده را مجال دستبرد نبود، در آن زمان جمله هلاک شدند. در میان آن گیرودار تیری بر پیشانی اسد آمد و به همان تیر هلاک شد. در این حال پسرش در میدان به گوی باختن^۵ مشغول بود. چون مقدمه شورش معلوم کرد مجال آنکه به کوشک آید نماند^۶ به قلعه کوه که امیر حسام‌الدین خواهرزاده اسد کوتوال بود ملتجی شد.^۷ جثّه اسد را از فراز قصر به زیر انداختند و از برج طبل بشارت فتح زدند. پهلوان علیشاه از راه نقب به قصر آمد و این حال در چهاردهم رمضان سنه ستّ و سبعین و سبعمایه بود. ملازمان اسد از کرمان گریخته به هر طرف متوجه شدند. خلائق کرمان که از انواع بلّیت و اذیت به واسطه غلا و

۱. اساس ندارد.

۲. با، گ: شمشیرهای.

۳. اساس، با، گ ندارند.

۴. اساس، با ندارند.

۵. با، گ، مل: به گوی باختن در میدان.

۶. با ندارد.

۷. با ندارند.

دیگر عقوبات از رهگذر اسد بدیشان رسیده بود و بدان معاقب و متضرر می‌بودند^۱، ابواب شادمانی بر روی ایشان مفتوح شد و بر هلاک و تلف او بهجتها نمودند و خرّمیها کردند. اکثر مردم اراذل و فرومایه^۲ گوشت او را تبرک ساختند چنانکه از قصاب شوشتری نقل کردند که گفت مبلغ دویست دینار از بهای گوشت اسد حاصل کردم. آن آتش فتنه منطفی گشت و به اسهل وجوه ماده آن فساد تحلیل یافت.

پهلوان علیشاه به ضبط شهر و دروب مشغول شد و در روز دیگر امیر حسام‌الدین کوتوال قلعه کوه بعد از تأسیس قواعد عهد قلعه تسلیم کرد. پهلوان علیشاه از ملازمان اسد بعضی به طریق حمایت و بعضی به وسیلت گناه و تمرّد و عصیان اسد از هر فردی از افراد سپاه او جذب فایده تمام کرد. چون این قضیه دست داد صورت این حال عرضه داشت پادشاه کردند و سر اسد را نیز به شیراز فرستادند.^۳ پادشاه به^۴ جهت پهلوان علیشاه خلعت و دلداری فرستاد و تربیت بسیار فرموده، دفتر ذخیره قلعه طلب داشت و امیر اختیارالدین حسن قورچی را به حکومت کرمان تعیین فرمود.

۱. با، گ، مل: بودند.

۲. مل ندارد.

۳. اساس: فرستاد.

۴. با، گ، مل ندارند.

ذکر حکومت امیر اختیارالدین حسن

امیر اختیارالدین حسن به خصایل حمیده و اخلاق پسندیده آراسته بود. به سعی جمیل او^۱ حال ضعیف کرمان که مجروح ضربت حوادث بودند رونقی گرفت و در مدت چند سال که^۲ در آن یار بود رعایا^۳ آسوده بودند و از اطراف و اکناف مردم روی بدان دیار آوردند و شهر و ولایت معمور شد. بعد از آن خبر وفات شاه محمود برسید و شاه شجاع متوجه اصفهان شد. بعد از ضبط اصفهان عزیمت تبریز کرد و ذکر^۴ هر یک به موضع خود شرح داده آید انشاءالله وحده.

در اواخر شهور سنه خمس و ثمانین و سبعمایه به وقتی که شاه شجاع در ظاهر شوشتر بود، امیر اختیارالدین حسن از کرمان بریدی را به تعجیل روانه داشت که حضرت امیر صاحبقران قطبالحق و الدین، امیر تیمور گورگان - انارالله برهانه - از آب جیحون عبور نموده بر ظاهر سجستان هجوم کرد و سیستان را به اندک^۵ مدتی مستخر گردانید. با وجود آنکه در مقام محبت و یگانگی است امکان دارد که متوجه کرمان شود و دفع آن بلیه اندیشیدن بر رأی رزین و فکر دوربین پادشاه واجب باشد.

شاه شجاع از این خبر پریشان و مضطرب احوال گشت. بعد از آن دوات و قلم خواست و به دست خود این جواب نبشته به کرمان فرستاد: «امیر اختیارالدین حسن قلق و اضطرابی که در باب محاصره سیستان نموده بی تکلف به جای خودست. اما معلوم داند که ملک اسلام قطبالدین بادی آن معنی^۶ شده و ایلچیان آن حضرت را اذیت رسانیده. اگر انتقامی پذیرد^۷ جزای عمل او باشد. الا^۸ حضرت^۹ نویین اعظم، خسرو مرز

۱. مل ندارد. ۲. مل ندارد. ۳. اساس: مردم رعایا.
۴. اساس: شرح. ۵. اساس: باید که. ۶. مل ندارد.
۷. گ، مل ندارند. ۸. مل ندارد. ۹. مل: اعلیحضرت.

توران، قطب‌الحق و الدنیا و الدین امیر تیمور گورکان نگذارد^۱ که لشکر او متعرض ممالک دوستان و هواخواهان او شوند؛ و اگر گذارد معهدا تأیید کردگار و دل استوار و بازوی کامکار و تیغ آبدار و لشکر جرّار نیزه‌گذار^۲ در کارست، بسم‌الله اگر حریف مایی:

اگر یک نیمه گرد آید سپاه مشرق و مغرب زدیگر نیمه بس باشد تن تنهای درویشان»

بعد از آن شاه شجاع در شهر سنه ست و ثمانین و سبعمایه در شیراز در بیست و دوم شعبان درگذشت و پیش از موت به چند روز، مملکت کرمان را به برادر خود سلطان احمد وصیت کرده بود.

۱. با، گ، مل: بگذرد. ۲. با، گ، مل: نیزه‌گذار.

ذکر حکومت سلطان عمادالدین احمد بن مبارزالدین محمد

[بن امیر مظفر در کرمان]^۱

سلطان عمادالدین احمد بر موجب وصیت برادر از شیراز متوجه کرمان شد. معدودی چند ملازم داشت و به طریق استعجال منازل می‌کرد و عظیم متوهم [و متفکر بود]^۲ که مبادا امیر اختیارالدین حسن تمرّد نماید و او را اختیاری ندهد و در کرمان متحصّن شود. بلکه اگر معارضه و مقاتله تلقی^۳ کند، سلطان احمد را آن زمان قوّت مقاومت آن نبود. چه او را استعداد حکومت و آلت سلطنت از لشکر سوار و پیاده یکدل و یکجهت و اسلحه و انبار دخایر و قلاع مضبوط و خزاین آماده مرتّب بود و تمامی اهالی ممالک^۴ کرمان برآ و بحرأ مطیع و دولتخواه. چنانکه چند کس از اصول کرمان زمان رسیدن^۵ خبر سلطان اغرا و اغواء امیر اختیارالدین حسن کردند که مملکت نگاه می‌باید داشت و بدو التفات ننمود، بدان سبب که سلطان احمد را قوّت محاربه و جدال و مخاصمه و قتال نبود و قدرت محاصره نداشت.

در روز بیستم^۶ سنه ست و ثمانین و سبعمایه به کرمان رسید. امیر اختیارالدین از کمال مسلمانی و دیانت اقتدا به آیت «ان الله يأمرکم ان تودّوا الامانات الی اهلها» فرموده^۷ از طریق خصومت و نزاع و جادّه مجادله و شقاق انحراف نمود و شرایط استقبال به جای آورد و خزاین و دفاین تسلیم کرد و خواست^۸ که متوجه شیراز شود و سلطان احمد نگذاشت و گفت چندان تحمل کن که خبر^۹ شاه شجاع تحقیق شود. اگر صحّت یافته است خود به اتفاق متوجه شیراز شویم، و اگر^{۱۰} حال دیگرگون شود^{۱۱}، تو^{۱۲} ما را به

۱. این عبارت را با ندارد. ۲. مل ندارد. ۳. با، گ: ملقی.
۴. با: مملکت. ۵. با: خیر رسیدن.
۶. در تمام نسخه‌ها چنین است. در کدام ماه؟ ۷. با ندارد.
۸. با: خاست. ۹. گ ندارد. مل: امر. ۱۰. با: و الآ.
۱۱. با، گ، مل: باشد. ۱۲. با، گ، مل ندارند.

جای پدری^۱ و مملکت هرچه از تو دریغ نیست.
بعد از دوازده روز خبر وفات شاه شجاع برسید. مراسم تعزیت به تقدیم رسانیدند و
امیر اختیارالدین حسن کمر عبودیت و اطاعت بسته^۲ منصب وزارت و ضبط قانون
ولایت و رتق و فتق امور و نسق جمهور به رأی رزین^۳ او مفوض شد. به تدریج فضولان
و ارباب افساد بنا بر صلاح و فساد مملکت، رأی سلطان را از او^۴ بگردانیدند تا بدان
واسطه اختلال تمام به حال مملکت و رعیت راه یافت. سلطان احمد چون بر سریر
مملکت موروثی متمکن گشت مردم کرمان را به فنون احسان غریق انعام خود گردانید^۵،
و در ذات او کرم جبلی و سخاوتی غریزی بود. چون امرای هزاره به دست بوس آمدند
امیر باکو که قائم مقام امیر سیورغتمش بود بگرفت و محبوس گردانید و امیر محمد
جرمایی را با امرای جرما تربیت کرد و اوغانیان را مفلوک و سرکوفته می داشت.

۱. با، گ، مل: پدر. ۲. با، گ، مل: بیست. ۳. با، گ: رزق.
۴. اساس: آن. ۵. اساس: انعام و آبادی گردانید.

ذکر آمدن سیورغتمش به هزاره

بعد از وفات شاه شجاع که سلطان زین العابدین به سلطنت فارس بنشست امیر سیورغتمش که مدّتی بود تا^۱ شاه شجاع او را محبوس داشت اطلاق فرموده تربیت^۲ کرد و به هزاره فرستاد. چون به گرمسیر رسید او غانیان به یکبار رویگردان شده بدو پیوستند. امیر محمد جرماپی صورت این حال اعلام سلطان احمد [کرد]^۳. سلطان احمد^۴ با لشکری آراسته از کرمان متوجه گرمسیر^۵ شد. چون به مشیز رسید جماعتی از لشکر شیراز که با سیورغتمش بودند از او برگشته پیش سلطان احمد آمدند. ایشان را به نوازش مخصوص گردانید و از سر استظهار عزیمت چار گنبد مصمّم فرمود.^۶ جماعت امراء جرما با امیر محمد آنجا ملحق شدند. سیورغتمش چون قرب^۷ سلطان احمد معلوم کرد، خود پیش نیامد اما جمعی را به قراولی [فرستاد. از جانب سلطان احمد نیز جمعی به قراولی]^۸ رفتند. قراولان به یکدیگر رسیده جنگ کردند. شکست بر طرف امیر سیورغتمش افتاد. او^۹ منهزم شده به طرف گرمسیر رفت و برادر خود امیر جمشید را در قلعه آرزو بنشانده خود به طارم رفت.

در این اثنا بعضی از هواخواهان سلطان احمد مکتوبی [که علی نصر که حاکم سیرجان بود از قتل سلطان احمد به سیورغتمش نوشته بود و مواضعه‌ای با او در میان نهاده به سلطان احمد نمودند. همان زمان]^{۱۰} علی نصر را بگرفت و قتل کرد و از آنجا متوجه سیرجان شد و خزاین و دفاین علی نصر در تصرف نواب او آمد. بعد از آن به محاصره قلعه آرزو توجه نمود. چون به پای قلعه رسید امیر جمشید با متحصّنان به

۱. با: که با. مل: با. گ بدون نقطه. ۲. با، گ، مل: او را تربیت.

۳. با: نمود. گ ندارد. ۴. گ ندارد. ۵. این عبارت را مل ندارد.

۶. اساس: گردانید. ۷. با، گ، مل: توب!

۸. این عبارت را با ندارد.

۹. اساس ندارد.

۱۰. این عبارت را با ندارد.

مقاومت مشغول شدند. لشکر سلطان احمد به یک حمله چند نوبت و رخنه در حصار کردند. امیر جمشید امان خواسته به عجز بیرون آمد و حصار آرزو فتح شد. مفتنی^۱ چند که در آنجا بودند قتل کرده سرهای ایشان^۲ با امیر جمشید^۳ به شهر فرستاد و از عقب متوجه شد. چون چند روز بر این بگذشت در سنهٔ سبع و ثمانین و سبعمایه^۴ جناب مولانا اعظم، مولانا قطب الدین - سلمه الله^۵ - از حضرت امیر بزرگ صاحبقران - انارالله برهانه^۶ - به کرمان آمد و عاطفت و عنایت حضرت جهانگشای نسبت با سلطان احمد [به ظهور رسانید. سلطان احمد]^۷ این معنی را موجب مباهات و سرافرازی دانسته در همان هفته وجوه دنانیر و فروغ منابر به نام و القاب همایون مزین و منور گردانید و در مقام خدمتکاری و دولتخواهی و یک جهتی خود را داخل ملازمان حضرت جهان گشایی کرد. ایلچیان را به صلوات گرانمایه مخصوص گردانیده یکی از معتمدان خود همراه ایشان کرد و به درگاه عالم پناه روانه گردانید و از آن حضرت به نوازش و^۸ تربیت پادشاهانه مفتخر و سرافراز گشت.

بعد از این قضایا امیر سیورغتمش از شیراز مددی التماس کرده پهلوان زین الدین شهر بابکی را با لشکری به معاونت او فرستادند^۹ و متوجه هزاره شدند. امیر محمد جرمایی^{۱۰} این خبر به شهر فرستاد. سلطان احمد خواست که متوجه شود. بعضی از امرا گفتند حاجت نیست، جمعی را بفرستید تا^{۱۱} این کار^{۱۲} کفایت کند.^{۱۳} پهلوان علی قورچی که رستم لشکر کرمان بود بدین امر نامزد شد. او را با لشکری جرّار^{۱۴} پیش امیر محمد^{۱۵} جرمایی^{۱۶} فرستادند که به اتفاق یکدیگر به محاسبهٔ سیورغتمش روند. چون لشکر کرمان به امرای جرما پیوستند و به تهیاء اسباب قتال اشتغال نمودند^{۱۷} خبر رسید که امیر سیورغتمش نیز با لشکر شیراز و هزارهٔ اوغان نزدیک شدند. روز دیگر هر دو لشکر

۱. با: نفسی. ۲. با: ایشان را. ۳. با، گ، مل: با امیر جمشید مقید کرده.
 ۴. با، گ، مل ندارند. ۵. دعائیه را مل ندارد. ۶. دعائیه را مل ندارد.
 ۷. این عبارت را گ، مل ندارند. ۸. با، گ: به. ۹. گ، مل: فرستاد.
 ۱۰. گ، مل: فرستاد. ۱۱. با، گ، مل: که. ۱۲. با: کار را.
 ۱۳. گ ندارد. با، مل: کنند. ۱۴. با: لشکر خود. گ، مل: لشکر جرّار.
 ۱۵. با ندارد. ۱۶. با ندارد. ۱۷. با: جرمایی.

یاسامیشی کرده به یکدیگر رسیدند. جنگی سخت و حربی عظیم واقع شد. در میان جنگ امیر سیورغتمش و امیر محمد جرماپی مقابل افتاده همدیگر را نشناختند.^۱ سیورغتمش نیزه‌ای بر امیر محمد حواله کرد کارگر نیفتاد. امیر محمد چماقی بر سر سیورغتمش زد چنانکه از اسب درافتاد. در این حال آفتابه‌چی^۲ پهلوان علی قورچی^۳ حاضر بود. از مرکب فرود آمد و سر سیورغتمش ببرید و بر نیزه کرد. لشکر اوغان چون آن حال مشاهده کردند به یکبار منهزم شدند و بعضی که گرفتار شدند با سرهای مقتولان به شهر فرستادند و غنایم بسیار به دست لشکریان کرمان افتاد.^۴ بعد از آن سلطان احمد باشلامیشی کرده^۵ هزاره افغان به^۶ پهلوان علی قورچی تفویض کرد.

۱. با: بشناختند. ۲. اساس: بدون نقطه. ۳. اساس ندارد. ۴. با: لشکریان افتاد. ۵. با، گ، مل نداردند. ۶. با: به دست.

ذکر سلطان بایزید بن محمد مظفر و احوال او در کرمان

در شهور سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه سلطان بایزید از لرستان عازم کرمان شد و صاحب اعظم خواجه تاج‌الدین سلمانی - سلمه‌الله^۱ - را به کرمان فرستاد که اعلام احمد کند. چون این خبر بر رسید سلطان احمد مهتر حسن فرّاش را که از خدمتکاران قدیم بود به استقبال فرستاد تا^۲ علفه علوفه ایشان به هر موضع که رسد مرتّب دارد. سلطان بایزید در شهر بابک نزول کرد. جماعتی که با او همراه بودند هر یک را از جماعتی فراهم آورده، گرسنه و بی‌ترتیب بنیاد خرابی کردند و ولایت از این به هم برآمد. چون خبر به سلطان احمد رسید رنجیده خاطر^۳ گشت. [از سر رنجش]^۴ او را به کرمان راه نداد. سلطان بایزید چون از کرمان نومید گشت متوجه رودان و رفسنجان شد و سلطان احمد با لشکری از شهر بیرون رفت. سلطان بایزید را مجال مقاومت نبود. به تعجیل به جانب یزد روانه شد و با شاه^۵ یحیی می‌بود تا در شوال سنه تسع و ثمانین و سبعمایه خبر رسید که حضرت جهانگشای صاحبقرانی به عراق رسیده، و امیر مظفر کاشی با تمام اکابر عراق به شرف بساط بوس مشرف شدند. از طرف شیراز خبر رسید که سلطان زین‌العابدین با تمام امرا و لشکریان شیراز را^۶ گذاشته متوجه بغداد شدند. و در اصفهان به سب جراتی که اهالی آن نمودند قتل به افراط واقع شد، چنانچه به موضع خود شرح آن خواهد آمد ان شاء الله وحده.

در این حال سلطان احمد، امیر اختیارالدین حسن را به حضرت جهانگشای فرستاد و امیر حسن چون به اردوی همایون رسید آثار عنایت و عاطفت حضرت اعلی مشاهده

۱. دعائیه را ملّ ندارد.

۲. اساس، با، گ: با.

۳. ملّ: خواطر.

۴. با، گ، ملّ ندارند.

۵. گ، ملّ: پادشاه.

۶. گ، ملّ ندارند.

کرد. سلطان احمد را اعلام داد^۱ و در زود رسیدن به شرف بساط بوس مبالغه نموده و شاه یحیی از یزد متوجه اردوی همایون گشت. حضرت صاحبقرانی - انارالله برهانه^۲ - به وقت مراجعت به دارالسلطنه سمرقند، مملکت عراق و فارس و کرمان را بدیشان ارزانی فرمود. شیراز به شاه یحیی داد و اصفهان به پسرش و قلعه سیرجان با شهر به سلطان ابواسحاق بن سلطان اویس، و ممالک کرمان به^۳ قرار سلطان احمد مسلم فرمود. در این ولا سلطان بایزید عزیمت هندوستان کرده بود.^۴ چون خبر یافت که ممالک هم بدین طایفه منقسم شد باز گردیده به گرمسیر کرمان نزول کرد. هزاره اوغان بدو ملحق شدند و محصلان مال امان همراه [سلطان احمد به کرمان آمده بودند و لشکر او از هم ریخته. بعضی فرار نموده به سلطان بایزید پیوستند]. و سلطان احمد مردی ساده دل و نیک اعتقاد بود. در روز پنجشنبه بیست و پنجم ماه محرم سنه تسعین و سبعمائه بعد از نماز پیشین کلام الله طلبیده تفل نمود. چون مصحف بگشاد [شادمان^۵ گشت].^۶ همچنان مصحف گشاده روی به قبله دعا آورد و به نیاز گفت «خداوندا به حرمت این کلام که به پیغمبر خود محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرستادی، که بایزید برادرم را به صحت و سلامت به دست من گرفتار گردان^۷ تا در عوض هر بدی که با من کرده است نیکویی با او به تقدیم رسانم. همان لحظه برخاست^۸ و با آن لشکر که داشت متوکلان علی الله از شهر بیرون رفت و آن دعا به همان طریق که از او خواسته بود الله تعالی اجابت فرمود.

چون مسافت بین العسکرین قریب شد یاسامیشی کرده متقابل^۹ افتادند. حربی عظیم واقع شد و دلبران هر دو لشکر داد مردی بدادند. بعون عنایت الهی به فتح احمدی و کسر ابویزید ختم شد. حو لشکر بایزید منهزم شدند و او گرفتار شد.^{۱۰} سلطان احمد همان لحظه برادر را به همان طریق که نذر کرده بود تربیت کرده قلم عفو بر جرایم او کشید و

۱. با، گ، مل: کرد.

۲. دعائیه را مل ندارد.

۳. گ، مل ندارند.

۴. گ، مل ندارند.

۵. اساس: گریان. مو: خوشحال.

۶. مل ندارد.

۷. با: شد.

۸. مل ندارد. با: برخاست.

۹. با: مقابل. اساس، گ: به تقابل.

۱۰. این عبارت را اساس ندارد.

بعضی را که ماده آن فتنه بودند به قتل رسانید و این حالات و حوادثی که واقع گشته بود عرضه داشت نواب حضرت صاحبقرانی کرد. بعد از آن به اتفاق عزیمت سیرجان کردند. سلطان ابواسحاق به استقبال^۱ بیرون آمد و یک ماه در آن نواحی به عیش و شکار^۲ گذرانیدند. سلطان ابویزید را با لشکر^۳ به جهت مال هر موز به طرف منوجان روانه کرده خود به دارالملک کرمان [مراجعت نمود].^۴ سلطان بایزید چون به منوجان رسید اهالی آن به قلعه متحصن شدند و چند نوبت جنگهای سخت اتفاق افتاد تا عاقبت اهل قلعه به عجز پیش آمدند و وجهی تمام به جهت لشکر تقبل نمودند، او مراجعت به کرمان کرد.

۱. با: اتفاق.

۲. با ندارد.

۳. گ، مل ندارند.

۴. با: کرمان روانه.

ذکر توجه شاه یحیی به کرمان و محاربه او با سلطان احمد

بعد از آن میان شاه یحیی و سلطان ابواسحاق معاهده رفت و با یکدیگر اتفاق نموده متوجه کرمان شدند. از راه انار^۱ سرحد به هر جا می‌رسیدند از حدود کرمان آنچه امکان خرابی بود به تقدیم می‌رسانیدند. اتفاقاً^۲ در آن ایام^۳ امیر اختیارالدین حسن در کرمان فوت شد و سلطان احمد چون خبر توجه ایشان شنید به تهیاً اسباب عناد مشغول گشته به اتفاق سلطان ابویزید روی به کارزار آوردند. شاه یحیی چون به موضع بافت رسید، سلطان ابواسحاق با لشکر سیرجان [به وی]^۴ ملحق شده و از طرف کرمان سلطان احمد و سلطان بایزید نیز^۵ متوجه ایشان شدند.

در این حال ایلچی از طرف^۶ جهانگشای امیر^۷ صاحبقران^۸ برسد و آن حال را مشاهده کرد، به نصایح مشفقانه پیش ایشان رفت و خواست که به مصالحه انجامد. از طرف شاه یحیی و ابواسحق نصیحت قبول نکردند و ایلچی باز آمد و عزیمت بر محاربت جزم شد. سلطان احمد با جماعتی از دلیران سوار شده به رسم قراولی^۹ بدر رفت. اتفاقاً از آن طرف شاه یحیی نیز <خود به قراولی^{۱۰} بیرون آمده در صحرای بافت^{۱۱} بر کنار رودخانه‌ای که از میان درّه می‌گذرد بر رسیدند. از آن طرف سواری به کنار رودخانه دوانید [و از این طرف امیر حسین طغان که مردی بهادر بود او نیز به کنار رودخانه دوانید]^{۱۲} یکدیگر را بشناختند.^{۱۳} از طرف شاه یحیی، زنگی عبدل بود. امیرحسین سؤال کرد که امیر زنگی به چه کار آمده‌اید؟ جواب گفت که به بندگی شاه یحیی به تسخیر مملکت

۱. با، گ، مل: امار.
۲. با ندارد.
۳. با: میان.
۴. با ندارد.
۵. با، گ، مل ندارند.
۶. گ، مل: حضرت.
۷. گ ندارد.
۸. مل ندارد.
۹. با، گ، مل: قراول.
۱۰. اساس ندارد.
۱۱. مل ندارد.
۱۲. این عبارت را مل ندارد.
۱۳. اساس: شناختند.

کرمان آمده است. امیرحسین طغان^۱ خنده‌ای کرد و گفت به عنایت‌الله تعالی و یمن دولت امیر بزرگ صاحبقران، قضیه ملازمان بندگی چنان نشده است که بازی بازی تسخیر مملکت توان کرد، و این دو بیت بر خواند:

چو فردا برآید بلند آفتاب من و گرز و میدان و افراسیاب
نمائیم کاری به گرزگران که ننموده رستم به مازندران

و همچنان که بر زبان او رفته بود روز دیگر هفتم جمادی‌الاول سنه اثنی و تسعین و سبعمایه آن دو لشکر را ملاقات افتاد. بر^۲ دست راست سلطان احمد، سلطان ابویزید، و بر دست چپ جمعی از امراء. شاه یحیی میمنه به سلطان^۳ ابواسحاق داد و میسر را به پسر خردتر خود سلطان جهانگیر، و خود در قلب بایستاد. چون هر دو لشکر بر یکدیگر حمله کردند، دست راست و دست چپ سلطان احمد به هزیمت رفتند و سلطان احمد به نفس خود از جای اسب^۴ برانگیخت و سلطان ابویزید نیز بدو ملحق شده جنگی اتفاق افتاد که از آن زیادت متصور نیست.

عاقبه‌الامر شاه یحیی و^۵ لشکر او به هزیمت رفتند، و سلطان ابواسحاق دستگیر شد. شاه یحیی با لشکر شکسته به جانب یزد رفت و سلطان احمد بعد از آن که سرهای مقتولان به کرمان فرستاد، عازم سیرجان شد و خواست که قلعه سیرجان مسخر کند. دید که حالا دست نمی‌دهد. بعضی از لشکر^۶ به محاصره آن تعیین کرده^۷ به کرمان مراجعت نمود. سلطان ابواسحاق را چندگاه [در کوشک سبز مقید داشت. بعد از چندگاه]^۸ صلت رحم را کار فرموده قلم بر جرایم او کشیده و او را باز به سیرجان فرستاد و آن لشکر را باز طلبید. امیر حاجی شاه برادر مادر سلطان ابواسحاق چندگاه در کرمان محبوس بود آخر به قتل رسید. در شهور سنه خمس و تسعین و سبعمایه رایات جهانگشای امیر بزرگ صاحبقران از راه مازندران به عراق و فارس درآمد و شاه منصور را در شیراز به قتل

۱. با، گ، مل: تغان.

۲. با، گ، مل: از.

۳. اساس ندارد.

۴. با، گ، مل ندارند.

۵. با: که.

۶. با، گ، مل: لشکرها را.

۷. با: فرمود.

۸. این عبارت را مل ندارد.

..... ذکر توجه شاه یحیی به کرمان و محاربه او با سلطان احمد □ ۱۸۵

رسانید و حکام مظفری را که در آن حدود بودند مجموعاً^۱ جمع گردانیده و دوازدهم رجب سنه^۲ المذکور^۳ به یاسا رسیدند. چنانچه ذکر هر یک علیحده به مقام خود آمده است. [والله اعلم].^۴

شجره آل مظفر

هفت کس از این شجره که نام ایشان به سرخی نوشته شده بر بلاد عراق عجم و فارس و کرمان مستولی شدند بعد از وفات سلطان ابوسعید، ابتداء دولت ایشان در شهر سنه ست و ثلاثین و سبعمایه بود^۵؛ و انقراض ایام^۶ دولت ایشان در شهر سنه خمس و تسعین و سبعمایه. مدت ملکشاه پنجاه و نه سال بود.

۱. با، گ، مل ندارند. ۲. مل ندارد. ۳. با، گ: سنه مذکور.
۴. فقط در با. ۵. اساس ندارد. ۶. با ندارد.

ذکر حکومت امیر اوکو بهادر و فرزندان او در بلاد کرمان^۱

حضرت^۲ امیر بزرگ صاحبقران - انارالله برهانه - در رجب سنهٔ خمس و تسعین و سبعمائة حکومت و ایالت ممالک کرمان به امیر اعظم امیر اوکو بهادر که از قبيلهٔ برلاس است ارزانی فرمود. او حاکمی مدبر و ساینسی دلیر بود. چون به کرمان رسید و در آنجا متمکن گشت اطراف و ولایت به سبب انقلاب نامضبوط بود. خبر رسید که امرای اوغان و جرما و احشام سر تمرّد و فتنه^۳ دارند و امیر محمد جرمايي مقدّم ایشان است با^۴ گودرز در قلعهٔ سیرجان^۵ متحصّن شده و فتنه انگيخته. امیر اوکو صلاح چنان دید که پهلوان علی قورچی که در ایام سلطان احمد حاکم اوغان بود با لشکری از ترک و تازیک متوجه هزاره شوند^۶ و دفع این فتنه نمایند. چون علی قورچی نزدیک امیر محمد رسید، با امیر محمد مواضعه کرد و بعضی از لشکر ترک را به شهادت^۷ رسانیدند و با لشکر اوغان ملحق شدند.^۸ از اردوی همایون مقرر بود که شاه شاهان^۹ با لشکر^{۱۰} سیستان و امیر اوکو با لشکر کرمان به اتفاق به محاصرهٔ سیرجان روند. این خبر بر رسید. ایشان به تهيّأ^{۱۱} اسباب جنگ مشغول شدند. علی قورچی و امیر محمد با لشکر هزاره و اوباش که از هر جا بدیشان پیوسته بود و نوروزیان به یکبار روی به شهر کرمان نهادند و در رمضان سنهٔ خمس و تسعین و سبعمائة بر در شهر نزول کردند. امیر اوکو و شاه شاهان در شهر متحصّن شدند و جنگ سخت شد. سوار نامی به شیراز فرستادند و اعلام امیرزادهٔ اعظم عمر^{۱۲} شیخ بهادر نمودند. این طایفه در محاصره و جنگ مجدّد شدند. چنانچه نردبانها بر باروی شهر

۱. این عنوان راگ، مل ندارند. ۲. باندارد. ۳. با ندارد.
۴. با، گ، مل: و. ۵. با، گ، مل: سیرجان است. ۶. گ، مل: شدند.
۷. اساس: شهاب الدین! ۸. با، گ، اساس: شد. ۹. با: شاه شجاع.
۱۰. گ، مل: با امیر. ۱۱. با، گ، مل: تهيّئه. ۱۲. با، گ، مل: امیر.

نهادند و بعضی از آن دیوانگان بر بالای نردبان بر^۱ آمدند، تا به یمن دولت حضرت خاقانی جهانگشایی - انارالله برهانه - یک روز شاه شاهان از دروازه فریزن بیرون رفت. آن جماعت چون گرد این لشکر بدیدند^۲ روی به هزیمت نهادند. امیر اوکو از شهر بیرون رفت و تا پنج شش فرسنگ^۳ از آن جماعت می‌کشت و می‌انداخت.

در آن ایام امیرزاده شهید مغفور، عمر شیخ بهادر - نورالله مرقد^۴ - به طرف دارالبجرد حرکت فرموده بود^۵ که جمعی از نوکران شاه منصور و سلطان احمد در گرمسیر شیراز بنیاد سرکشی و فتنه نهاده بودند. از آن طرف خاطر^۶ فارغ گردانیده عزیمت هزاره اوغان^۷ فرمود. امیرمحمد جرمايي^۸ با علی قورچی به قلعه سمیرم متحصن شدند. با عساکر منصوره به پای قلعه نزول کردند و جنگی سخت واقع شد. عاقبه الامر تیغ و کفن برگرفته بیرون آمدند. امیرزاده مغفور قلم عفو بر حرایم ایشان کشید و به استیصال گودرز به جانب سیرجان نهضت فرمود و در امیر اوکو و شاه شاهان نیز بدان جانب متوجه شدند. در یکشنبه بیست و دوم ذوالحجّه سنه خمس و تسعین^۹ و سبعمابته بر در شهر سیرجان نزول افتاد. ایلچی به اندرون شهر فرستاد تا به جهت رعایای بیچاره نصیحتی کند. دیو غرور در دماغ مرده ریگ گودرز نه چنان جای گیر^{۱۰} شده بود که سر بدین نصایح در آوردی. هر جا شریری فتنه‌انگیزی بدبختی از تیغ پس آمده‌ای بر او گرد شده بودند او را نخوتی پیدا شده. القصه به جنگ و مقاتلت پیش آمد. در شب سلخ ذی‌الحجه جمعی سیستانیان کمند بر دیوار قلعه انداختند و دلیر به بالا رفتند، چنانچه طبل و علم به بالا بردند. اما اندک مردی رفته بودند، تعجیل کردند و زود نعره زدند. در آن شب جنگی سخت واقع شد و آن طایفه که بالا رفته بودند کشته شدند. امیرزاده مغفور بعد از یازده روز که بر در سیرجان محاصره فرمود، شاه شاهان و امیر اوکو را بدان مهم بگذاشت و

۱. با، گ، مل ندارد.
 ۲. گ، مل: چون گرد آمدند. ۳. مل: فرسخ.
 ۴. دعائیه را مل ندارد. ۵. با: حرکت فرمود. گ، مل: حرکت درآمد.
 ۶. مل: خواطر. ۷. اساس: افغان. ۸. با، مل: جرمانی.
 ۹. با، گ: سبعین.
 ۱۰. با: نه چنان دیوانی گیر.

رایات همایون به جانب شیراز منعطف گردانید در ثالث محرم سنه ست و تسعین و سبعمایه.

بعد از آن شاه شاهان و شاه علی فراهی با لشکر [فراه و سیستان]^۱ و امیر اوکو با لشکر مغول و کرمان به محاصره مشغول شدند و آبها را در خندق بستند مدت پنج ماه، تا^۲ در سیم جمادی الاول سنه مذکور چهار شبانروز باران و صاعقه سخت واقع شد و آب رودها را^۳ تمام در خندق بستند. روز ششم خندق را آب ببرد و قیتول شاه شاهان را خراب کرد. بعد از آن امیر شرف الدین^۴ پسر شاه سلطان با غلامی از آن سلطان ابواسحاق، قباد نام، متفق شدند که دروازه شهر را بگشایند. یکی از میان آن طایفه [این حکایت]^۵ به گودرز رسانید و در روز بیست و سیم رجب سنه ست و تسعین و سبعمایه امیر شرف الدین و قباد و جمعی که با ایشان متفق بودند تمام به قتل آورد.

چون محاصره متمادی شد اهل شهر اکثر رنجور شدند و بوبا^۶ سرایت کرد. هر روز چند نفر در شهر می مردند تا ذی القعدة سنه المذكور روز پنجشنبه هفتم جنگی سخت اتفاق افتاد و شامگاه^۷ شهر سیرجان فتح شد. بیست هزار آدمی^۸ با شمشیرهای کشیده در شهر ریختند و تا صباح^۹ به تاراج و تالان مشغول بودند و قریب پنج هزار آدمی اسیر شدند. با وجود آنکه مقرر بود که اسیری به مبلغ ده^{۱۰} دینار کپکی بازدهند بعضی درویشان نتوانستند، در اسیری بماندند و قضیه به محاصره قلعه افتاد.

۱. با: با لشکر فراوان. ۲. با، گ، مل ندارند. ۳. با ندارد.
۴. مل: امیر شرف ۵. مل ندارند.
۶. با: بو. مو: بو. ما. بقیه نسخه‌ها مانند متن. ۷. با، گ، مل: شبانگاه.
۸. با، گ، مل: کس. ۹. با، گ، مل: بامداد. ۱۰. با: ده هزار.

ذکر جماعتی که در ایام حیات^۱ حضرت صاحبقرانی به مهمّات

دیوانی به مملکت کرمان رفتند

حضرت صاحبقرانی به وقتی که امیر^۲ اوکو را^۳ به حکومت آن دیار مقرر فرمود^۴ امور دیوانی به عهده پهلوان زین الدّین^۵ شهر بابکی کرد. سعادت یار پسر امیر باکور اوغانی از حکیم یرلیغ به حکومت هزاره آمد و حکم آورد که هر قلعه و حصار که در مملکت کرمان و بم است خراب گردانند^۶ و باروی قدیم و جدید نیز ویران کنند. پهلوان زین الدّین گفت که در مال تمغا نقصان بسیار خواهد بود. اول به باروی شهر قدیم ابتدا نمایند تا اعلام نواب دیوان اعلی کنیم. اگر حکم به خلاف این واقع شود^۷ فبها و نعم، و الا خراب گردانند. عرضه داشتی به درگاه عالم پناه^۸ فرستادند. حکم شد که باروی بیرون و قلعه کوه^۹ را بگذارند و قلعه شهر و باروی قدیم را خراب کنند. و عساکر در محاصره قلعه سیرجان به جدّ بودند. ناگاه خیر رسید که شاه منصور در گرمسیر کرمان در میان حشم کر است. تمام احشام با کمال الدّین پسر امیر محمود که حاکم حشم کر بود متفق شدند و لشکری انبوه جمع شده به کرمان می آیند.^{۱۰} در شب سعادت یار اوغانی از لشکر بگریخت و به بالای قلعه رفت و این خبر به گودرز رسانید. و حال <آن بود>^{۱۱} که ترکمانی سرخ چهره را بر ساخته بودند و اسم شاه منصور بر او نهاده و بدین سبب فتنه ای در آن دیار پیدا شده. امیر اوکو با لشکر از محاصره قلعه برخاستند^{۱۲} و به کرمان آمدند و به تهیاء اسباب لشکر مشغول شدند و یکی را به اردو فرستاد و دیگری را به شیراز روانه گردانید و با لشکری آراسته متوجه گرمسیر شدند.

۱. با ندارد.

۲. با: امیرزاده.

۳. گ، مل: او را.

۴. اساس: فرموده بود.

۵. با: زین العابدین.

۶. با، گ، مل: گردانید.

۷. مل: سازد.

۸. با: نواب عالم پناه.

۹. با: نواب عالم پناه.

۱۰. مل: آیند.

۱۱. اساس ندارد.

۱۲. با، گ، مل: برخاستند.

چون پای قلعه سیرجان خالی ماند گودرز نیز از قلعه بیرون آمد و به اتفاق سعادت یار ملحق به لشکر احشام شدند. از این طرف چون لشکر کرمان به گرمسیر رسیدند^۱ و با لشکر احشام^۲ مقابله افتاد، کارزاری^۳ واقع شد که صفت آن نمی توان کرد و آن حرب که امیر اوکو کرد در مدتها کسی نشان نمی دهد. با وجود آنکه سه زخم بر اعضای او رسید و شش زخم بر اسب او زده بودند آنروز تا شب محاربه نمود و لشکر کرمان متفرق شدند. چون شب در رسید لشکر از یکدیگر جدا شدند. امیر اوکو با دویست سیصد نفر اکثر زخم دار و خسته در همان منزل فرود آمدند و آتش بسیار برافروختند. لشکر متفرقه^۴ باز مجتمع شدند. روز دیگر علی الصباح باز سوار شدند و حربی سخت واقع شد و به یمن دولت امیر صاحبقران نسیم فتح بوزید و لشکر دشمن روی به هزیمت نهاد و کمال الدین مقتول گشت و آن طایفه مستأصل شدند. و بعضی به قتل آمدند و بعضی^۵ به هر طرف آواره شدند.

گودرز چون دید که مکرری بر ساخته بودند سعادت یار را به خیمه خود طلبید که مشورتی^۶ در میان است. چون حاضر شد در زمان او را به قتل آورد^۷ و با ملازمان به قلعه رفت. احشام متفرق شده در کوهها متحصن شدند و آن ترکمان که پیشوا ساخته بودند سر خود گرفت و کس ندانست که کجا رفت:

معلوم کس نشد که سپهرش چه عشوه داد و زگردش زمانه به کدامین^۸ زمین فتاد

در اثناء این حال امیر سونجک [با لشکری]^۹ از شیراز برسید و تمام احشام آن دیار را غارت کرد و از آن طایفه در مملکت کرمان معدودی چند گرسنه و برهنه مانده اند. لشکر فارس به طرف شیراز مراجعت نمود و لشکر کرمان و سیستان به محاصره قلعه سیرجان اشتغال نمودند.

۱. گ، مل: لشکر احشام به کرمان و گرمسیر رسیدند.

۲. گ، مل: جنگی و کارزاری. ۳. گ، مل: با: متفرق شده.

۴. مل: مستوری. ۵. با، گ، مل: او را قتل کرد. ۶. گ: کدام.

۷. با ندارد.

ذکر استخلاص قلعه سیرجان

چون محاصره قلعه سیرجان^۱ متمادی شد و مدت سه سال برداشت^۲، از یکهزار و دویست مرد که در قلعه بودند بیست و چهار کس از زن و مرد بماندند باقی چه^۳ هلاک شدند و چه متفرق^۴ گشتند. امیر اوکو به شهر آمده بود و شاه شاهان به محاصره مشغول بود. گودرز چون دید که فایده نمی دهد امان طلبیده التماس عهده کرد که او را قتل نکنند و به درگاه عالم پناه فرستند. شاه شاهان این حال را اعلام امیر اوکو گردانید و امیر اوکو از بردسیر به یک شبانروز به سیرجان رفت. گودرز از قلعه به زیر آمده بود. او را با آن طایفه که مانده بودند قتل کرده و سر ایشان را به اردوی همایون فرستاد. آنکه^۵ قلعه سیرجان را خراب کردند و شهر را به همید^۶ آوردند و حکم شد تا رعایا خانهای خراب^۷ را عمارت کنند و بازارها احداث کنند؛ و از^۸ سیرجان [آنچه مانده بودند]^۹ در همید^{۱۰} متوطن گشتند. امیر اوکو متوجه کرمان شد و شاه شاهان به سیستان رفت. در این مدت جمعی از امرا و نواب دیوان اعلی حضرت صاحبقرانی نامزد کرمان می شدند به تحصیل اموال و تحقیق احوال رعایای آن دیار. اولاً^{۱۱} امیر بایزید زرانگشت با خواجه شرف الدین علی بن تاج الدین فراهی^{۱۲} به کرمان رفتند. دیگر امیر دولت شاه داود [خواجه و]^{۱۳} خواجه فخر الدین مبارکشاه مغ. دیگر امیر سونجک با مولانا محمد ساغرچی. دیگر امیر سیفل^{۱۴} با خواجه زین الدین علی تونی. دیگر صاحب اعظم خواجه نظام الدین احمد

۱. با: قلعه سیرجان اشغال نمودند. ۲. با، گ، مل: برتافت. ۳. با ندارد.

۴. با: تفرقه. مل: متفرق شدند گشتند. ۵. با، گ، مل ندارند.

۶. اساس، مو: با همید (کذا). گ، مل: با سیمد. در تاریخ کرمان. بمید آمده و ظاهراً همین درست است.

۷. اساس، مو ندارند. ۸. با، گ، مل: اهل. ۹. با، گ، مل ندارند.

۱۰. نک حاشیه بالا. ۱۱. با: دیگر. ۱۲. با: دیگر.

۱۳. با ندارد. ۱۴. اساس، با، گ، مل چنین است. مو: سنبل.

داود دام معظماً با امیر سیف‌الملوک.

بعد از آن امیر اوکو متوجه درگاه آسمان رفعت شد. چون^۱ به اردوی همایون رسید به نوازش پادشاهانه مخصوص گشته تحصیل اموال کرمان بدو تفویض رفت و مراجعت نمود. بعد از آن در رمضان سنهٔ سبع و ثمانمأیهٔ خبر به کرمان رسید که در هژدهم شعبان ما قبل، حالت ناگزیر خلاق، حضرت امیر صاحبقران را پیش آمد و آفتاب فلک سعادت از اوج جلال به حضيض زوال^۲ انتقال نمود. در تاریخ آن واقعه مؤلف راست:

زدیوان قضا در نصف شعبان شد برات او بدیدم صدر جنّت بود تاریخ وفات او

به سبب این واقعهٔ هایل، عالم آرمیده متزلزل گشت و فتنهٔ خفته بیدار شد. آری:

مقدار آفتاب ندانند مردمان تا نور او نگردد از آسمان جدا
آنگاه قدر او بشناسند بر یقین کاید شب و پدید شود بر فلک^۳ سها

تا به عون عنایت ربّانی و الطاف بی‌نهایت سبحانی بعد از وفات حضرت خاقانی، سریر جهانبنانی به ذات شریف دُرّ صدف پادشاهی، سایهٔ رحمت الهی، گوهر تاج شهنشاهی، سلطان فریدون فرّ، جهاندار^۴ ملک قدر فلک قصر، جهانگشای کیوان کین مشتری تمکین، جهانگیر مریخ صولت خورشید شوکت، جهانبخش ناهید بزم عطارد حزم، جهان ستان ماه علم ستاره خدم. شعر:

ستاره خیل و زحل هیبت و سهیل نگین شهاب رمح و سها ناوک و هلال کمان
بلند همّت^۵ و قدر و رفیع افسر و گاه خجسته رایت و رای و بزرگ نام^۶ و نشان

معین السلطنة^۷ و الدّنیاء^۸ و الدّین شاهرخ بهادر - خلدالله تعالی ملکه و سلطانه - [و اوضح علی العالمین برّه و احسانه]^۹ زیب و ضیاء و زینت و بهاء یافت و ممالک ایران به

۱. مل ندارد. ۲. اساس، با، گ، مو: و بال. ۳. گ، مل: پدید شد از آسمان.

۴. مل: سلطان جهاندار. ۵. مل ندارد.

۶. گ: خجسته رایت رای بزرگ نام. مل: خجسته رایت و رای بزرگ و نام.

۷. مل ندارد. ۸. با: معین السلطنة الدّنیاء. ۹. این عبارت را با ندارد.

دور عدل و انصاف او آرایش از سر گرفت. حدقه شرع و سنت به نور معدلت^۱ روشن گردانیده و حدیقه ملک و ملت به زیور داد^۲ تازه و سرسبز فرمود. ممالک فارس را بر امیرزاده سعید شهید، امیرزاده پیرمحمد - تغمّدالله بغفرانه^۳ - ارزانی فرمود، و مملکت کرمان را به قرار بر امیر اوکو مسلم داشت.

۱. گ، مل: عدل.

۲. با: از نور او. گ: زیور او. مل: زیور وجود او.

۳. جمله دعائیه را مل ندارد.

ذکر احوالی که بعد از وفات حضرت صاحبقرانی در کرمان واقع شد

چون امیرزاده پیرمحمد در ممالک فارس مستقل شد و امور حکومتش استقامتی گرفت، ایلچیان متعاقب به کرمان می‌فرستاد و مال می‌طلبید. امیر اوکو هر یکی را به نوعی باز می‌گردانید تا^۲ امیرزاده پیر محمد را تحقیق شد که امیر اوکو سر تمرّد دارد. با لشکری جرّار متوجه کرمان شد. امیر اوکو کسان فرستاد و درخواست نمود که چون ممالک تعلق به حضرت سلطنت شعاری - خلدالله تعالی سلطنته^۳ - دارد و بدین جانب مسلم فرموده‌اند، اگر ایشان نیز مسلم دارند دور نباشد. این التماس مبذول نیفتاد و لشکر فارس به در شهر^۴ کرمان آمدند و امیر اوکو در شهر متحصّن شد.

روز اول در کنار خندق از طرفین محاربه نمودند. روز دیگر جناب سیادت مآب امیر سید نعمت‌الله - ادام‌الله سیادته^۵ - از کرمان بیرون رفت و امیرزاده پیرمحمد را به نصایح و مواعظ به مصالحه مایل گردانید. از جانب امیرزاده پیر محمد، شیخ‌الاسلام عقیف‌الدین جنید به شهر رفت و صلحی اتفاق افتاد و مبلغ صد تومان عراقی به جهت نعل بهاء لشکر امیرزاده پیرمحمد <بیرون فرستادند. امیرزاده پیرمحمد^۶ مراجعت نمود اما تمامت احشام و بلوک کرمان را غارت و تاراج کردند. احوال نواحی بدین سرایت کرد و آنچه متوطنان شهر بودند، امیر اوکو بعد از معاودت لشکر [این صد تومان را]^۷ از رعایا بستاند و به عمارت بارو و دروب و خندق مشغول شد. هر روز مبلغ چهار هزار دینار جهت عمارت از رعایا به تخصیص^۸ می‌گرفتند و هر جا مشهدی و مسجدی و حمّامی و گنبدی بود به جهت خشت باز^۹ کردند و دیواری عالی و خندقی ژرف پیرامون کرمان بکشید^{۱۰}،

۱. با ندارد.

۲. با: امّا.

۳. دعائیه را مل ندارد.

۴. مل ندارد.

۵. دعائیه را مل ندارد.

۶. این عبارت را اساس ندارد.

۷. گ، مل ندارند.

۸. گ، مل: به تحصیل.

۹. مل: بار.

۱۰. با: بکشید.

چنانکه قریب دو سال بدان عمارت مشغول بود و نواحی کرمان را مضبوط گردانید؛ و در صفر سنهٔ عشر و ثمانمآیه مرضی صعب ^۱بر او طاری شد و بعد از هفته‌ای در شب دوشنبه دوازدهم ماه مذکور از دار فناء به دار بقاء رحلت نمود. ^۲امرا متفق شده ^۳و فرزند بزرگتر او را، سعید سلطان، قایم مقام پدر گردانیدند و عرضه داشت حضرت ^۴سلطنت شعاری - خلدالله تعالی ملکه و سلطانه ^۵- نمود و از آن حضرت به نوازش و استمالت مخصوص گشت.

چون بیست روز بر این حال برآمد خبر رسید که امیرزاده اسکندر [با لشکری جرّار از طرف یزد به رفسنجان رسید] سعید سلطان با لشکری از کرمان متوجه شد. چون به نزدیکی رفسنجان رسید ^۶لشکر امیرزاده اسکندر ^۷به عدد بسیار کمتر بودند. به جانب کوبن ^۸رفت و سعید سلطان نیز به جانب کوبن در عقب ایشان روان شد. امیرزاده اسکندر در آن موضع خرابی چند کرده به یزد مراجعت نمود و سعید سلطان به کرمان معاونت کرد. ^۹لشکری ساخته گردانیده به طرف کیچ و مکران نامزد کرد. جمعی از ارباب افساد ^{۱۰}سلطان اویس را به قصد برادر برانگیختند. از جمله سلطان بایزید طوسی و مردانشاه ^{۱۱}و محمد خالوی رکابدار با شریبری بدنفس چند متفق شدند و در روز شنبه ثالث عشر جمادی الآخر سنهٔ عشر و ثمانمآیه سلطان اویس بر در کوشک با تمام نوکران خاصه بنشست ^{۱۲}و آن جماعت را به سر برادر فرستاد. سعید سلطان نماز پیشین گزارده ^{۱۳}و تسبیح در دست به اوراد مشغول بود که آن ناپاکان ^{۱۴}بر سر او ریختند و او را شهید کردند ^{۱۵}و از کوشک به زیر انداختند. ^{۱۶}در این حالت که سلطان اویس به بالای قصر می آمد پیرک ^{۱۷}مست می‌گذشت. چون ^{۱۸}به بالای قصر آمد او را نیز مقید ساختند. و

- | | | |
|--|---|--------------------------------|
| ۱. اساس ندارد. | ۲. با: فرمود. | ۳. با، گ، مل: شدند و. |
| ۴. با، گ، مل: به حضرت. | ۵. دعائیه را مل ندارد. | ۶. این عبارت را مل ندارد. |
| ۷. این عبارت را با ندارد. | ۸. همه نسخه‌ها: کونیا. تصحیح قیاسی است. | |
| ۹. گ، مل: نمود. | ۱۰. با، گ، مل: فساد. | ۱۱. مل: مروانشاه. |
| ۱۲. مل: بنوشت. | ۱۳. همه نسخه‌ها: گزارده. | ۱۴. با، گ، مل: بی‌باکان ناپاک. |
| ۱۵. گ، مل: کرده. | ۱۶. با: او را به زیر انداختند. | |
| ۱۷. اساس بدون نقطه. گ من ترک. بقیه نسخه‌ها: تیرک. تصحیح قیاسی است چنانکه در سطور بعد آمده است. | | |
| ۱۸. اساس ندارد. | | |

..... ذکر احوالی که بعد از وفات حضرت صاحبقرانی در کرمان واقع شد □ ۱۹۹

شیخ حسن برادر پیرک را چون خبر شد با جمعی نوکران خود از شهر بیرون رفت. اتفاقاً لشکر از کیچ و مکران بازگشته^۱ بودند. بدیشان^۲ ملحق شد. به جانب سیرجان رفت.

ذکر حکومت سلطان اویس بن اوکو بهادر

سلطان اویس در صغرسن متکفل امور حکومت شد. جوانی کم آزار و نیکو سیرت بود. در امور مملکتداری بی غور و ساده دل و آسان گذار و غافل می‌زیست. [در زمان حکومت او پنجاه حاکم ظالم، نام امیری و امیر زاده به غیر استحقاق به خود بسته]^۱ و بر بندگان خدا مسلط گشته. از کلام حکماست که «ضعف السلطان اضر من جوره لآن ضعفه یعم و جوره یخص». یعنی ضعیفی سلطان زیانکارتر است از ستم او، زیرا که زیان ضعیفی او به جمله رعایا رسد و ستم او از ۲ هزار تن بر یک کس^۳ باشد.

فی‌الجمله کرمان در زمان حکومت او روی به خرابی نهاد. چون از کار سعید سلطان پرداخت امرا او را^۴ ملامت کردند تا پیرک^۵ را از بند خلاص داده به طرف^۶ سیرجان فرستاد تا^۷ جمعی که از طرف گرمسیر بدان طرف رفته بودند به شهر آورد. پیرک^۸ چون به سیرجان رسید سر از انقیاد بیچید و شکوه‌ای چند به^۹ پیغام به کرمان فرستاد از آن جماعت که قصد برادرش کرده بودند. چنانچه سلطان اویس دید که قضیه به فتنه سرایت خواهد کرد، در غره رجب مذکور سلطان بایزید^{۱۰} و مردانشاه را به یاسا رسانید^{۱۱} و نوکران را از شهر بدر کرد و سلطان حسین برادر خود را به سیرجان فرستاد تا پیرک^{۱۲} را به دارالملک آورد و [در ذی قعدة همین سال با مادر خود آغاچه بنیاد نزاع کرد و خزینه‌ای که داشت در تصرف آورد. در]^{۱۳} اواخر ذی‌القعدة همین سال آغاچه متوجه اردوی اعلیٰ حضرت سلطنت شعاری خلدالله تعالیٰ ملکه شد. و در صفر^{۱۴} سنه احدی

۱. این عبارت را مل ندارد. ۲. گ، مل: بر. ۳. با، گ، مل: هزار کس بر یک تن.
۴. با خوانده نشد. گ، مل: بنیاد. ۵. با، گ، مل: تیرک. مو: ترک. اساس بی نقطه.
۶. با، گ، مل: او را به طرف. ۷. با، گ، مل: با. ۸. نک حاشیه بالا.
۹. با، گ، مل: ندارند. ۱۰. گ، مل: با یزید را. ۱۱. گ، مل: رسانیدند.
۱۲. نک حاشیه بالا. ۱۳. این عبارت را با ندارد. ۱۴. همه نسخه‌ها جز اساس: مفتوح.

عشر و ثمانمایه امیرزاده اعظم ابابکر بهادر از تبریز هزیمت یافته چنانکه حکایت آن به موضع خود شرح داده آید انشاءالله.

از راه یزد به حدود کرمان درآمد و ایلچی پیش سلطان اویس فرستاد که خیول و دواب ما لاغرند. اگر دو سه روزی در طرف مشیز^۱ که علفخوار است نزول افتد تا^۲ چهار پایان فربه شوند و ما بگذریم^۳ غالباً به مصلحت شما نیز بهتر افتد. سلطان اویس در این باب با امرا مشورت کرد. گفتند او را بدین طرف نیاوریم^۴، این مملکت را^۵ زیر و زبر گرداند و برود. [سلطان اویس و امرا در ظهور انقیاد و مطاوعت مبالغه نمودند و پیرک را بفرستادند تا او را به اعزاز و اکرام تمام به دارالملک کرمان آورد. چون نزدیک رسید]^۶ سلطان اویس به عزیمت استقبال بیرون رفت و امیرزاده ابابکر را به شهر درآورد و در قصر همایون فرود آورد.^۷ جمعی از مفسدان ملازم شدند و بنیاد افساد کردند، و در اصل خلقت نیز مزاجش مستقیم نبود.^۸ این افساد در طبیعت زود جایگیر شد^۹ و در همان هفته بنیاد عربده با این طایفه در میان نهاد تا بدان رسید که روزی طبل جنگ زدند و گرد قصر فرو گرفتند. نوکران امیرزاده ابابکر که در محلات فرود آورده^{۱۰} بودند نتوانستند بدو ملحق شدن و آن شب تا روز دیگر چاشتگاه لشکر پای فرو قصر گرفته بودند^{۱۱} تا عهدهی در میان آمد که این طایفه قصد او نکنند و او نیز خرابی نکند، راه او باز دهند تا به در رود. امیرزاده سعید شهید ابوبکر بهادر با معدودی چند از قصر به زیر آمد و از دروازه الله اکبر بیرون رفت و متوجه سیستان شد. دیگر بار سلطان اویس در کرمان متمکن گشت و لشکر را به طرف گرمسیرات کیچ و مکران روانه کرد. جمعی از آن لشکر گریخته به سیستان رفتند و تحریک امیرزاده ابابکر کردند که تمام لشکر در گرمسیرند و کرمان خالی است. اگر عزیمت آن طرف می نماید زود مستخلص می شود. چون این حکایت بشنید،

۱. اساس، مو: مشر. بقیه نسخه‌ها: مشیر. تصحیح قیاسی است. نک: بالاتر.

۲. گ، مل نداردند. ۳. گ، مل: نگذریم. ۴. مل: نیاوردیم.

۵. با: را نیز. ۶. این عبارت را با ندارد. ۷. اساس، گ، مل: آمد. مو: آوردند.

۸. اساس: خلقت مزاج نیز مستقیم نبود. ۹. مل ندارد.

۱۰. با: آمده. ۱۱. با: پای قصر گرفتند.

«گل نمیدیده را آبی تمام است»، در زمان همچون برق از سیستان متوجه بم شده در عشر
اواخر جمادی‌الآخر سنة احدی عشر و ثمانمایه به شهر بم رسید.

چون این خبر به کرمان آمد^۱ حالتی صعب روی نمود. مقارن این خبر، لشکر گرمسیر
برسیدند چنانچه جمعی از این معنی خبر نداشتند. از آن طرف به بم رفتند و در بند
امیرزاده ابابکر [گرفتار شدند]^۲. چون لشکر برسید قوتی در کرمانیان پیدا شد. در رابع
رجب از کرمان بیرون آمده متوجه بم شدند و در چهاردهم ماه با یکدیگر مقابل شده از
طرفین به مقاتله در آمدند. در حمله اول پیرک^۳ کشته شد^۴ و رعبی و اضطرابی تمام به
لشکر سلطان اویس راه یافت. امیرزاده ابابکر به جنگ مشغول نشد و هر دو لشکر برابر
یکدیگر فرود آمدند. سلطان اویس گفت تا خندقی گرد لشکر فرو بردند. <قضارا^۵> در
آن شب امیرزاده ابابکر شبیخونی به سر کرمانیان آورد و تا کنار خندق بیامدند و از
کرمانیان هیچکس^۶ از جای خود حرکت نکرد. لشکر امیرزاده ابابکر تیری چند در
لشکرگاه کرمانیان انداختند و باز گردیدند.

روز دیگر علی‌الصباح هر دو لشکر سوار شدند. امیرزاده ابابکر بیشتر لشکر خود را
در برابر سلطان اویس بداشت و خود با معدودی چند در میان رودخانه در کمین^۷ بایستاد
بدان عزیمت که چون لشکر در یکدیگر ریزند او از کمین بدر آید. سلطان اویس از این
حال غافل، لشکر را برگرفته به طرفی دیگر میل کرد به جهت فضای جنگ‌گاه. امیرزاده
ابابکر تصور کرد که مگر از کمین آگاه شده‌اند و لشکر به سر او می‌آیند. هزیمت خورده^۸
از هم آنجا^۹ تا جیرفت هیچ موضع قرار نگرفت. لشکر سلطان اویس غالب گشته آنها^{۱۰} را
در پی کردند و از هیچ نفسی تیغ دریغ نداشتند. چه به واسطه قتل پیرک^{۱۱} هیچ محابا^{۱۲} در
میان نبود. خطه بم مستخلص گردانیده متوجه کرمان شد.

۱. گ، مل: رسید.

۲. گ، مل، با: ابابکر افتادند.

۳. همه نسخه: تیرک. تصحیح قیاسی است. چنانکه قبلاً آمد.

۴. با ندارد. گ، مل: گردید.

۵. اساس ندارد.

۶. گ، مل: کسی.

۷. گ، مل ندارند.

۸. گ، مل: خوردند.

۹. با، گ، مل: هم از اینجا.

۱۰. با، گ، مل: آن لشکر.

۱۱. اساس بدون نقطه. بقیه نسخه‌ها: ترک. نک: بالاتر.

۱۲. گ: محاربان.

امیرزاده ابابکر چون به طرف جیرفت رفت تمام احشام و هزاره بدو پیوستند. سلطان اویس^۱ لشکری همراه^۲ برادر خود [سلطان حسین]^۳ بدان طرف روانه گردانید. چون فریقین به یکدیگر رسیدند جنگی رسیدند جنگی^۴ سخت واقع شد. لشکر^۵ کرمان به هزیمت باز آمدند. سلطان اویس به تهیاً اسباب لشکری دیگر مشغول شد و در دوشنبه هژدهم رمضان سنهٔ احدی عشر و ثمانمیه از کرمان بیرون آمده متوجه جیرفت شد. چون به یکدیگر رسیدند صف مقاتلت آراسته بر هم حمله کردند و هم در حملهٔ اول لشکر جیرفت روی به هزیمت نهادند و امیرزاده ابوبکر در آن معرکه به قتل رسید:

جهان را از این سان بسی هست یاد بسی داغ بر جان هر کس نهاد

سلطان اویس از آنجا به دارالملک کرمان مراجعت نمود. بعد از چندگاه خبر رسید که امیرزاده پیرمحمد از شیراز با لشکری فراوان متوجه [کرمان است].^۶ سلطان اویس ایلچی فرستاد و خدمتی تقبل می نمود که امیرزاده پیرمحمد فسخ عزیمت کند، به جایی نرسید. چون ایلچی بازآمد رعایا از نواحی شهر نقل کردند و سلطان اویس و مجموع اهالی کرمان مضطرب گشته بودند. ناگاه خبر رسید که حسین شربتدار قصد امیرزاده شهید مرحوم مغفور^۷ کرده او را به قتل رسانیده است چنانچه شرح آن^۸ در فصل فارس تقدیم یافت. کرمانیان از آن اندیشه خلاص یافتند و سلطان اویس با لشکری که داشت متوجه شهر بابک شد و آن موضع را مستخلص گردانیده بعد از آن به جانب انار^۹ سر حد شد. متوطنان آنجا به حصار متحصن شدند و به مقاتلت^{۱۰} پیش آمدند و جنگی سخت کردند. چون استخلاص آن حالا متصور نبود^{۱۱} سلطان اویس به کرمان مراجعت نمود. بعد از آن که امیرزاده اسکندر به قائم مقامی برادر بر بلاد فارس مستولی شد و سلطنت او تمکن یافت ایلچی به کرمان فرستاد. کرمانیان اظهار مطاوعت و انقیاد نمود^{۱۲}

۱. گ، مل: حسین.
 ۲. با، گ، مل: مصاحب.
 ۳. مل ندارد.
 ۴. گ، مل: حربی.
 ۵. با ندارد.
 ۶. با: متوجه گشت.
 ۷. مل ندارد.
 ۸. با، گ، مل: او.
 ۹. با، گ، مل بدون نقطه.
 ۱۰. مل: مقابله. گ بدون نقطه.
 ۱۱. گ، با: نمود.
 ۱۲. با: کردند.

حاجی منصور را با بیلاکات و خدمتی به شیراز فرستادند. امیرزاده اسکندر او را تربیت و عنایت فرموده اسب^۱ و جامه و تکلفات پادشاهانه جهت سلطان اویس روانه کرمان گردانید. و در وقتی که به محاصره اصفهان از اویس لشکر طلبید، و او^۲ در آن باب تهاون نمود. چون امیرزاده اسکندر از آن طرف خاطر فارغ گردانید متوجه کرمان شد. چون به حدود کرمان درآمدند به هر دیار که نزول کردند دیار نماند. حتی که عمارتها ویران کردند و درختها بریدند. چون به نزدیک شهر رسید^۳ لشکرها به تمام بلوکات^۴ روانه گردانید، چنانکه در تمام ممالک هیچ گوشه‌ای نماند که آتش این فتنه نرسید. حالا در حوالی شهر تا دو سه فرسنگ در هیچ موضع چندان درخت نیست که کسی در سایه آن بنشیند. فقیران کرمان را جز زاری به حضرت باری چاره دیگر نبود.^۵

امیرزاده اسکندر بعد از آنکه در نواحی کرمان خرابی بسیار کردند امیر حلبان شاه^۶ را مقرر کرد که در سرحد کرمان بنشیند و کوچ فرموده به جانب شیراز مراجعت نمود در جمادی الاول سنه خمس و عشر و ثمانمائه. ممالک کرمان خراب، رعیت نواحی بر^۷ افتاده و آنچه^۸ نیز در شهر بودند متفرق شدند و بعضی که بماندند از تهدید و وعید امیرزاده اسکندر شب و روز میان خوف و رجا روزگار می‌گذرانیدند؛ تا آن زمان که بعون و تأیید ایزد سبحانه و تعالی، خورشید تابان رایت انوشیروان عهد و زمان، سلطان الاحسان، معین السلطنة و الدنیا^{۱۰} و الدین، شاهرخ سلطان - خلد الله تعالی سلطانه و اوضح علی العالمین برّه و احسانه - از مشرق خراسان طلوع کرد و به استخلاص ممالک عراق و فارس نهضت فرمود. کوكب محترق ممالک کرمان از حضيض وبال بیرون آمد. به وقت محاصره اصفهان ایلچی به طلب سلطان اویس فرستاده او را به اردوی همایون [طلب فرمود. به عذری معلول تعلل نموده، به وقتی که رایات همایون]^{۱۱} متوجه

۱. با، گ، مل، مو ندارند. ۲. با ندارد. گ: آن. ۳. گ، مل: رسیدند.

۴. اساس: تمام به بلوکات. ۵. گ، مل: زاری به حضرت باری نبود.

۶. همه نسخه‌ها ناخواناست. ۷. با: رعیت بر نواحی. ۸. با ندارد.

۹. با ندارد. ۱۰. با، مل ندارند. ۱۱. این عبارت را مل ندارد.

خراسان شد، خدمتی و پیشکشی در دارالعباد یزد بگذرانیدند. حضرت سلطنت شعاری از او عفو فرموده به خراسان معاودت نمود. و در کرت ثانی که رایات همایون سایه مبارک بر ممالک فارس و عراق افکند، ایلچی پیش^۱ سلطان اویس فرستاده مضمون رسالت آنکه «آباء و اجداد تو در بندگی این دولت و طایفه طاعتداری و ثبات قدم در خدمتکاری ورزیده‌اند. امداد^۲ لواحق خدمت را به افراد سوابق^۳ طاعت متواصل داشته محلی معمور و منزلتی مرموق و درجه‌ای بلند و منصبی بزرگ یافته. حالا خلف صدق اعنی جناب برادری به واسطه عنایت تربیت ما در مسند امارت و سروری متمکن. چشم داشت آن است که چون بر مضمون این مفاوضه^۴ واقف گردد بی‌تردد و تفکر بدین جانب حرکت فرماید. چند کرت مکتوبات نبشته آمده است و در استدعا و استنهاض او مبالغت نموده اثر اجابت پیدا نشد. مانع این نهضت مبارک معلوم نیست. اگر شرایط اخلاص و طاعتداری در اقامت وظایف و خدمتکاری به جای آورد، دواعی همّت ملکانه و مساعی مکرمت شاهانه بر فضیلت^۵ من جاء بالحسنة فله عشر امثالها در تقریب و ترحیب^۶ و اکرام و انعام او آثار ثمره اخلاص و فرّ سعادت اختصاص ظاهر گرداند. و اگر عیاذاً بالله از ربه طاعت و مقتضی فرمان سر بتابد و خذلان و عصیان روزگار او را دریابد و سوابق حقوق^۷ را به کفران^۸ و عقوق مقابله روا دارد، عزم خسروانه بواعث سیاست و حمیت را در تحریک او به واجبی تحریک دهد، بحمدالله قدرت مراعات و قوت مکافات حاصل است».

چون ایلچی به کرمان رسید و شرایط به ادا رسانید، سلطان اویس ظاهراً تعظیم ایلچی کرد اما در مبادرت به خدمت و انفاذ^۹ حمول تقاعد نمود. رسول چنان تفرّس^{۱۰} کرد که سلطان اویس خاطر^{۱۱} آمدن پیش بندگی حضرت ندارد. مراجعت کرد و از

۱. با: نزد.
 ۲. مل: امتداد.
 ۳. اساس: سابق.
 ۴. گ: معاوضه.
 ۵. با ندارد. گ، مل: برصیت.
 ۶. اساس: تحریب.
 ۷. با: خطوط.
 ۸. با: کرمان.
 ۹. مو: ابقاء. گ: انعاد. مل: انقیاد. اساس بی نقطه. تصحیح قیاسی است. ۱۰. مل: تقریر.
 ۱۱. مل: خواطر.

مافی الضمیر او چنان باز نمود که در توجه به اردوی همایون عذری معلول گفت. فاما پیشکش و خدمتی علی الرّسم ترتیب داده بر دست جمعی نوکران، مصاحب والده خود فرستاده است. چون جواب^۱ نه بر وفق مرام حضرت سلطنت شعاری بود، خاطر^۲ شریف در قضیه مقدّم از غبار انحراف اثری داشت که به وقت فتح اصفهان او را طلب فرمودند، به عذری نامسموع تعلّل ساخته بر موجب فرمان [حاضر نگشته بود. این معنی ضمیمه آن شد. فرمود که چندان چه او را به امثله و مخاطبات مشحون به انواع نصایح و مقرون به اصناف مواعظ تنبیه و]^۳ تحذیر نمودیم، نافع نیامد و جز اصرار و لجاجت و استمرار [برشر است]^۴ جوابی نداد. به احتشاد لشکر و ترتیب ساز و سلاح مثال فرمود. والده و نوکران سلطان اویس را بگرفتند و عساکر منصوره از ممالک فارس بر صوب اصفهان در حرکت آمد. چون به نواحی قصبه سیرجان رسیدند حضرت سلطنت شعاری به زیارت مرقد منور و مشهد معطر شاه شجاع کرمانی توجه نموده شرایط زیارت به جای آورده عنان عزم به صوب تسخیر و تدمیر ساکنان و متوطنان آن^۵ معطوف گردانید و به فکر^۶ ترتیب اسباب مکاوح و تنسیق آلات محاربت از چتر و منجنیق و عزّاده و امثال ذلک مشغول گشته.

در این اثنا شیخ الاسلام سید سادات عرب و عجم، سید شمس الدین مدّالله تعالی ظلّاله^۷ که از مشاهیر مشایخ روزگارست از جانب کرمان برسید. چنانچه دأب و عادت حضرت سلطنت شعاری است سید را تعظیم و تبجیل تمام^۸ نمود. سید شمس الدین به مواعظ و نصایح و سداد و رشاد زبان به شفاعات برگشاد و تقبّل نمود که اگر حضرت سلطنت شعاری - خلدالله تعالی ملکه و سلطانه^۹ - لشکر را از خرابی منع فرمایند و عزیمت به جانب خراسان معطوف گردانند، او به کرمان رود و سلطان اویس را شاء ام ابی به دارالسلطنه هرات پیش بندگی حضرت آورد. حضرت سلطنت شعاری با وجود آنکه

۱. با، گ، مل ندارند. ۲. مل: خواطر. ۳. این عبارت راگ، مل ندارند.
۴. با: شریرت. ۵. با: او. ۶. اساس، با، گ، مل: تفکر.
۷. گ: ظلّاله و جلاله. ۸. گ، مل ندارند. ۹. دعائیه را مل ندارد.

از سلطان اویس رنجیده بود نَفَس آن بزرگ را^۱ ردّ نفرمود و بر قول او اعتماد نموده شفاعت سید بزرگوار قبول کرده ملتمس او به اجابت مقرون گردانید. عساکری که به جانب حیرفت و گرمسیرات و نواحی کرمان متوجه گشته بودند، فرمان همایون به نفاذ انجامید که معاودت^۲ نمایند و ترک خرابی گیرند. بر موجب فرمان بازگشتند و حضرت سلطنت شعاری [چون قضیّه توجّه کرمان به سبب توسط سید شمس الدّین و وعده سلطان اویس در توقف افتاد. حضرت سلطنت شعاری]^۳ از قصبه سیرجان معاودت به جانب خراسان^۴ مصمّم فرمود.

چون به دارالسلطنه هرات نزول فرمود، بعد از چندگاه شیخ الاسلام سید شمس الدّین برسید. موعظت^۵ و نصیحت و مصلحت دید و توسط او را سلطان اویس به سمع قبول اصغا نموده همچنان^۶ بر طریق خلاف و عصیان شقاق و طغیان مستمر از تمرد و تنمر به وعده ای که کرده بود وفا ننمود. حضرت سلطنت شعاری را از این معنی نایره خشم و غضب در^۷ اشتعال آمد. به احضار لشکرها مثال فرموده سپاهی جرّار و لشکری بی شمار نامزد فرمود که متوجه کرمان شوند. امراء تومانات، امیرحسن صوفی ترخان و امیرابراهیم بن امیر جهانشاه و امیر یادگار شاه و امیر علیکاء کوکلتاش و امیر فرمان شیخ^۸ و امیر فنا شیرین^۹ و امیر موسی، و از عساکر ماوراءالنهر امیر عادل بیک و امیر اسکندر و امیر ابابکر آق تمور^{۱۰} با تومانات و هزارجات، و از لشکر تازیک چریک خراسان با سرداران، و از شاهان سجستان شاه قطب الدّین و شاه اسکندر ینالتکین^{۱۱} با لشکرهای آن نواحی، و از جانب فارس و عراق لشکر شیراز^{۱۲} و ابرقوه و یزد و اصفهان مقدار چهل هزار^{۱۳} پیاده و سوار متوجه کرمان گشتند. در اوایل ربیع الآخر سنه تسع عشر و ثمانمائه بدان حوالی رسیدند و اهالی^{۱۴} به نهب و غارت و انواع عقوبات مبتلا و بلا و

۱. اساس ندارد.	۲. با، گ، مل: مراجعت.	۳. این عبارت راگ، مل ندارد.
۴. مل: خراسان را.	۵. با: مواغظت.	۶. با: همچون.
۷. گ: او را.	۸. با: فرمان شاه.	
۹. مل: قبا شیرین. اساس، مو: خوانده نشد.	۱۰. مل ندارد.	
۱۱. مل ندارد.	۱۲. با، گ، مل: و لشکر شیراز.	۱۳. با ندارد.
۱۴. مل: اهالی آنجا.		

کرمان مجتمع فتنه و بلا و مسکن رنج و عنا شد.
سلطان اویس استعداد محاربت کرده با لشکر خود از شهر بیرون آمد، اما چون
جمجه جیاد و ولولۀ اجناد^۱ استماع کردند روی به قلعه نهادند و پشت تمکن به دیوار
حصن^۲ باز دادند^۳:

دشمن چو کوه حمله ما را نداشت پای زآنرو چو کاه پشت به دیوار باز داد

عساکر منصوره چون^۴ دیدند که ایشان به حصانت شهر و قلعه، و رزانت مفرّ و مقرّ
فریفته و غره‌اند، به صدمت^۵ طعن سنان و حدّت تیغ برّان و دیده‌دوزی^۶ عقاب پیران^۷
پیش رفتند. و سپاهیان کرمان به قدم محاربت متشمرّاً عن ساق الشّقاق^۸ فرابیش آمدند و
بر مظنّه^۹ جموع^{۱۰} لجاج^{۱۱} جولان نمودند. [هر روز]^{۱۲} از آن زمان که شاه عرصه نیلوفری
به عزم جهانگیری از مکن افق سر برآوردی، تا آن ساعت که خرگاه رحلت بر اطراف
گلستان مغرب زدی، گردن افزازان فضاء و غا و سربازان خطّه هیجا به زبان تیغ قاطع با
یکدیگر در محاکاة بودند. پلنگان کوه محاربت و شیران بیشه مصارعت تربیت و توبیخ
یکدیگر به گرز گران^{۱۳} می نمودند و صید طایر ارواح به عقاب چهار پر می کرد.^{۱۴}
بر این منوال هفتاد روز برداشت. اهل شهر به تنگ آمدند. سلطان اویس تضرّع و
تخشّع پیش گرفته سفرا پیش امرا فرستاد و شُفعا برانگیخت که اگر بندگی حضرت
سلطنت شعاری - خلد الله تعالی ملکه و سلطانه - خون او را ببخشد^{۱۵} و بر آن معنی او را
اطمینانی حاصل شود، پیش بندگی حضرت آید. امرا صورت این قضیه معروض
گردانیدند. حضرت سلطنت شعاری از کمال اشفاق و کم آزاری که در جبّلت مبارک
مرکوزست:

-
- | | |
|--|--------------------|
| ۱. سه کلمه اخیر در اساس، گ، با خوانده نشد. | ۲. گ، مل: حصار. |
| ۳. همه نسخه‌ها جز مو: داد. | ۴. با ندارد. |
| ۶. با، گ، مل: دید حوری. | ۷. گ: خوانده نشد. |
| ۹. اساس، با، گ: مطنه. مل: مطیه. | ۱۰. گ: جموع. |
| ۱۲. گ، مل ندارند. | ۱۳. مل: ذکر آن. |
| ۱۵. با: بخشیده. گ: ببخشیده. | ۱۴. اساس: می‌گیرد. |

کم ز که برگی است در میزان حلمش گاه عفو

گر به وزن کوه قاف آرند اعدایش گناه

ملتمس ایشان به اجابت مقرون گردانیده فرمود که سلطان اویس چند کورت وعده کرده است و بدان وفا ننموده. اگر حالا در آن قول صادق است می باید که بر آن وثوق و اعتمادی باشد و الا تا مسخر نشود برنخیزند. چون امرا رخصت مصالحه یافتند صلاح چنان دیدند که سلطان اویس، امیر شیخ حسن^۱ را که جملة الملک آن ممالک و صاحب اختیار کلی و جزوی و امیرالامراء در خانه اوست بفرستد تا با او عهد و پیمان بندیم و او را به خراسان پیش بندگی حضرت بریم و لشکر از در کرمان برنخیزند.

چون این اشارت بدیشان رسید مستظهر و مستوثق گشته طبل بشارت کوفتند^۲ و امیر شیخ حسن را که همگی سلطان اویس بود با پیشکش و خدمتی مصاحب امرا روانه گردانید و لشکر از در کرمان برخاستند.^۳ امیر حسن صوفی و باقی امراء در آخر رجب المرجب سنة المذکور به دارالسلطنه هرات - صانها الله تعالی عن الآفات و البلیات - به شرف بساط بوس حضرت اعلی مشرف گشتند و امیر شیخ حسن را پیش بندگی حضرت رسانیدند. حضرت سلطنت شعاری او را به تربیت و عنایت مستظهر و مستوثق گردانیده و او را به استمالت و عاطفت به جانب سلطان اویس اجازت انصراف داد. سلطان اویس مطمئن گشته عزیمت دارالسلطنه هرات فرمود و در دوازدهم شوال از دارالملک کرمان متوجه عتبه بوسی حضرت سلطنت شعاری گشته در اوایل ذوالقعدة به شرف تقبل آستان گردون رتبت که قبله گاه اکاسره و جبابره^۴ زمان است مشرف شد. حضرت سلطنت شعاری قلم عفو بر صفایح اجرام او کشیده به نوازش و عاطفت مخصوص گردانید.

بعد از آن امیر موسی را مقرر شد که با چند قشون به طرف کرمان رود شهر بند آن^۵ را خراب گرداند. باز عنایت فرموده در جمادی الاول سنه عشرین و ثمانمایه امیر فنا

۳. با، گ، مل: برخواستند.

۲. با: زدند.

۱. با ندارد.

۵. با: او.

۴. با: ناخواناست.

شیرین^۱ را^۲ به حکومت کرمان مقرر کرده^۳ و روانه آن طرف گردانید. و در این فترات کرمان به غایت خرابی رسیده بود و قحطی هایل بر اهالی آن دیار طاری گشته تا به حدی که سد رمق به گیاه^۴ و چرم می کردند و سگ و گربه را قوت می ساختند و بی مبالغه چند آدمی را بخوردند و اکثر خلق به زحمت جوع هلاک شدند و بعضی فرزندان خود را بفروختند. حضرت سلطنت شعاری - خلدالله تعالی ملکه و سلطانه^۵ [و اوضح علی العالمین برّه و احسانه]^۶ - درباره ضعف کرمان شفقت و عنایت فرموده، مرتضی و صاحب اعظم، امیر سید زین العابدین را بدانجا فرستاد و او به حسن کفایت دارایی^۷ آن مملکت بر وجهی پیش گرفت که اهالی آنرا تسلی تمام حاصل شد. در سال اول در اوقاف تنها که^۸ نه مالک داشت و نه بازیار و نه بذر و نه زرع سعی نمود. به یمن شفقت^۹ و رأی صایب چنان ساخت که دویست و پنجاه هزار من غله تخم کاشته شد.^{۱۰} بعد از آن به دارالسلطنه هرات^{۱۱} پیش بندگی حضرت^{۱۲} آمد^{۱۳} و صفت خرابی کرمان و احوال رعایا عرضه داشت نمود. حضرت سلطنت شعاری مرحمت فرموده از اموال واجبی آن ولایت نصفی سیورغال رعایا فرموده و قاعده تمغا برانداخت و هر رسم مُحدث که در مدتهای مدید در آن مملکت مستمرّ شده بود و بدان سبب رعایا در زحمت بودند، مجموع را حکم یرلیغ شد که رفع کنند. همواره همّت پادشاهانه اش^{۱۴} در احیای معالم شریعت و استحکام قواعد ملت و اعلائی اعلام سنت و دفع امور بدعت موقوف و مصروف است. لاجرم حضرت الوهیت - عزّ شأنه - در قمع و قهر اعدای دین و دولت، فتح و نصرت و اقبال و سعادت را قرین رایات همایون گردانیده و بی منت و معانت گیری سریر مملکت که حق او بود بدان حضرت ارزانی فرمود. بیت:

سپاس و شکر خدا را که کار ملک جهان به لطف در کف جمشید کامکار نهاد

- | | |
|-----------------------------------|-----------------------|
| ۱. مل: قیا شیرین. نک حواشی پیشین. | ۲. با ندارد. |
| ۳. با، گ، مل: گردانیده. | ۴. با ندارد. |
| ۶. جمله دعائیه راگ، مل ندارند. | ۷. مل: وراى. |
| ۹. با: سعت. | ۱۰. با ندارد. |
| ۱۲. با ندارد. | ۱۳. با: آمدند. |
| | ۱۱. با، گ، مل ندارند. |
| | ۱۴. مل: پادشاهانه. |

چرا که بانی عدلش اساس امن و امان ز مصر تا به در هند استوار نهاد
در آن دیار که شد حکم امر او نافذ زمانه رخت سعادت در آن دیار نهاد
به هر که سایه فکند آفتاب دولت او قضا مراد دو گیتیش در کنار نهاد

امید به الطاف بی شمار حضرت پروردگار چنان است که تا قیام قیامت ممالک عالم را
به دور عدل و انصاف حضرت سلطنت شعاری معمور دارد و مثال او امر و نواهی او را در
خطه گیتی نافذ و متصرف سازد و سرادق جلال و حشمت جمال پادشاهزادگان جهان پناه
که^۱ نور دیده اسلام و اسلامیان اند به طناب تأیید و عماد تمهید مطمئن و مقوم دارد:

لطف حق دادش ز مشرق تا به مغرب سلطنت

داده حق باد بر وی تا قیامت مستدام

نصرت و اقبال و عز دولتش جاوید باد

وین دعا را از ملایک باد آمین والسلام^۲

تمت المجلد الاول

در شهور سنه اثنی و عشرين و ثلاثمائه امیر فناخسرو شیرین و عمال کرمان به
دارالسلطنه هرات آمدند و محاسبات^۳ آن ولایت به دیوان رفع کردند و از دیوان اعلی
خواجه نورالدین کمال را به شرکت خواجه عماد اسلام کرمانی^۴ به ضبط اموال آنجا مقرر
فرموده و امیر فنا شیرین اجازت معاودت به کرمان یافت و متوجه آن طرف شد.^۵

۱. نسخه‌های گ، ملدر اینجا به انجام می‌رسند.

۱. با ندارد.

۲. با: شدند.

۳. مو: کرنی.

۳. با: محاسبان.

۴. با: شدند.

فهارس
جلد اول جغرافیای حافظ ابرو

۱. اشخاص
۲. امکنه
۳. گروهها، اقوام و ملل
۴. کتابها

١. اشخاص

المصرى الطحاوى الفقيه الحنفى ٣١٤،	آدم ٤٨، ٨٥
٣١٥	آدم عليه السلام ١٩٦، ١٩٧، ٣٣٥
ابوجعفر دوانيقي ٣٨٤	آق سمان ٣٦٥
ابوجعفر منصور ٣٧٥	ايتكين ١٤٣
ابوسعيد بهادرخان ٧٨	اباعبيدة جراح ٣٤٤
ابوعبدالله المحتسب ٢٥٠، ٢٥١	ابراهيم، نبى ٥٤، ٨٧، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٢٥
ابوعبيدة جراح ٣٦٣، ٣٦٤	٣٣٨، ٣٥٥
ابومسلم مروزي ٧٨	ابن اثير ٣٩١
ابوعقوب بويطى ٣١٥	ابن حوقل ١٩١
ابى مخنف ٣٤٤	ابن زياد ٣٨٢
ابى منذر ٣٤٤	ابن سعيد ١١٣، ١٢٤، ١٢٥، ١٤٠، ١٤١
ابيوردى ٣٦٤	١٤٨، ١٤٩، ١٧٦، ١٧٧، ١٧٨، ١٧٩، ١٨١
احمد طولون ٢٩٥	١٨٨، ٣٥٤، ٣٧٥
احنف ١٥٨	ابن قرامان ١١٥
ادريسي ٢٥٢	ابوالعلاء احمد بن عبدالله المعزى الضير
ارغون خان ٧٨	٣٥٠
اسكندر ٧٤، ١٢٨، ٣٠٣، ٣٦٠، ٣٦٤	ابوالفتح بستى ٨٢
اغل ٧٨	ابوالقاسم دمشقى ٣٧١
افريدون، فريدون ٩٢	ابوجعفر احمد بن محمد بن سلامة بن

- اقلیدس مهندس ۳۳۱
 الجایتو سلطان ۷۱
 الیاس ۳۳۸، ۳۳۹
 امام ابویوسف القاضی ۸۳
 امام شافعی - رضی الله عنه ۳۲۸
 امام محمد شیبانی ۸۳
 امام واقدی ۸۳
 امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه ۲۰۴، ۲۱۷،
 ۲۲۱، ۳۳۹، ۳۴۴، ۳۴۵
 امیرانشاه بهادر ۳۳۴
 [امیرزاده] ابابکر ۳۲۶
 امیر صاحبقران [= تیمور گورکانی] ۳۳۳،
 ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۵۸، ۳۵۹
 امیرکا ۷۸
 انطاکیه بن روم بن الیقین بن سام بن نوح ۳۶۰
 انطیخس ۳۶۰
 انوشیروان ۱۹۴
 اوزاعی فقیح ۳۴۰
 ایرج ۹۲
 برقوق ۳۵۶
 بطلمیوس ۱۲۵، ۱۳۸، ۲۷۹
 بلقیس ۳۳۸
 نبی الهاشمی ۷۰
 بوذرجمهر ۸۵
 بوقانفتا ۷۸
 بوقا جنگسانگ ۷۸
 پادشاه کبک ۷۸
 پادشاه مصر ۲۰۸
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ۲۱۲،
 ۲۱۴، ۲۱۷، ۳۲۵
 تور ۹۲
 تیمور تاش ملک الامراء حلب ۳۵۷
 تیمور گورکانی ← امیر صاحبقران، حضرت
 صاحبقرانی
 ثعالبی ۸۳
 جاولی، اتابک ۱۶۵
 جرجیس ملک الروم ۲۵۲
 جریر ۸۲
 جعفر بن ابی طالب ۳۴۴
 جکر مش ۳۶۵
 جوجی خان بن چنگیزخان ۱۲۱
 جهان ملک ۷۸
 چنگیزخان ۱۶۸
 چوپان ۷۸
 حام ۹۲
 حبیب بن مسلمه ۳۶۴
 حبیب نجار ۳۶۲
 حجاج بن یوسف ۲۱۴، ۳۴۴
 حسان ۸۲
 حسن بن احمد المهبلی ۱۰۳
 حسین بن علی رضی الله عنهما ۳۳۲
 حضرت صاحبقرانی = امیر تیمور گورکانی
 ۷۱، ۷۸، ۱۳۲، ۱۶۰، ۱۷۲، ۳۳۵، ۳۳۶،
 ۳۳۷، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۵۷، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۷۶،
 ۳۷۴
 حضرت نبوی = محمد ۶۷

- حمص بن مَهر بن جان بن مکنف بن عملیق ۳۴۳
 حواریون ۳۶۱
 خارویه بن احمد بن طولون ۱۴۳
 خالد بن ولید ۳۴۴
 خسرو پرویز ۸۳، ۱۹۱
 خلفای راشدین ۷۱
 خیر الرفقاء الاربعه [= علی علیه السلام] ۵۷
 داود علیه السلام ۳۲۴، ۳۲۵
 دَجَال ۳۲۹
 ذوالنون مصری ۳۰۵
 رستم ۸۲
 رسول خدا حضرت محمد «ص» ۶۱، ۱۸۲،
 ۱۸۴، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۵، ۳۳۵،
 ۳۳۶، ۳۷۳ نیز ← محمد مصطفی «ص»
 رشید = هارون الرشید ۷۸
 زبیده مادر محمد امین ۳۶۶
 زکریای نبی علیه السلام ۳۲۵، ۳۲۶
 سام (بن نوح) ۹۲، ۳۲۲
 سحره فرعون ۳۰۹
 سعید خواجه ۷۸
 سعیدی ۸۲
 سلم ۹۲
 سلیمان (بن داود علیهما السلام) ۸۰، ۳۲۵،
 ۳۲۷، ۳۳۸، ۳۷۸، ۳۷۹
 سلیمان بن عبدالملک ۳۲۹
 سلیمان بن قنلمش ۳۶۴
 سلیمان پاشا ۱۱۵
- سنجر سلجوقی ۱۶۷، ۱۹۵
 سودون ملک الامرای دمشق ۳۵۷
 سیف الدوله ۳۸۲
 شاهرخ (بهادر) تیموری ۴۸، ۶۷، ۷۰، ۷۱،
 ۷۸، ۱۶۸، ۳۳۴، ۳۷۴
 شاهشاهان ابوالفتح ۳۵۹
 شرف الدوله مسلم بن قریش ۳۶۴
 شریف ادیسی ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۲،
 ۱۲۵
 شعیب علیه السلام ۲۱۵، ۲۱۶
 شیخ سعدالدین (حموی) ۳۴۷، ۳۴۸
 شیخ صدرالحق والذین ابراهیم الحموی
 ۳۴۸
 شیخ نورالدین امیر ۳۳۶
 شیرین ۱۹۱
 صابی ۸۲
 صلاح الدین یوسف ۳۲۸، ۳۸۰
 ضحاک تازی ۳۳۱
 طباری ۳۷۷
 طحاوی ۳۱۴
 طرسوس بن الروم بن الیفن بن سام بن نوح
 ۳۸۱
 طغاجار ۷۸
 عبادة بن الصامت ۳۴۴
 عباسه بنت احمد بن طولون ۳۱۸
 عبدالله بن احمد ۲۴۸
 عبدالله بن زیاد ۱۵۶
 عبدالله بن صالح بن عبدالله بن عباس بن

۳۴۸، ۷۸، ۷۳، ۷۱	عبدالمطلب ۳۵۴
غستان ۸۲	عبدالله بن محمد خرداد ۵۰
فاطمه زهرا (ع) ۳۳۵	عبدالملک مروان ۲۶۸
فردوسی ۸۲	عبدالمؤمن ۲۵۷
فرزدق ۸۲	عبدالواحد زناته ۲۶۲
فرعون ۲۳۷، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۴۰	عبیدالله ۲۵۰، ۲۵۱
فرهاد ۱۹۱	عبیدالله مهدی ۲۶۶
فضل بن یحیی برمکی ۷۸	عتبی ۸۲
فضیل عیاض ۶۸	عثمان ۲۱۲
فطرس ۳۶۲	عرجی ۲۱۴
فیروزشاه ۱۷۲	عزالدین اسامه ۳۸۰
قابیل ۳۳۱	عزالدین بن سید عماد الدین ۳۵۹
القایم بالله ۲۲۹	عزیز = خلیفه فاطمی ۱۰۳، ۱۴۳
قبط اول ۳۰۷	عزیزی (مهلبی) ۱۵۴، ۲۵۳
قسیم الدوله آق سنقر ۳۶۵	علی سلطان، امیر ۳۳۶
کامل بن عادل ۳۱۷	علی مرتضی ۶۲، ۳۳۵
کیومرث ۸۳	عمادالدوله اسماعیل ۳۸۶
لوط نبی علیه السلام ۳۸۷	عمادالدوله بوزان ۳۶۵
مالک اشتر ۳۳۹	عمر بن الخطاب رضی الله عنه ۷۴، ۱۵۸، ۲۹۵، ۳۱۰
مأمون ۳۸۲، ۳۸۳	عمر بن عبدالعزیز ۳۷۶
متوکل بن عمرالافطس ۲۶۸	عمرو بن عاص ۲۹۵، ۳۱۰، ۳۲۹
متوکل عباسی ۳۰۳	عنصری ۸۲
محمد بن احمد همدانی ۳۸۱	عیاض بن غنم ۳۶۴
محمد بن الفضل ۲۲۴	عیسی بن عبدالله بن عباس ۱۵۲
محمد بن جریر طبری ۷۱، ۸۸	عیسی علیه السلام ۳۲۵
محمد بن حنفیه ۱۵۷	غازان خان (بن ارغون خان بن ابقا خان بن هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیزخان)
محمد بن نجیب بکران ۵۰	
محمد بن یحیی ۵۰	

- ناصر خسرو ٥٠، ٣٥٠، ٣٥٢
 نبى = محمد «ص» ٧٥، ٨٦
 نظام الملك ٣٦٥، ٣٦٦
 نعمان ٢١٤، ٣٤٩
 نمرود ٥٤
 نوح عليه السلام ٩٢، ١٨٨
 نورالدين شهيد ٣٤١
 نوروز ٧٨
 نوشيروان = انوشيروان ٧٥، ٨١
 الواثق بالله ٣٦٨
 وليد عبد الملك ٣٠٣، ٣٣٢، ٣٣٣
 هابيل ٣٣١
 هارون الرشيد ٨٣، ١٤٨، ٣٦٣، ٣٨١، ٣٨٣
 ٣٨٦، ٣٩٣
 هرمزان ٧٤
 هشام بن عبد الملك ٢٦٦
 هولاكوخان ١٣١
 هيثم بن عدى ٣٦٠
 يافث ٩٢
 يحيى بن زكريا ٣٣٢
 يزيد ٣٣٢، ٣٣٥
 يزيد بن ابى سفيان ٣٤٤
 يوسف بن تاشفين ٢٥٩، ٢٦٠
 يوسف صدق عليه السلام ٣١٠
 يوشع بن نون ٣٤٩
- محمد حنفيّه رضى الله عنه ٢١٨
 محمد مصطفى (ص) ٥٥، ٥٦، ٥٩، ٧١
 ٧٥، ٨٣، ٢١٠، ٣٢٧
 محمود غزنوى، سلطان ٨١، ٨٢
 مرتضى، على ٦٢
 مروان ٣٧٥
 مروان حمار ٣٧٤
 مريم عليها السلام ٣٢٦
 مسعودى ٣٦٢
 مسيلمه كذاب ٢١٣
 معاوية > بن ابى سفيان < ٢٨٤، ٣٣٥
 ٣٣٩، ٣٤٥
 معتضد ١٤٣
 المعز لدين الله ٢٩٧
 معقل بن يسار المرى ١٥٨
 المكتفى بالله ٧١، ٢٢١
 ملحان بن زيار الطائى ٣٤٤
 ملكشاه سلجوقى ٣٦٤، ٣٦٥
 منصور بن معاوية عامرى ٣٤٧
 منصور خليفه ١٥٢
 موسى بن حماد ٣٤٤
 موسى عليه السلام ٦٨، ٢١٥، ٣٢٤
 موسى نوى بوقا شيخ ٣٥٩
 مهدي بن عبدالله ٢٥٤
 مهدي، خليفه عباسى ٧٨
 ناصر اموى ٢٦٨

۲. امکنه

ابده ۱۴۱	آب آمويه ۹۳، ۱۶۹
ابرز ۱۶۴	آباده ۱۳۴
ابزو ۱۲۲	آب ارّجان ۱۶۳
ابله ۱۵۵، ۱۵۸	آب ارس، نهر ارس ۱۶۰، ۱۶۱
ابن حصيب ۱۸۲	آب بياه ۱۷۱
ابوا ۲۱۹	آب حمد، نهر حمد ۱۷۱
ابوينج ۳۰۸	آب سند ۱۷۱
ابويط ۳۱۵	آب فرات ۹۳
ابيورد ۱۹۴	آب كُر = نهر كُر ۱۶۰، ۱۶۱
اتران ۴۹، ۱۶۰، ۱۶۱	آب كنگ ۵۰، ۱۷۲
اجفر ۲۲۲	آب مرغاب ۱۶۷، ۱۶۸
احارم ۳۶۶	آذربايجان ۴۹، ۷۶۳، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۷، ۳۸۱
أحد ۱۸۴	آشي ۱۳۰
اخسيكت ۱۷۰	آقچه كرمان ۱۲۱
أخشنبه ۲۶۵، ۲۶۶	آمد ۱۵۴
اخلاط ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۹۱	آمل ۴۹
اخميم ۳۰۵	آمويه ۱۹۴
اذنه ۳۲۲، ۳۶۴	اباضيه ۲۲۵
اذنه، اذن ۱۴۷، ۳۸۴، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۳	

اشبیله ۱۴۱، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۷	اراق ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۵۰
اشمول ۱۳۹	اران ۱۹۴، ۱۹۷
أشموم ۳۱۱	اربیل ۱۵۶
اشموم رمان ۳۱۲	ارجا ۱۸۲
اشموم طَناح ۳۱۱	ارجان ۱۶۲
اشمون ۳۰۸، ۳۱۲، ۳۱۷	اردبیل ۱۶۰، ۱۸۹، ۱۹۰
اشمون حریش ۳۰۸	اردن ۱۲۹، ۱۴۴، ۳۹۲
اشمون رمان ۳۰۸	ارزن ۱۹۱
أشمون طَناح ۳۰۸	ارزن الروم ۱۵۰
أشمونین ۳۰۸، ۳۰۹	أرسوف ۳۲۹
اصطنبول ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲	ارض مقلوبه ۳۸۹
اصفهان ۳۳۹	ارمسینه ۳۱۰
اطرابلس ۱۸۶، ۲۵۵، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۲	ارمن ۱۱۵، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۹۷، ۳۸۶
۳۵۴، ۳۵۷، ۳۹۱	أرمَنت ۳۰۶، ۳۰۷
اطرابلس الشام ۱۱۵، ۳۳۶	ارمنیه صغری ۴۹، ۳۲۲
اطرابلس المغرب ۱۱۴، ۲۴۵	ارمنیه کبری ۴۹، ۱۳۱
اطلس ۱۷۶	ارمی ۱۳۰
اطلس صغیر ۱۷۶	استجه ۱۴۱، ۲۷۷
اطلس کبیر ۱۷۶	استرآباد ۱۶۶
اغمات ۲۶۰	اسروشنه ۱۹۴، ۱۹۵
افامیه ۱۴۶، ۱۸۱، ۱۸۶، ۳۶۷	أسفی ۲۵۶
افرنج ۹۳، ۱۱۱، ۲۷۳، ۲۷۸	اسکندرونه ۱۱۵، ۳۹۲
افریقیه ۱۱۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۲۴۶، ۲۴۸	اسکندریه ۱۲۶، ۱۷۶، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۵
۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶	۳۱۸، ۳۱۶، ۳۱۰، ۳۰۴، ۳۰۳، ۲۸۷، ۲۸۴
اقریجه ۱۷۰	اسنا ۳۰۷
الاطاق ۱۳۳	اسوان ۱۳۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۰۷، ۳۱۹
الواحات ۲۸۹، ۳۰۶، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۱۹	اسیوط ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۶، ۳۱۵
	اشبونه ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۱

ايوان ٣١٦	اماس ١١٥، ١٤٧، ٣٩١، ٣٩٣
ايوان عطيه ٣١٦	اماس مينا ١١٥
أَذَنَه ٣٨٣	انبار ١٥٢، ٢٠٠
أَرْبُونَه ٢٧٤	اندلس ١٠٩، ١١١، ١١٢، ١١٣، ١١٦،
أَشْبُونَه ٢٦٦	١١٧، ١٢٣، ١٤٠، ١٤٢، ١٧٧، ١٧٩، ١٨٠،
أَعْمَات ٢٦٠	١٩٧، ٢٤٥، ٢٤٨، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٧، ٢٦٥،
أَقْصُر ٣٠٦	٢٦٦، ٢٦٧، ٢٦٩، ٢٦٨، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٤،
أَنْطَرَطُوس ٣٧١	٢٧٥، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨١، ٣١١،
بئر الزاهد ٢٠٢	انصنا ١٨٢، ٣٠٩
باب ابراهيم عليه السلام ٢٠٣، ٢٠٤	انطاكيه ١١٥، ١٤٥، ١٤٦، ١٨٧، ٣٤٢،
باب اسكندرونه ٣٩٠	٣٥٢، ٣٥٧، ٣٦٠، ٣٦٢، ٣٦٣، ٣٦٤، ٣٦٥،
باب اسكندريه ٣٩١	٣٦٦، ٣٧١، ٣٧٢، ٣٨١، ٣٩٠، ٣٩١،
باب الابواب ١٩٣، ٣٢٦	انطاليه ٣٦٠
باب الاسباط ٣٢٦	انظرطوس ١١٥، ٣٥٤
باب الآلان ١٩٤	انفة الشام ١١٥
باب البقر ٣٢٦	انقره ١٤٧، ١٤٨
باب التوبة ٣٢٥	اوال ٢٤٠
باب الحديد ١٩٤	اويه ١٦٧
باب الحطه ٣٢٥	اوجه ٥٠، ١٧٢
باب الخليج ٢٩٨	اوذغست ٢٦٢
باب الدقاين ٢٠٤	اوركند ١٩٥
باب الرحمة ٣٢٥	اولس ٣٩٣
باب الرهطيه ٢٠٥	اهواز ٧٤، ١٦١، ١٦٣، ٢٣٨، ٣٧٧
باب الزويله ٢٩٨	اياس ٣٨٣
باب السكينة ٣٢٦	ايران زمين ٩٢
باب الشطوى ٢٠٤	ايران شهر ٩٢، ٩٣
باب الصفا ٢٠٣، ٢٠٤	ايله ١٠٧، ١٨٥، ٢٠٠، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٦،
باب العجله ٢٠٥	٢٣٨، ٢٤٠، ٣١٨، ٣٢١

باديه شام ٢٢٠، ٢٢٢	باب العين ٣٢٥
بارين ٣٣٩	باب الغسالىن ٢٠٤
بازرنج ١٦٢	باب الفتوح ٢٩٨
باسبان ٢٤١	باب القنطرة ٢٩٨
باسلييه ١١٦، ١١٨	باب المشاوره ٢٠٥
باغ عين الشمس ٢٩٩، ٣٠٠	باب المغاسل ٢٠٤
بالس ٢٠٠، ٢٢١، ٢٣١، ٣٧٠، ٣٩٠، ٣٩١	باب المندب ٢٣٥، ٢٣٨، ٢٤٣
بانياس ١٢٩، ٣٤١، ٣٩٢	باب النبي ٢٠٣، ٣٢٥
بجا ٣١٢	باب الندوه ٢٠٥
بجانه ٢٦٥، ٢٦٦	باب النصالىن ٢٠٤
بجايه ١١٧، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٠	باب النصيريه ٢٩٨
بجه ٢٤٢، ٢٨٧، ٣١٣	باب التمارين ٢٠٤
بحرآباد خراسان ٣٣٨	باب الهمة الغمره ٢٠٤، ٢٠٥
بحر آبسكون ← بحر خزر ١١٠، ١٦٦	باب بُزاعا ٣٦٨
بحر اخضر ١٠١، ١٠٣، ١١٠، ١٧١	باب بنى شيبه ٢٠٣
بحر احمر ١٠٠، ١٠١، ١٠٩	باب بنى هاشم ٢٠٣، ٢٠٤
بحر اراق ١١٨، ١٢١، ١٥٠	باب حبرون ٣٣٢
بحر ارمن ١٢٢	باب سيكنندرونه ٣٦٨
بحر اسود ١١٨، ١١٩	باب عروه ٢٠٤
بحر اشمون ١٢٧	باب على بن ابى طالب ٢٠٤
بحر افريقيه ١٠٩	بابل ١٥٣
بحر اقيانوس (اوقيانوس) ١٠٩، ١١٠، ١١١، ١١٢، ١١٣، ٢٤٥، ٢٤٦	باجه ٢٥٢
بحرالروم ٣٢٢	بادرين ٣٤٠
بحر الزقاق ١١٣	بادغيس ١٦٨
بحر اندلس ١٠٩	باديس ١٧٧
بحر بربر = خليج بربر ٩٩، ١٠٨	باديه جزيره ٢٢١
بحر برديل ١١١، ١٢٣	باديه بصره ٢٠١، ٢٢٠، ٢٢١
	باديه جزيره ٢٢١

بحر بنطش ۱۱۵، ۱۱۶، ۹۹، ۱۴۸، ۱۵۰	بحر تنیس ۱۲۷
بحر چین ۱۰۲، ۱۰۳	بحر مغرب ۱۰۹
بحر خزر ۴۹، ۱۱۰، ۱۲۴، ۱۳۶، ۱۵۰	بحر مصر ۱۰۹
۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۸، ۱۹۲	بحر مغرب ۱۰۹
۱۹۳، ۱۹۴	بحر هند ۹۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۵۹
بحر دربند = بحر خزر ۱۲۴	۱۷۲، ۲۷۹
بحر دمیاط ۱۲۷	بحرین ۱۸۰، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۱۲، ۲۲۰، ۲۲۱
بحر روم ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۸	بحرین ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۰
۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۷۹	بحر ینطس ۱۱۸، ۱۲۲
۱۸۰، ۲۴۶، ۲۸۷، ۲۹۱، ۳۱۱، ۳۲۱ نیز ←	بحرین منجا ۳۱۲
دریاری روم	بحیرات ۱۵۳
بحر زقاق ۱۷۷، ۲۷۴	بحیره انطاکیه ۱۴۶
بحر شام ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۲۷	بحیره سودان ۱۲۵
بحر طبرستان ۱۸۸، ۱۸۹	بحیره مفرده ۱۱۰
بحر ظلمات ۱۱۱	بحیره مقسم ۱۲۵
بحر عمان ۱۰۰، ۱۰۱	بحیره منتنه = بحیره زغر ۱۴۴
بحر فارس ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۵۳	بحیره آبسکون ← بحر خزر
۱۵۵، ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۷۹	بحیره ارمیه ۱۳۰
بحر فرنگ ۱۰۹، ۱۱۱	بحیره افامیه ۱۴۵، ۱۴۶
بحر قرقم ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۴۸، ۱۴۹	بحیره اگری در ۱۳۲
بحر قلزم ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷	بحیره بانیا ۱۲۹، ۱۴۳
۱۰۹، ۱۲۳، ۱۸۷، ۱۹۴، ۲۳۶، ۲۸۷، ۳۱۲	بحیره بختگان ۱۳۴، ۱۶۶
بحر کرمان ۱۰۳، ۱۰۴	بحیره بطایح العراق ۱۳۳
بحر گرگان ← بحر خزر	بحیره تنیس ۱۱۰، ۱۲۷، ۱۳۹
بحر گیلان ← بحر خزر	بحیره تونس ۱۲۵
بحر مالح ۱۲۶	بحیره جیحون = بحیره خوارزم ۱۳۵
بحر محیط ۱۱۱، ۱۲۳، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۷۶	بحیره حیوة ۲۷۴
	بحیره خوارزم ۱۳۵، ۱۷۰

برسبرن ۳۸۴	بحیره درحوید ۱۳۵
بر شرقی دمیاط ۱۳۹	بحیره دشت ارژن ۱۳۴
برشلونه ۱۱۷، ۱۸۰، ۲۷۴	بحیره دمشق ۱۳۰
برطانیه ۱۱۱، ۱۲۳، ۲۸۵	بحیره دمیاط ۱۲۷
بر عدوه ۱۱۳، ۲۵۸	بحیره دهلك ۱۰۶
برقه ۱۱۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۶۲	بحیره زره (سیستان) ۱۳۵، ۱۶۹
برکه غرندل ۱۰۸	بحیره زغر ۱۲۸، ۱۴۴، ۱۹۹، ۳۸۸
بر مایده ۱۴۱	بحیره طبریه ۳۷۹
برهوت ۲۲۶	بحیره غربیه ۱۳۸
بریة سماوه ۲۲۱	بحیره قدس ۱۲۷، ۱۴۴
بریة معطش ۳۳۶	بحیره کورا ۱۳۸
بریة الخشاف ۲۲۱	بحیره گوکجه تنکز ۱۳۳
بست ۱۶۹	بحیره ماهلویه ۱۳۴
بسطام ۱۹۳، ۱۹۵	بحیره میته = بحیره زغر ۱۲۸، ۳۸۹
بسکیره ۲۴۹	بحیره نستروه ۱۲۶
بسکونس ۲۶۶	بحیره وان = بحیره أرجیس ۱۳۱
بصره ۱۰۰، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷	بحیره الفیوم ۱۲۶
۱۵۸، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۸	بحیره طبریه ۳۷۷
۲۳۹، ۲۵۸، ۳۳۱، ۳۵۱، ۳۷۱	بحیره الملق ۱۲۶
بُصری ۳۷۳	بخارا ۱۶۹
بطایح بصره ۲۰۰	بر اندلس ۲۵۸
بطایح کوفه ۱۵۱	بربر ۹۹، ۱۰۰، ۳۱۹
بطایح واسط (بحیره) ۱۳۳، ۱۵۵	برجه ۲۷۰
بطلیوس ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۷	بردان ۱۵۵
بَطْن مَرَّ ۲۱۶، ۲۱۷	بردع زمین ۱۶۱
بطوس ۳۸۳	بر دور ۱۰۵
بطیحه شرقیه ۱۲۴، ۱۳۸	بردیله ۱۲۳، ۱۲۳
بطیحه غربیه ۱۲۴	برذال ۲۷۴

بلغار ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۹۷	بعد (وادی) ۲۱۷
بَلقاء ۳۸۹، ۳۹۲، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۸	بعلبک ۱۴۵، ۱۸۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹
بَلقاء عَمَّان ۳۸۷	۳۴۰، ۳۴۲، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۵۷، ۳۹۰
بلنسیه ۱۱۷، ۲۶۵، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۰	بغداد ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷، ۳۵۱، ۳۷۱
بلنیاس ۱۱۵، ۲۴۵، ۳۴۲، ۳۵۳، ۳۷۱	۳۷۲، ۳۹۲
بَنْبُلونه ۲۷۳	بغراس ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸
بند امیر = بند عضدی ۱۶۵	بکاس ۱۸۷، ۳۶۷
بند رامجرد ۱۶۵	بلاد ارمن ۲۴۵، ۳۲۱، ۳۸۱، ۳۸۳
بند عضدی ۱۶۵	بلاد اسلام ۲۳۵
بنده ۱۸۹	بلاد افرنج ۱۹۷، ۲۷۳، ۲۸۷، ۲۸۱
بَنْزَرَت ۲۵۲	بلاد بنادقه ۲۷۳، ۲۸۲
بوطریه ۳۱۵	بلاد جبل ۱۹۱
بوقبیس ۲۰۲	بلاد جزیره ۳۹۱
بولیه ۱۱۶، ۱۱۸	بلاد خزر ۹۳
بونه ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۵۲	بلاد روس ۱۹۷
بَهَنَسا ۳۰۵، ۳۲۱، ۳۷۳، ۳۹۰	بلاد زنگ ۲۳۸
بیابانهای بجه ۲۳۵	بلاد سلیمان پاشا ۱۱۵
بیاسه ۱۴۱	بلاد صقلاب ۱۹۷
بیت المقدس ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۹، ۳۹۰	بلاد عرب ۳۷۱
۳۹۱، ۳۹۲	بلاد غرب ۲۶۱
بیروت ۳۴۰، ۳۹۰، ۳۹۲	بلاد فرننگ ۲۸۵
بیره ۱۵۱، ۳۷۰	بلاد مغرب ۲۴۶، ۲۸۲
بیزه ۱۱۶	بلاد مهره ۲۰۰
بِیسان ۳۷۶، ۳۷۹	بَلبیس ۳۱۲
بیکه ۲۰۲	بلخ ۱۶۹، ۱۹۴
بیل ۱۸۹	بلد ۱۵۴
بیلغان ۱۶۰	بلدة المرقب ۱۱۵
بیهق ۱۹۵	بلم ۲۸۳

تنوخ ۱۸۷	پشان ۱۷۳
تنیس ۳۱۹، ۳۰۱، ۱۲۷، ۱۱۰	پل دمما ۱۵۲
توبیان ۲۳۵	پنج آب ۱۹۴، ۱۶۹
تَوَزَّر ۲۵۵	پیرون ۱۱۵
تونس ۲۵۱، ۲۴۹، ۲۴۵، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۱۳	تاج الجوامع ۲۹۵
۲۸۲، ۲۶۳، ۲۵۴، ۲۵۲	تادلاً ۲۶۱
تهامه ۲۳۲، ۲۲۲، ۲۰۰	تاران ۲۳۷، ۲۳۶
تیما ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۰۰	تارودنت ۲۵۷
تین (نهر) ۱۲۱	تاملكوة ۱۷۳
تیه بنی اسرائیل ۳۲۱، ۳۱۴، ۲۸۷	تاورزا ۳۸۵
ثَبیر ۱۸۳	تَاهَرْت ۲۶۲، ۲۵۰، ۲۴۹
ثغر اوسط ۲۷۱	تبت ۹۳
جار ۲۳۱، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۰۰	تبریز ۱۳۰
جامع ازهر ۲۹۹	تَبوک ۳۲۱، ۲۲۰، ۲۱۵
جامع انور ۲۹۹	تدمر ۳۹۱، ۳۵۳، ۲۰۰
جامع بنی امیه ۳۳۲	ترک ۱۷۰، ۹۳، ۹۲
جامع حاکمی ۲۹۹	ترکستان ۱۹۷، ۱۹۴، ۱۳۶، ۴۹
جامع طولون ۲۹۵	ترمز ۱۶۹
جامع عمرو ۲۹۵	تستر = شوشتر ۱۶۲
جامع مفص ۲۹۹	تسفان ۱۱۶
جبال ارزن الروم ۱۰۰	تُطَيْلَه ۲۷۲
جبال بدخشان ۱۶۹	تفلیس ۱۹۰، ۱۶۱
جبال ترکستان ۱۷۰	تکان ۱۶۴
جبال شقوره ۱۴۱، ۱۴۰	تکریت ۱۵۶، ۱۵۳، ۴۹
جبال شهر زور ۱۵۶	تل اشمون طَنَاح ۳۱۷
جبال غرجستان ۱۹۴	تَل حَمَدون ۳۸۵، ۳۸۴
جبال غور ۱۶۸، ۱۶۶	تلمسان ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۴۶، ۲۴۵، ۱۱۳
جبال فالیقلا ۱۶۰	تَنَیس ۲۹۱

جبل الشَّيْبَت ٢٢٨	جبال قارن ١٩٢، ١٩٣
جبل شحشيو ١٨٧	جبال قامرون ١٠٣
جبل طارق ١٧٩	جبال القفص ١٩٦
جبل طى ٣٢١، ٣٢٢	جبال الثَّمَر ٩٩، ١٢٤، ١٣٨، ١٧٥، ٢٨٩
جبل طير ٣٠٦	جبال كزوله ١٧٧
جبل طَيْلَمُون ١٨٢	جبال گرگان ١٦٦
جبل عكار ١٨٦	جبال مدغره ١٧٨
جبل عماره ١٧٧	جبال ميديونيه ١٧٨
جبل غور ٣٧٩	جبرويه ١٦٤
جبل قاسيون ٣٣١	جبل آذربايجان ١٩٠
جبل قبق ١٩٣	جبل اصفهان ١٦٣
جبل قفق ١٩٣	جبل أطلس ١٧٦
جبل اللاجورد ١٨١	جبال الالسن ١٩٣
جبل لبنان ١٨٦	جبل برت ١١٦، ١٧٩، ٢٧٣
جبل لكام ١٤٥، ١٨٦، ١٨٧، ٣٣٩	جبل ثلج ١٤٣، ١٨٦، ٢٧٠
جبل لمساغ ٢٤٦	جبل جالوت ١٨١
جبل لمطونه ٢٤٦	جبل جَنَادِل ١٨١، ٢٨٨، ٢٩٠، ٣١٩
جبل لمطه ١٤٠	جبل جودى ١٨٨
جبل لوبيا ٣١٨	جبل چين ١٩٤
جبل محمد صلى الله عليه < و آله > و سلم	جبل حرَاء ١٨٣
١٨٣	جبل حَرْت و حَوَيْرِث ١٨٩
جبل مقسم ١٢٥	جبل دَرَن ١٧٦
جبل المقطم ٢٨٩	جبل دينار ١٦٢
جبل مندب = كوه مندب ١٠٨	جبل الرَّهون ١٩٦
جبل موسى عليه السلام ١٨٥	جبل ساره ٢٧٠، ٢٧١
جبل ميديونيه ١٧٨	جبل سنير ١٨٦
جبل الواحات ١٨٠، ٢٨٩	جبل سياه كو ١٨٨
جبل ونشريش ١٧٨	جبل شاره ١٧٩، ٢٧٢

جزیره شامس ۲۸۳	جبله ۱۱۵، ۳۴۲، ۳۴۲، ۲۱۷
جزیره صقلیه ۲۸۳	جبل یُسِر ۱۷۸
جزیره قبرس ۲۸۴	جبلی طی ۲۲۰، ۲۲۲
جزیره قُرْسَقَه ۲۸۵	جبل ۱۱۵، ۳۴۰
جزیره قنبلو ۱۰۸	جبلات ۲۳۷
جزیره مصطکی ۲۸۴	جحفه ۱۰۷، ۱۸۴، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۳۱
جزیره یابسَه ۲۸۰	جله ۲۰۰، ۲۱۳، ۲۳۱، ۲۳۲، ۳۱۳
جزیره ابن عمر ۱۸۸، ۱۹۱	جرجان ۴۹
جزیره تَنِّیس ۲۹۲	جرش ۲۲۳، ۲۳۲
جزیره خضرا ۱۱۷، ۱۷۹، ۲۶۶، ۲۷۷	جرون ۱۲۰
۲۶۷، ۲۷۸	جزایر خالدا ۹۳، ۹۴، ۱۰۹، ۱۱۱، ۲۷۹
جزیره سرانديب ۱۹۶	جزایر سعدا = جزایر خالدا ۹۳، ۱۱۱، ۲۷۹
جزیره صقلیه ۲۵۴، ۲۸۲	
جزیره طارق ۲۶۹	جزایر و فرضه بجایه ۱۱۳
جزیره قادس ۱۴۱، ۲۸۰	جزیره ۱۵۳، ۱۸۷، ۲۰۱، ۳۲۲
جزیره قیس ۲۴۰	جزیره ابله ۳۳۱
جزیره مائِرَقَه ۲۸۰، ۲۸۱	جزیره اقریطش ۲۸۳، ۲۸۴
جزیره مَنْرَقَه ۲۸۱	جزیره اقریطیه ۱۱۷
جزیره الخضراء ← جزیره خضرا ۲۶۶	جزیره بلریا ۲۸۳
۲۷۷، ۲۷۸	جزیره تغریب ۲۸۴
جسر جدید ۱۴۵	جزیره جبل طارق ۲۶۶
جسر منبج ۳۷۵	جزیره جَرَبَه ۲۸۲
جعفری ۱۵۶	جزیره دهلك ۲۳۸
جفار ۲۸۷، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱	جزیره رُودِس ۲۸۴
جلالقه ۲۶۶	جزیره سرانديب ۱۰۳
جلکاء ارزنجان ۱۵۰	جزیره سَرْدَانِيَه ۲۸۱
جلگاه اصفهان ۱۶۵	جزیره سردانیه ۲۸۵
جلگاه هرات ۱۶۶، ۱۶۷	جزیره سفینه ۱۱۷

چشمه رهبانیه ۱۵۲	چلیقیه ۱۸۰
چهل منار اصطخر ۳۵۳	جنابا ۲۳۵
چین ۹۲، ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۲۵، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲،	جنابه ۱۰۵، ۱۶۲، ۲۳۸
۳۱۱	جنادل ۱۸۱
حارم ۳۶۸، ۳۶۰	جند اردن ۳۷۶، ۳۹۱، ۳۹۲
حَبْرُون ۳۲۹	جند حمص ۳۹۱
حیشه ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۶، ۲۲۵، ۲۳۵، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۳، ۲۸۷، ۳۱۳، ۳۱۹	جند دمشق ۳۹۱، ۳۹۲
حجاز ۱۰۰، ۲۰۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۲، ۲۴۳، ۳۲۴، ۳۸۷	جند فلسطین ۳۹۱، ۳۹۲
حَجْر ۲۱۴، ۲۱۵	جُند قَنَسْرین ۳۵۴
حدب ۳۷۲	جنوه ۱۱۶
حدث ۳۲۲	جوجر ۱۲۷، ۱۳۹، ۳۱۷
حران ۱۵۱	جودی ۱۸۸، ۱۹۱
حِسبان ۳۸۸	جوسیه ۱۴۵
حصن ابن عماره ۲۴۱، ۲۴۲	جومه ۱۴۶
حصن الأکراد ۳۵۴، ۳۹۱	جون بنادقه ۱۱۶، ۱۱۸
حصن بجانہ ۲۷۰	جوی بیلغان ۱۶۱
حصن بَرَزَنْد ۳۶۷	جهینه ۲۱۹، ۲۲۰
حصن برشانه ۲۷۰	جیان ۱۴۱، ۲۶۶
حصن بکنزان ۲۷۲	جیحان ۳۸۴، ۳۸۵
حصن بیران ۲۷۲	جیحون ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۸۹، ۲۹۲، ۳۶۵
حصن حموص ۳۸۴	چاه اریس ۲۱۱
حصن ذی القرنین ۱۵۴	چاه بضاع ۲۱۱
حصن زیاد ۱۵۱	چاه شمود ۲۱۵
حصن سیس ۳۸۶	چاه زمزم ۲۰۲
حصن شراة ۳۸۹	چخچران ۱۶۶
	چرکس ۱۹۷
	چشمه جانان ۱۶۴

ختلان ۱۶۹	حصن شش ۲۷۰
خجند ۱۷۰	حصن عجلون ۳۷۹، ۳۸۰
خراسان ۴۹، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۸۳، ۱۸۹،	حصن الغراب ۳۸۷
۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۳۳۸	حصن کیف ۱۵۳
خرج ۲۱۳	حصن منصور ۳۲۱، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۶
خزانة الزیت ۲۰۹، ۲۱۰	حصن مهدي ۱۶۳، ۲۴۱
خَشَبَات ۲۳۹	حضر موت ۲۲۶، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۲
خُصوص ۳۱۶	حلب ۱۸۷، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۳۵، ۳۵۵، ۳۵۴، ۳۶۰، ۳۵۹، ۳۵۷، ۳۵۶، ۳۵۵، ۳۵۴
خلیج احمر، بحرا حمر ۱۰۰، ۱۲۳	۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۸۱
خلیج اخضر ۱۰۰	۳۹۰، ۳۹۱
خلیج اصطنبول ۱۲۰، ۳۱۹	حلوان ۱۹۰، ۳۱۶
خلیج بحر روم ۱۱۱	حما ۱۴۵، ۱۸۶، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۵۰
خلیج بربر ۹۹	۳۵۲، ۳۹۱
خلیج چین ۱۰۲	حمص ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۵، ۱۸۶، ۱۸۷
خلیج فارس ۱۰۰	۳۳۵، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۵۲، ۳۵۳
خلیج قسطنطنیه ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹،	۳۵۴، ۳۵۷، ۳۷۱، ۳۷۹، ۳۹۰، ۳۹۱
۱۲۲، ۲۴۵، ۲۸۴	حَمِيْمَه ۳۸۹
خلیج قلزم ۲۰۱	حوران ۳۹۳
خلیج مشرقی ۱۰۱، ۱۰۴	خوف ۳۱۲
خلیج مغربی ۱۰۱، ۱۰۹	خَيَان ۲۶۹
خلیل ۲۱۲، ۳۲۹، ۳۲۹	خابور ۱۵۲
خُناصره ۳۷۶	خارک ۲۳۹، ۲۴۰
خوارزم ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۸۹	خانه زمزم ۲۰۶، ۲۰۹
خوزستان ۱۶۲، ۱۹۸، ۲۴۰	خانه کعبه ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰
خولان ۲۲۳	خبر ۱۶۴
خَيَبَر ۲۱۷، ۲۱۹	خبرز ۱۳۴
خیر ۱۳۴	ختای ۱۷۳
دامغان ۱۹۳، ۱۹۵	

دریای شام ۲۴۵، ۳۲۸	دانیه ۱۱۷، ۲۷۲، ۲۸۰
دریای عدن ۲۳۸، ۳۰۵	دبیل ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۲
دریای فارس ۱۹۷، ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۳	دجله ۱۰۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۸
دریای قلزم ۱۹۷، ۲۲۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶	۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸
۲۴۳، ۲۸۹، ۳۱۸، ۳۱۹	۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۸۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۳۵
دریای کفه ۱۱۹	۲۳۸، ۲۳۹، ۲۷۰، ۲۹۲
دریای لوط ۳۷۹	دجلة العوزاء ۱۳۴
دریای محیط ۲۰۱، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۷	دراغین ۱۰۷
۲۵۸، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۷	دریاساک ۱۴۶، ۳۶۷
۲۸۰	دریاند ۴۹، ۳۸۵
دریای مغرب ۹۴، ۲۳۹	دریاند خزر ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۳
دریای هندوستان ۱۷۱	دریاند مری ۳۸۵
دشت قیچاق ۴۹، ۱۲۱، ۱۹۸	دریونه ۱۸۰
دشنا ۳۱۵	دُر دور ۱۰۵
دقوقا ۱۵۶	درعه ۲۴۶، ۲۶۰
دَقَهَلِيَّة ۳۱۲	دروازه حلب ۳۵۸
دلوک ۳۶۹	دریای اخضر، بحر اخضر ۱۱۰
دمشق ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۸۶، ۲۳۲، ۲۵۴	دریای احمر، بحر احمر ۱۱۰
۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۹	دریای اسود ۱۱۹
۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۳۵، ۳۳۶	دریای افرنج ۳۰۲
۳۳۸، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۹۰	دریای برطانیه ۲۶۷
دمما ۱۵۲	دریای چین ۹۳
دَمَنْهَور ۳۱۶، ۳۱۷	دریای خزر ← بحر خزر
دمسیاط ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۲۷، ۱۳۹، ۲۸۷	دریای روم ۱۱۹، ۱۳۷، ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۴۶
۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۸	۲۵۸، ۲۶۵، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۸۹
۳۱۶، ۳۱۹	۳۰۲، ۳۱۷، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۹۰، ۳۹۳ نیز ←
دنقله ۱۳۸	بحر روم
دوسق ۳۷۰	دریای زقاق ۲۴۶، ۲۵۸، ۲۷۰، ۲۷۳

رجیع ۲۱۴	دومة الجندل ۲۲۱
رخج ۱۶۹	دهروط ۳۰۹
رستم‌دار ۴۹	دهلک ۲۴۳
رشید ۱۲۶، ۱۳۹، ۲۸۷، ۳۱۰	دهلی ۱۷۲، ۵۰
رصافه (بصره) ۳۷۱، ۳۹۰	دیاربکر ۴۹
رصافه (بغداد) ۳۷۱	دیار بنی سلیم ۲۲۰
رصافه (بلاد عرب) ۳۷۱	دیار بنی طی ۲۲۰
رُصافَه (مصیاف) ۳۷۱	دیار ثمود ۲۱۴
رضوی ۲۱۹	دیار جلالقه ۲۷۷
رَفح ۲۸۷، ۳۱۴، ۳۲۱، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱	دیار ربیعہ ۳۵۵
رَقَّادہ ۲۵۳	دیار زنگ ۲۳۸
رقاق ۱۳۳	دیار طی ۲۱۶، ۳۹۱
رَقَّہ ۱۵۱، ۱۵۲، ۲۲۱، ۲۲۱، ۲۳۲، ۳۷۰	دیار عرب ۲۲۲، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۴۰، ۳۱۳، ۳۲۱
رَقیم ۳۸۸	دیار فرنگ ۲۶۵
رکن عراق ۱۸۳	دیار قوم لوط ۳۸۹
رَمّ ۱۶۹	دیار مغرب ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۶۲
رملہ ۱۴۳، ۳۱۴، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۹۲	دیر الیاس ۳۳۸
رود ارس ۱۶۰ نیز ← نهر ارس	دیر عاقول ۱۵۵
رود جیحان ۳۸۴	دیر فاروس ۳۴۲
رود چخچران ۱۶۶	دینور ۱۹۰
رود عاصی ۱۶۵	ذات عراق ۲۳۲
روضهٔ ام سلمه و ام حبیبہ ۳۳۵	رامجرد ۱۶۵
روضهٔ پیغمبر صلوات الله صلی الله علیه [و	راوندان ۱۴۶، ۳۶۸
آله] و سلم ۲۱۱	رأس اوٹان (کوه) ۱۱۴، ۱۷۶
رُوم ۴۹، ۹۲، ۹۳، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۳۲،	رأس تبنی ۱۴۴
۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۶۰، ۱۸۷، ۱۹۳،	رأس عین ۱۸۵
۱۹۷، ۲۴۵، ۲۸۳، ۳۰۳، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲،	ربذه ۲۱۲
۳۲۴، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۷۷، ۳۸۱،	

ساری ۴۹	۳۸۲، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۰
ساسمان ۱۶۶	رومیه ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۴۲، ۲۸۲
سامسون ۱۲۰	رها ۳۶۵
ساوه ۱۹۰، ۱۹۲	ری ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۳
سایره (وادی) ۲۱۷	زاب ۲۴۹
سبا ۱۹۹، ۲۵۷	زاب اصغر (نهر) ۱۵۶
سبته ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۴۰، ۱۷۷، ۱۷۹، ۲۴۶، ۲۵۸، ۲۶۷	زاب اعلی (نهر) ۱۵۶
سَبِيْطَلَه ۲۵۲	زابل ۴۹
سجستان ۱۶۸، ۱۶۹، ۳۵۹	زبطره ۳۸۶
سجلماسه ۲۴۶، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳	زبید ۲۰۰، ۲۲۲
سخوم ۱۲۰	زرنج سیستان ۱۳۵
سدونه ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۷	زرنه رود، زنده رود ۱۶۴
سراندیب ۱۰۰، ۱۹۷، ۲۳۸، ۲۳۹	زغاوه ۱۳۸
سرای ۱۵۰	زغر ۱۲۸
سرای ابوجهل ۲۰۴	زقاق ۱۰۹
سُرْت ۲۴۸	زمین افرنج ۲۴۵
سرخس ۱۶۶، ۱۶۷	زمین ایوان ۱۲۳
سرر ۱۸۶	زمین سیاهان مغرب ۱۸۱
سرفندکار ۳۸۵	زمین عرب ۹۳، ۱۹۹، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۸۷
سَرَقْسَطَه ۲۷۲، ۲۷۳	زمین کبیره ۲۷۳
سرقلی ۱۲۰	زمین نوبیان ۲۴۲
سَرّ من رأی ۱۵۴، ۱۵۶	زنجان ۱۹۰
سرمین ۱۸۷، ۳۵۹، ۳۹۰	زنج، زنگ ۹۳، ۱۰۸
سروستان ۱۳۴	زنگبار ۹۳، ۱۰۱، ۱۰۴، ۲۲۵، ۲۳۵، ۳۱۳، ۳۱۹، ۲۴۳
سریر ۲۰۰	
سریره ۱۰۳	زویله ۲۴۷، ۲۶۱، ۲۶۳
سَطِيف ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۶۲	زیلع ۲۴۳

سیار کاوان ۱۷۳	سغد سمرقند ۳۳۱
سیاه کو ۱۸۹	سقناق ۱۲۱
سیحان ۳۸۴	سلا ۲۵۷، ۲۶۰
سیحون ۱۷۰	سلماس ۱۳۰، ۱۹۱
سیراف ۱۰۵، ۱۶۴، ۲۳۵، ۲۴۱	سلمی ۱۸۲
سیس ۱۴۶، ۱۴۷، ۳۲۱، ۳۶۸، ۳۸۴، ۳۸۵	سَلْمِیَّه ۳۵۴، ۳۵۳
۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲	سماوه ۲۰۱، ۲۲۰
سیستان ۱۳۵	سمرقند ۱۹۴
سیف ۲۳۵	سمکور ۱۶۱
سینا ۳۱۸	سمیرم ۱۶۳
سینیز ۲۴۱	سمیساط ۱۵۱، ۳۲۱، ۳۷۵، ۳۹۰
شام ۴۹، ۹۳، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۲۸، ۱۴۴	سَنَام ۱۸۴
۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۱۲	سن ۱۵۶
۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۵	سنجار ۱۵۲، ۲۰۱
۲۴۰، ۲۴۵، ۲۵۴، ۲۶۳، ۲۸۵، ۳۱۱، ۳۱۴	سند ۴۹، ۱۰۰، ۲۳۵، ۲۴۲
۳۱۷، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۹	سنوب ۱۲۰
۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۳	سواد عراق عرب ۱۵۳
۳۳۷، ۳۳۸، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۱	سواکن ۱۰۶
۳۶۴، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۸۱	سودان ۱۰۶، ۱۲۵، ۱۳۸، ۲۴۶، ۲۴۷
۳۸۳، ۳۸۶، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۰	۲۵۶، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۸۹، ۳۱۲، ۳۱۸
۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳	سور انطاکیه ۱۴۵
شِبام ۲۲۴	سوس ۱۴۰، ۲۵۷، ۲۶۰
شتبر ۱۰۴	سوس اقصی ۲۴۶، ۲۶۲
شَنَّتَرین ۲۶۷	سوسه ۱۱۴، ۲۴۵، ۲۵۴، ۲۸۲
شحر ۲۲۴، ۲۲۷	سوق الاسفل ۳۳۷
شروانات ۴۹، ۱۹۷	سوق الاعلی ۳۳۷
شستر ۱۶۳ نیز ← تستر	سویديه ۱۴۵، ۱۸۷، ۳۶۳
شطونوف ۱۳۹	سویديه مینا ۱۱۵

صعید مصر ۱۸۰، ۱۸۲، ۲۹۳	شعب بوان ۳۳۱
صفا ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۲۲	شعر ۱۸۷
صفاقس ۲۵۵	شعوق ۲۲۰
صفاهان ۱۸۹	شُعْرٌ ۳۶۷
صَفَتْ ۳۵۷، ۳۷۹، ۳۹۱	شعوق ۲۲۰، ۲۲۲
صفجی ۱۲۲، ۱۴۹	شقیف ۳۷۱
صَقِّين ۲۲۱	شقیف ارنون ۳۷۱
صِقْلِيَّه ۲۸۲	شقیف تیرون ۳۷۱
صلت ۳۷۹، ۳۹۲	شقیف دبین ۳۷۱
صلح ۱۵۵	شقیف درکوش ۳۷۱
صلیبه (قلعه) ۳۴۱	شمشاط ۳۷۴
صمکان ۱۶۴	شمیسات ۳۶۹ نیز ← سمیاط
صنعا ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶	شنترین ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۷
صوادیق ۱۲۱، ۱۴۹	شنتیاقوه ۲۷۸، ۱۲۳
صور ۱۱۵، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۷۱، ۳۹۱، ۳۹۲	شوبک ۳۸۸، ۳۸۹
صولا ۱۵۷	شهر زور ۱۹۱
صهیون ۱۸۷	شیراز ۱۳۴، ۱۶۴
صیدا ۱۱۵، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۹۱، ۳۹۲	شیزر ۳۵۲، ۳۹۲
طابان ۱۲۱	صارو کرمان ۱۲۰، ۱۲۱
طایف ۲۰۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۳۲	صرخد ۳۷۲
طبرستان ۱۹۲، ۱۹۳	صرصر ۳۱۷
طبرقه ۱۱۰	صعده ۱۸۴، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۲
طبریه ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۸۵، ۳۷۷، ۳۷۷، ۳۷۸	صعید ۲۸۸، ۲۹۰، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۹
۳۷۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲	صعید ادنی ۲۹۳، ۳۰۵، ۳۱۹
طُبْنَه ۲۴۹	صعید اعلا = صعید اعلی
طَحَا ۳۱۴	صعید اعلی ۲۹۰، ۲۹۳، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷
طرابزون ۱۲۰، ۱۲۱	۳۱۹، ۳۱۹
طرابلس ۲۶۲، ۳۷۱، ۳۹۲	صعید اوسط ۲۹۳، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۶، ۳۱۹

عدن ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۷، ۲۰۰، ۲۲۵، ۲۲۶،	طرابلس مغرب ۲۸۲، ۳۳۶
۳۱۲، ۲۴۳، ۲۴۰، ۲۳۸، ۲۳۵، ۲۳۲، ۲۳۱	طرسوس ۱۴۷، ۳۲۱، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۶۴،
۳۱۳	۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۳
عدوة ۱۷۷	طرطوشه ۱۱۷، ۲۴۸، ۲۶۵، ۲۷۲، ۲۷۳،
عراق ۷۳، ۱۶۸، ۲۰۰، ۲۲۰، ۲۲۵، ۳۱۶	۲۷۴، ۲۷۷
عراق عجم ۱۹۱، ۱۹۸	طرطونه ۱۱۶، ۱۸۰
عراق عرب ۱۹۸، ۳۲۱	طَرَّكُونَه ۲۷۴
عراقین ۴۹	طَرَه ۲۵۵
عَرَض ۲۱۸	طسوج ۱۳۰
عرفات ۱۸۳، ۲۰۲، ۳۲۳	طلمیثا ۱۱۴، ۲۴۸، ۳۱۸
عرقه ۳۴۲	طلمیثا ۱۱۴
عریش ۱۱۴، ۲۸۷، ۳۱۴، ۳۲۱	طلیظه ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۱، ۲۷۷
عزّه ۳۱۴، ۳۲۸	طنا (نهر) ۱۲۲
عُسنفان ۲۱۷	طنجه ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۸
عسقلان ۱۱۵، ۳۲۸، ۳۹۱، ۳۹۲	طنجه بحر زقاق ۲۷۷
عسکر مکرم ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳	طور ۱۰۷، ۱۰۸، ۳۱۸
عُشیره ۲۱۸	طور زیتا ۱۸۵
عقبه ۲۴۶، ۳۴۰	طور سینا ۱۸۵
عقبه (مسامت) ۱۴۴	طور هارون ۱۸۵
عقیق ۲۱۲	ظَفَّار ۲۲۴
عقیق اسفل ۲۱۲	ظفّار ۲۲۷
عقیق اعلا ۲۱۲	ظهرا الواحات ۲۴۶، ۲۸۷
عقیق عارض ۲۱۲	عانه ۱۵۱
عکا ۱۵۵، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۶، ۳۹۱، ۳۹۲	عَبَّادان ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۵۵، ۱۵۹، ۲۰۰،
عکار ۱۸۶	۲۳۱، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰
عکبرا ۱۵۵	عبّاسه ۳۱۸
علافقه ۲۲۳	عثلیت ۱۱۵
عَلّاقی ۲۴۲، ۳۱۲، ۳۱۹	عجلون ۳۷۹

٣٧٦، ٢١٦	علجسكس ٢٦٥
غوطه ٣٩٢	عمان ٢٠٠، ٢١٢، ٢٢٠، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٣١،
غوطه دمشق ٣٣١	٢٣٢، ٢٣٥، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٠، ٣٨٧، ٣٨٨،
فاراب ١٧٠	عُمان عرب ٣٨٧
فارس ٤٩، ٧٤، ١٠٠، ١٠٥، ١٣٤، ١٦٢،	عمق ١٤٦
١٦٣، ١٦٤، ١٦٥، ١٩٨، ٢٢٥، ٢٣٥، ٢٣٨،	عواصم ٣٩٢، ٣٩٠
٢٤٠، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٥٨، ٣٣١، ١٧٨،	عِيذاب ١٠٦، ٢٣٥، ٢٤٢، ٣١٢، ٣١٣،
فاس ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٦٢،	٣١٩
فامِيه ٣٥٢	عين البقر ٣٣٠
فامِيه واسط ٣٥٢	عين الحر ٣٤١
فخرشان = دريند رامجرد ١٦٥	عين الزاهديه (چشمه) ١٥٢
فدك ٢١٩	عين الشمس ٢٢١
فرات ٤٩، ١٠٠، ١٤٨، ١٥٠، ١٥١، ١٥٢،	عَيْن تاب ٣٦٩
١٥٣، ١٥٦، ١٦٠، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٢١، ٢٣٩،	عين دلوک ٣٦٩
٢٩٢، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٦٩، ٣٧٠، ٣٧١، ٣٧٢،	عين زر ٣٢٢
٣٧٥، ٣٩٠	عَيْن زَرِيه ٣٨٥، ٣٨٦
فَرَج ٢٧١	عَدامِس ٢٥٦
فرضه ارغان ٢٤١	غدير خم ٢١٢
فرضه ايله ١٠٧	غرب اقصى ٢٥٧
فرضه زيبيد ٢٢٣	غرب اوسط ٢٤٦، ٢٤٨، ٢٤٩
فرضه عمان = بحر عمان ١٠٠	غرجستان ١٩٤، ١٩٥، ١٩٦
فرضه مالقه ١٧٧	غرناطه ١٤١، ٢٦٦، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧٧
فرضه اراق ١٢١	غَره ٣٥٧
فرضه صارو کرمان ١٢١	غزنین ١٦٩
فرضه طرابزون ١٢١	غزه ١١٤، ١١٥، ٣٢٧، ٣٩٢
فرضه فرض ١٠٦	غلوم ١٠٧
فرضه قلزم ١٠٧	غمدان ٢٢٤
فرضه کرمان ١٠٥، ٢٣٨، ٢٤٢،	غور ١٢٨، ١٣٠، ١٤٤، ١٦٧، ١٨٧، ٢٠٠،

قبر ابی ذر غفاری رضی الله عنه ۲۱۲	فرضه کفا ۱۲۱
قبر بلال حبشی ۳۳۵	فُرع ۲۱۹
قبر بلقیس ۳۵۳	فرغانه ۱۹۴، ۱۹۶
قبر جالینوس ۳۱۷	فرما ۲۸۷، ۳۱۷، ۳۱۸
قبر جعفر طیار ۳۸۷	فرنگ ۱۱۰، ۱۱۶، ۲۶۶، ۳۰۳
قبر حبیب ۳۶۲	فرنگستان ۲۶۵
قبر خالد ۳۳۴	فرهنگ ۳۶۳
قبرس = قبروس ۱۱۷	فسطاط ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸
قبر سلیمان ۳۷۷	۳۰۵، ۳۱۰، ۳۱۶، ۳۱۷
قبر صالح پیغمبر علیه السلام ۳۳۰	فلسطین ۱۲۸، ۱۴۳، ۳۱۳، ۳۲۳، ۳۲۸
قبر عبدالرحمن خالد ۳۳۴	۳۲۹، ۳۴۳، ۳۹۰، ۳۹۲
قبر عبدالله عباس ۲۱۴	فوشنج ۱۶۷
قبر عقیل بن ابی طالب ۳۶۸	فید ۲۱۶
قبر قنبر ۳۴۴	فیوم ۱۲۶، ۱۸۱، ۳۱۰
قبر لقمان حکیم ۳۷۷	قابس ۲۵۴، ۲۸۲
قبر مالک اشتر ۳۳۹، ۳۴۰	قادیسیه ۲۲۰
قبر منصور بن ابی عامر ۲۷۱	قاره ۳۴۵
قبروس (جزیره) ۱۰۹	قالیقلا ۱۹۱
قبر هارون ۱۸۵	قاهره ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۱۷
قبر هاشم بن عبد مناف ۳۲۸	قاهره معزی ۲۹۷
قبر هود پیغمبر علیه السلام ۲۲۶	قایم الرمل ۱۴۵
قبر یحیی بن زکریا علیهما السلام ۳۶۳	قبا ۲۱۲
قبلة قدس ۱۸۵	قبر ۳۳۴
قُبَّة زمزم ۲۰۹، ۲۱۰	قبر ابراهیم بن ادهم ۳۴۲
قدس ۲۱۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۹، ۳۹۰، ۳۹۰	قبر ابراهیم بن خطاب ۳۴۲
قدم ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱	قبر ابراهیم و اسحق و یعقوب علیهم الصلوة
قراباغ اران ۱۶۰	والسلام ۳۲۹
قراخطای ۲۴۲	قبر ابوهریره ۳۷۹

کوه ایوان ۱۲۳	کریال شیراز ۱۶۶
کوه بامیان ۱۹۴	کُرج ۱۲۰
کوه برت ۱۷۹	کرش ۱۲۱
کوه بوقبیس ۱۸۳، ۲۰۲، ۲۰۵	کرک ۳۸۸، ۳۸۷، ۱۱۵
کوه بیستون ۱۹۱	کَزَکَزَ ۳۷۲
کوه تلج ۱۸۶	کرکس کوه ۱۸۹
کوه جُودئ ۱۸۸	کرلادی ۱۳۶، ۱۷۰
کوه حلوان ۱۹۱	کرمان ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۳۵، ۱۶۵، ۱۸۹، ۱۹۶
کوه حویرث ۱۹۰	۱۹۸، ۲۳۵
کوه خلیل ۱۴۳	کرنی ۱۲۰، ۱۲۲
کوه درن ۲۶۱	کزو ۱۲۰
کوه دماوند ۱۹۲	کش ۱۹۴
کوه رَضَوی ۱۸۴، ۲۱۸	کشمیر ۱۹۸
کوه رعدی ۱۰۶	کعبه ۱۸۳، ۲۱۰
کوهستان بدخشان ۱۹۴	کفا ۱۲۱
کوهستان جرزوان ۱۶۷	کَفَر طاب ۳۳۶
کوهستان روم ۱۶۱	کلار ۱۶۵
کوه سوالک ۱۷۲	کلوازی ۱۵۵
کوه شاره ۲۷۳	کمبایت ۱۷۲
کوه شَراة ۳۸۹	کنلی ۱۲۰
کوه شقوره = جبال شقوره ۱۴۲	کنیسه ۳۲۲، ۳۸۳، ۳۹۳
کوه صلت ۳۷۹	کوآر ۱۶۴، ۳۱۸
کوه طبرستان ۱۹۲، ۱۹۳	کوس ۱۴۵
کوه طُور ۱۸۵، ۳۷۷	کوسویه ۱۶۷
کوه طَی ۱۸۲	کوفه ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۸۲، ۲۰۰، ۲۱۳
کوه طیر ۱۸۲	۲۳۱، ۲۳۲
کوه طیلمون ۱۸۱	کوه احد ۲۱۲
کوه عارض ۱۸۴	کوه ایل ۲۷۱

کیج ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۹۶، ۲۳۸	کوه عوق ۳۸۰
گاو خوانی ۱۶۴، ۱۶۵	کوه غزنین غور ۱۹۴
گجرات ۱۷۲	کوه غزوان ۲۱۴
گرجستان ۴۹، ۱۳۳، ۱۶۱	کوه غور ۱۶۶، ۳۷۹
گرگان ۱۶۶	کوه فتح ۱۷۹
گنبد بلغان ۱۶۲	کوه قارون ۱۹۵
گنگ دز ۹۳	کوه قبق ۱۹۳
گیلان ۱۶۰	کوه قنطاغ ۱۴۸
گیلان‌ات ۴۹، ۱۹۲	کوه کرمان ۱۹۶
لاذقیه ۱۱۵، ۳۳۶، ۳۴۲، ۳۹۱، ۳۹۲	کوه کشمیر ۱۷۱
لارده ۲۷۳	کوه لبنان ۱۸۶، ۳۵۴
لاغر ۱۶۴	کوه لکام ۱۸۶، ۱۸۷
لافث ۲۴۰	کوه لکزیان ۱۹۳
لاهور ۱۸۱	کوه لمطه ۲۵۷
لحتا ۳۷۲	کوه مروه ۲۰۶، ۲۰۷
لکام ۱۸۷	کوه مغنیسیا ۲۲۴
لکزستان ۱۹۳	کوه مینا ۱۸۳
لَمَطَه ۲۵۷	کوه مندرب ۱۰۶
لهاوور ۱۷۲	کوه میدیونیه ۱۷۸
ماجر ۱۴۸	کوه میقات ۲۰۷
مارده ۲۶۸، ۲۷۷	کوه الواحات ۳۰۶
ماصرم ۱۶۴	کوههای ارمن ۱۸۷
مالقه ۱۱۷، ۱۷۷، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۷۷	کوههای تهامه ۲۲۲
ماوراءالنهر ۴۹، ۱۹۸، ۳۳۱	کوههای روم ۱۸۷
ماهی رویان ۲۴۱	کوههای طور ۳۱۸
محراب داود علیه السلام ۳۲۳	کوههای طی ۲۱۶
محلّة الدّقا ۳۱۱	کوههای مدغره ۱۷۸
محوّل ۱۵۲	کوه یسر ۱۷۸

مَدَائِن ١٥٣	مَسِينَه ٢٨٣، ٢٨٢
مدرسة الحلاو ٣٥٦	مشاريق حلب ٣٢١
مدين ٢١٩، ٢١٦، ٢١٥، ٢٠٠	مشاريق سلميه ٣٢١
مدينه ٧٥، ١٨٢، ١٨٤، ٢٠١، ٢١١، ٢١٢،	مشاريق غوطه ٣٢١
٢١٣، ٢١٧، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٥،	مشغر ٣٤١
٣٠٦، ٣٣٩، ٣٤٠	مشهد محمد بن حنفيه ١٥٧
مدينة الجندل ٢١٩	مصامده ١٧٦
مدينة سالم ٢٧٢، ٢٧١	مصر ٩٣، ١٠٣، ١٠٧، ١٠٨، ١١٠، ١١٤،
مدينة زهرا ٢٦٨	١٣٩، ١٤٠، ١٧٦، ١٨٠، ١٩٧، ٢١٦، ٢٢١،
مدينة الكلاب ٣٤٢	٢٢٥، ٢٣٢، ٢٣٥، ٢٤٠، ٢٤٢، ٢٤٢، ٢٤٥،
مرا ١١٦	٢٤٦، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٨، ٢٤٨، ٢٤٨،
مراغه ١٣٠	٢٤٩، ٢٤٩، ٢٤٩، ٢٤٩، ٢٤٩، ٢٤٩،
مراكش ٢٤٦، ٢٥٦، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦١	٢٩٦، ٢٩٦، ٢٩٦، ٢٩٦، ٢٩٦، ٢٩٦،
مردہ ٢١٨	٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٣، ٣٠٣، ٣٠٣، ٣٠٣،
مرسيه ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٧	٣١١، ٣١٢، ٣١٣، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٦، ٣١٧،
مرعش ٣٩٣، ٣٧٢، ٣٢٢	٣١٨، ٣١٩، ٣٢١، ٣٢١، ٣٢١، ٣٢٧، ٣٣٣،
مريقيه ١١٥	٣٣٤، ٣٥٦، ٣٥٧، ٣٨٧، ٣٩٠
مرو ١٦٨	مصر قديم ٣١٠
مروه ١٨٣، ٢٠٦، ٢٠٦، ٢٠٧	مصر كهنه ٣١١
مَرِيَّه ٢٧٠	مصياف ٣٣٨، ٣٧١
مزدلفه ١٨٣	مصيص ١٤٧، ٣٢٢، ٣٩٢
مسجد ابراهيم ٣٢٣	مصيصه ١٤٦، ١٤٧، ١٨٧، ٣٦٤، ٣٨٤،
مسجد اقصى ٣٢٧	مضيق باب مندب ١٠٦
مسجد الحرام ٢٠٣، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢١٠، ٣٢٧،	مطبغ سليمان ٣٣٨
مسجد بيت المقدس ٣٢٤، ٣٢٥	مَعان ٣٨٩
مسجد حبيب ٣٦٣	معرا ٣٩١
مسجد عيسى ٣٢٦، ٣٢٧	معزہ ١٨٧، ٣٣٦، ٣٥٥
مَسِيلَه ٢٤٩	معرة النعمان ٣٣٩، ٣٥٠
	معرة مَضْرِين ٣٣٩

منية ابى خصيب ٣٠٩	معلجوط ١١٦
موته ٣٨٧	مغارة الدم ٣٣١
موصل ٤٩، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٦، ١٨٨، ٣٦٥	مغارة الراهب ١٤٥
موغان ١٩٧، ١٩٤، ٤٩	مغرب ٩٣، ١٠٩، ١١٢، ٣٥١
مولتان ٢٣٥	مغرب اقصى ٢٥٦
مهايه ٢٥١	مغرب زمين ١٩٧
مهديه ١١٤، ٢٥٤، ٢٥٥، ٢٦٣، ٢٨٢، ٣٣٦	مفتاح الشرق و باب الرزق ٢٧٠
مهوريان ٢٣٥ ٢٤٠	مقام ابراهيم عليه السلام ٢٠٦، ٢٠٩، ٣٥٥
مهرة ٢٠٠، ٢٢٧، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٨، ٢٤٠	مقام جنيان ٣٨٢
ميفارقين ١٥٤ - ١٥٦	مكران ١٠٠، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٥، ١٩٦، ٢٣٨
مينا ١٥٨	مكرانات ٢٣٥
نابلس ٣٧٦، ٣٩١	مكناسه ٢٥٧، ٢٥٨
ناعج ١٧٧	مكه ٧٥، ١٨٣، ١٨٤، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠١
نيرديه ١١٦	٢٠٣، ٢٠٦، ٢١٠، ٢١١، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٤،
نجد ٢٠٠	٢١٦، ٢١٧، ٢٢٠، ٢٢٢، ٢٢٦، ٢٣١، ٢٣٢،
نجد يمن ٢٠٠	٢٣٥، ٣١٣، ٣٢٧، ٢٠٢
نجدين ٢٢٧	ملتان ٥٠، ١٧١، ٢٤٢
نجران ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٣٢	ملطيه ١٥٠، ١٥١، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٧٢، ٣٧٥،
نجيرم ١٦٤، ٢٤١	٣٨٦، ٣٨٩، ٣٩٠
نخيل (وادي) ٢١٧	ملطيه شمشاط قاليقلا ١٨٧
نسيين ١٣٢	مملك اورنك ١٢١
نستروه ١٢٦	منا ١٨٣، ٢١٦
نصييين ١٥٢، ٢٠١	مننج ٣٧٥، ٣٧٠
نعمان الازاك ٢١٤	منصوره ١٢٧، ١٧١، ٣١٧
نعمانيه ١٥٥	مينف ٣١٠
نوبه ١٣٨، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٤٥، ٢٨٧، ٢٨٩،	منقلوط ٣٠٨
٢٩٠، ٣١٩	منك كول ١٣٣
نهر ابله ١٥٨	منية ابن الخصيب ٣٠٩

نهر چخچران ۱۶۶	نهر ابی الخصب ۱۵۹
نهر حما = نهر حماة ۱۴۵	نهر ابی قطرس ۱۴۳
نهر حماة ۱۴۴	نهر ایتل ۱۵۰
نهر حمد ۱۷۱	نهر اردن ۱۲۸
نهر خابور ۱۵۲	نهر ارزین ۱۵۶
نهر خجند ۱۷۰	نهر ارنط، نهر حماة ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶
نهر دجلة الاهواز ۱۶۱، ۱۶۲	نهر اژو ۱۴۹
نهر دیر ۱۵۷، ۱۵۸	نهر اسود ۱۴۶، ۳۶۷
نهر روات ۱۳۵	نهر ایشبیلیه ۱۴۰، ۱۴۲، ۲۶۸، ۲۸۰
نهر زاب مجنون = زاب اعلى ۱۵۶	نهر الاردن ۱۴۳، ۱۴۴
نهر زنده رود ۱۶۴	نهر السند ۱۷۱
نهر ساسانعا ۱۵۶	نهر المسرقان ۱۶۲
نهر سبجان ۳۸۴	نهر امیر ۱۵۹
نهر سجلماسه ۱۴۰، ۲۶۰	نهر انقره ۱۴۷
نهر سرقسطه ۲۷۳	نهر ارس ۱۶۰، ۱۶۱
نهر سلف ۱۷۸	نهر برلاس ۱۶۰
نهر سمیساط ۱۵۱	نهر بطلیوس ۲۶۸
نهر سنجل ۱۴۱	نهر بلخ ۱۶۹
نهر سورا ۱۵۳	نهر بلیخ ۱۵۱
نهر سوس ۱۴۱	نهر بیاہ ۱۷۱
نهر سوس اقصى ۱۴۰	نهر تان ۱۴۹
نهر سیجان ۱۴۷، ۳۸۳	نهر تستر ۱۶۳
نهر سیکان (تکان) ۱۶۴	نهر توقانی ۱۵۷
نهر شاش ۱۷۰	نهر ثرثار ۱۵۲، ۱۵۶
نهر شریعه ۱۲۹، ۱۳۰	نهر جرجان ۱۶۶
نهر شیرین ۱۶۲	نهر جون ۱۷۲
نهر صراة ۱۵۳	نهر جهان = نهر جیحان ۱۴۶
نهر صرصر ۱۵۲، ۱۵۳	نهر جیحان ۱۴۶، ۱۴۷

نهر طاب ١٦٣	نهر هر ماس ١٥٢، ١٥٦
نهر طغا ١٤٨، ١٤٩	نهر هود ١٥٩
نهر عاصى = نهر حماة ٣٤٣، ٣٣٧، ٣٣٧	نهر هير مند ١٦٨، ١٦٩
٣٥٢، ١٤٤، ١٤٦	نهر يرموك ١٤٤
نهر عفرين ١٤٦، ٣٦٨	نهر يسر ١٧٨
نهر عوجا ١٤٣	نهر يغرا ١٤٦
نهر عيسى ١٥٢	نيريز ١٣٤
نهر غور = نهر الاردن ١٤٣	نيشابور ١٩٥
نهر قاطول اعلى ١٥٦	نيل ١١٠، ١٢٦، ١٣٧، ١٣٨، ١٣٩، ١٨١،
نهر قندل ١٥٩	١٨٢، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩١، ٢٩٢، ٢٩٥،
نهر قيوم ١٤٠	٢٩٧، ٢٩٨، ٣٠١، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣٠٧، ٣٠٨،
نهر كُر (ميان آذربايجان و آران) ١٦١	٣٠٩، ٣١٠، ٣١١، ٣١٢، ٣١٤، ٣١٦،
نهر كُر فارس ١٦١، ١٦٥	٣١٧، ٣١٩
نهر كسر ١٤٦	نيل شرقى ١٢٧
نهر كوئى ١٥٣، ١٥٥	نيل عانه ١٢٥
نهر گنگ ١٧٢	نيل مصر ١٢٤، ١٣٧، ١٣٨، ١٨٢، ٢٤٣،
نهر مدور ١٤٥	٢٨٧، ٢٩٢، ٢٩٢، ٢٩٣
نهر مرزبان ٣٦٩	نيل مقدشو ١٢٥
نهر مُرسيه ١٤١	نيلين ١٢٧
نهر مره = نهر توقانى ١٥٧	نيم مردان ١٦٦
نهر مسن ١٦٣	الواحات ٢٨٩، ٣٠٦، ٣١٥، ٣١٨، ٣١٩
نهر معقل ١٥٨، ١٥٩	واح صغرى ٣١٥
نهر مغلوب = نهر حماة ١٤٤	واح وسطى ٣١٥
نهر ملك ١٥٣	وادى الحجارة ٢٦٦، ٢٧١
نهر ملويه ١٤٠	وادى العسل ٢٦٧
نهر منيفه ١٤٥	وادى الفراق ٢١٣
نهر نهر وان = نهر اهواز ١٥٧	وادى القرى ٢١٤، ٢٢٠
نهر هِرَقَلَة ١٤٨	وادى ستاره ٢١٧

هملک ۱۷۷	وادی شعیب ۳۸۰
هنتانه ۱۷۶	وادی غسل ۳۴۱
هند ۵۰، ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۳۶، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۸، ۲۴۰	واسط ۱۰۰، ۱۳۳، ۱۵۳، ۱۵۵، ۲۰۰، ۳۵۲ وخش ۱۶۹
هند و چین ۱۰۳	وَدان ۲۱۹
هندوستان ۱۰۳، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۹۸، ۲۳۵	وَراده ۳۱۴
هور جنابه ۲۳۸	وقعة الواقعة ۱۸۳
هی انگوریه ۱۴۷	ولایت افرنج ۲۸۱
هیرمند ۱۳۵، ۱۶۶	ولایت عرب ۲۳۳
هیزم ۱۹۰	ولید ۲۶۹، ۲۷۱
هیکل الزهره ۲۷۴، ۲۷۸	هارونیه ۳۲۲، ۳۸۳، ۳۹۳
یافا ۳۲۸	هجر ۲۰۰
یافه ۱۱۵	هرات ۱۶۷، ۱۹۴
یغرا ۱۴۶	هرات رود ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸
یمامه ۱۸۴، ۲۰۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۱	هراة ← هرات
یمن ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۸۴، ۱۹۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۶، ۲۳۸	هرقله ۱۴۸
۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۳۱۳	هرماس ۱۵۲
ینبع ۱۰۷، ۲۱۸	هرمان ۲۹۶
یونان ۳۳۱	هرمز ۱۹۶، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۲
	هسکوره ۱۷۶
	همدان ۱۹۰، ۱۹۱

۳. گروهها، اقوام و ملل

بربر ۲۵۰، ۲۶۲، ۲۸۲	آل اغلب ۲۵۰
بکرین وائل ۲۲۰	آل بویه ۸۲
بنادقه ۱۱۸	آل سلجوق ۳۶۴
بنوالعباس ۳۸۹	آل مسلمان ۳۱۲
بنوامیه ۲۶۶، ۳۸۲، ۳۸۹	اتابکان ۱۶۵
بنوبکرین وایل ۲۰۱	ارمن ۱۱۵، ۳۸۱
بنوتمیم ۲۰۱، ۲۲۱	ارمنیان ۳۸۱، ۳۸۶
بنوسعد ۲۲۰	اسماعیلیه ۳۴۹
بنوسعید ۲۰۱	اصحاب اخدود ۲۲۶
بنوهذیل ۲۰۱، ۲۲۰	اصحاب الایکه ۲۱۵
بنوهلال ۲۰۱، ۲۲۰	اصحاب کهف ۳۸۸
بنی اسد ۲۰۱، ۲۲۰	افرنج ۲۸۱، ۲۸۲
بنی اسرائیل ۳۲۵، ۳۳۲، ۳۳۸، ۳۴۷	اکاسره ۳۷۰
بنی امیه ۳۷۴، ۳۷۶	اکاسره عجم ۸۳
بنی تمیم ۲۱۷	اموسان ۲۷۰
بنی سعد ۲۱۴	اهل بجه ۲۴۲
بنی شیبه ۲۱۰	بت پرست ۳۱۲، ۳۴۲
بنی عباس ۳۷۵	بدو ۵۶، ۲۱۹
بنی عرارة ۳۴۹	برابر = جمع بربر ۳۱۸

رومیان ۳۴۶، ۳۶۴	بنی العلیط ۲۲۱
سیستانیان ۱۳۵	بنی فراهه ۲۲۲، ۳۷۳
شافعیه ۳۰۹، ۳۱۰	بنی قریظه ۲۱۷
شیعه ۱۵۸، ۳۰۴، ۳۵۶، ۳۷۹	بنی مروان ۸۲
صائبیان ۳۳۲	بنی مره ۳۷۳
صقالبه ۹۳	بنی مضر ۲۲۱
طی ۱۸۲، ۱۸۸، ۲۰۱	تباعه ۲۲۳
عاد ۲۲۶	تراکمه ۱۱۵
عباسیان ۷۸، ۸۳، ۲۶۶، ۲۹۵، ۳۸۹	ترسیان ۲۹۰، ۳۳۲، ۳۶۴
عبدالقیس ۲۲۰	ترک ۷۱، ۷۴، ۳۵۹
عبرانی ۱۸۵	ثمود ۲۱۴
عجم ۴۶، ۵۶، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۲۶۸	جهودان ۲۱۲
عرب ۴۶، ۵۶، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۸۵، ۱۹۶	حجازیان ۲۵۹
۱۹۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۳۲، ۲۳۳	حسینی ۲۱۹
۲۶۹، ۳۱۸، ۳۳۹، ۳۴۴، ۳۵۹، ۴۴۲	حسینیان ۲۲۰، ۲۲۳
علویان ۲۵۸	حضر ۵۶
فارسیان ۹۲	حمویان ۳۴۸
فراعنه ۳۱۴	حنفی ۳۱۴
فرس ۷۳	خزر ۹۳
فرنگ، فرنگان، فرنگیان ۳۰۲، ۳۴۹، ۳۵۶	خلفای بغداد ۲۰۳، ۲۴۱، ۲۹۸
۳۵۶	خلفای فاطمیون ۲۹۷
قبط ۷۳	خلفای فاطمیّه ۱۴۳، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۴
قرمطی ۲۲۴	خلفاء بغداد ۱۴۳
قرمطیان ۲۱۲	خلفاء فاطمیّه ۲۲۵
کافران ۳۶۲	خوارزمشاهیان ۱۶۸
کتامه ۲۵۰	ربیعہ ۲۰۱، ۲۲۲
کفار روم ۳۸۲	ربیعہ یمن ۲۲۱
کیسانی ۲۱۸	روم ۷۳، ۳۸۱

مؤمنان ۳۶۲	گبران ہند ۱۷۳
نصارا ے نصاریٰ	لخم و جذام ۲۲۲
نصاری ۷۴، ۲۶۸، ۲۸۳، ۳۱۲	مالکیہ ۳۰۹، ۳۱۰
نصرانی ۲۴۲	مدلج ۲۲۰
نصرانیان ۲۶۲	مروانیان ۲۷۱
نوبیان ۲۴۲	مسلمان ۲۶۶، ۲۶۲، ۲۵۶
ہذیل ۲۱۴	مسلمانان ۷۵، ۲۴۲، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۶۸،
ہند ۷۴	۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۴۶، ۳۴۹،
ہندوان ۹۳	۳۵۴، ۳۶۴، ۳۸۲، ۳۸۴
یونانیان ۷۳	مشرکان ۷۵
یونانیون ۳۴۳	مضر ۲۰۱، ۲۱۳، ۲۲۲
یہود ۷۳، ۷۴، ۲۱۷، ۲۴۸، ۳۳۲، ۳۴۹،	مضریان ۲۲۰
۳۷۶	ملوک غسان ۸۲

٤. كتبها

ظفرنامه ٧١	آثار البلاد ٢٢٥
عرايس ٨٣	الصحيح الجوهري ٢٠٢
غرر و سير ٨٣	تاريخ قلاع و حصون ٣٥٤
فصول الغايات ٣٥١	تاريخ محمد بن جرير الطبري ٨٨
قانون ١٨٩	ترجمة تاريخ محمد بن جرير طبري ٧١
قانون البلدان ٥٠	تقويم البلدان ٣٨٦
كتاب كريم = قرآن ٥٩، ٦١، ٦٧، ١٩٩،	جامع التواريخ رشيدى ٧١
٢٤٢، ٣٢٦، ٣٢٧، ٣٥١، ٣٨٨	جهان دانش ١٨١، ١٨٥، ١٨٧، ١٩٣، ١٩٤
مسالك الممالك ٥٠، ٩٣، ١٠٣، ١٤٣	جهان نامه ٥٠
مشارك ١٨٥، ١٩٦	رسم الارض ١٨٦، ١٨٨، ١٨٨، ١٩٦
معجم البلدان ٣٤٦	رسم المعمور ١٢٥، ١٤٦، ١٤٧، ١٥٤
نُبي = قرآن ٨٦	سجنجل الارواح ٣٤٨
نجديات ٣٤٦	سفرنامه ناصر خسرو ٥٠، ٣٥٠
نزهة المشتاق ١١١	صور الاقاليم ٥٠

فهارس
جلد دوم جغرافیای حافظ ابرو

۱. اشخاص
۲. امکنه
۳. گروهها، اقوام و ملل
۴. کتابها

۱. اشخاص

آدینه بن طغان ۲۲۴	ابش قتلغ ۲۰۳
آریاخان ۲۰۵	ابقاخان = اباقاخان
آروغ پادشاه ۱۸۴	ابن حوقل ۹۹
آق بوقا ۲۱۱	ابن رجاح ۵۲
آق بوقاسی ۳۳۰	ابن سعید ۵۲
آقچه باشی ۲۳۲	ابن سیرین ۸۴
آلب ارسلان ۱۰۶	ابن علقمی ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۶۹
آی تیمور ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳	ابواسحاق (ابواسحق) ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴
ابابکر تیموری (امیرزاده) ۷۲، ۳۳۷، ۳۳۹	ابواسحاق شیرازی ۱۳۲
اباهاخان ۶۹، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰	ابواسحاق علی بن بویه (عمادالدوله) ۱۶۳
ابراهیم سلطان ۳۶۷، ۳۶۸ - ۳۷۰، ۳۷۳	ابوالحسن اهوازی ۹۲
ابراهیم سلطان بهادر ۱۴۹، ۳۶۳، ۳۶۸	ابوالحسن معزالدوله ۱۶۳
۳۷۰	ابوالعباس سفاح ۵۱
ابراهیم شاه ۲۷۴	ابوالعباس القائم خلیفه ۲۸
ابراهیم شاه وادیانی ۲۹۱، ۳۰۴	ابوالعلای معری ۷۸
ابراهیم صواب ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹	ابوالفوارس شیرزیل شرفالدوله ۱۶۵
ابراهیم علیه السلام ۳۵، ۷۵	ابوالقاسم ۱۲۷
ابش ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰	ابوبکر (خلیفه اول) ۵۱
ابش خاتون ۱۷۶، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۸۹	ابوبکر بن اتابک سعد زنگی ۱۷۱، ۱۹۲

۱۹۰، ۲۵۲، ۲۵۳	ابوبکر بن محمد بن علی ۷۷
اثيرالدین اومانی ۶۱	ابوبکر بن مستعصم ۶۶
احمد امیر ۲۹۲	ابوبکر (خلیفه اول) ۵۱
احمد (بن سلطان اویس) ۷۱، ۷۲، ۲۲۰،	ابوبکر خواجه ۱۸۴
۲۳۵، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۱،	ابوبکر خوارزمی ۸۱
۲۶۵، ۲۷۸، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴،	ابوخطاب محمد بن علی بن محمد بن
۲۹۵، ۳۰۰	ابراهیم ۷۸
احمد (پسر هلاکوخان) ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴	ابوزید سروجی ۲۳
احمد تبریز ۲۵۳	ابوسعید کازرونی ۱۳۴
احمد خان ۶۹، ۱۸۳ ← سلطان احمد پسر	ابو سعیدخان ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲
هلاکوخان	ابوسعید (سلطان) ۷۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴،
احمد صاعدی ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹	۲۰۵
احمد طیب السرخسی ۴۰	ابوسعید محمد بن علی الهمدانی ۵۸
اختیارالدین حسن ۲۲۳، ۲۳۶، ۲۳۹	ابوسعید ملک ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۸
اختیارالدین حسن قرچی ۲۶۳	ابوعبدالله بن محمد بن موسی النهری ۹۸
اختیارالدین حسن قرچی ۲۲۵	ابوعبیده جراح ۲۴
اخى جوق ۲۱۸	ابوعلی جبایی ۹۷
ادکو ۳۲۳، ۳۲۵	ابوعلی حسن بن بویه (رکن الدوله) ۱۶۳
ادکوتیمور ۳۳۸	ابوعوانه ۸۴
اردشیر بن بابک ۷۳، ۷۷، ۱۱۹، ۱۲۲	ابو کالنجار مرزبان سلطان >الدولة بن
اردشیر تواجی ۳۶۵	صمصام الدولة < بن بویه ۱۲۰
اردوان ۳۳۸، ۳۶۷	ابوموسی اشعری ۹۳، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵
ارشد ۳۴۴	ابونصر بن ابی کالنجار ۱۶۶
ارشون ۳۳۸	ابونصر پیرمردانی ۱۴۸
ارغون خان ۶۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۷،	ابوزید ۲۴۴، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۵، ۲۶۸،
۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۸	۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵
ارغون کحمندی ۲۷۴	ابی بکره ۸۴
ارغون محمد شاهی ۲۲۳	اتا بک ۱۱۸، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹،

امیرانشاه بهادر ۲۷۷، ۳۰۱، ۳۲۲	اسحاق ۲۴۸
امیر شیخ ۳۳۴	اسکندر ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۴۳، ۳۶۷
امیر مجدالدین مظفر ۲۵۵، ۲۷۵، ۲۷۳،	اسکندر تیموری، امیر ۳۵، ۷۳، ۷۵، ۱۲۱،
۲۹۷، ۲۸۱	۱۳۰
امیر محمدبیک ۲۰۳	اسکندر تیموری، امیر ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۵،
امیر محمد پیلتن ۲۰۳	۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷،
امیر محمد جوشی ۱۹۸	۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴،
امیر محمد سلطان ۳۰۵	۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵،
امیر محمد صوفی ترخان ۳۵۶	۳۵۶، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸
امیر محمد قوشجی ۲۰۳	اسلام ۲۴۹، ۲۵۱
امیر ولی ۲۴۸	اسمعیل بن احمد السامانی ۱۶۲
امیر هارون ۲۳۷	اشتو، امیر ۱۹۵
امیر یسراوی ۳۲۵	اشرف بن عادل ۲۹
امین ۵۷	اصلی بیک ۳۳۰
انس بن مالک ۸۴	اصیل الدین قمی ۲۹۷، ۲۹۸
انکیاتو ۱۷۷، ۱۷۸	اعظم محمد سلطان ۳۰۷
انوری ۵۹	اغلبک ۱۷۴
انوشیروان ۲۴، ۴۱، ۷۳، ۱۳۷	افراسیاب لر ۱۹۳
اوج قرا بهادر ۳۱۳	الب ارسلان سلجوقی ۱۶۶، ۱۶۷
اوکتای قآن ۱۷۱	الب ارسلان محمد بن چغری بک بن
اولجایتو سلطان ۱۹۹	میکائیل بن سلجوق ۱۶۶
اولجای خاتون ۱۸۹	التاجو نویان ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶
اویس ۷۰، ۷۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۳،	الجایتو (سلطان محمد خدابنده) ۷۰، ۱۲۲،
۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۷۸، ۳۴۲	۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۱
اویس بن امیر ادکو ۳۴۳	الطایع لله ۱۶۴، ۱۶۵
اویس بن ولدشاه بن سلطان اویس ۳۷۲	الیاس خواجه بهادر بن امیر شیخ بهادر ۳۷۳
اویس بهادر ۲۵۵	امجد ۳۴۴
اویس بهادر ۲۷۱	امشق ۱۸۴

ایاز ۴۹	بوران دختر حسن سهل ۷۷
ایجل بن امیرانشاه گورکان ۳۶۱	بوقا ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰
ایسنغ ۲۰۷	بهاءالدوله ۱۶۵
باجول ۱۴۸	بهاءالدین ۲۲۵
بایزید ۲۵۳، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱	بهاءالدین قرچی ۲۲۷، ۲۲۸
۳۶۲، ۲۷۵	بهرام بهادر ۳۰۵
بایزید ارس بوقا ۳۲۳	بهرروز امیرانشاه بهادر ۳۴۵
با یسنقر بهادر ۳۷۰	بهمن ۱۱۷
بایقرا ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۶۱، ۳۶۵، ۳۶۶	بیان قوجین ۲۳۵، ۳۵۱، ۳۵۳
۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲	بیگ خان ۲۱۸
بخت‌النصر ۵۰، ۷۵	بیگ ملک آقا ۳۳۷
بدیع الجمال ۲۷۰	بیگ موسی جاندار ۲۷۴
برادر شهرک ۱۰۵	بیوراسب ۷۵
برازة حکیم ۱۴۱	پادشاه دختر شاه شجاع ۲۴۸
برکیارق ۴۹	پرویز ۲۴
برهان‌الدین ۲۲۰	پسر ابوسعید طبسی ۳۱۵
بزابه ۱۶۸	پشنگ (پشنگ، پشنگ) ۲۵۱، ۲۸۲، ۲۸۳
بزرگ ۴۰	پهلوان اسد ۲۴۶
بسا سیری ۲۷	پهلوان امیر ۲۸۳
بسظام ۳۳۷، ۳۶۲	پهلوان خرّم ۲۲۵، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۸
بسظام چاکر ۳۶۵	پهلوان خطاب آقا ۲۷۴
پشنگ ۲۵۳، ۲۷۵	پهلوان طالب ۲۳۹، ۲۵۵، ۲۷۴
بلاش ۷۸	پهلوان علی ۳۰۴
بلغان ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳	پهلوان علیشاه مزینانی ۲۵۱
بنان ۳۳۷	پهلوان علی کوتوال ۲۸۷
بنت ادو ۲۳	پهلوان محمد زین‌الدین ۲۷۴
بنت شاه جهان ۲۰۰	پهلوان محمد طغان شاه ۲۵۵
بنی مازن ۴۶	پهلوان مسافر اوداجی ۲۲۰

تولی خان ۶۰	پهلوان مهذب ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۵، ۲۸۷،
تومن ۳۲۳	۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰
تیمور ۳۰۵	پیرحسین ۲۰۶
تیمور خواجه ۳۲۷	پیرحسین بن شیخ محمود ۲۰۵
تیمور خواجه ۳۲۷، ۳۳۴	پیر سلطان ۲۷۴
تیمور خواجه بن آق بوقا ۳۰۵، ۳۱۶	پیرعلی ۲۷۴
تیمور گورکانی ۲۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۹، ۴۲،	پیرعلی بادک ۲۴۸
۷۲، ۹۴، ۲۵۸، ۳۱۹ نیز نک : حضرت	پیرعلی بادک ۲۴۹
صاحبقرانی	پیرعلی پسر دینار ۳۶۷
تیمور ملک ۳۲۱	پیرعلی عادلشاه ۲۷۴
جاحظ ۸۳	پیرمحمد بن جهانگیر ۳۱۷
جاماسب حکیم ۲۹۳	پیرمحمد (بن عمر شیخ) ۱۴۹، ۳۰۵، ۳۱۵،
جانی بیک خان ۲۱۸	۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱،
جاوولی ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۴۲،	۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۱،
۱۴۳، ۱۵۲، ۱۵۳	۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۹
جای خاتون ۱۸۸	پیر محمد بهادر ۳۱۳
جرجیس نبی علیه السلام ۲۷	تاشی خاتون ۲۲۵
جرماغون ۶۲	تالش ۲۰۲
جعفر بن یحیی برمکی ۵۸	ترکان ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴
جلال ۳۰۷	تغلقشاه ۳۳۰
جلال الدوله ۱۶۵	تکریت (بنت وایل) ۲۹، ۳۰
جلال الدین ۱۸۹	تکودار ۱۷۹، ۱۸۶، ۲۰۲
جلال الدین ارقان ۱۸۹، ۱۹۰	تموک ۳۰۵
جلال الدین تارمی ۳۴۳	تنگری برمش ۲۵۵، ۲۷۴
جلال الدین تورانشاه ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶،	توران ۲۶۱
۲۵۲، ۲۵۷	توکل ارس بوقا ۳۲۲
جلال الدین جاوولی ۱۶۷	توکل باورجی ۳۰۶
جلال الدین خوافی ۲۳۱	تولک ۳۳۵، ۳۴۰

- چهره ۳۶۲، ۳۶۸
 حاج ضرباب ۲۱۷
 حاجی ارغون محمد شاهی ۲۲۲
 حاجی رستم بن اخی جوق ۲۵۵
 حاجی زنگی ۲۸۹، ۲۹۱
 حاجی شاه ۱۹۹
 حاجی قوام ۲۰۷
 حاجی مسافر ۳۲۳
 حججاج بن ارطاة ۵۵
 حججاج بن یوسف ۷۴، ۸۵، ۹۶، ۱۰۱،
 ۱۲۰، ۱۵۰، ۱۶۱
 حسام‌الدین قزوینی ۱۸۸
 حسام‌الدین محمد ۱۸۲
 حسن ۳۲، ۲۲۳
 حسن بصری ۸۴
 حسن بن چوپان ۲۰۲
 حسن تکریتی ۳۱
 حسن جاندار ۳۱۹، ۳۳۰
 حسن جاندار ۳۱۹، ۳۳۰
 حسن سهل ۷۷
 حسن شاه سکرچی ۲۶۶
 حسن صوفی ترخان ۳۵۱، ۳۵۳
 حسن قورچی ۲۴۵، ۲۷۸
 حسن کوچک ۲۰۶
 حسن کیا ۳۴۷
 حسنویه ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۵۲
 حسین ۷۱، ۲۴۸، ۲۴۹، ۳۴۲
 حسین اوداجی ۲۶۸
 جلال‌الدین سلمان ساوجی ۷۰
 جلال‌الدین سلمان، مولانا ۲۰۸
 جلال‌الدین شیخ ابواسحق ۲۱۳
 جلال‌الدین فیروز شاه ۳۶۸، ۳۶۹
 جلال‌الدین منصور ۱۹۷
 جلال‌الدین منکبرنی ۱۷۰
 جلال‌الدین میرمیران ۲۱۵
 جلال دیلم ۲۰۷
 جلبانشاه ۳۲۱، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۷، ۳۴۳،
 ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۶
 جمال‌الدین ۱۸۷
 جمال‌الدین ابراهیم ۱۹۳
 جمال‌الدین پیلتن ۲۵۵
 جمال‌الدین خاصه ۲۰۷
 جمال‌الدین شیخ ابواسحق بن امیر محمود
 ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۵
 جمال‌الدین محمد بن عمر ۱۸۶، ۱۹۰
 جمشید ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۰
 جوشی ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲
 جوهر کوچک ۲۵۲
 جهانشاه ۳۲۲
 جهانگیر ۲۴۸، ۲۷۴
 جهانملک بن امیرملک ۳۵۴
 جین خاتون ۱۷۶
 چریک ۱۸۴
 چنگیزخان ۶۰، ۶۲، ۱۷۱، ۱۹۷
 چوپان ۲۰۲، ۲۰۳
 چهارشنبه ۳۵۱

گشتاسب ۱۱۶	حسین برادر شاه منصور ۲۵۲
دانیال پیغمبر ۹۳، ۹۴	حسین جاندار ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۳۱۹
داود بن احمد الطیبی ۹۶	حسین شربندار ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۴
دختر سالیق ۲۶۶	حسین فتح، مهتر ۲۹۱
دُر ملک ۲۳۶، ۲۶۵، ۲۶۶	حسینی معزّی ۲۶۶
دلو محمد ۲۸۳	حضرت صاحبقرانی = امیر تیمور گورکانی
دندی سلطان ۳۶۱	۲۰، ۳۲، ۳۳، ۴۰، ۱۴۸، ۱۴۹، ۳۰۱، ۳۰۳،
دو سر عبدالنعمان مندر ۳۶	۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۷، ۳۱۸،
دولت خواجه ۳۱۷	۳۱۹، ۳۲۰، نیز نک: تیمور گورکانی
دولت خواجه اناق ۳۵۱	حکم بن ابی العاص ۱۰۲
دولت شاه ۲۲۱	حیور غاتای ۱۸۸
دولت شاه بکاول ۲۳۶	خالد بن ولید ۵۱
دیلمشاه ۲۰۷	خانزاده ۲۴۸، ۳۰۴
ذوالقرنین مغول ۳۲۳	خانزاده کاشی ۲۳۶
رئیس عمر ۲۱۲، ۲۵۵	خان سلطان ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳
راستی امیر خواجه ۳۰۷	خان قتلغ ۲۵۲
راوند بن بیوراسب ۲۶	خدایداد حسینی ۳۱۷، ۳۳۰
رحبه بن غوث بن سعد بن عوف بن حمیر	خدیمه ابرش ۳۶، ۵۰
۳۷	خرشه ۱۵۰
رستم ۳۲۹، ۳۵۹	خسرو ۱۶۳
رستم تیموری ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۴،	خضرشاه اختاجی ۲۷۴
۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۹،	خلفای راشدین ۲۰
۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹،	خلفای عباسی ۱۶۱
۳۷۲	خلیل ۳۴۱
رشید ۵۷	خمار یساول ۳۰۶
رکن الدّوله (ابوعلی حسن بن بویه) ۱۶۳،	خورزاد ۹۶
۱۶۴	دارا ۱۱۷، ۳۵۶
رکن الدّوله خمارتگین ۱۲۷، ۱۶۷	دارای بزرگ پسر بهمن بن اسفندیار بن

سدیدالدین یوسف بن المطهر ۶۵	رکن الدین شاه حسن ۲۳۲
سراج الدین ۱۸۶	رکن الدین شاه حسین ۲۴۲
سرایبی صندل ۲۶۶	رمضان احتاجی ۲۷۱، ۲۵۲
سعادت کوتوال ۳۰۴	رمضان همشیره ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵
سعد ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۶	رنده ۳۴۳
سعدالدوله ۱۹۱، ۱۹۲	رومنوس ۱۶
سعدالدین انسی ۲۵۳	روتق ۲۳۷
سعدالله ۳۵۱، ۳۵۳	ری ملک ۲۰۷، ۲۰۸
سعد بن آبی ۳۱	زاب الملک ۷۳
سعد بن ابابکر ۱۸۳	زبیده (خاتون اتابک منگوبرس) ۱۶۷
سعد بن زنگی ۱۷۱	زبیر ۸۴
سعد بن مالک ۴۶	زنگی شاه ۲۳۷
سعد وقاص ۳۶، ۵۱، ۷۴	زنگی عبدل ۲۷۴
سعد وقاص (بن امیرزاده محمد سلطان بن امیرزاده جهانگیر) ۳۶۱، ۳۶۵، ۳۶۶	زهرا خاتون ۲۹۸
سعدی بنت تُبع ۱۱۱	زیاد بن امیه ۱۵۲، ۱۶۱
سعدی شیرازی ۲۹۳	زین الدین ۲۵۶
سعیدالدین بن خواجه شمس الدین ۲۹۰	زین الدین علی بن عبدالسلام ۱۹۵
سعید برلاس ۳۱۹، ۳۲۴، ۳۳۱	زین العابدین ۱۴۹، ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۸
سعید تاجیک ۳۳۸	۲۶۰، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹
سفاح ۷۶	۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸
سلجوق شاه (بن سلغر شاه) ۱۷۳، ۱۷۴	۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۱، ۲۹۲
سلطان الدوله ابوشجاع بن بهاء الدوله ۱۶۵	۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۰۴
۱۶۶	زین العابدین بن شاه شجاع ۱۴۸
سلطان الدوله ابوکالنجار ۱۶۵، ۱۶۶	سابق الدین جعبر قشیری ۳۶
سلطان شاه بن نیکروز ۲۰۳	ساقی ۱۹۴
سلطان شاه بن نیکروز ۲۰۳	ساریان ۱۹۰، ۱۹۱
	سارو عادل ۲۵۱
	ساقی ۲۳۲، ۲۳۵

سیف الدولہ ۲۳	سلطان شاہ جاندار ۲۰۸، ۲۰۹
سیف الدولہ صدقہ بن منصور بن علی بن	سلطان عزیز ۳۰۰
مزید الاسدی ۴۹	سلطان محمد ۲۷۴، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۳
سیف الدین ۱۹۲	سلطان محمود ۳۲۱
سیف الدین رمضان ۲۷۱	سلطان معتمد ۲۴۶، ۳۰۰
سیف الدین رمضان احتاجی ۲۷۰	سلغر شاہ ۱۷۲
سیف الدین قمر الدین ۳۲۳	سلغر شاہ ترکمان ۲۱۴، ۲۳۲، ۲۳۵
سیف الدین یوسف ۱۸۱، ۱۸۲	سلغر شاہ ہلال ۲۹۱
سیورغان ۲۰۳	سلغم ۱۷۳، ۱۷۶
سیوزنوس ۱۶	سلیمان فارسی ۹۹
شاپور ۹۳	سلمۃ بن عبدالملک ۳۳
شاپور بن ہرمز ۵۱	سلمیان (بن داوود) ۷۷، ۱۱۰
شاپور (شاپور) بن اردشیر ۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱	سلوقوس ۳۵
شادی شیر باز ۲۲۰	سلیمان خان ۲۵۵
شاوور بن اردشیر ۱۲۹	سلیمان شاہ ۶۱، ۶۴، ۶۷
شاہ ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۸	سنجر بن ملکشاہ ۴۳
شاہ اسحق ۲۷۸	سنقر بن مودود السلغری ۱۶۸
شاہ حسن ۲۴۴، ۲۴۵	سوار بن ہمام العبدی ۱۰۳
شاہ حسین ۲۴۸	سوغونجاق ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰
شاہرخ بہادر ۳۲	سونج خواجہ ۳۶۷
شاہرخ تیموری (بہادر) ۲۵، ۱۴۹، ۳۰۵،	سونجک ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۹
۳۰۶، ۳۱۷، ۳۵۲	سہل بن عبداللہ تستری ۹۴
شاہزادہ شیخ علی ۲۴۹	سیاوخش ۱۱۱
شاہ سلطان ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹،	سید احمد ترخان ۳۳۳
۲۲۰، ۲۳۱	سید عزالدین ۳۴۷
شاہ شجاع ۲۰۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴،	سید علی ۳۵۱، ۳۵۳
۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳،	سید علی ترخان ۳۵۱
۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳،	سید نعمت اللہ ۳۲۴

شبانکاره ۱۱۸، ۱۶۷	۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱
شبلی ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۴، ۲۵۲	۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷
شجاع‌الدین سارو عادل ۲۵۵	۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵
شجاع‌الدین عادل تبریزی ۲۶۷، ۲۷۱	۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۷
شرابی ۶۱	۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۹۵
شرف‌الدوله ابوالفوارس شیرزیل بن	شاه شجاع بن محمد ۲۶۱
عضدالدوله ۱۶۵	شاه کیقبادی ۲۷۴
شرف‌الدین جرمانی ۲۶۳	شاه محمود ۷۲، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۷، ۲۳۱
شرف‌الدین محمود شاه اینجو ۲۰۳	۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹
شرف‌الدین مظفر ۱۹۷، ۲۰۰	۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶
شروان شیخ براق ۲۹۶	شاه محمود اینجو ۲۰۵
شکری ۲۹۵	شاه ملک ۳۶۹، ۳۷۲
شمس‌الدوله ۱۹۲	شاه منصور ۹۵، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۸
شمس‌الدین ۱۹۲، ۲۰۶	۲۵۱، ۲۵۳، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۸، ۲۷۹
شمس‌الدین بمی ۳۴۳	۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۷
شمس‌الدین جماق ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴	۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵
شمس‌الدین حسین ۱۷۸	۲۹۶، ۲۸۳، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰
شمس‌الدین دهدار ۳۰۴	۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷
شمس‌الدین زیاد آبادی ۲۴۴	۳۰۸
شمس‌الدین محمد حافظ ۲۶۳	شاه منصور بن محمد مظفر ۱۴۸
شمس‌الدین محمد صاحب‌دیوان ۱۷۸	شاه نصره‌الدین یحیی ۲۵۷، ۲۶۵، ۲۷۰
شمس‌الدین ملک ۱۸۱	شاه یحیی ۲۱۹، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۲
شهاب‌الدین دولت‌شاه ۲۲۰	۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۶۵، ۲۶۷
شهاب‌الدین فضل‌الله ۱۲۲	۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴
شهرک مرزبان ۱۰۲، ۱۰۳	۲۷۵، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲
شیت بن آدم علیهما‌السلام ۹۶	۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱
شیخ ابواسحق ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۴	۲۹۹، ۳۰۱
۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷	شاهین ۲۷۴، ۲۹۵

- طغرل بک سلجوقی ۱۶۶
 طلحه ۸۴
 طوس ۲۴۰
 طوغان قهستانی ۱۹۰
 طولادای یارغوجی ۱۸۸
 طولون ۷۹
 طهمورث ۱۲۹، ۱۳۰
 عبّاد بن حصین ۸۷
 عباس بن عبدالمطلب ۵۴
 عبدالرحمان ۶۶
 عبدالرحمن ایلچیکدای ۳۲۱
 عبدالصّمد ۳۳۰، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹،
 ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۶، ۳۵۸
 عبدالکریم ۲۶۷، ۲۷۴، ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۳۷
 عبدالله بن عامر بن کریم ۱۰۵
 عبدالله بن عباس رضی الله عنهما ۱۰۶
 عبدالله بن عمر ۲۵
 عبدالله بن مبارک ۴۹
 عبدالله بن معتم ۳۱
 عبدالله پروانه جی (براونجی)، ۳۲۱، ۳۵۱،
 ۳۵۳، ۳۵۴
 عبدالله ترخان ۳۴۲
 عبدالملک مروان ۱۲۰
 عبدالهادی ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵
 عبدل ۲۷۴
 عبدل اختاجی ۳۰۶
 عبدل زنگی ۲۷۴
 عتبه بن غزوان ۸۰
- شیخ جمال الدّین ابواسحق ۲۰۹
 شیخ حسن ۷۰، ۹۴، ۲۰۳، ۲۱۱
 شیخ حسن بزرگ ۲۰۵، ۲۰۶
 شیخ حسن حاجب ۲۵۵
 شیخ حسن کوچک ۲۰۸
 شیخ علی حاجب ۲۵۵
 شیخ علی قوشچی ۲۰۳
 شیخ نورالدّین ۳۱۸
 شیخ وردی ۲۳۹
 شیراز بن طهمورث ۱۲۰
 شیر علی ۳۲۳
 صارم الدّین امیرمحمّد ۲۰۷
 صاین تیمور ۳۰۵
 صدر ۳۱۷
 صدر اغلن ۳۲۹، ۳۳۰
 صدرالدّین خالدی ۱۸۰
 صدر زنجانی ۱۹۳
 صدقه ۴۹، ۵۰
 صدیق ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۴۰
 صمصام الدوله ۱۶۵
 ضحاک ۷۵
 طاش منگو ۱۸۲، ۱۸۳
 طاوس الحرمین ۱۱۱
 طاهر ۳۳۹
 طاهر ۳۳۷، ۳۳۹
 طاهر بن امیر حاجی سیف الدّین ۳۲۹، ۳۳۰
 الطایع لله ۱۶۴، ۱۶۵
 طغاجار نویان ۱۸۰، ۱۸۱

- عُتْبَةُ بن فرقد السَّلْمی ۱۰۲
 عثمان بن ابی العاص (ثقفی) ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴
 عثمان بهادر ۳۰۵
 عثمان، خلیفه سوم ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶
 عذرا ۱۶۱
 عراق ۳۲۳
 عرب جاندار ۲۰۸
 عزالدین اوجی ۳۰۰
 عزالدین قوهدی ۱۹۵
 عزالدین مظفر عمید ۱۹۲
 عزت ملک ۲۰۸
 عضد ۲۹۷، ۳۰۲
 عضدالدوله ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵
 عضدالدین یزدی ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲
 علاءالدوله اتابک یزد ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۹۷
 علاءالدین ابوسعید مهدی خان ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۷۱
 علاءالدین اناق ۲۳۹، ۲۵۵
 علاءالدین عجمی ۶۵
 علاءالدین فرخ ۲۶۷، ۲۷۰
 علاءالدین قصاب ۲۲۵
 علاء حصرمی ۱۰۲
 علکانی ۱۷۸
 علی ۳۲۳
 علی امیرالمؤمنین علیه السلام ۵۱، ۷۶، ۱۰۶، ۱۵۲، ۱۶۱
- علی اناق ۲۳۲، ۲۳۵
 علی بن یقظین ۵۴
 علی بیگ اوج فرا ۳۴۳
 علی بیگ موسی جاندار ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۹۷
 علی پیلتن ۲۰۵
 علی جلایر ۳۲۳
 علی دزفولی ۳۴۲
 علی سربندی ۳۱۱
 علی شربتدار ۳۳۰
 علی صوفی بن بخت دولت ۳۳۰
 علی کیا ۳۴۷
 علی هرو ۲۸۸
 عماد ۳۴۷
 عمادالدوله (ابواسحاق علی بن بویه) ۱۶۳
 عمادالدین ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴ - ۱۸۷
 عمادالدین احمد ۲۵۵، ۲۵۷
 عمادالدین علوی ۱۸۶
 عمادالدین محمود (کرمانی) ۲۱۳، ۲۱۴
 عمر ۹۵، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۷
 عمر بن الخطاب، خلیفه دوم ۲۳، ۲۴، ۳۰، ۳۹، ۵۰، ۵۱، ۷۳، ۷۴، ۸۰، ۹۳، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵
 عمر شیخ تیموری ۹۴، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۳۱، ۳۱۵
 عمرولیت ۱۶۲
 عوض شاه ۳۰۵
 عیاض بن غنم ۲۴، ۳۶، ۳۸

فولاد ۳۰۶	عیسی علیه السلام ۱۶، ۲۴
فیروز بخت ۲۷۴	عیسی (عم منصور) ۵۶
فیروزبخت اصفهانشاهی ۲۷۴	عاجین ۱۹۰
قادر بالله ۱۶۵	غازان خان ۶۹، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۸
قادس هراة ۵۰	غیاث‌الدین (پسر محمد خوارزمشاه) ۱۶۹
قاضی احمد صاعدی ۳۲۹، ۳۳۰	غیاث‌الدین ترخان ۳۰۷
قاورد ۱۰۶، ۱۲۱	غیاث‌الدین حاجی ۱۹۷
قاهر بالله محمد بن ابی بکر العباس ۲۴۲	غیاث‌الدین سیورغتمش افغانی ۲۵۵، ۲۶۷، ۲۷۱
قایم بامرالله ۲۷، ۱۶۶	غیاث‌الدین عمر شاه ۲۵۵
قبادین دارا ۹۸	غیاث‌الدین محمد وزیر ۲۰۳
قباد بن فیروز ۱۳۷	غیاث‌الدین منصور ۲۵۶، ۲۷۳
قبان اختاجی ۱۸۸	غیاث‌الدین منصور شول ۲۱۲، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۸۰، ۲۷۴، ۲۷۱، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۵۶، ۲۵۵
قبیجا (قبیجا) ۳۳۰، ۳۳۵	فارسین بهلوبن سام بن نوح ۱۰۱
قتلغ بتکچی ۱۷۴	فاضل ۳۳۱، ۳۳۷، ۳۴۲
قتلغشاه کاکا ۲۹۲	فاضل ۳۳۰، ۳۳۷، ۳۴۲
قتلغشاه کمره ۲۶۷	فخرالدوله ۱۶۴
قتلغ خواجه ۳۶۵	فخرالدین اینجو ۲۲۲، ۲۲۵
قتلغشاه کهمرد ۲۷۰	فخرالدین حبش ۲۰۸
قراجه، اتابک ۱۶۷	فخرالدین سلمانی ۲۰۷
قرامان ۲۷۴	فخرالدین عبدالکریم ۲۷۰، ۲۷۱
قرامحمد ۳۰۵	فخرالدین فیروزبخت ۲۷۱
قراوناس ۱۷۹	فخرالدین مبارکشاه ۱۹۱، ۱۹۲
قرايوسف ۷۲، ۳۴۵، ۳۶۵، ۳۶۶	فرخ ۲۷۵
قرقیسا بن طهمورث ۳۶	فریدون شیخ سعید ۲۵۵
قطب الاولیا شیخ مرشد ۱۷۵	فضلون شبانکاره ۱۶۶، ۱۶۷
قطب‌الدین ۲۱۷، ۳۴۳	فضلویه ۱۲۱
قطب‌الدین شاه محمود ۲۳۲	
قنبر خراسانی ۲۸۸	

مأمون ۵۷، ۷۷	قوام‌الدین بخاری ۱۸۱، ۱۸۲
مبارزالدین محمد ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰،	قوام‌الدین محمد صاحب عیار ۲۲۵، ۲۲۷
۲۰۱، ۲۰۲ تا ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹،	قوام‌الدین وزیر ۲۲۹
۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵،	قوام‌الملک ۱۹۳
۲۳۱، ۲۳۶، ۲۴۲	کالنجار مرزبان صمصام‌الدوله بن
مبارز برادر شاه سلطان ۲۳۱	عضدالدوله ۱۶۵
مبارکشاه دولی ۲۳۲	کبیر قدس سره ۲۳۶
متوکل، اسحاق بن ابراهیم ۲۹	کخیسرو بن امیر محمود شاه اینجو ۱۹۹
متوکل (خلیفه) ۳۹، ۵۲، ۵۷	کردوجین ۱۹۰
مجاهدالدین زین‌العابدین ۲۵۵، ۲۵۷	کسری ۵۰
مجدالدین رومی ۱۹۲	کلو حسین ۲۰۷
مجدالدین محمد بن الحسن بن الطاوس	کلفخر ۲۰۷
الحلی ۶۵	کمال‌الدین حسین رشیدی ۲۲۹
مجدالدین مظفر ۲۵۵، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۱،	<کمال‌الدین > عبدالقادر ۷۲
۲۹۷	کینخاتو خان ۱۹۳
محمد ۱۷۲	کیخسرو ۲۴۰
محمد آزاد ۳۰۶	کیکاوس ۱۱۱
محمد بن طاهر بن عبدالله بن طاهر ۱۶۱	کیومرث ۱۰۷، ۱۰۸، ۳۳۷
محمد بن قاسم ۱۶۱	گرگین ۳۴۳، ۳۴۴
محمد بن قاسم بن ابی‌العقیل ۱۲۰	گودرز ۲۴۰
محمد بن ملک‌شاه ۴۹، ۵۰	لطف‌الله بن بابا تیمور بن آق‌بوقا ۳۲۱
محمد بن واصل الحنظلی ۱۶۱، ۱۶۲	لطف‌الله بن بابا تیمور (بن آق‌بوقا) ۳۲۰،
محمد بن یوسف ۱۲۱	۳۲۵، ۳۵۶
محمد پیلتن ۲۰۳	لؤلؤ ۲۰۳
محمد جوان ۳۳۱	ماکو شاه ۲۷۴
محمد خوارزمشاه ۱۶۹، ۱۷۰	مالک بن دُعر ۳۵، ۴۹
محمد زین‌الدین ۲۹۷، ۳۰۳	مالک بن طوق ۳۷
محمد سارق ۳۵۶	ماهک ۱۰۵

مستعصم بالله ۶۰، ۶۱، ۶۶، ۶۸	محمد سربدار ۳۲۱
مستکفی بالله عبدالله بن المکتفی بالله ۱۶۲، ۱۶۳	محمد سلطان ۱۴۹، ۳۱۷، ۳۱۸
مستنصر ۶۸	محمد شاه ۱۷۳
مستوی ۳۲۳	محمد شاه بن سلغر شاه بن اتابک مظفر الدین زنگی بن مودودالسلغری ۱۷۲، ۱۷۳
مستوی بن محمد ۳۲۰	محمد قورجی ۲۷۴، ۲۸۹، ۲۹۱
مسعود سبزواری ۷۱، ۹۴	محمد مظفر ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۷، ۳۰۸
مسعود شاه ۱۷۲، ۲۰۳	محمود ایرادی ۲۹۶
مسعود شاه بن امیر محمود شاه ۲۰۵، ۲۰۶	محمود بن ابش قتلغ ۲۰۳
مسعود شاه بن محمود شاه ۲۰۳	محمود حاجی عمر منشی ۲۴۵
مسعود شاه شول ۳۶۸	محمود خوارزمی ۳۳۷، ۳۴۲
مشرّف الدّوله ۱۶۵	محمود ساوی ۲۲۳
مضرب بهادر ۳۶۲	محمود شاه ۳۰۶
مظفرالدّین ابویزید ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۷	محمود شاه اینجو ۲۰۲، ۲۸۰
مظفرالدّین تکه بن زنگی ۱۶۹	محمود شاهیه ۲۲۵
مظفرالدّین زنگی بن مودود ۱۶۹	محمود فرّاش ۲۲۴، ۲۲۵
مظفرالدین سعد بن زنگی ۱۶۹، ۱۷۰	محمود (فرزند ملکشاه) ۴۹
۱۷۱، ۱۷۶، ۱۸۳	محمود قلّهاتی ۱۷۸
مظفرالدّین سلغر ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۶۷، ۲۷۴، ۲۹۵	محمود بردعی ۲۰۸
مظفرالدّین سنقر ۱۶۹	مخدوم امیر ۳۴۶
مظفرالدّین طغرل بن سنقر ۱۶۹	مدائنی ۴۷
مظفرالدّین قتلغ خان ابوبکر بن سعد ۱۷۱	مراد تلبه ۳۶۶
مظفرالدّین مسعود نطنزی ۳۳۱	مروان بن محمد بن مروان ۷۶
مظفر یزدی ۱۱۰، ۲۰۱	مزید باشلق ۳۶۷
معاویه ۴۲	مسافر اناق ۲۰۲
معتصم بن زین العابدین بن شاه شجاع ۳۳۷	مسافر اناق ۲۰۳
معتصم عباسی ۵۲، ۵۷، ۷۴	

منصور بالله = منصور خلیفه ۵۳	معزالدوله ۱۶۳
منصور بن جعفر ۱۵۲، ۱۶۱	معزالدین اصفهان‌شاه ۲۳۹، ۲۵۵، ۲۵۶
منصور (خلیفه) ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۱۶۴	۲۶۵
۱۹۷، ۲۴۰	معزالدین طاهر ۳۳۴
منصور شول ۲۳۹	معصوم ۳۳۸، ۳۶۲
منکوقآن ۶۰	معین‌الدین اشرف ۲۴۲
منگوبرس، اتابک ۱۶۷	معین‌الدین یزدی ۲۲۷
منگوتیمور اغول ۱۷۶	مغیره ۱۰۳
منوچهر ۷۳	مقلاص ۵۵
موسی جاندار، امیربیک ۲۷۴	مکرم بن حارث بن غنم ۹۶
موسی جوکار ۲۹۸، ۳۰۱	ملک اشرف ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۳
موسی (صلوات‌الله‌علیه) ۶۶، ۷۳	۲۱۸
مهدی (بالله) ۵۷، ۱۶۱	ملک اقفور شاه بن بلاس ۷۷
میآ ۲۳	ملک ایک نظام‌الدین حسنویه ۱۷۵
مؤید ۳۴۴	ملک جمال‌الدین ابراهیم ۱۹۴
مؤیدالدوله ۱۶۴	ملکشاه (سلجوقی) ۳۷، ۴۹، ۱۶۷، ۱۶۸
ناصر لدین الله ۶۲، ۶۸	۱۶۹
نایب کیخسرو ۱۹۹	ملک شمس‌الدین محمد مالکی ۱۷۸
نصرالله ۳۵۱	۱۷۹، ۱۸۰
نصرالله صحرای ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۶۱	ملک عبدالسلام ۱۹۴
نصیرالدین طوسی ۶۲	ملک عزالدین ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۳۲، ۲۵۳
نظام‌الدین ۱۸۰، ۱۹۲	۲۸۱، ۲۸۲
نظام‌الدین اصیل ۲۱۶، ۲۱۷	ملک فخرالدین نطنزی ۳۳۸
نظام‌الدین بیضاوی ۱۱۴	ملک کرت ۱۴۹
نظام‌الملک ۱۱۸، ۱۶۷	ملک گرگین ۳۷۲
نظام سنقر ابرقوهی ۲۸۹، ۲۹۰	ملک محمد ۱۴۹
نمرود ۱۶، ۷۵	ملکه خاتون ۱۷۰
نواب قطب‌الدین شاه محمود ۲۳۲	منتصر ۵۷

همام‌الدین تبریزی ۲۷۴، ۲۷۵	نوبخت ۵۴، ۵۶
هوشنگ ۲۸۳، ۲۸۴	نوح (علیه‌السلام) ۳۴، ۴۰، ۵۱، ۷۴
هوشنگ، اتابک ۲۸۳، ۲۸۴	نوروز ۲۰۰
یادگار شاه ۳۷۲	نوشیروان ۳۷۲
یاغی باستی ۲۰۶	واثق ۵۲، ۵۷
یاغی باستی ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۹۶	واصل بیک ۳۶۷
یزدجرد ۱۰۲	والده سلطان مهدی ۲۶۵
یزیدبن عمرو بن هبیره ۷۶	وامق ۱۶۱
یساول ۳۵۶	وایل ۲۹، ۳۰
یعقوب ۹۴، ۱۶۲	وصاف ۱۲۲
یعقوب بن ارسلان الاقشری ۱۶۸، ۱۶۹	وفادار بن خودکام ۹۴
یعقوب لیث (صفار) ۹۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۱	هادی (خلیفه عباسی) ۵۷
یوسف ۳۲۳	هارون (برادر موسی نبی) ۶۶
یوسف خلیل ۳۳۰، ۳۴۰، ۳۵۱، ۳۵۲	هرید ۱۰۴
۳۵۳، ۳۵۴	هرثمة بن جعفرالبارقی ۱۰۲
یوسف شاه، اتابک لر، ۱۸۲، ۱۹۷، ۱۹۸	هرقداق ۱۹۳
یوسف شاه بن علاءالدوله ۱۹۷، ۱۹۸	هرمزبن حیّان العبیدی ۱۰۳
یوسف قورجی ۳۵۶	هرمزبن شاپور ۷۷
یونس ترخان ۳۳۰	هلاکوخان (هولاکوخان) ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳
یونس جلایر ۳۲۳	۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲
یونس علیه‌السلام ۲۷	۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۷
	همام‌الدین ۲۴۴

۲. امکانه

۳۶۹، ۳۶۸، ۳۶۷، ۳۶۲، ۳۲۱، ۳۰۴	آباده ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۴۳، ۱۵۵، ۱۵۶
ابرقویه ۱۵۹	آب پرواب ۱۴۶
ابله ۹۸، ۸۵، ۸۴، ۴۶	آب شور ۲۹۱
ابهر ۱۶۴	آب شوستر ۲۵۳
اخميم ۴۶	آب كر ۲۳۹
اذاسا، ادسا ۳۵	آتشگاه ۳۴۱، ۳۳۸
اذنه ۱۹	آخر ماندستان ۱۵۸
ازان ۳۴۶	آذربايجان ۱۵، ۲۰، ۲۶، ۴۴، ۴۵، ۵۴، ۸۹، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۳۲، ۲۷۷، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۴۶، ۳۴۵، ۳۴۱، ۳۳۸، ۳۳۷، ۳۲۵، ۳۲۴
اربييل ۴۴، ۴۳، ۳۴، ۲۸، ۲۱	۳۶۵
ازجان ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۰۶، ۹۹، ۹۸، ۲۸	آق غورقان ۳۰۸
۱۳۹، ۱۴۱، ۱۵۷، ۱۶۵	آمد ۵۲، ۴۴، ۳۸، ۲۹، ۲۴، ۲۱
اردشير خوره ۱۱۹، ۱۲۹	آمل ۳۴۷
ارزنجان ۲۱، ۱۹	آوه ۳۵۱، ۲۳۲
ارژن ۱۵۸	ابرج ۱۱۶
ارسنجان سه چاهان ۳۳۴	ابرز ۱۴۲
ارمن ۴۴، ۲۳، ۲۱، ۲۰، ۱۵، ۱۴	ابرقوه ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۹۸، ۲۰۷، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳
ارمنستان ۴۴، ۱۹	۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۹
ارمنيه ۸۹، ۵۴، ۳۷، ۱۹	
ارمنيۀ صغرى ۱۹	
ارمنيۀ كبرى ۱۹	

انار ۳۰۰	ارینا ۱۷
انار سرحد ۳۲۴	اسفیدان و قهستان ۱۱۲
انبار ۲۱، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۹، ۵۱	اسکاف ۷۶
انبوران ۱۳۳	اسکندریه ۱۳
اندکان ۳۲۰	استانیر ۷۴
اندلس ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶	اشروسنه ۷۸
انطاکیه ۱۹، ۸۳	اشکنوان ۱۰۸
انکله بر ۱۷	اصطخر ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۲۰
اوج ۱۹	۱۲۱، ۱۳۰، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۷۰، ۲۱۳
اوزکند ۳۱۲	۲۳۳
اهواز ۴۶، ۹۱، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹	اصطهبانان ۱۱۸
ایذج ۲۵۴	اصفهان ۹۱، ۹۹، ۱۰۶، ۱۲۰، ۱۵۵، ۱۶۳
ایران ۶۰، ۱۹۷، ۲۶۱	۱۶۴، ۱۸۲، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸
ایران زمین ۷۳، ۱۰۸، ۱۶۱، ۱۹۴	۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۸
ایراهستان ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۸	۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴
ایمن آباد ۲۵۵	۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷
باب البدره ۵۸	۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷
باب العامه ۵۸	۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۹۱، ۲۹۴، ۲۹۵
باب القریه ۵۸	۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۷
باب المراتب ۵۸	۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹
باب النّوبی ۵۸	۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱
باب بستان ۵۸	۳۴۴، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۸
باب عمرویه ۵۸	۳۶۱، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۲
بابل ۴۶، ۷۴، ۷۵، ۷۶	افرنسه ۱۵
بابل دماوند ۷۵	افریقیه ۷۹
بارکین ۲۴	اقلید ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۵۵، ۲۵۲
بازرنگ ۱۳۵، ۱۴۱	الله اکبر شیراز ۳۳۳
باسیان ۹۸، ۹۹	اماس ۱۹

بساطام ۳۶۹	باشت ۱۳۳
بسیرا ۱۴۵	باغ داد [= بغداد] ۵۳
بشاریه ۵۷	باغ قتلغ ۲۵۵
بشاوور ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۳۰، ۱۴۱	باغ نو ۲۵۵
بصره، ۴۵، ۴۶، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴،	بالس ۲۱، ۳۷
۸۶، ۸۹، ۹۱، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۲۷،	بال کت ۲۵۵
۱۳۵، ۱۳۹	بال کود ۲۵۵
بطایح ۴۶، ۸۶	بجه ۱۴۴
بطن ۸۶	بحر اقیانوس ۱۳
بطیحات ۸۴	بحرالروم ۱۴، ۱۵
بعقوبا ۷۸	بحر فارس ۱۴۴، ۱۹۴
بعقویه ۶۴	بحر محیط ۱۴، ۱۵
بغداد ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۴۰، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۵،	بحرین ۴۶، ۸۷، ۱۰۲، ۱۷۱
۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵،	بحیره ارژن ۱۴۵
۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۵،	بحیره بختگان ۱۴۳
۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۹، ۱۲۶، ۱۶۲، ۱۶۴،	بحیره درخوید ۱۴۴
۱۶۵، ۱۶۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۶،	بحیره دشت ارژن ۱۴۴
۲۱۱، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۸، ۲۴۹،	بحیره ماهلویه ۱۴۴
۲۶۱، ۲۷۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۰۴، ۳۱۲	برآن ۳۳۷، ۳۴۰
بلاد ارمن ۱۴	برج ۱۵۷
بلاد اللور ۹۹	برّ عرب ۹۰
بلاد الی ماینه ۱۵	برقه ۱۳
بلاد جبال ۴۶، ۸۹	برواب ۱۴۳
بلاد جزیره ۲۳، ۲۴، ۲۸، ۳۸، ۴۵، ۹۰	بروجرد ۲۸۱، ۳۲۰
بلاد شابور ۱۳۶	برود ۱۴۱
بلاد فراغه ۸۳	برون ۵۳
بلاد فرنگ ۱۳، ۱۴	بسا، پسا، فسا ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۷، ۱۱۸،
بلخ ۵۲، ۳۳۳، ۳۴۵	۱۲۵، ۱۵۱، ۱۵۷، ۲۸۸، ۲۹۳، ۲۹۵

تختگاه سلیمان ۳۷۳	بلوک اکراد ۲۷۱
تستر ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۹۸ نیز ← شوشتر	بلوک سیاح ۲۷۱
تفت ۳۱۵، ۳۲۵	بم ۲۳۴، ۳۴۲
تکریت ۲۱، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۵	بنادقه ۱۳، ۱۵
تل اعفر ۲۶	بند امیر، بند عضدی ۱۴۲، ۱۴۳، ۲۳۹
تنگ رنبه ۱۱۷، ۱۵۲	بوان ۱۱۳، ۱۱۶
تنگ شکم ۲۴۴	بوانات ۲۰۷، ۲۹۹
تنگ فاروق ۳۲۷	بوستانک ۱۵۷
توج ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۲۶، ۱۵۸	بوشکان، بوشکانات ۱۲۴، ۱۵۸
تومره ۱۵۹	بیابان کسکره ۷۴
توه ۱۲۶	بیت الله ۳۵۴
تهامه ۴۶	بید ۱۱۴
تیر مردان ۱۳۳	بیره ۲۳، ۴۳
ثاویه ۱۲۹	بی شابور ۱۲۹
ثکان ۱۳۷	بیضا ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۵۶، ۲۳۵، ۳۶۸
ثمانین ۳۴	بین النهرین ۲۱
جابلق ۲۰۷	پاودست ۱۵۵
جبال ۴۶، ۲۷۷	پربال ۱۵۶
جبل ۷۸	پرک ۱۵۶، ۱۵۷
جبل حمزین ۲۸	پل (پول) باجگاه ۳۰۷
جُبسی ۹۷	پل (پول) پسا ۲۴۰
جربادقان ۲۰۷، ۲۷۷، ۳۳۸، ۳۶۷	پل (پول) ثکان ۱۴۰
جرجان ۹۷	پا (پول) نو ۲۶۷
جرجریا ۷۶	تارم ۱۱۷، ۱۵۶، ۱۵۷، ۳۴۳
جرجیرکان ۱۵۸	تاش ۱۶۴
جرمق ۱۵۶	تبریز ۷۰، ۷۲، ۱۷۶، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۰۸
جرنداب ۱۹۰	۲۰۹، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹
	۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱

جہرآباد ۱۸۸	جرہ ۱۰۴، ۱۳۲، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۵۷
جہرم ۱۰۴، ۱۱۸، ۱۵۰	جزیرہ ۲۴، ۲۸، ۳۷، ۴۶، ۵۴، ۸۹، ۳۲۵
جیحون ۷۰، ۱۰۱	جزیرہ کیش ۱۷۸
جیرفت ۳۴۲	جزیرہ ابن عمر ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۴۳
چند شاپور ۱۶۲	جزیرہ افزونی ۱۲۹
چہار دانگہ ۲۷۱	جزیرہ بلور ۱۴۰
چہاردانگہ شیراز ۲۸۷	جزیرہ بنی کاوان ۱۰۲
چہار دیہ ۱۳۸	جزیرہ خارک ۱۴۰
چین ۵۴، ۶۸، ۱۲۶	جزیرہ رم ۱۴۰
حاس ۱۱۷	جزیرہ قلہات ۱۷۸
حبس ۱۵۷	جزیرہ قیس، قیش، کیش ۱۰۲، ۱۲۷، ۱۲۹،
حدیثہ ۲۸، ۴۳، ۴۵	۱۷۱، ۱۷۸، ۱۸۹
حدیثہ موصل ۲۷	جزیرہ لار ۱۲۹
حراہ ۱۵۷	جزیرہ ابن عمر ۳۴
حران ۲۳، ۳۵، ۳۶، ۴۴	جعفرآباد ۳۰۴، ۳۰۵
حریم ابی احمد ۱۱۹	جعفریہ ۵۲، ۸۷
حصن سلم ۳۳	جلاجان ۱۳۸، ۱۴۰
حصن کیف ۲۱، ۲۴، ۴۴	جلگاہ مازندران ۳۴۷، ۳۵۰
حصن مہدی ۹۸	جلولاء ۷۷، ۷۹
حفرک ۱۰۸	جنابا ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۵۸
حفرک و تالی ۱۱۳	جنبد ملغان ۱۳۳
حلب ۸۶	جندی شاپور ۹۷
حلوان ۴۵، ۴۶، ۸۰، ۸۹	جنزوہ ۱۴۲
حلہ ۴۶، ۴۹، ۶۵	جنو ۱۱۷
حمص ۸۳	جور ۱۰۵، ۱۲۱
حوض عبدالملک ۲۰۰	جوزجانان ۵۲
حوض عضدی ۱۴۷	جویکان ۱۳۳، ۱۴۰
حویزہ ۹۴، ۹۵، ۲۹۱، ۲۹۲	جویم ۱۵۶، ۱۵۷

خیره ۵۰، ۵۱	خفر ۲۹۳
حیزان ۳۸	خفرک ۲۸۴
حیوز ۱۴۳	خفرک مرودشت ۲۷۱
خابور ۳۹	خالار ۱۳۶، ۱۵۷
خان اتابک ۱۷۱	خلج ۵۹
خان حبش ۳۶۷	خلیج قسطنطنیه ۱۳
خانقین ۴۶، ۷۹، ۸۰	خمایجان ۱۳۶
خانه اتابک ۲۰۷	خنافگان ۱۲۴
خبر ۱۲۳، ۱۴۲	خنیققا ۱۵۸
خبرز و سروات ۱۱۶	خنیققان ۱۲۴، ۱۴۱
خبس ۱۳۹	خوابدان ۱۴۰، ۱۵۷
خبیص ۳۴۲	خوار ۲۸، ۱۶۷
ختای خوارزم ۳۴۶	خوار ری ۳۵۰، ۳۵۱
خوار ۱۳۴	خوارزم ۳۴۵
خواره ۱۳۳	خواف ۱۱۰، ۱۹۷
خراسان ۴۷، ۵۱، ۷۷، ۷۹، ۱۱۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۷۸، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۲	خواف خراسان ۲۰۱
۳۶۷	خورشی ۱۲۹
خرشه ۱۶۷	خورتق ۵۰، ۶۰
خرقان ۱۳۳	خوزستان ۲۸، ۴۵، ۸۹، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۹، ۲۵۱، ۲۷۰، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۶۱، ۳۶۲
خرم آباد ۲۵۳	خیره ۱۱۵، ۱۴۳، ۱۵۶
خرمانو ۳۱۲	دادین ۱۲۹
خرمه ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۵۶	دارابجرد ۱۰۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۵۲، ۱۵۷، ۲۱۴، ۲۹۹
خسر سریند ۳۱۱	دارابگرد ۳۴۳، ۳۷۲
خشت ۱۳۲، ۱۵۸	دارکان ۱۱۷
خطا ۷۰	

دشت قیچاق ۳۴۶	دالیه ۲۵
دقوقا ۲۸	دجله ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۴، ۳۸،
دمشق ۲۶، ۳۷	۳۹، ۴۳، ۴۵، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۵۹،
دو چاهه ۳۳۴	۶۷، ۷۰، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۴، ۸۵،
دو دانگه ۲۷۱	۸۷
دودمان ۱۳۳	دجیل ۲۹، ۸۶
دوده و داران ۱۵۶	دریست ۱۳۰، ۲۰۷
دورق ۹۸، ۹۹، ۱۲۷	دریند چهار منار ۲۹۹
دورق سفلی ۹۸	درگزین ۳۲۵
دورق علیا ۹۸	دروازه لبنان ۲۳۱
دو سریه ۳۶	دروازه دولت ۳۳۴
دیار بکر ۲۳، ۲۴، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۵، ۵۴،	دروازه سعادت ۳۳۳
۷۲، ۲۰۵	دروازه سلم ۳۰۷، ۳۲۸
دیار بنی مضر ۳۵	دروازه فسا ۳۰۵
دیار جزیره ۲۱، ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۴۳، ۴۴	دریای ارجان ۱۴۰
دیار ربیعہ ۳۹، ۴۰	دریای بحرین ۹۰
دیار شام ۸۶	دریای روم ۱۳
دیار عرب ۸۶	دریای عمان ۹۰، ۱۰۶
دیار مضر ۳۵	دریای فارس ۴۶، ۸۴، ۸۷، ۹۱، ۱۰۲
دیر ۱۳۸	دزبول = دزفول ۲۵۳، ۳۰۴
دیرالجودی ۳۴	دز کلاب ۱۳۷، ۱۳۸
دیرعاقول ۷۹	دژ ابرج ۱۵۳
دیرقنئی ۷۶	دژ اقلید ۱۵۳
دیلم ۴۷	دست باری ۱۳۲
دین دلا ۱۳۰	دستوا ۹۷
دیه باشت ۱۵۵	دسکره ۴۶، ۷۷
دیه برون ۱۵۶	دسکره الملک ۷۷
دیه بولند ۱۵۵	دشت ارژنگ ۲۱۸

رندان ۲۹۶	دیه بید ۱۵۵
رودان ۱۰۶، ۱۲۹، ۱۵۶، ۳۰۰	دیه خوار ۱۵۶
رودبال ستّجان ۱۵۷	دیه رادان ۱۵۶
رود برازه ۱۲۱، ۱۲۴	دیه شنابا ۱۵۸
رود ثکان ۱۲۵، ۱۴۱، ۱۵۰	دیه شیر ۱۵۹
رود حبر ۱۳۵	دیه علی ۱۳۶
رود کـر ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۴۲	دیه کور ۱۵۷
۱۴۳، ۱۴۶	دیه گوز ۱۳۳، ۱۵۵
رود کره ۱۳۲	دیه مالک ۱۴۱، ۱۵۸
رود گلنار ۳۲۷	دیه مورد ۱۱۶، ۱۵۶
روم ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۹، ۳۵	دیه وسان ۱۵۶
۴۰، ۵۶، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۳۱۹	ذوالریوان ۱۵۷
۳۲۰	راعین ورده ۳۹
رومیّه ۱۶، ۷۴	رامجرد ۱۰۸، ۱۱۴
رومیّه عظمی ۱۶	رامهرمز ۹۹
رون ۱۵۵	راهبان ۱۳۰
رونیز ۱۱۸	رأس العین ۲۴، ۳۶، ۳۸، ۴۴
رها ۲۱، ۲۴، ۲۹، ۳۴، ۴۳	رباط ۱۷۶
ری ۲۸، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۲۳۲، ۲۷۷	رباط ابش ۱۷۱
۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۴۱، ۳۴۹	رباط شهرالله ۱۷۱
۳۵۰، ۳۵۳، ۳۶۱، ۳۶۹	رحبه ۲۱، ۳۷، ۴۳، ۵۹
ریشهر ۱۰۳، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰	رستاق الرستاق ۱۵۷
زاب ۷۵	رستاق زط ۹۹
زاب اصغر ۲۶	رستاق واسط ۹۱
زاب اعلی ۷۵	رفسنجان ۳۰۰
زبا ۳۶	رقّه ۲۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷
زابل ۳۴۵، ۳۴۶	رقّه البیضاء ۳۵
زاه ابرقویه ۱۵۹	رم روان ۱۲۹

سغد سمرقند ۸۱، ۱۳۵	زرفامیه ۸۶
سلطانیه ۱۹۴، ۲۰۶، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۲،	زرقان ۱۵۵، ۱۵۸، ۲۶۷
۲۵۳، ۳۱۶، ۳۶۲، ۳۶۵	زنده رود ۳۵۸
سلماس ۱۹	زنگان ۱۶۴
سلیمان ۳۶۲	زیاد آباد ۲۴۴
سماوه ۲۸	زیز ۱۳۶
سمرقند ۷۸، ۹۳، ۲۸۱، ۳۳۰	ساباط ۷۸
سمنان ۳۴۹	ساباط‌المدائن ۷۸
سمیرم ۱۰۶، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۵۶، ۲۸۲	ساحلیات جنابا ۱۵۷
سنّ ۲۹	ساری ۳۴۷
سنجار ۲۱، ۲۴، ۲۶، ۳۸، ۴۲، ۴۴	ساری قمش ری ۳۲۴
سند ۴۷	سامره = سامرا ۲۹، ۴۶، ۵۰، ۵۲، ۵۷، ۷۴،
سنگلاخ سیرجان ۱۵۶	۸۹
سواد عراق ۷۴، ۷۷، ۷۹، ۸۰	سانا ۱۲۴
سورستان ۱۵۵	ساوه ۱۶۴، ۲۳۲، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۶۱
سورمه ۱۱۲	سبته ۱۳
سوس ۸۰، ۹۶، ۹۷، ۹۸	ستوح ۱۰۳
سوس اقصى ۹۷	سجستان ۱۹۸، ۳۱۷
سوق الاربعاء ۹۷	سدیر ۵۰، ۶۰
سوق الاهواز ۹۷	سربند عضدی ۱۵۶
سوق الثلاثاء ۷۹	سر پل رود کر ۱۵۵
سوق القمر ۵۸	سر پول نو ۲۳۴
سه چاه ۲۳۵، ۲۴۴	سرحد ۳۰۰
سهرورد ۱۶۴	سرمق ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۵۵، ۲۵۲
سه گنبدان ۱۰۸، ۱۴۷	سرّ من رأی ← سامرا
سبّ ۸۷	سروج ۲۳، ۴۳، ۴۴
سیرا ۱۱۴	سروستان ۱۲۵، ۱۴۴، ۱۵۷
سیراف ۴۶، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۸،	سعیدآباد ۱۵۲

شوشتر ۹۳، ۱۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳،	۱۵۸، ۱۵۴، ۱۴۲
۲۶۹، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۹۱، ۲۹۲،	سیرجان ۱۰۶، ۱۵۶، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۷۸،
۳۰۴، ۳۷۲	۲۹۲، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۴۱، ۳۴۲
شولستان ۲۱۳، ۲۵۴، ۲۷۱، ۲۷۹، ۲۸۰،	سیس ۱۹
۳۷۲	سیستان ۱۸۶، ۲۰۲، ۳۱۱
شهر بابک ۱۵۶، ۳۲۴	سیسخت ۱۳۵، ۱۴۰
شهر زور ۴۱، ۷۳	سیف ۱۲۶، ۱۵۷
شهرک ۳۳۱	سیف آل ابی زهیر ۱۲۶
شهریار ۳۵۳	سیف البحر ۱۴۰
شیاوک ۲۳۹	سیف عماره ۱۲۶
شیخ مرشد ابواسحاق ۳۷۳	سیمساط ۲۱
شیراز ۸۱، ۹۴، ۱۰۴، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲،	سینیز ۱۰۳، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۷، ۱۵۸،
۱۲۵، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۵،	شاپور ۱۲۹
۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۷،	شام ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۹، ۲۰، ۲۴، ۳۶، ۳۷،
۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸،	۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۷۱، ۸۱، ۱۲۶،
۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸،	۱۹۷، ۳۱۲، ۳۱۹، ۳۲۰
۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۵،	شبانکاره ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۷۱، ۲۹۲، ۲۹۳،
۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴،	۳۲۸، ۳۴۳، ۳۷۲
۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۴،	شبانکاره فارس ۱۹۸
۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴،	شبورغان ۵۲، ۳۳۳
۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۵،	ششتر ← شوشتر ۹۳، ۳۷۲
۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵،	شروان ۳۰۳، ۳۰۴
۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴،	شعب بوان ۸۱، ۱۳۴، ۱۳۵
۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳،	شق رود بال ۱۱۹
۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵،	شق عثمان ۸۵
۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵،	شق میشانان ۱۱۹
۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۴،	شورستان ۱۱۲، ۲۰۹، ۲۱۲
۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷،	شوستان ۲۱۱

طیسفون ۷۴	۳۶۸، ۳۶۷، ۳۶۶، ۳۶۲، ۳۶۱، ۳۵۶، ۳۴۱
عانه ۲۸، ۳۷	۳۷۳، ۳۷۲، ۳۷۱، ۳۷۰، ۳۶۹
عبادان ۴۵، ۴۶، ۸۴، ۸۷، ۹۱	صافیہ ۷۶
عراق ۲۸، ۲۹، ۳۶، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷	صاہہ ۱۱۳، ۱۵۶، ۱۵۷
۴۹، ۵۰، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۱	صحرائ چاشت خوار ۲۴۴
۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶	صحرائ خانسار ۲۳۵
۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵	صحرائ داریان ۲۹۳
۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵	صحرائ قہستان یزد ۱۹۷
۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵	صحرائ یزد ۱۹۹
۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵	صرصر ۵۳
۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵	صفاهان ۱۷۴، ۲۳۲
۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵	صقالبہ ۱۵
۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵	صقلاب ۱۵، ۱۸
۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵	صمصام اللّٰولہ ۱۶۵
۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵	صمکان ۱۲۳، ۱۴۲، ۱۵۸
۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵	صنعا ۳۷
۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵	طبرستان ۴۷، ۳۴۶
۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵	طبرک ۲۱۵
۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵	طبس ۳۲۶
۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵	طخارستان ۳۴۵
۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵	طرسوس ۱۹، ۵۷
۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵	طنجہ ۱۳
۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵	طور ۱۱۵، ۱۵۶
۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵	طوس ۵۷
۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵	طوطہ ۳۳۳، ۳۳۸
۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵	طهران ۲۹۸
۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵	طهران ری ۱۲۲
۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵	طیب ۹۶، ۹۷
۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵	
۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵	
۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵	
۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵	
۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵	
۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵	
۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵	
۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵	
۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵	
۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵	
۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵	
۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵	
۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵	
۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵	
۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵	
۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵	
۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵	
۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵	
۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵	
۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵	
۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵	
۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵	
۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵	
۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵	
۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵	
۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵	
۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵	
۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵	
۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵	
۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵	
۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵	
۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵	
۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵	
۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵	
۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵	
۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵	
۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵	
۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵	
۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵	
۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵	
۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵	
۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵	
۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵	
۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵	
۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵	
۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵	
۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵	
۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵	
۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵	
۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵	
۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵	
۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵	
۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵	
۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵	
۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵	
۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵	
۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵	
۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵	
۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵	
۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵	
۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵	
۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵	
۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵	
۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵	
۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵	
۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵	
۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵	
۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵	
۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵	
۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵	
۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵	
۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵	
۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵	
۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵	
۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵	
۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵	
۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵	
۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵	
۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵	
۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵	
۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵	
۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵	
۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵	
۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵	
۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵	
۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵	
۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵	
۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵	
۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵	
۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵	
۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵	
۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵	
۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸،	

فرک ۱۱۷، ۱۳۹	۱۲۱، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰
فرنج ۲۰	۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵
فرنگ ۱۶، ۱۷، ۱۸	۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸
فرنگستان ۱۵، ۱۷، ۱۹	۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰
فستجان ۱۰۴، ۱۱۷، ۱۵۷	۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲
فم الصلح ۷۷، ۸۶	۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۵
فول ۲۸۳	۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴
فولنو ۲۸۳، ۲۸۴	۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵
فهرج ۱۱۰	۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶
فهوه ۲۰۷	۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۷، ۲۷۵، ۲۷۳، ۲۶۸، ۲۷۹
فیروز آباد ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۴۱	۲۸۰، ۲۸۷، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۱
۱۴۹، ۱۵۸، ۲۷۱، ۲۹۵	۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵
فیروزکوه ۳۴۷	۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۵
قابوس ۱۶۴	۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۷
قادیسیه ۳۷، ۴۵، ۵۰، ۸۹	۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۵۵
قالیقلای ۳۷، ۴۴	۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۱
قبچاق ۱۶۸	۳۷۲
قرقوب ۹۷، ۹۸	فاروق ۱۱۴
قرقیسا ۲۱، ۳۶، ۳۸	فال ۳۴۳
قریه بیضاء ۲۸۳	فتح آباد ۱۷۹
قریه طبراشاه ۴۱	فخرستان ۱۱۴، ۱۴۲
قریه آلاس ۱۱۶	فداجین ۸۲
قریه الحمیر ۱۵۵	فرات ۲۱، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۹
قزوین ۱۶۴	۴۳، ۴۹، ۵۱، ۵۴، ۷۰، ۷۴، ۷۵، ۸۱، ۸۴
قشلاق مازندران ۳۴۵، ۳۵۱	۸۷، ۸۹، ۱۰۱
قصر زر ۳۶۹	فراهان ۲۹۸
قصر شیرین ۸۰	فرزک ۱۵۷
قصر هبیره ۷۶، ۷۷	فرعان ۱۱۷

قلعه خرّمه ۱۱۵، ۱۵۰	قطر بل ۵۲
قلعه خوادان ۱۵۱	قطره ۱۱۵، ۱۵۶
قلعه خوار ۱۵۱	قطیف ۱۷۱
قلعه دنبه ۳۱۱	قلاع ایراهستان ۱۵۳
قلعه دولت ۳۲۰	قلاع فارس ۱۳۵، ۱۵۳
قلعه رفسنجان ۳۲۶	قلعه آباده ۱۵۱
قلعه رنبه ۱۵۲	قلعه ابرقوه ۲۹۱
قلعه سرمق ۲۸۷	قلعه ابن عماره ۱۵۴
قلعه سعیدآباد ۱۵۲	قلعه اسفندیار ۱۵۲
قلعه سفید ۱۳۵، ۱۴۸، ۱۷۶، ۲۱۱، ۲۲۰، ۳۷۲، ۳۰۳	قلعه اسفید دز ۱۴۷
قلعه سلاسل ۳۱، ۲۷۸، ۲۸۱	قلعه اسفید فارس ۲۵۲
قلعه سمیران ۱۵۰	قلعه اصطخر ۱۰۸، ۱۴۷، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۶، ۳۱۱، ۳۲۶
قلعه سهاره ۱۴۹	قلعه اصطخریار ۱۵۱
قلعه سیرجان ۲۰۳، ۳۱۱	قلعه اصطهبانان ۱۵۲
قلعه شکسته ۱۰۸، ۱۴۷	قلعه اقلید ۲۵۲
قلعه شکنوان ۱۴۷	قلعه امیر فرامرزین هداب ۱۳۷
قلعه شوشتر ۲۸۱	قلعه ایزدخواست ۱۴۸
قلعه طبرک ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۵۸، ۳۵۵	قلعه بم ۲۰۳، ۲۲۵
قلعه طبرک اصفهان ۲۰۳	قلعه بوشکانات ۱۵۰
قلعه طبرک ری ۱۶۶	قلعه پرک ۱۵۲
قلعه طنبور ۱۳۷	قلعه تارم ۱۵۲
قلعه فرک ۳۱۱	قلعه تر ۲۲۵
قلعه قهندز ۲۱۷	قلعه تیر خدای ۱۵۱
قلعه قهندز فارس ۲۲۷	قلعه جعبیر ۳۶
قلعه کارزین ۱۵۰	قلعه جنبد ۱۳۳، ۱۵۳
قلعه کماخ ۲۱	قلعه جهرم ۱۱۸
	قلعه خرشه ۱۵۰

۲۱۳، ۲۷۰، ۲۷۹، ۲۹۶، ۳۰۸، ۳۷۳	قلعه گل گلاب ۳۰۴
کازرون فورد ۱۳۰	قلعه گل و گلاب ۲۹۶
کازرین ۱۴۲، ۱۵۸	قلعه گیو ۲۹۸
کاشان ۲۱۵، ۲۳۲، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۳۰	قلعه ماردین ۴۲
۳۳۹، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۲	قلعه ماصرم ۲۹۷
کامفیروز ۱۱۲، ۱۵۶، ۲۸۳	قلعه مروست ۲۸۸
کبرنی ۱۲۴	قلعه ملوس ۲۸۹
کُبیسَه ۲۸	قلعه نظنز ۲۰۳
کث ۱۵۶	قلعه هرات ۲۸۸
کثه ۱۱۰	قلعه یزد ۲۰۱
کرالن ۳۳۷	قلعه الروم ۲۱، ۴۳
کران ۱۲۸، ۱۵۸	قلهات ۱۷۸
کربال ۱۴۲، ۱۹۸، ۲۹۲، ۲۹۳	قم ۱۶۴، ۲۳۲، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۵۴، ۳۶۱
کربال بالائین ۱۱۶، ۱۴۳	۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۲
کربال بالائین وزیرین ۱۱۶	قندهار ۳۱۷، ۳۷۱
کربال زیرین ۱۱۶، ۱۴۳	قوفا ۱۳۳
کربلا ۶۴، ۷۱، ۷۶	قومس ۲۸
کرخ ۶۱، ۷۳	قومشه ۳۳۷
کردستان ۱۹۸، ۳۰۴	قهبر اولنگ ۳۳۱
کرک ۱۷۱، ۲۶۷	قهستان ۱۰۷، ۱۴۱، ۳۳۳، ۳۴۹
کرم ۱۱۸، ۱۵۷	قهستان سمیرم ۱۴۰
کرمان ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۷	قهستان یزد ۲۸۹
۱۲۹، ۱۵۴، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۴	قیر ۱۴۲
۱۷۵، ۱۸۶، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۲۰	قیروان ۷۹
۲۲۷، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۵۷	کابل ۳۴۵، ۳۴۶
۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۹	کارزین ۱۲۵
۳۰۰، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۳۴	کازرون ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱
۳۳۵، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۷۳	۱۳۲، ۱۴۴، ۱۵۸، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۰۷، ۲۱۲

کورۂ بشاور ۱۲۹	کرمانشاہان ۱۹۸
کورۂ شابور خورہ ۱۰۴	کرمہ ۱۵۵
کورۂ ارجان ۱۰۴	کرہ ۱۳۲
کورۂ اردشیر ۱۰۲	کریوہ مایین ۲۳۶
کورۂ اردشیر خرہ ۱۲۹	کس ۱۱۵
کورۂ اصطخر ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲	کشمیر ۵۹
کورۂ دارابجرد ۱۰۴	کشن ۱۵۷
کورۂ شابور ۱۰۵	کعبہ ۳۵۴، ۵۵
کورۂ قباد خورہ ۱۰۴، ۱۴۰	کفر توٹا ۴۳
کوسجان ۱۵۷	کفرہ ۱۵۸
کوشک زر ۱۵۵، ۱۸۲، ۳۶۹	کلار ۱۴۲، ۱۵۶
کوشک زر بیدر ۲۱۱	کلبار ۲۷۱
کوشک زرد ۳۲۶	کلید ۱۱۲
کوشک شہریار ۱۵۵	کمارج ۱۳۲
کوفہ ۴۵، ۴۶، ۵۰، ۵۱، ۸۰، ۸۶، ۸۹، ۱۶۴، ۱۶۵	کمہ ۱۱۴، ۱۵۸
کوک ۱۵۵	کمہنک ۱۵۵
کول باز ۳۷۳	کندلان ۳۳۰
کوه ارزن الروم ۲۱	کوار ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۵۸
کوه بنان ۳۲۶	کوبنجان ۱۲۵
کوه جودی ۳۴، ۴۰	کوئی ۷۷
کوه چهل مقام ۲۶۳	کود باطیلہ ۳۰۵
کوه کیلویہ ۱۳۶، ۱۶۸، ۱۹۳، ۲۵۴، ۲۷۹	کورت اردشیر خورہ ۱۰۷، ۱۱۹
۲۹۶	کورت اصطخر ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۵۲
کوه لورستان ۹۱	کورت دارابجرد ۱۰۷، ۱۱۶
کوه مرد ۲۰۷	کورت شابور خورہ ۱۰۷، ۱۲۹
کوه نومان ۱۹۷	کورت قباد خورہ ۱۰۷، ۱۳۷
کهرجان ۱۲۵	کورڈ ۱۵۶
	کورڈ و کلار ۱۱۲

مائین ۱۱۳، ۱۵۵، ۲۳۵	کهنک ۱۱۴
ماجان ۱۵۷	کیخاتونخان ۶۹
مادوان ۲۹۳	کیش ۱۲۷، ۱۲۹
ماذرایا ۷۹	گذار جشنیان ۳۲۷
ماردین ۳۹، ۴۴	گرجستان ۱۹، ۲۰۵
مازندران ۱۴۸، ۱۶۴، ۲۴۸، ۲۵۱، ۳۱۷، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۶۲	گرد فنا خسرو ۱۲۰
ماسبدان ۵۷	گرگان ۱۶۳
ماصرم ۱۳۲، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۷، ۲۷۱	گرمسیر ۲۹۳
ماکسین ۳۸	گرمسیرات ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۴
ماندستان ۱۲۵، ۱۴۱، ۱۵۸	گرمسیرات شیراز ۲۲۵، ۲۹۵، ۳۲۸
ماوراءالنهر ۷۸، ۲۷۸، ۳۳۰، ۳۴۵، ۳۴۶	گرمسیرات فارس ۱۷۹
ماهلویه ۱۵۶	گرمسیرات کرمان ۳۴۲
ماه‌یاباد اصفهان ۳۰۹	گلوگاه ناجق ۲۰۰
ماهی رویان ۲۹۶	گنبد ملغان ۱۴۱
متوث ۹۸	گندمان ۳۳۱، ۳۶۷
محول ۷۲	گنجه ۱۳۸
مداین ۷۳، ۷۴، ۷۸، ۷۹	گواشیر کرمان ۳۴۳
مدرسه عضدی شیراز ۱۷۲، ۱۷۶	گیلان ۱۹۸
مدینه مبارکه ۲۶۳	گیلانات ۳۶۲
مدینه منصور ۵۷	لار ۱۰۲، ۲۹۵، ۳۴۳، ۳۷۲
مدینه السلام (بغداد) ۵۳، ۶۷	لاغر ۱۲۵، ۱۵۸
مر ۱۴۰	لرستان ۱۸۳، ۱۹۳، ۲۰۷، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۵، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۲، ۲۹۷
مراغه ۷۰	۳۲۰، ۳۲۵، ۳۶۱، ۳۷۲
مرغزار آورد ۱۴۴	لور کوچک ۲۳۲، ۲۵۳
مرغزار بید و مشکان ۱۴۵	لور ۹۹، ۱۷۴
مرغزار دارابجرد ۱۴۶	لور بزرگ ۲۳۴
مرغزار دشت ارژن ۱۴۵	لورستان = لرستان ۹۹، ۲۰۹، ۲۱۵

مگه ۲۶۳	مرغزار رون ۱۴۵
ملاطیه ۱۹	مرغزار سیکان ۱۴۵
ملطیه ۲۱، ۴۳	مرغزار شیدان ۱۴۵
ملک جم ۳۶۲	مرغزار قالی ۱۴۶
مُلک سلیمان ۱۰۱	مرغزار کالان ۱۴۶
مور ۱۴۴	مرغزار کامفیروز ۱۴۶
مورجره ۱۳۲	مرغ شیدان ۱۳۵
موردستان ۲۱۲	مرو ۱۹۸
مورشکان ۱۳۲	مرو دشت ۱۴۳، ۲۸۴
موصل ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۴	مروز ۲۰۸
۴۲، ۴۳، ۴۴	مروست ۱۱۳، ۲۸۸
موضع کمهر ۳۲۷	مزار کلثوم ۱۶۷
مولتان ۳۴۶	مزرعه ابراهیم ۱۵۶
مهرداد ۱۱۴	مزرعه هشت ۱۵۶
مهرویان، مهرویان ۹۱، ۹۹، ۱۲۷، ۱۳۸	مزرعه قهقهه ۱۵۶
۱۳۹، ۱۵۷، ۱۵۸	مستجان ۱۴۱
مهریچرد ۳۰۰	مسجد جمعه اصفهان ۲۹۷
مهور ۱۳۲	مسجد عتیق ۲۲۲، ۲۲۴
میافارقین ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۴۳، ۴۴	مشان ۸۷
میید ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۶	مشکان ۱۱۴
میشان ۸۷	مشهد مادر سلیمان ۱۴۶، ۳۶۷
میشکانات ۱۱۹	مض ۱۱۷
میمند ۱۲۴	مصر ۱۳، ۱۴، ۴۵، ۴۶، ۶۸، ۷۰، ۷۹، ۳۱۲
نائین ۱۱۰	مصلی شیراز ۱۷۹
نجف ۵۰	مصیص ۱۹
نجیرم ۱۲۹، ۱۴۲، ۱۵۷، ۱۵۸	معبد صابیان ۳۵
نشتقان ۱۹۷	مغرب ۱۳
نصیبین ۲۱، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۶	مغرب زمین ۱۴، ۹۶

نیو ۱۳۸	نطنز ۲۷۵
وادی السّلام ۵۳	نعمانیه ۷۹، ۷۸، ۷۵
وادی النّخله ۸۶	نوبنجان ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۰،
وادی النّساء ۸۲	۱۴۸، ۱۵۷
واسط ۵۵، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۹،	نوبندجان ۱۰۴
۹۶	نهر ابله ۸۰، ۸۱، ۱۳۵
واسط قصب ۸۶	نهر اسحاقی ۲۹
وان ۱۹	نهرالملک ۷۷
ورامین ۱۶۷	نهر برازه ۱۴۱
ورزنه ۳۴۰	نهر برواب ۱۴۳
ورکوه ۱۱۱	نهر بشاوور ۱۴۱
ورند ۳۳۸	نهر تیری ۹۸
وسطان ۱۹	نهر ثکان ۱۴۲
هارونیه ۵۲	نهر جره ۱۴۱
هاشمیه ۷۶	نهر جلولا ۷۸
هبرک ۱۵۸	نهر خابور ۳۶، ۳۹
هتّاخ ۳۷	نهر شیرین ۱۴۱
هرا ۲۰۸	نهر صرصر ۷۷
هرات ۲۵، ۱۱۳، ۱۹۸، ۲۸۸، ۳۱۸، ۳۴۵،	نهر طاب ۱۳۷، ۱۴۰
۳۶۳، ۳۶۹	نهر کر ۱۴۲
هرمز، هرموز ۱۰۷، ۱۵۴، ۱۹۵، ۳۱۷، ۳۶۲	نهر مسیحی ۷۷
هرمو ۱۲۴	نهر معقل ۸۱
هرو ۱۲۹	نهر معلّا ۷۹
هرونه ۱۶	نهروان ۷۶، ۷۹
هزار جریب سمنان ۳۴۷	نهروانات ۷۶
هزار درخت ۱۰۷	نیریز ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۴۳، ۱۵۶
همجان ۱۲۴	نیشابور ۱۱۰
همدان ۶۹، ۸۰، ۱۶۳، ۱۶۷، ۲۰۷، ۲۴۸،	نیل ۱۳، ۴۵، ۷۰

،۲۰۲،۲۰۱،۲۰۰،۱۹۹،۱۹۸،۱۹۷،۱۷۵	۳۶۶،۳۶۱،۳۲۳،۳۲۲،۲۷۷
،۲۴۲،۲۲۹،۲۲۸،۲۲۷،۲۱۶،۲۰۹،۲۰۵	هند ۱۲۶،۵۴،۴۷
،۲۸۰،۲۷۵،۲۶۷،۲۵۱،۲۴۸،۲۴۷،۲۴۶	هندوستان ۳۷۱،۳۴۶،۳۴۵،۳۱۹،۳۱۸
،۳۱۵،۲۹۹،۲۹۱،۲۸۹،۲۸۵،۲۸۴،۲۸۲	هنديجان ۱۳۹
،۳۳۹،۳۳۷،۳۳۴،۳۲۵،۳۲۳،۳۲۱،۳۱۶	هنک ۳۴۳
۳۶۸،۳۶۲	هور ابله ۸۴
یزد خواست ۱۵۵،۱۱۲،۱۰۶	هیت ۴۹،۴۷،۴۶،۴۳،۲۸،۲۱
یونان ۱۵	هیرک ۱۲۳
ییلایق کودان ۳۱۹	یزد ۱۰۷،۱۱۰،۱۱۱،۱۵۸،۱۵۹،۱۷۴،

۳. گروهها اقوام و قبایل

بغدادیان ۲۱۱	آلانی ۶۸
بنو امیّه، بنو امیّه ۴۶، ۵۵، ۷۴، ۸۰، ۱۵۲،	آل بویه ۱۶۲
۱۶۱	آل مظفر ۱۹۷، ۲۸۷، ۳۰۹
بنو تمیم ۱۰۲	اتابکان ۱۲۱، ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۹۹
بنو عباس، بنو عباس ۵۷، ۶۰، ۶۹	اتابکان سلغری ۱۶۹، ۱۷۶
بنی اسرائیل ۷۵	اتابکی ۱۷۶
بنی خفاجه ۱۹۷	احرار الفارس ۱۰۱
بنی ربیعہ ۲۱	ارامنه ۳۳
بنی قیس ۱۰۲	ارمنی ۲۰
بنی مضر ۲۱	اصفهانیان ۲۷۵، ۲۸۱، ۳۰۲
بنی هاشم ۶۱	اعراب ۳۷۳
پیشدادیان ۱۴۷	اعراب ربیعہ ۲۳۴
تازیک ۱۹۳، ۳۵۰	اعراب شبانکاره ۱۹۸
تتار ۶۷	اعرابی ۱۵۰
تراکمه ۱۶۸، ۱۷۳	اکاسره ساسانی ۷۳
تراکمه نوبلوچ ۳۷۳	اکاسره فرس ۹۳
ترسا ۱۹	اکراد ۹۹
ترسائی ۲۰	اویسیّه ۳۳۷
ترسایان ۲۰، ۲۴	اهل اسلام ۶۸
ترک، ترکان ۵۹، ۶۸، ۳۵۰	بربری ۶۸

صایبان ۳۵	ترکان سلجوقی ۱۷۶
صحایبان ۲۰	ترکمان ۳۳۷
صفاهانیان ۳۴۱	ترکمانان ۲۰۲
عباده ۲۳۷	چاخویان ۲۲۸، ۳۲
عبدقیس ۱۰۲	چوپانیان ۲۰۲
عجم ۲۳، ۵۸، ۵۹، ۱۰۱، ۱۰۸	ختایی ۱۷۷، ۶۸
عرب ۵۸، ۷۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۸،	خراسانیان ۲۷۴
۱۲۶، ۱۲۰	خلج ۳۷۳
عربان ۱۰۳	خلفای عباسی ۱۵۲
عربی ۶۸	خوارج ۵۷
علویان ۶۶	خوارزمشاهیان ۱۶۹
عیسویان ۱۸	خوارزمیان ۱۷۰
فارس ۱۰۱	دیالمه ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶
فرنگ ۱۹	دیلمیان ۴۶
فولادی ۲۳۴، ۲۳۷	ذمی ۳۸
قبچاق ۶۸	روم ۹۳
قریش ۱۰۱	رومی ۶۸
قریش العجم ۱۰۱	سلاطین سلجوق ۷۶، ۱۶۶
کرمانیان ۳۴۲	سلجوقیان ۱۶۷، ۱۶۸
کلدانیون ۷۵	سلغریان ۱۶۶
کلویان ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۵۵، ۳۰۷	سنقری ۱۷۶
کلویان شیراز ۲۴۱	سول ۱۷۵
کیانیان ۱۲۱	سیرجانیان ۳۴۲
لاریان ۳۴۳	شبانکاریان ۱۳۱
لر ۱۷۵، ۱۸۲، ۳۶۱	شول ۲۱۳، ۲۴۰، ۳۶۱
لران ۲۱۱	شیرازیان ۳۰۵
لوران ۹۹	شیرزیل ۱۶۳
ماذرائیون ۷۹	شیعه مذهب ۷۵

ملاحظه ۶۰	مجوس ۳۰
ملحدان ۱۳۶، ۱۳۷	مروانیان ۱۶۱
ملوک عجم ۱۲۰، ۱۶۱	مسلمانان ۱۹، ۲۰، ۳۶، ۳۸، ۵۱، ۶۶، ۷۹
ملوک نبط ۷۷	۱۶۱، ۱۷۵
نصاری (نصارا، نصرانی) ۳۰، ۳۴، ۵۲	مظفریان ۲۱۲
نکودریان ۲۰۰، ۲۰۲	مظفریه ۳۳۷
نوی نوکران ۲۷۴	معتزله ۹۷
یزدیان ۳۱۶، ۳۳۹	مغول ۶۴، ۶۵، ۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵
	۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۹۷، ۲۱۳، ۳۱۵

۴. کتابها

ذیل جهانگشای ۱۲۲

سیرفرس ۷۳

شاهنامه ۱۰۸

معجم البلدان ۷۳

التنبیه ۱۲۲

تاریخ طبری ۸۵

تاریخ عجم ۱۱۱

تقویم البلدان ۱۲۶

فهارس
جلد سوم جغرافیای حافظ ابرو

۱. اشخاص
۲. امکنه
۳. گروهها، اقوام و ملل

۱. اشخاص

ابویزید، سلطان بایزید ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴	آصف ۱۴۸
اتابک ایلدگز ۳۳	آق بوقا ۷۹، ۸۰
احمد ۶۹، ۹۵، ۱۳۰، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۳	آی تیمور ۱۱۸، ۱۱۹
۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸	ابابکر آق تمور ۲۰۸
احمد بن علی بن نوشتکین ۲۱	ابابکر تیموری (بهادر) ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴
احمد خان ۶۸	ابراهیم بن امیر جهانشاه ۲۰۸
اختیارالدین ۴۸، ۴۹، ۵۰	ابراهیم سکورجی ۸۲، ۸۳
اختیارالدین حسن (قورچی) ۱۴۵، ۱۴۹	ابراهیم گُرد ۵۷
۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۹	آبقاخان، اباقاخان ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹
۱۸۳	۱۲۹
اخى شجاعالدین ۱۰۳	ابن عدی ۱۹
اردشیر بابکان ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۱۵۸	ابوالعسکر ۲۱
اردو بغا ۱۱۹	ابوبکر اختاجی ۱۱۱
ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاہ ۳۳	ابوبکر بغدادی ۱۶۲
ارسلانشاہ ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۲	ابوسعید ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۲۹
ارغون ۵۸	ابوسعید بهادر خان ۹۹
ارغون (خان) ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۵	ابوعلی محمد بن الیاس ۲۰
	ابوکعبی ۱۵
	ابومسلم ۲۰

ایاجی گورگان ۹۴	اسباط عضدالدوله ۲۱
ایازت ۱۴۸	اسد ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹
ایبه غازی ۸۳	۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷
ایران‌شاه بن تورانشاه بن قاورد ۲۶	اسکندر ۲۰۸
ایرنجین ۹۹	اسکندر تیموری ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۰۵
ایلاق خاتون ۸۲	اسکندر ینالتکین ۲۰۸
ایلدگز ۳۳	اغر ملک ۵۳
ایلنکر ۱۲۳	اغوبای ۶۵
اینانج ۳۳	اغوش زاده ۳۲
اینه غازی ۸۲، ۸۸	اقوش ۳۳
ایوب ۴۷	التاجونویین ۹۱
بالقو ۵۹	الحایتو محمد خدابنده ۹۵، ۹۹
باکالنچار بن سلطان‌الدوله بن بهاء‌الدوله بن	القایم بالله ابوجعفر ۲۱
عضدالدوله ۲۳	امامی هروی ۱۳
باکو ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۱	امیرانشاه ۲۴
باکور اوغانی ۱۹۱	امیرک (بهادر) نوروزی ۱۳۴، ۱۴۴
بایدو ۶۳، ۷۱، ۸۰، ۸۱، ۸۲	انداى بهادر ۸۰
بایدو اغول ۸۱	انوشیروان ۲۰۵
بایزید ۱۶۸	اورخان ۵۶
بایزید ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۰۱	اوکتای قآن ۱۲، ۵۴، ۵۷، ۵۸
بایزید زرانگشت ۱۹۳	اوکو ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳
بایزید طبسی ۱۹۸	۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷
بدرالدین هلال ۱۳۲	اویس ۱۵۴
براق حاجب ۱۲، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۹	اویس، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۳
بردسام ۳۳	۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۸۱، ۱۹۸، ۲۰۱
برهان‌الدین وزیر ۱۱۵	۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷
بغاتگین ۳۲	۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰
بکیت ملک ۶۵	اویس بهادر ۱۶۲

تاج‌الدین خرّم ۱۶۲	بلقاق ۹۴
تاج‌الدین خوافی ۷۵، ۸۳، ۸۹	بودان خاتون ۸۳
تاج‌الدین سلمانی ۱۷۹	بورکای یارغوجی ۸۷
تاج‌الدین شهنشاه ۳۹	بوقا ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵
تاج‌الدین عراقی ۱۰۵، ۱۰۶	بوقا، امیر ۱۲۷
تالش بن حسن بن امیر چوپان ۱۰۰	بوقا چینگسانگ ۷۲
ترکان خاتون ۱۲، ۱۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰	بهاء‌الدوله ابونصر ۲۱
ترکانشاه ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۳	بهاء‌الدین تفتی ۷۵
تغان تکین ۴۱	بهاء‌الدین صاحب دیوان ۵۸
تغطای ۱۲۰	بهرام، امیر ۷۵
تغطای اوغانی ۱۱۳، ۱۱۴	بهرام بن لشکرستان ۲۳
تکش (خوارزمشاه) ۳۸، ۵۱	بهرامشاه ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴
توران‌شاه ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۵	بهلول ۱۳۲، ۱۳۳
توقو ۵۹	بهمن اسفندیار ۱۲
تولکزی ۴۶	بی‌بی ترکان ۶۳، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵
تولکشاه ۶۳، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۵	بیک‌جکار ۱۲۵
تیمور بوقا ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳	بیک‌جکار ۱۲۶
تیمور بوقا یلدوزجی ۸۷	پادشاه ۱۲۹
تیمور بوقای ییلدوزجی ۸۵	پادشاه براق ۶۶
تیمورگورکان ۱۷۱، ۱۷۲	پادشاه خاتون ۶۳، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۴
تیمور ملک ۵۶	۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳
جارغوبای ۶۵	پولاد جنکسانگ ۸۶
جاولی ۲۵	پیر حسین (بن شیخ محمود بن امیر چوپان) ۱۰۱، ۱۰۳
جرغدای ۹۲، ۹۳، ۹۴	پیرک ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳
جرغدای ۸۰	پیرمحمد تیموری ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۴
جرمغان ۱۶۴	تاج ۱۶۳
	تاج‌الدین ۱۵۱

حاجی منصور ۲۰۵	جغتای خان ۵۴
حجاج بن یوسف ۱۹	جغتای ۵۹، ۶۶
حجاج سلطان ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۷۵، ۸۵	جغری خان ۵۳
حسام‌الدین ۱۶۸، ۱۶۹	جلال اسلام ۱۶۵، ۱۶۷
حسام‌الدین خمتبر تاینگو ۵۱	جلال‌الدین ۵۳
حسام‌الدین عمر ۳۸	جلال‌الدین امیرانشاه ۱۴۶
حسن ۱۳۴	جلال‌الدین خلجی ۶۷
حسن شاه ۹۵	جلال‌الدین سلطان ۶۲
حسن صوفی (ترخان) ۲۰۸، ۲۱۰	جلال‌الدین سلطانم ۶۱
حسن فراش ۱۷۹	جلال‌الدین سیورغتمش ۱۲۹
حسن فولاد ۱۰۴	جلال‌الدین منکبرنی ۵۲
حسن نوروز ۱۴۸	جلال‌الدین میمون ۳۲
حسین ۲۴	جمال‌الدین شاه سلطان ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۴۷
حسین ۲۰۱	جمال‌الدین (شیخ ابواسحاق بن محمود شاه) ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۸، ۱۲۵
حسین شربتدار ۲۰۴	جمرخان، امیر ۱۵۲
حسین طغان ۱۸۳، ۱۸۴	جمشید، امیر ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۱۱
حلبانشاه ۲۰۵	جهان خاتون ۵۹
خاتون رکنی ۲۹	جهانگیر ۱۲۹
خان ترکان ۵۴	جینغای، امیر ۵۷
خانزاده کاشی ۱۳۰	چغان ۸۱
خان (مخدوم شاه) ۹۵	چنگیرخان ۱۶، ۵۰
خرّم ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۳	چوپان ۹۹، ۱۰۰
خرمنجی ۹۲	حاجی، امیر ۶۳
خنتمور ۱۱۳	حاجی دیلم ۱۱۷
خوارزمی ترخان ۸۰	حاجی رشید ۱۳۴
داوود خطای ۱۰۱، ۱۰۲	حاجی شاه ۱۸۴
درسون ۱۴۳	حاجی (طرغون) ۸۷، ۸۸
دولتشاه ۱۱۳، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵،	

سابق علی (سهل) ۳۷، ۳۵	۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴
ساتلمش ۸۶، ۸۷	۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸
سداق ۹۲، ۹۳	دولت‌شاه بکاول ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۳
سالیق ۱۶۲	دولت‌شاه داود خواجه ۱۹۳
سبوكشاه ۶۳، ۷۰، ۷۱، ۷۵، ۸۳، ۸۷، ۸۸	دولت‌شاه نوروزی ۱۴۴
۹۳، ۹۱	دوندى شاه خاتون ۸۵
ستلمش ۷۴، ۸۸	دينار ۳۹، ۴۵
سراغای (باورجی) ۸۲، ۸۳	رئيس صالح ۱۶۲
سعادت یار اوغانی ۱۹۱	رحيم سلطان‌الدوله ابى كالنچار بن
سعدالدوله يهود ۷۵	بهاء‌الدوله ۲۱
سعدالدين معمر ۵۵	رستم ۱۷۶، ۱۸۴
سعد (بن زنگی) ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۵۹	رشيد ۱۶۰
سعید خواجه جلال‌الوزراء ۳۸	رشيد جامه دار ۲۸
سعید سعدالدين محمد كازرونى محمدى	رضى‌الدين ۴۱
۱۲۶	ركن‌الدين ۵۷
سعید سلطان ۱۹۸، ۲۰۱	ركن‌الدين ۵۸، ۵۹، ۶۱
سكور ۷۵	ركن‌الدين ازلاق ۴۸
سلجوقشاه بن ارسلانشاه ۲۴	ركن‌الدين خواجه جوق ۵۴، ۵۶
سلطان ابواسحاق (بن سلطان اویس) ۱۸۰،	ركن‌الدين سلطان ۶۲
۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۹	ركن‌الدين محمود احمد ۵۹
سلطان شاه ۹۱	رمضان اختاجى ۱۶۲
سلطان‌شاه بن ایل ارسلان بن اتسز	ريحان ۲۹
خوارزمشاه ۳۵، ۳۸	زنگی، بن سعد ۳۰
سلطان‌شاه (پسر قاورد) ۲۴، ۲۵	زنگی شاه ۱۱۱
سلطان‌شاه جاندار ۱۰۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱	زنگی عبدل ۱۸۳
سلغر سلطان ۴۱	زين‌الدين شهر بابكى ۱۷۶، ۱۹۱
سليمان (پسر ابوعلی محمد بن الیاس) ۲۰	زين‌الدين على تونى ۱۹۳
سليمانشاه ۱۴۴	زين‌العابدين ۱۳۰، ۱۷۵، ۱۷۹

صادو ۱۰۰	شجاع بن محمد ۱۶۵
صدرالدین ۸۳	شرفالدین ۱۸۹
صدرالدین ۸۱، ۸۹، ۹۲، ۹۵	شرفالدین سمنانی ۸۶
صدرالدین ابهری ۹۲، ۹۳، ۹۴	شرفالدین طالب ۱۴۵
صدرالدین دهوی ۱۵۳، ۱۶۷	شرف الدین علی بن تاجالدین فراهی ۱۹۳
صنعا ۱۴۳	شرکی ۷۳
طرمثای ۵۳	شمسالدین ۶۵
طغاجار ۷۲، ۷۳، ۷۵	شمسالدین ۱۵۱
طغانشاه ۷۵	شمسالدین التتمش ۵۱
طغای ۸۵	شمسالدین (جرمایبی) ۱۱۳، ۱۱۴
طغرلشاه ۲۹	شمسالدین صاین قاضی ۱۰۵، ۱۰۶،
طوغان ۷۳	۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۳
ظافرالدین ۶۵	شمسالدین علی ۱۶۸
ظاهر امیرک ۳۵	شهابالدین ۱۱۳، ۱۱۴
ظهیرالدین ۸۹	شهابالدین غور ۳۵
ظهیرالدین ۹۱	شهر بابک ۱۱
ظهیرالدین ابراهیم صواب ۱۰۷	شیخ (ابواسحاق) = امیر جمال الدین ۱۰۷،
ظهیرالدین مستوفی ۷۱	۱۱۱، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳،
عادل بیگ ۲۰۸	۱۳۰
عبدالرحمان اشعث ۱۹	شیخ اولاغ ۱۱۴
عبدالعزیز تورامیشی ۱۴۲	شیخ حسن ۲۱۰
عبدالله اغل ۶۶، ۶۷	شیخ حسن ۱۹۹
عبدالملک مروان ۱۹	شیخ حسن کوچک ۱۰۵
عبدالله بن حسّان ۱۹	شیخ علی ۱۱۹
عبدالله بن زید الخزاعی ۱۹	شیخ علی اولاغ ۱۱۹
عثمان (خلیفه) ۱۹	شیرامون ۷۶، ۸۲، ۸۳
عثمان مرغنی ۴۹	شیرگیر ۳۳
عجم شاه ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۵	شیرین آغا ۷۰

علیشاه مزینانی ۱۶۳	عزالدین دینوری ۳۳
علیشاه مزینانی ۱۶۲، ۱۶۴	عزالدین سنمار ۳۳
علی قلندر ۱۶۲	عزالدین فضلون ۴۰
علی قورچی ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۷	عزالدین فضلون ۴۱، ۴۲
علی قورچی ۱۸۸	عزالدین لالابیک سعدالدین ۴۲
علیکاء کولکلتاش ۲۰۸	عزالدین لنگر ۳۴، ۳۵
علی ملک ۱۱۳، ۱۱۴	عزالدین محمد انار ۲۸
علی ملک ۸۸، ۱۲۰	عضدالدوله (ابوشجاع فناخسرو بن
علی مؤید ۱۵۹، ۱۶۰	رکن الدوله ابوالحسن علی بن بویه) ۲۰،
علی نصر ۱۷۵	۲۱
عماد اسلام کرمانی ۲۱۲	عفیف الدین جنید ۱۹۷
عمادالدین احمد ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲	علاء الدوله کاکو ۲۷
۱۷۳	علاءالدین اتابک ۱۴۷
عمادالدین دینار بن محمد بن طوطی بیک	علاءالدین اناق ۱۴۵
۳۷	علاءالدین حسن شاه ۸۵، ۸۹، ۹۳
عمادالدین محرر ۱۶۰	علاءالدین فرخشاہ ۳۸
عمادالدین محمد زیدان ۴۱، ۴۲، ۴۳	علاءالدین فرخ و پهلوان شرفالدین ۱۵۷
عمادالدین محمود ۱۱۸	علی اختاجی ۱۳۵
عمادالملک ۱۰۵	علی بن جُدیع ۱۹، ۲۰
عمادالملک ساوجی ۴۸	علی بن فرامرز بن علاءالدوله ۲۷
عمان شهریار بن باقیل ۲۴	علی خرگوشی ۱۳۴
عمر (پسر قاورد) ۲۴	علی خرگوشی ۱۴۴
عمر خطّاب ۱۹	علی دارکی ۱۰۷
عمر شیخ بهادر ۱۸۷، ۱۸۸	علی سرخ ۱۶۶
عمر عبدالعزیز ۱۹	علیشاه ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹
عیسی بن عدنان ۲۱	علیشاه ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۴۸
غازان ۷۵، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۹، ۹۲، ۹۴	علیشاه باورچی ۱۶۸
۹۵، ۹۹	علیشاه بمی ۱۱۱، ۱۱۵

قبادیان ۱۷	غسان بن عبقری ۱۹
قتلاى ۸۰	غياث‌الدین ۱۲
قتلغ ۶۳	غياث‌الدین پيرشاه ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۵
قتلغ ترکان ۵۵، ۶۳، ۶۵، ۸۲	غياث‌الدین حاجی امير آخور ۱۳۲
قتلغ خان (مخدوم شاه) ۹۵	غياث‌الدین حاجی اينه بک ۱۰۴
قتلغ سلطان ۵۱، ۵۵	غياث‌الدین سبوكشاه ۸۵، ۸۶
قتلغ سلطان براق حاجب ۵۰، ۵۷	غياث‌الدین سيورغتمش ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۲
قتلغشاه نويين ۸۶، ۸۷، ۱۰۳	غياث‌الدین شيخ درى ۱۴۵
قتلغ ملك ۶۵	غياث‌الدین محمود ۱۴۶
قراارسلان بيك قاوردبن جغر بن داود بن	غياث‌الدین تونى ۱۵۹
ميكائيل بن سلجوق ۲۳	فخرالدین ۹۱
قرايوقا ۶۵	فخرالدین بندقه ۴۲
قراجه ۲۷	فخرالدین حسن ۱۴۵، ۱۴۶
قراجه ۷۳	فخرالدین ختنى ۶۱
قرميشى ۹۹	فخرالدین عباس ۴۲
قصاب شوشتري ۱۶۹	فخرالدین مبارکشاه مغ ۱۹۳
قطب‌الدین ۸۵	فخرالدین محمد خداهشاهى ۷۳
قطب‌الدین ۴۰	فخرالملک ۷۴
قطب‌الدین ۱۷۶	فدايى سبحان ۵۹
قطب‌الدین (ابوالفتح محمد بن خمتمبر	فرعون ۵۰
تاينگو) ۵۵، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۳	فرمان شيخ ۲۰۸
قطب‌الدین اويس ۱۵۳	فضلون ۲۴
قطب‌الدین سلطان ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۵	فناخسرو شيرين ۲۱۲
قطب‌الدین سليمانشاه ۱۴۶	فنا شيرين ۲۰۸، ۲۱۱
قطب‌الدین شاه جهان ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۹۱، ۹۵	فولاد ملك ۶۵
قطب‌الدین مبارز ۴۵	قاضى فخرالدین ۸۷
قطب‌الدین محمد ۳۲	قاورد ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶
قطب‌الدین محمد بن اتابک برقش ۳۴	قباد ۱۸۹

کیقباد بن کیخسرو بن محمود شاه ۱۲۵	قطب‌الدین محمد شاه ۹۵
گشتاسب بن لهراسب ۱۱	قطب‌الدین محمود شاه ۵۴
گودرز ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳	قطب‌الدین نیکروز ۱۰۰
گورخان ۵۱	قلعه سیرجان ۷۴
گورکان ۷۳	قندوغای قورچی ۶۱
لکری ۸۸	قوام‌الدین ۸۲
مبارزالدین شبانکاره ۵۳	قوام‌الدین ۷۶
مبارزالدین (محمد) ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۹	قوام‌الدین اصفهانی ۱۰۰
مبارز دوست جانی ۳۳	قوام‌الدین محمد صاحب عیار ۱۳۱
مبارکشاه اناق ۱۲۷	قوام‌الدین وزیر ۸۳، ۸۵، ۸۹، ۹۱
مجدالدین ۹۵	قوتی خان ۶۹
مجدالدین ابوالمکارم ۴۶	قیدوخان ۷۵
مجدالدین قاقم ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۱	کرای منگو ۸۳
مجدالدین قاقم ۱۴۲	کرد ۱۶۷
محمد ۱۱۳، ۱۳۰	کردوجین ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲
محمد اتابک ۳۰	کرمان بن فارس بن طهمورث ۱۱
محمد بعلیابادی ۱۵۵، ۱۵۶	کرمان بن فارک بن سام بن نوح ۱۱
محمد بن زیدان ۴۳	کرمانشاه بن قاورد ۲۴، ۲۷، ۲۸
محمد بن کبج ارسلان ۲۷	کرنی خان ۴۲
محمد بن ملک‌شاه ۲۷	کمال‌الدین ۱۹۲
محمد بیک ۱۱۹	کمال‌الدین پسر امیر محمود ۱۹۱
محمد پسر بهرام‌شاه ۳۴	کمال‌الدین خواجوی کرمانی ۱۰۹
محمد جرماپی ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۸، ۱۸۷	کوچک ۸۳
	کوچک سکورجی ۸۳
	کورکور ۵۷، ۵۸
	کیخاتو ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۱
	کیدغدی ۷۰
	کیقباد ۱۲۶

مسعود شاه ۱۰۱	محمد خالوی رکابدار ۱۹۸
مصر ملک ۱۰۰	محمد خوارزمشاه ۱۲، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵،
مظفر ۱۰۲	۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱
مظفرالدین ابوالحارث حجّاج سلطان بن	محمد (رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم)
قطب الدین سلطان ۶۶	۱۷، ۱۸۰
مظفرالدین سلطان محمد شاه ۸۳	محمد ساغرچی ۱۹۳
مظفرالدین شبانکاره ۵۸	محمد سرخاب ۱۱۱
مظفرالدین شبلی ۱۴۷	محمد شاه ۸۲، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۲، ۹۴
مظفرالدین شبلی ۱۳۹	محمد شاه ۳۴، ۳۵
مظفرالدین شبلی بن شاه شجاع ۱۳۲	محمد شاه سلطان ۸۵، ۸۶
مظفر کاشی ۱۷۹	محمد طغانشاه ۱۶۰، ۱۶۳
معزالدین اصفهانشاه ۱۴۹، ۱۵۶	محمد عیسی ۱۵۲
معزالدین اصفهانشاه ۱۴۵	محمد قتلغ ملک ۷۰
معزالدین حسین ۱۴۱	محمد کرمانی ۱۳۱
معزالدین ملکشاه بن سام ۶۳	محمد مظفر ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵،
معزالدین ملکشاه ۷۴ نیز ← ملکشاه	۱۱۱، ۱۲۹ نیز ← مبارزالدین محمد
ملک ارسلان ۲۹، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵	محمود، ۱۴۸
ملک ارسلانشاه ۲۴	محمود سکورچی ۹۳، ۹۴
ملک اسلام قطب الدین ۱۷۱	محمود شاه ۹۱، ۹۳
ملک اشرف ۱۰۵	محمود شاه اینجو ۱۰۰
ملک اشرف ۱۱۹، ۱۲۵	محمی الدین امیر ۵۴
ملک حسن ابوذر ۱۴۴	مخدوم شاه (قتلغ خان) ۹۵، ۱۳۹، ۱۵۵
ملک دینار ۳۷، ۳۸، ۴۰	مرتضی ۲۱۱
ملک زوزن ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۳	مردانشاه ۲۴، ۱۹۸، ۲۰۱
ملکشاه ۲۴، ۲۵، ۱۸۵	مروان ۱۹
ملک شجاع الدین ۵۱، ۵۲، ۵۳	مریم ترکان ۵۴
ملک شرف الدین سمنانی ۸۷	مسعود ۲۱
ملک طغرل ۳۰	مسعود ۷۶

نصرت‌الدین کیبود جامه ۴۵	ملک غیاث‌الدین پیرعلی ۱۶۰
نصرت‌الدین محمد بن ابی‌بکر اوتاد ۴۳	ملک قطب‌الدین مبارز ۳۹
نصرت‌الملک ۶۵، ۸۳، ۸۹، ۹۲	ملک قطب‌الدین (نیکروز) ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲
نصر سیار ۱۹، ۲۰	ملک کیچ ۴۶، ۴۷
نصیرالدین بهاء‌الملک ۸۵	ملک مبارز‌الدین ۵۳
نظام‌الدین احمد داود ۱۹۴	ملک محمد ۲۴، ۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴
نظام‌الدین فخرالملک ۹۱	ملک محمود قلہانی ۷۶
نظام‌الدین محمود ۳۹	ملک معز‌الدین حسین ۱۰۱، ۱۴۲، ۱۶۰
نظام‌الملک ۲۴	ملک مغيث‌الدین محمد ۲۷
نواب بایدو ۸۳	ملک مؤید ۳۲
نواب محمد شاه ۸۶	ملک ناصر‌الدین ۸۵، ۸۶، ۹۵، ۹۹، ۱۰۰
نورالدین ۸۵	ملک نصرت ۷۶
نورالدین کمال ۲۱۲	منتجب‌الدین ۶۵
نوروز ۷۵، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸	منکلی بوقا ۱۱۹
نوروز ۷۹، ۸۲	منگلی خواجه ۱۳۴
نوشیروان عادل ۱۷	منگو قان ۶۱، ۶۲
نیکتای ۹۱، ۹۳، ۹۴	موسی ۲۰۸، ۲۱۰
ولید بن مغیره ۱۵	مؤید‌الدین (ریحان) ۳۰، ۳۱، ۳۳
هرقداق ۸۸	ناصرالدین زهیر ۳۸
هلاکو خان ۱۲، ۶۲، ۶۳، ۶۵	ناصرالدین خوافی ۹۹
هلال اتابک ۱۳۲	ناصرالدین مسعود بن‌السلطان‌الغازی
هلال خازن ۱۰۳	یمین‌الدوله محمود بن سبکتکین ۲۱
همام‌الدین ۱۴۵	ناصرالدین ملک ۶۵
هندوشاه ۱۰۳	نصرالله جرمایی ۱۶۲
یادگار شاه ۲۰۸	نصرت احمد ۹۲
یارقتو قمش جامه‌دار ۲۱	نصرت‌الدین تولک‌شاه ۷۱، ۸۵، ۸۹، ۹۱
یاسین ۱۷	
یاقوت ترکان ۵۴	

۱۵۵	یمش جکچک	۸۷	یساول
۸۳، ۸۲	یوسف (بوکا)	۲۰	یسع
۱۶۳	یوسفشاه	۶۷	یسودار
۴۷	یوسف (نبی)	۱۵۷	یعقوبشاه
۸۸، ۸۷	یولدوق	۲۰	یعقوب لیث
۶۳	یولقتلغ	۶۷	یغلاو
۸۰، ۷۶	ییللق خاتون	۱۴۷	یلغرک

۲. امکانه

بردسیر، بردشیر ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۲۱، ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۵، ۵۲، ۷۴، ۱۹۳	آب آمویه ۴۹، ۵۶، ۷۵ آذربایجان ۵۲، ۱۳۰، ۱۵۷، ۱۶۰ آمویه ← آب آمویه ابرقوه ۸۹، ۱۰۶، ۱۴۳، ۲۰۸ ابگ ۵۳
بغداد ۲۱، ۵۳، ۶۳، ۸۱، ۱۳۰، ۱۵۹، ۱۶۰ بلوک خبیص ۱۶۳	اصطخر فارس ۱۱ اصفهان ۱۶، ۲۸، ۵۱، ۵۵، ۷۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸
بم ۱۲، ۱۶، ۱۹، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۷۴، ۸۸، ۹۲، ۹۵، ۱۰۳، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۵۶، ۱۹۱، ۲۰۳	انار ۱۸۳ انارق ۱۶۴ اوغان ۱۲۹ ایران ۱۹۴، ۲۰۵ ایران زمین ۱۲ باد اردشیر ۱۲ باغ سیرجانی ۲۰ باغ سیرکانی ۵۱ بافت ۱۸۳ بافق ۱۳۴، ۱۴۹، ۱۶۳ بحرین ۲۵، ۲۷
بهباد ۱۳۴، ۱۴۹ بهرامجرد ۱۰۷ تبریز ۷۵، ۱۰۵، ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۷۱، ۲۰۲ تخوم خراسان ۲۱ توران ۱۷۲، ۲۰۵ جاروک ۶۲، ۹۱ جرجان ۱۴۱ جرما ۱۲۹ جروم کرمان ۱۹ جرون ۱۵۱ جواشیر ۱۲	

راور ۳۸، ۴۲	جوهر ۱۰۹
راین ۳۵	جوین ۱۶۴، ۱۶۰
رباط بعلیباد ۲۸	جیحون ۱۷۱، ۶۲
رفسنجان ۱۲۵، ۱۴۴، ۱۶۳، ۱۷۹، ۱۹۸	جیرفت ۱۵، ۱۹، ۲۳، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۰
رودان ۳۵، ۱۰۹، ۱۴۳، ۱۶۳، ۱۷۹	۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۹، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۹۴، ۱۱۳
رودبار ۴۶	۱۲۱، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۶، ۱۵۶، ۲۰۴، ۲۰۸
رودبار جیرفت ۵۱	حصار آرزو ۱۷۶
روم ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۱۲۵	خبیص ۱۷، ۴۲، ۱۴۹
ری ۲۴	ختای ۴۶
ریقان ۹۹	خراسان ۱۱، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۸، ۳۱
زرنند ۱۶، ۳۵، ۳۸، ۸۸، ۱۱۱، ۱۵۷	۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۴۳، ۵۰
زرون ۱۶	۵۳، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۶، ۶۹، ۷۴، ۷۵، ۸۱
زوزن ۴۵	۸۲، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۳۳
سارویه ۴۵، ۵۳	۱۴۱، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۴
سجستان ۱۱، ۱۲، ۱۳۳، ۱۷۱، ۲۰۸	۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰
سرخس ۳۵، ۳۸	حناب ۳۵
سردسیر ۲۳	حنات ۲۳
سمرقند ۱۸۰	خوزستان ۶۰
سند ۱۱، ۴۶	خوارزم ۳۸، ۵۱
سیرجان ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۲۱، ۳۱، ۳۵	خواس ۱۷
۴۷، ۵۳، ۵۸، ۷۰، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۸۸، ۹۲	دارابجرد ۱۸۸
۹۴، ۹۵، ۹۹، ۱۰۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۳	دروازه الله اکبر ۲۰۲
۱۵۵، ۱۵۶، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷	دروازه سعادت کرمان ۱۶۸
۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۷	دروازه فریزن ۱۸۸
سیستان ۱۷، ۳۲، ۳۷، ۴۳، ۴۵، ۵۷، ۶۷	دریای فارس ۱۱
۷۴، ۷۹، ۸۳، ۸۸، ۹۳، ۱۵۶، ۱۷۱، ۱۸۷	دهلی ۶۷
۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۲، ۲۰۳	دیلیم ۲۳
شاهجهان ۱۱	دیه بعلیباد ۲۰

۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶،	شبانکاره ۳۴، ۳۹، ۴۵، ۶۸، ۹۲، ۱۰۶
۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۴،	شوشتر ۱۷۱
۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶،	شهر بابک ۲۱، ۱۳۰، ۱۴۹، ۱۷۹، ۲۰۴
۲۰۷، ۲۰۸	شیراز ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۳۲، ۳۳، ۴۰، ۴۱، ۵۹،
فراه ۱۸۹	۶۰، ۷۶، ۹۲، ۹۳، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵،
فرضه کرمان ۱۱	۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۲۷،
فیروزآباد فارس ۲۴	۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۵۲، ۱۵۴،
قارن ۲۰	۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹،
قریه سیف ۱۶۳	۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۵،
قریه العرب ۳۹	۲۰۸
قصدار ۲۱	صحرای خاون ۱۱۵
قصر جنگیز ۱۳۲، ۱۳۳	صحرای قماذیر ۳۲
قصر زرد ۱۵۳	صغری ۱۵
قصر کرمان ۱۴۶	طارم ۱۵۱، ۱۷۵
قلعه بم ۱۳۵	طیس ۱۹، ۲۸، ۵۲، ۵۷، ۵۸
قلعه سیرجان ۷۵	طبسین ۱۹
قلعه کوه ۲۷، ۵۲، ۱۵۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۹۱،	عبدالله بن عامر بن کریز ۱۹
قلعه آرزو ۱۷۵	عراق ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵،
قلعه اندامجرد ۱۶۳	۴۸، ۵۱، ۵۲، ۶۰، ۷۵، ۸۶، ۹۲، ۹۳، ۱۰۰،
قلعه بم ۱۰۳، ۱۰۴	۱۰۱، ۱۱۹، ۱۳۲، ۱۴۱، ۱۵۷، ۱۷۹، ۱۸۰،
قلعه ری ۳۳	۱۸۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸
قلعه سلیمانی ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۵۲، ۱۵۶،	عراق عجم ۲۸، ۱۸۵
قلعه سموران ۱۵۲	عمان ۲۴، ۲۵، ۲۷
قلعه سمیرم ۱۸۸	غازان ۸۵
قلعه سیرجان ۱۰۵، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۷،	غور ۴۹، ۵۰، ۹۹
۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳	فارس ۱۱، ۱۶، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۳۰،
قلعه کوه ۵۱، ۱۳۳	۳۱، ۳۲، ۳۴، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۵۶، ۸۶، ۹۳،
قلعه ماهان ۱۶۴	۹۴، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰،

۱۹۸، ۱۶۳، ۱۴۹، ۱۳۴	قلعه مولانا ۱۳۳، ۱۶۳، ۱۶۷
کوشک ۱۶۷، ۱۶۸	قلعه میبد ۱۱۷، ۱۲۳
کوشک زر ۸۲	قماذیر ۳۲
کوشک سبز ۱۸۴	قهستان ۱۹، ۱۱۹
کوشک شیویه	کرمان ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰،
کوه سوسکان ۱۱	۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹،
کوی کران ۲۸	۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰،
کوی گبران ۲۷	۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱،
گازرگاه ۱۱	۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۱،
گرمسیر ۳۲، ۷۶، ۱۳۷، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۷۵،	۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۲،
۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۱	۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۵، ۸۶،
گرمسیرات ۵۷، ۹۴، ۱۵۴، ۲۰۸	۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵،
گرمسیرات کرمان ۲۳، ۳۲، ۵۶، ۱۵۳	۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵،
گرمسیرات کیج ۲۰۲	۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵،
گرمسیر شیراز ۱۸۸	۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵،
گرمسیر کرمان ۱۲۱، ۱۸۰، ۱۹۱	۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷،
گواشیر ۱۲، ۱۵	۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷،
لار ۱۵۱	۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷،
لرستان ۹۲، ۱۳۰، ۱۷۹	۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴،
مازندران ۷۹، ۱۸۴	۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴،
ماسه ۱۶۴	۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳،
ماوراءالنهر ۲۰، ۵۶، ۲۰۸	۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴،
ماهان ۷۴، ۱۶۰	۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴،
مروست ۲۱، ۱۰۴	۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱،
مشیز ۸۱، ۱۱۳، ۱۲۵، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۸،	۲۱۲
۱۷۵، ۲۰۲	کعبه ۱۳
مصر ۵۰، ۲۱۲	کوبنات ے کوبنان
مکران ۱۱، ۲۱، ۳۲، ۴۶، ۴۷، ۸۸، ۱۵۱،	کوبنان، کوبنان ۳۸، ۴۲، ۸۷، ۸۸، ۱۱۱،

هرمز = هرمز ۱۱، ۱۵، ۱۶، ۲۴، ۳۸، ۳۹،	۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲
۴۷، ۵۹، ۶۸، ۷۶، ۱۰۹، ۱۲۱، ۱۵۱، ۱۵۳،	مکرانات ۲۱، ۹۹، ۱۲۱
۱۸۱	مکّه ۱۳
هرمز کرمان ۴۷	منوجان ۱۵، ۳۸، ۱۸۱
هزاره ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۷، ۱۹۱	موصل ۹۲
هزاره جاکو ۱۵۲	میبد ۱۱۷، ۱۱۸
هشترو د ۹۰	نخجیران ۱۲
همدان ۲۴، ۲۷، ۳۴، ۳۵، ۷۵، ۸۲، ۸۳، ۹۳	نرم اردشیر ۱۲
همید ۱۹۳	نرماشیر ۱۲، ۲۱، ۴۲
هند ۲۱، ۵۱، ۲۱۲	نشابور ۳۲، ۴۹
هندوستان ۵۲، ۶۷، ۱۸۰	نیمروز ۱۵۲
هورمز = هرمز ۱۶	وادی خیر ۱۶۴
یزد ۲۷، ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۵۴، ۵۷، ۷۵، ۷۶،	ولیدی ۱۵
۱۰۱، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۵،	هرات ۹۱، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۴۲، ۲۰۷،
۱۳۳، ۱۵۴، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۹۸، ۲۰۲،	۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲
۲۰۸، ۲۰۶	هرمز ۱۰۹

۳. گروهها، اقوام و ملل

ترکان ۲۶، ۲۹	آل مظفر ۱۸۵
ترکمان ۲۳، ۱۹۲	اتراک اوغانی ۱۵۱، ۱۵۲
ترکمانان ۹۱، ۱۰۰	احشام سنجری ۱۴۹
جرما ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۷۴،	اسد ۱۶۰
۱۸۷، ۱۷۶	اعراب ۱۰۴
جرمائیان ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۲	اعراب فولادی ۱۰۴
جرمایی ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۵	افغان ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۶
خراسانی ۵۸	اوغان ۷۱، ۷۶، ۸۸، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۵،
خراسانیان ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۵۷، ۱۶۲	۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۵۳،
خوارج ۱۹	۱۷۷، ۱۸۷
خوارزمشاهیان ۵۱، ۵۶	اوغانی ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۳۷
خوارزمشاهیه ۱۲	اوغانیان ۸۹، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹،
خوارزمیان ۵۰	۱۲۱، ۱۷۴، ۱۷۵
دیالم ۲۳، ۳۲	بایدوئیان ۸۳
دیالمه ۲۱	برلاس ۱۸۷
دیلمیان ۲۱	بلوچان ۳۹
دیناریان ۲۱	تاتار ۴۸
زواره اصفهانی ۱۱۸	تازیک ۱۸۷، ۲۰۸
سامانیان ۲۰	تراکمه ۸۸، ۹۱، ۹۲
سفیانی ۱۵	ترک ۲۱، ۲۳، ۲۶، ۱۸۷

۲۰۴، ۲۰۳، ۱۵۵، ۹۴	سلجوقیان ۲۲، ۳۵
کوفج ۱۹، ۲۳، ۳۹	سلیمانی ۱۵
کیانیان ۱۱	سیستانیان ۱۸۸
کیج ۴۶، ۴۷، ۸۸، ۹۹، ۱۵۱، ۱۹۸، ۱۹۹	شبانکارگی ۵۳
لر ۹۲	شبانکارگیان ۵۸، ۶۸
لران ۷۵	شبانکاریان ۴۲
محمّدی ۱۱۸	شیرازیان ۴۰، ۱۱۵، ۱۵۷
مسعودیان ۲۱	عبّاسیان ۲۰
مسلمانان ۱۴۶	عراقیان ۴۸
مظفری ۱۸۵	عرب ۱۵، ۱۰۷
مغول ۴۸، ۴۹، ۶۵، ۸۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۷	عضدیان ۲۱
مغولان ۱۱۴	غز ۲۸، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۲
ملوک عجم ۱۶	غزان ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۵
نوروزی ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۵۹، ۱۶۸	قاوردی ۳۵، ۳۹، ۴۱
نوروزیان ۸۷، ۸۸، ۱۲۲، ۱۶۸، ۱۸۷	قاوردیان ۷۲
هزاره ۷۱، ۱۷۴، ۱۸۷، ۲۰۴	قبچاقی ۲۶
هزاره افغان ۱۳۱، ۱۷۷	قراختائیان ۹۵
هزاره اوغان ۸۱، ۹۲، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۷۶، ۱۸۸، ۱۸۰	قراختای ۵۱، ۹۵، ۱۳۹
هزاره توقاجی ۱۵۲	قراختایی ۵۱
هزاره شادی ۱۲۷، ۱۲۹	قندهاری ۱۵۲
هزاره مغول ۷۶، ۹۱	کافران ۵۹
	کرمانی ۵۸
	کرمانیان ۱۲، ۳۷، ۳۹، ۵۸، ۸۱، ۸۶، ۸۷

In the Name of God, the Compassionate, the Merciful

Like a very large sea, the rich Islamic culture of Iran has produced countless waves of handwritten works. In truth these manuscripts are the records of scholars and great minds, and the hallmark of us Iranians. Each generation has the duty to protect this valuable heritage, and to strive for its revival and restoration, so that our own historical, cultural, Literary, and scientific background be better known and understood. Despite all the efforts in recent years for recognition of this country's written treasures, the research and study done, and the hundreds of valuable books and treatises that have been published, there is still much work to do. Libraries inside and outside the country preserve thousands of books and treatises in manuscript form which have been neither identified nor published. Moreover, many texts, even though they have been printed many times, have not been edited in accordance with scientific methods and are in need of more research and critical editions. responsibility of The revival and publication of manuscripts is a researchers and cultural institutions. The Ministry of Culture and Islamic Guidance in pursuing its cultural goals has established such a center in the hope that, through sponsoring the efforts of researchers and editors and with the participation of publishers, it may have a share in the publication of this written heritage, presenting a valuable collection of texts and sources to the friends of Islamic Iranian culture and society.

The Written Heritage Publication Centre

AN ĀYENE-YE MIRĀS BOOK

In Collaboration with the Written Heritage Publication Centre

© Ayene-ye Miras Publishing Co. 1999

First Published in Iran by Ayene-ye Miras

ISBN 964 - 6781 - 25 - X (Vol.3)

ISBN 964 - 6781 - 26 - 8 (6Vol.SET)

All rights reserved. No part of this book
may be reproduced, in any form or by any
means, without the prior permission of the publisher.

P R I N T E D I N I R A N

ĴOĜRĀFIYĀ-YE ĤĀFEZ ABRU

Šahāb al-Din ‘Abdollah Xwāfi

Known as:

Hāfez Abru

(d. 833 A.H.)

Vol. III

Edited & Introduced

by

Šādeq Sajjādi



Āyene-ye Mirās

Tehran, 1999